بسم اللہ الرحمن الرحیم

فہرست مباحث تذکرۃ الحق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مرسل محمد علی العالمین رحمة المصلی المخصوص من الله الرحمن بقائه بوجوده ومن الملائکة والمومنین بعاریشهوده اللهم صل وسلم علی محمد النبی الامی وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین ازین پس آنست که دردمند مستمند نظر بمدعا که مبادا بتغیر دلالة وربط الفاظ مقصودش از فهم قاصد دور افتد بنوشتن شرح وحاشیه مایحتاج الیه از دلالة وربط بعض متن کفایه بعض بعبارت وبعض بعلامت نمود پس علامة از فاعل فا است واز مفعول مف واز مبتدا مب واز خبر خب

واز مضاف مض واز مضاف الیه مضا واز موصوف
مو واز صفت صف واز ممیز مم واز تمییز تم واز ذوالحال ذو
پیوسته واز حال حا واز معطوف علیه مع واز معطوف مع
واز متعلق به متعب واز متعلق متع واز مردود مر واز تردید
تر واز مبدل منه مبد واز بدل بد واز اسم ان و مثلها اسم
واز خبر ان و مثلها خب بر لفظ واز متن م واز شرح متن ش
واز حاشیه ح میان سطر واز ربط همدگر علامت هندسه
موافق بر نیش واز مقدم م واز موخر خ بر علامت واز
مرکب در مرکب خطی بر علامتین واز مرجع ضمیر هندسه موافق
زیر نیش منتهی تا ۹ در متن و در شرح جدا ازان و در حاشیه
جدا ازان و تا بدیکه ترتیب نگاهدارد و بضرورت رجوع بدور
سابق تکرار هندسه و چون بسر آید از سر آید ومن الله العلی
التوفیق اللهم صل و بارک و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جماله
کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

دیباچه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الضابط بنوره فنستعینه والصلوة علی رسوله محمد ن الرابط بظهوره فنستشفعه وعلی آله واصحابه خصوصاً علی ابی بکر الصدیق وعمر الفاروق وعثمان ذی النورین وعلی خاتم الولایة ولیسها والحسنین المحبوبین وعلی اتباعهم الذین هم متبعون پس باید دانست الحمد مصدر مجهول است چه اسم مفعول از الم نیم فاعله در افادت مقصود محتاج غیر نبود و دانست است بمعنی لغت بخلاف مدح که احتیاج غیر دارد در وجود و حقائق محتویه خطبه بفحوای آنست که جمل مطالب قرآن مجید که در بسم الله الرحمن الرحیم است در با است و حضرت علی کرم الله تعالی وجهه نقطه آن و کفایه کرد در صفات اصحاب و آل رضی الله تعالی عنهم بر ترتیب تخصیص حقیقه شان که موفق این اسرار را در محلش تواند دریافت والا کار دشوار تر از دشوار هم اما بعد

این مکتوب مسمی بتذکرة الحق از در دمند عائذ موسوم به محمد عبد الوحید
از والدیه ش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی
محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمهم الله تعالی م و مخاطب
به امیر از مرشدیه ش یعنی جناب حضرت سید شاه غلام رسول
رضی الله تعالی عنه و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق
رضی الله تعالی عنه م قریشی نسباً کیانی لقباً ش از عمی حضرت
عبد الاحد رحمه الله تعالی شنیدم که یکی را از ابنا حضرت جعفر
طیار رضی الله تعالی عنه سلطنت کیان مسلم بود از اولادش هستیم
ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب هستیم و الله تعالی اعلم بالصواب
م کرسوی وطناً ش کرسی قصبه است قریب لکهنو م اجمیری مسکناً
ش بامر خواجه غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی الله
تعالی عنه بدار الخیر اجمیر مسکن گرفته م حنفی شریعتاً و نقشبندی
مجددی و چشتی یعنی طریقتاً سوی محبوبی است بارک الله تعالی
فی جماله که دل و جان در گرو جمالش باد تا باشد که سیاهیش
بنور جمالش بدلی یا بدرمی سپارد کار خود بخداوند گار فنعم المولی

ونعم النصیر و ازآن ره که گذران تا آنجناب راقه تا آب بگذرد
تنبیهاً للعوام بر قدر ضرورت ترجمه آیات منیفه و اخبار شریفه و
تصریح مدعا با زیادت دیگر منافع پرداخت و نکوشید مگر در
تحقیق حق که مذهب باطل است و آرزوی ندارد هر که توافقش
کند یا تخالفش برادست مگر پیش استغنا رست از ندارد و آنکه
آرزوی دارد هم بمتابعه کریمه کتاب انزلناه الیک مبارک
لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب ٥ و تدبر کلام منعوت بجوامع
الکلم و کلام قصیر المبانی کثیر المعانی دردمند که بیشتر با دعوی
متضمن دلیل است و با حکم غایة البحث و مطلب متاخر هم با جواب
ایراد حصول موارد نیز که خود از ان ناشی است اللهم انت حق و تحقق
الحق فیا ایها الناظر لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال تنبیه بادست
خیر کثیر که عبارت است از علم حقایق جز بما دبان نه بخشند کما قال سبحانه
ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الآیه پس بی ادب را نسزد
که تعصباً با کلام دردمند درآویزد چه دلالة لفظی بی علم ماهیت
مختصه نتواند شد همانا کریمه یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الا

الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایة تنبیه فرا ایشان

تبیت معشوقه چون نقاب از رخ بر نگرفته است ناداں حکایتی تصور چرا کنند

و طامر آنست بر آنچه نداند صبر چون تواند ماں آداب دانی قائد الحقائق

سوید العلم اگر در تحقیق حقائق یا تعبیر ش خطائی دریابد بکرم عمیم در اصلاح

التفات فرموده بی محو عبارت محرره بربط مناسب تحریر فرماید بحایان

منت ازان انصاف شده و دعا بخیر ش ازین دردمند تا خلق از خلیفاث

بضلالت نرود و موجب دعای تحسین یا استغفار ازان محبوب

منظهر الحق شود اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه

وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

عرضداشت بسوی محبوب بارک الله تعالی فی جماله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله المحمود ونستشفعه وعلی آله واصحابه

واتباعه اجمعین ای محبوب محبوبان حمدت از جمالت عیانست

و مدحت در جلالت نهان بارک الله تعالی فی جمالک وجلالک

بتمنای تا ببین بجلوه دلربای خودبین از دوری ضروری

چه توان ناچار بعرض ناله دل واله که گاه بیگاه سر میزند
خامه عجز بنها درا پیش دست گرفتم تا سر نیاز بخط اظهار راز نهاده
امثال درد می ریزد - شعر باشد که بدین بهانه روزی
بر خط نگری و یادم آری * روئی ندارم که ترا خواهم روئی وارے
که مرا خواهی والعذر عند المحبوب مقبول والرحمة منه مامول کل یعمل
علی شاکلته والسلام علیک وعلی من لدیک اللهم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمة وعلی صحابه کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین دراین وقت صراط مستقیم صحت عقائد محبان اهل
سنت و جماعت بمحبت و معرفت محبوب حقیقی تعالی شانه که از مبلغ کمال
تحقیق حق است بخاشاک اختلاف مبتدعان مگر و مش و اختلاط
مطالب شان مستور شد بیشتر خلق بمقتضای طیش سیرتی ناشناخته

باشوبستان حرمان بر عقب میروند چنانکه فرمود صلعم کل بدعة ضلالة و
کل ضلالة فی النار هیهات هیهات علی الفراق شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید
که هرگز بمنزل نخواهد رسید • منتظر تائید الہی باظہار سببی بودم تا بمنزل
السلامة رسند همین اثنا این ناکاره نامه سامیه عقائد نظامیه
زیب دست تماشا شد فطوبی للطالبین پس بعینها بمقابله شرح فقه
اکبر ملا علی رحمه الله تعالی بازیادت ترجمه و شرح نوشته شد

عقائد بسم الله الرحمن الرحیم نظامیه

حمد بحد و ثنای بعد مر خالق ودود جل شانه را و درود نامحدود
بر محمود کونین رسول الثقلین محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم و بر آل
اصحاب او اما بعد مرگاه این مولف بی بضاعة محمد فخرالدین
که تولید صوری و معنوی از رئیس السالکین شیخ المشائخ تاج
الواصلین فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی
قدس سره العزیز دارد برای زیارت قدوة العارفین حریق
المحبة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر بار مسعود
الاجودهنی ایمنی الله تعالی بلطفه الخفی و الجلی که در حق طالبان حق

کبریت احمر است از اورنگ آباد بحجبته بنیاد بحضرت پاک پیش رسیده
بهره یاب سعادت جناب هدایت مآب گشت اکثر اعزه آنحضرت
از راه کرم و عنایت فرمودند که عقائد اهل سنة وجماعة که بنهج قدوة
انام امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه باشد بقید
قلم بعبارت سهل آرید که موجب یادآوری در جناب فیض انتساب
مش یعنی حضرت فریدالدین رح م شود حال آنکه استطاعة
خود از جهت اختلاف مسائل اینقدر نمی یافتم و طاقت عدم قبول
سوال ایشان نیز نمیداشتم لهذا دست بدامن ملکی سمات قدسی
صفات هادی الخلق الی الصراط المستقیم مرشد الانام سفینه
مناهج الدین القویم مش امام اعظم رحمه الله تعالی م بواسطه
فقه اکبر که تالیف امام اکبر است رضی الله تعالی عنه در زدم
و بعبارت آسان بیان نمودم و هر مسئله را معنون مش ای
پیش گرفته م بعقیده ساختم تا عوام و خواص از کلام امام انام
که بنای اهل سنة وجماعة حنفی است بهره یاب گشته این هیچمدان
را بدعای تبعیت اهل سنة نبوی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم

وخیریت خاتمه افتخار بخشند تو لا که اگر سهوے یا نسیانی بنظر آید
بمقتضای العفو عند کرام الناس ما مول بخشند و اصلاح فرمایند
عقیده ۵ اصل توحید رایصحّ الاعتقاد به ترجمه چیزیکه صحت
می یابد اعتقاد بآن ۵ این است که زبان را موافق دل ساخته
بگوید که ایمان آوردم بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در
صفات و بملائکه که بندهای حق تعالی اند و مبرا اند از ذنوب و
معاصی و منزه اند از ذکورت و انوثت و بکتابهای حق تعالی
مثل توریة و انجیل و زبور و فرقان و غیرها بلا تعیین عدد و بجمیع
انبیا و رسل و بزندگی بعد موت و بآمدن قیامه و بتقدر خیر و
شر از اده تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات بمرتبه که یافته میشود
ش ضمیر عائد بسوی مرتبه م از حسن و قبح و نفع و ضرر
س انیهمه بیان مرتبه بصله از بیانیه م بتقیید زمان و مکان
عقیده ۵ حساب افعال و ترازوی اعمال و
بهشت و دوزخ و صراط و حوض حق است عقیده ۵
حق تعالی واحد است س نه بطریق عدد که تو هم شود

بعد او دیگرم یعنی کسی او را شریک نیست نہ در ذات و نہ در
صفات عقیدہ مشابہ نیست او را کسی از مخلوقات قال
نعیم بن حماد من شبّہ اللہ بشیءٍ من خلقہ فقد کفر ترجمہ گفت
نعیم پسر حماد ہر کہ مانند کرد اللہ تعالی را بچیزے از خلق او
پس تحقیق کفر کرد عقیدہ ہمیشہ بود در ماضی و ہمیشہ بود در باقی
باسماء خود و صفات ذاتی و فعلی خود صفات ذاتی او صفت
اند حیات و قدرت و علم و کلام و سمع و بصر و ارادت و صفات
فعلی او تخلیق و ترزیق و انشاء و ابداع و صنع و غیر آن
عقیدہ اسماء و صفات حق تعالی تمامہا ازلی اند کہ نیست
آنہا را ابدایت و ابدی اند کہ نیست آنہا را نہایت عقیدہ اللہ تعالی
عالم ست بصفۃ علم ازلی خود و قادر ست بقدرت خود کہ صفۃ
ازلی اوست و متکلم است بکلام نفسی خود کہ صفت اوست
در ازل و خالق است بتخلیق خود و فاعل است بفعل خود
کہ صفت اوست در ازل عقیدہ مفعول مخلوق است و فعل
و فعل اللہ تعالی غیر مخلوق است و قدیم عقیدہ صفات

حق تعالی ازلی اند غیر حادث و نه مخلوق پس هر که گفت
صفات حق تعالی مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد
درین مسئله برابرست که طرفین او مستوی باشند یا ترجیح دهد
یکطرف را پس کافرست عقیده قرآن مجید پس درینجا از قرآن
مجید کلام نفسی مرادست از شرح فقه اکبر ملا علی قاری که شان او
از همه بزرگ ست در مصاحف مکتوب ست بدستها بواسطه
نقوش حروف و اشکال کلمات و در دلها محفوظ است نزدیک
تصور متخیلات پس آنچه غائب باشند و شاید که این لفظ
متخیلات باشد هم بالفاظ متخیلات و بر زبانها مقروست
از حروف ملفوظ که مسموع میشود و بر نبی صلی الله تعالی علیه
و علی آله وسلم منزل است بواسطه حروف مفردات و مرکبات
در حالات مختلفات عقیده تلفظ ما بقرآن مجید مخلوق است
و کتابتهای ما قرآن مجید را و خواندنها پس شاید که بجای
لفظ خواندنها لفظ حفظ باشد از شرح فقه اکبر ملا علی قاری
ما قرآن شریف را مخلوق است از جهت آنکه گفتن و نوشتن

وخواندن از جملهٔ افعال عبادست وفعل مخلوق مخلوق است
عقیده ه قران مجید مسمی است کلام نفسی هم غیر مخلوق است
ونیست که حلول کند در مصاحف وغیر مصاحف بکتابت یا باثبات
عقیده ه چیزیکه ذکر کرد الله تعالی در قران مجید از اخبار وآثار
حضرت موسی وجمیع انبیا صلواة الله تعالی علی نبینا وعلیهم
السلام واز فرعون وابلیس تمام مه کلام الله تعالی قدیم وغیر
مخلوق است عقیده ه کلام موسی ولو کان مع ربه وکلام
سائر انبیاء ومرسلین وفرشتهای مقربین مخلوق است
وحادث عقیده ه قران مجید کلام حق تعالی است از روی
حقیقه نه از روی مجاز پس قدیم است مانند ذات حق تعالی
وشنید موسی کلام الله تعالی را قال الله تعالی کلم الله موسی تکلیما
ترجمه کلام کرد الله تعالی موسی را کلام کردن عقیده ه تحقیق
بود الله تعالی متکلم در ازل ونبود کلام با موسیٰ بل اصل موسیٰ
عقیده ه تحقیق بود الله تعالی خالق در ازل پیش از پیدا کردن
خلق عقیده ه هرگاه کلام کرد الله تعالی با موسیٰ کلام کرد الله تعالی

موسیٰ را بکلام قدیم خود که حق تعالی را قبل از خلقت موسیٰ بود
عقیده صفات حق تعالی تمامها واقع اند بخلاف صفات مخلوقین
که صفات ایشان بهیچ وجه مشابه آنجناب نیستند اگرچه اشتراک اسمی
واقع است عقیده الله تعالی میداند حقائق اشیا را و کلیات
اشیاء را و جزئیات اشیا را و ظاهر اشیاء را و باطن اشیاء را
بعلم ذاتی که ازلی است و ابدیست نه مانند علم ما زیراکه ما میدانیم
اشیاء را بآلات و تصور صورتهائی که در ذهن ما موافق فهمهای ناقص
ما حاصل آید عقیده قادر است الله تعالی نه مانند قدرت ما
زیراکه قدرت او قدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و
ما مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی اشیاء آنهم بآلات و مددگار
عقیده می بیند الله تعالی نه مانند دیدن ما و می شنود نه مانند
شنیدن ما زیراکه ما می بینیم اشکالها و رنگهای مختلفه را و می شنویم
آواز کلمات مؤتلفه را بآلاتی که پیدا کرده شده است در اعضای
مرکب و حق تعالی می بیند اشکال و الوان و صور مختلفه را بنظر
اصلی خود و می شنود آوازها را و کلمات مفردات و مرکبات را

بسمع خود که صفة ازلی اوست بدون الات و بی مشارکت دیگری
از کائنات اگرچه مرئی و مسموع از حادث است عقیده میگوید
حق تعالی نه مانند کلام ما زیرا که ما کلام میکنیم از حلق و زبان و لب
و دندان و حروف و الله تعالی کلام میکند بدون واسطه آلات و
حروف از کمال ذات و صفات خود عقیده حروف مخلوق است
مانند آلات و کلام الله تعالی نامخلوق است و قدیم است با ذات
عقیده الله تعالی و تبارک شئ است یعنی موجود است بذات و
صفات و نیست مثل اشیاء مخلوقه از روی ذات و صفات و
معنی بودن حق تعالی شئ نه مانند اشیاء است اثبات وجود
ذات حق تعالی بغیر جسم و بغیر عرض جوهر است چنانچه اشیاء
صاحب جسم اند و عرض اند و جوهر و حق تعالی از همه منزه است
و لا شریک له در ذات و در جمیع صفات عقیده نیست حد و نهایت
حق تعالی را و نیست ضد و منازع و ممانع در بدایت نه در نهایت
و نیست شبیه مر حقتعالی را عقیده حقتعالی را ید است و وجه است
و نفس است چنانچه لایق ذات اوست مما ذکر الله فی القرآن

من ذکر الوجه کقوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه والید کقوله تعالی
ید الله فوق ایدیهم والنفس کقوله تعالی حکایتاً عن عیسی علیه السلام تعلم
ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک وله صفات بلا کیف ترجمه از انچه ذکر
کرد الله تعالی در قران از ذکر وجه یعنی روی مثل فرمودن او تعالی
هر چیز فانی شونده است مگر روی او وآز ذکر ید یعنی دست مثل
فرمودن او تعالی دست خدا بر دستهای شان است واز ذکر نفس
مثل فرمودن او تعالی حکایتاً از حضرت عیسی علیه السلام میدانی انچه
در نفس من است ونمیدانم انچه در نفس تست وبرای او تعالی
صفات بی چگون هستند یعنی کیفیات صفات غیر معلوم اند عقیده
نباید گفت درین مقام تاویل چنانچه بعض خلف که مخالف سلف اند
میگویند که عبارت از ید قدرت ست یا نعمت حق است زیرا که در
تاویل ابطال صفة حق است وان قول اهل قدر واهل اعتزال است
ولیکن ید حق صفة حق است بلا کیف که مانمی شناسیم کیفیه ید او را
که صفة اوست چنانچه عاجزیم در معرفة کنه بقیه صفات او فضلا عن معرفة ذاته
عقیده غضب حق تعالی ورضای او دو صفة اند از صفات او ولیکن بلا کیف

عقیده پیدا کرد حق تعالی اشیا را بغیر مادّه که سابق باشد بر مخلوقات چنانچه الله تعالی در قرآن مجید فرموده است خالق کل شیئی ترجمه پیدا کننده هر چیز است حالانکه خلقت بعض اشیا از بعض سواد منافی عقیده و سابق نیست زیرا که اصل مواد از مخلوق غیر موجود است عقیده بود الله تعالی عالم در ازل باشیا و قبل وجود اشیا در آن حال که مقدر کرده است اشیا را موافق اراده خود و حکم کرده مطابق علم خود در اشیا پس علم الله تعالی قدیم است و بعض متعلقات آن علم حادث است چنانچه نص صریح دال اوست وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ترجمه پوشیده نگردد از وی برابر ذره در آسمانها و نه در زمین و نیست خوردتر از آن و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصه از تفسیر حسینی عقیده نمی باشد در دنیا و نه در آخرت هیچ موجودی حادث در جمیع احوال مگر بمشیت او و علم او و قضای او یعنی حکم او و قدر او یعنی بمقدار

تقدیر او وکتابت او در لوح محفوظ که بوصف است ش ای
بوصف موجود حادث م نه بحکم یعنی نوشته است حق تعالی در
جمیع اشیاء باینکه خواهد شد چنین و چنین موافق قضاء نه بروجه اکم
زیراکه اگر میکرد امر همان وقت بوجود می آمد وقضاء وقدر
یعنی حکم اجمالی وتفصیلی اوست ومشیته اراده حق تعالی
که متعلق باقست س یعنی موجود حادث م صفته حق تعالی است
در ازل بلا کیف عقیده میداند حق تعالی معدوم را در حالت
عدم آن معدوم ومیداند که آن معدوم وقت موجود شدن
بکدام حال پیدا خواهد شد عقیده میداند الله تعالی موجود را
در حالت وجود او ومیداند که بکدام نهج خواهد بود فناء او عقیده
میداند حق تعالی قائم را در حالت قیام او پس هرگاه می نشیند
قائم میداند حق تعالی او را قاعد در حال نشستن او از غیر تغیر شدن
علم او در ازل یعنی علم حق تعالی از نشستن وبرخاستن وحیات
ومماة وصلوة وصوم وسائر مقام موجود تغیر نمی یابد باین
نهج که در ازل نبوده باشد حالا حادث شده باشد باین قسم

پس یعنی باین قسم اختلاف احوال مذکور بالا هم زینکه تغیر
واختلاف احوال از قیام وقعود وامثال آن از افعال پیدا می شود
در مخلوقین عقیده پیدا کرد حق تعالی خلق را ساده از آثار کفر
وانوار ایمان باینکه گردانید ایشانرا قابل اینکه از نیها عصیان و
احسان یعنی عبادت بحضور دل هم واقع شود بعد از ان
خطاب کرد حقتعالی ایشانرا در وقت تکلیف پس اینوقت
در شرع بلوغ است که تقدیر کردند ش علماء به پانزده سال
هم بعبادت وامر کرد ایشان را بایمان و طاعت ومنع کرد ایشانرا
از کفر ومعصیت پس هر که کفر کرد کفر کرد به فعل خود واختیار
خود وانکار خود واصرار خود بر جهل واستکبار خود بخذلان الله تعالی
یعنی بترک نصرت الله تعالی اورا و هر که ایمان آورد ایمان آورد بفعل
خود وانقیاد خود واقرار بر زبان خود وتصدیق بجنان پس
بفتح جیم بمعنی دل هم خود موافق امر الله تعالی از توفیق الله
تعالی آن او یاری الله تعالی او را بمقتضای فضل خود کما قال
الله تعالی ان الله لذو فضل علی الناس ترجمه بتحقیق الله تعالی

هر آئینه صاحب فضل است بر آدمیان * عقیده بیرون
آورد ذریت حضرت آدم علیه السلام را تا روز قیامته س یعنی
هر قدر که تا روز قیامته پیدا شدنی اند م طبقه بعد طبقه از صلب
حضرت آدمؑ اولاً بعد ازان از اختلاف اصلاب فرزندان
و ترائب بنات آدمؑ که بعض آن سپید بودند و بعض آن
سیاه و انتشار ساخت بسوی یمین و یسار آدمؑ بعد ازان خطاب
کرد ذریات آدمؑ را بقول الستُ بربکم یعنی آیا نیستم پروردگار
شما و امر کرد ایشان را بایمان و احسان و منع کرد ایشان را
از کفر و عصیان پس اقرار کردند حق تعالی جل شانه را
بربوبیت و ذاتهای خود را بعبودیته از قول بلیٰ از روی
ایمان حقیقی یا حکمی فهم یولدون علی تلک الفطرت ترجمه
پس آنها پیدا کرده میشوند برین آفرنیش * عقیده شخصی که
کفر آورد بعد ایمان میثاقی تبدیل کرد و تغیر ساخت ایمان
فطری را بکفر و کسی که ایمان آورد و تصدیق کرد در اظهار
ایمان باین روش که ایمان لسانی را مطابق تصدیق جنانی

ساخت ثابت ماند بر دین خود که اصل فطرت بود و مستمر شد بر اقرار خود که بقول لفظ بلی بود عقیده جبر نکرده است هیچکس را از خلق خود بر کفر و نه بر ایمان و پیدا نکرده است الله تعالی ایشان را مومن و نه کافر بلکه پیدا کرده است ایشان را اشخاص عقیده ایمان و کفر فعل عبد است یعنی با عتبار اختیار ایشان نه بر وجه اضطرار عقیده میداند الله تعالی شخصے را که کفر میکند کافر در حالت کفر و هرگاه ایمان آرد بعد از ارتکاب کفر میداند الله تعالی او را مومن در حال ایمان او از غیر تغیر علم او تعالی و صفته او تعالی مش یعنی غضب و رضا چنین است در شرح فقه اکبر ملا علی م یعنی از کفر بنده و ایمان بنده علم حق تعالی متغیر نمیشود و نه صفته او تعالی س یعنی غضب و رضا م عقیده جمیع افعال عباد از کفر و ایمان و طاعته و عصیان کسب ایشان است بر سبیل حقیقة و نیست بر طریق مجاز و نه بر سبیل اکراه و غلبه بلکه اختیار ایشان است در فعل ایشان با عتبار

اختلاف و میلان ذاتهای ایشان لها ما کسبت وعلیها
ما اکتسبت ترجمه برای آن باشد انچه کسب کرد از نیکوئیها
و بروی باشد انچه کسب کرد بجهد از بدیها ۵ عقیده
الله تعالی خالق افعال عباد است موافق اراده خود کما
قال الله تعالی خالق کل شی و فعل عباد نیز داخل در
تحت شی است عقیده تمام افعال عباد از خیر و شر
کسب ایشان است باراده و علم حق تعالی و قضای حق تعالی
عقیده طاعة تمامهاش از فرض و واجب و سنت و مندوب
هم قلیل و کثیر ثابت است از امر الله تعالی اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول ترجمه فرمان برید الله تعالی را و فرمان برید
رسول را صلعم ۵ و سبب محبت حق تعالی است ان الله
یحب المتقین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست میدارد
پرهیزکاران را ۵ و از رضای حق تعالی است لقوله
تعالی فی حق المومنین رضی الله عنهم ترجمه خوشنود
شد الله تعالی از ایشان ۵ و علم و مشیته و قضا و تقدیر

حق تعالی است و معصیة بتمامها س از کفر و شرک
و کبیره و صغیره هم از علم حق تعالی و قضاء حق تعالی و
تقدیر حق تعالی است و مشیة حق تعالی و نیستند سبب محبة
حق تعالی چنانچه آیت قران مجید مشعر است ان الله لا یحب
الکافرین ترجمه تحقیق الله تعالی دوست نمیدارد کافران
را ٭ و نیستند معاصی برضاء حق تعالی لقوله تعالی و
لا یرضی لعباده الکفر و نه بامر او تعالی چنانچه در کلام مجید
واقع است ان الله لا یامر بالفحشاء ترجمه تحقیق الله تعالی
حکم نمیفرماید به بیحیائی ٭ عقیده ٭ جمیع انبیا علیهم السلام
پاک اند از صغائر و کبائر و قبائح مانند قتل و زنی و لواطت
و سرقه و قذف محصنه و سحر و فرار از جهاد و ظلم بر عباد
و قصد فساد در بلاد س عمداً و سهواً از کبائر نه سهواً
از صغائر بعد تشرف به نبوت نه قبل و معصوم اند از
کفر قبل از نبوت و این همه بالاجماع است خلاصه از
شرح فقه اکبر ملا علی ٭ عقیده ٭ تحقیق بودند از بعض انبیاء

علیہم السلام قبل از ظہور نبوت یا بعد منا قب رسالة زلات
وخطیات عقیده محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن
عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم بن مناف بن قصی بن
کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان س درین قدر به نسبت
آنحضرت صلعم اختلاف نیست و در روایة کرده شد از انحضر
صلعم که منسوب فرمود نفس مبارک خود را تا نزار بن معد
بن عدنان از شرح فقه اکبر ملا علی هم خاتم الانبیا است
وحبیب الله تعالی و بنده خاص حضرت جل و علا و
رسول الله تعالی و تبارک و عبادت نکرده است صنم را
وشریک نکرده است بالله تعالی کسی را گاهے نه
قبل از نبوت نه بعد از نبوت و نه مرتکب شده است صغیره
وکبیره را س نه قبل از نبوت نه بعد م عقیده
افضل الناس بعد وجود مبارک حضرت رسول الله صلی الله

علیه وعلی آله وسلم حضرت ابوبکر صدیق بن قحافه است رضی
الله تعالی عنه بعد ایشان حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه
بعد ایشان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله تعالی عنه بعد ایشان
حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه ابن ابی طالب عقیده
بعد خلفاء اربعه رضی الله تعالی عنهم باقی دوام بر تبعیت حق اند
چنانچه بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم بی تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان
ش نقصان عطف ست بر تغیر یعنی بی نقصان پس بوقوع
مشاجرات وغیرها تغیری بحال ونقصانی در کمال واقع نشد
م عقیده دوست میداریم ما اصحاب رضی الله تعالی عنهم را
ش آن نیز شامل اصحابست هم و زشت نمیگوئیم کسی را
از ایشان بخلاف روافض وخوارج بقوله تعالی والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوا هم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه ترجمه پیشی کنندگان پیشینیان
که از هجرت کنندگانند از مکه بمدینه واز مددگاران که اهل مکه را

مددکردند وآنانکه متابعت کردند سابقان را در ایمان و طاعت
مراد ند سائر صحابه خوشنود شد خدای تعالی از ایشان بقبول
طاعة ایشان وخوشنود شدند ایشان از خدای تعالی بانچه یافتند
از نعیم دینیه و دنیویه خاتمه از تفسیر حسینی ... ولقوله علیه
السلام لا تسبوا اصحابی ترجمه برای فرمودن پیغمبر علیه السلام
زشت مگوئید اصحاب مرا ۸ عقیده و یاد میکنیم هر یکی را از صحاب
رضی الله تعالی عنهم بخیر اگرچه صادر شد از بعض ایشان انچه
در صورت شر است بنا بر حسن ظن بایشان لقوله علیه السلام
خیر القرون قرنی ترجمه بهترین هر قرنیکه گزشت وگزرد
قرن من است × ولقوله علیه السلام اذا ذکر اصحابی
فامسکوا ترجمه وبرای فرمودن پیغمبر علیه السلام هرگاه
ذکر کرده شوند اصحاب من پس خاموش باشید ش ازین
حدیث شریف اشارت است که در معاملات صحابه از هجو
مشاجرات وغیرها حذر کنید ونیز از نکوهش وافراط وتفریط
بخود رانیم ۹ عقیده ۵ تکفیر نمیکنیم هیچ مسلمانی را از ذنب

اگرچه مرتکب کبیره باشد مادام که معتقد حلت معصیتی که حرمت
آن بدلیل قطعی ثابت شده باشد نیست چنانکه خوارج میکنند
ش ای تکفیر میکنند مرتکب کبیره را از شرح فقه اکبر ملا علی
م عقیده زائل نمیشود از مسلم بسبب ارتکاب کبیره اسم
ایمان ش ای وصف ایمان از شرح فقه اکبر ملا علی
م چنانچه معتزله گویند ش که مرتکب کبیره بیرون شود از ایمان
و نه در آید در کفر پس ثابت میکنند مرتبه میان کفر و ایمان
با آنکه اتفاق دارند بر آنکه صاحب کبیره همیشه در دوزخ ماند
از شرح فقه اکبر ملا علی م بلکه نام میداریم مرتکب کبیره را
مومن از روی حقیقة نه از روی مجاز عقیده نمیگوئیم
که ضرر نمیکند مومن را گناه بعد حاصل شدن ایمان و
مومن گنهگار داخل نخواهد شد در دوزخ ش چنانکه مرجیه
و ملاحده و اباحتیه گفته اند از شرح فقه اکبر ملا علی م عقیده
مسح بر خفین ثابت است از سنت برای مقیم یک روز و یک
شب و برای مسافر سه شبانروز عقیده تراویح در

شبهای ماه رمضان سنت است **عقیده** نماز عقب صالح وطالح از مومن جائز است **عقیده** مومن گنهگار همیشه در دوزخ نخواهد ماند اگرچه فاسق باشد درانحال که مرده باشد بحسن خاتمه **عقیده** ما قائل نیستیم باینکه تحقیق حسنات ما مقبول اند و سیئات ما مغفور مانند قول مرجیه لیکن میگوئیم کسیکه عمل خواهد کرد حسنه بشرائط صحیحه آن حسنه درانحال که خالی باشد از عیوب مفسده ظاهری و معانی مبطله باطنی چون کفر و عجب و ریا تا آنکه خارج شود از دنیا ضائع نخواهد شد ش ای این عمل حسنه م الله تعالی در قران مجید میفرماید ان الله لا یضیع اجر المحسنین ترجمه تحقیق الله تعالی ضائع نمیکند اجر عابدان حاضر دل ٭ بلکه قبول خواهد کرد از عبادان عمل را حق تعالی به فضل و کرم خود و ثواب بران خواهد داد عباد را بمقتضای وعدهٔ خود **عقیده** کسیکه کرد سیئات را سوای شرک و کفر و توبه نکرد تا آنکه مرد مومن غیر تائب پس او متعلق بارادهٔ حق سبحانه و تعالی است اگر خواهد عذاب کند

بعدل خود مقدار استحقاق عقاب آن یعنی خلود در نار نباشد
واگر خواهد عفو کند بفضل وکرم خود **عقیده** ریا هرگاه که واقع
شود در عملی از اعمال پس باطل خواهد شد اجر آن عمل بلکه
ثابت نخواهد شد **ش** ای آن عمل م وہمچنین عجب ضایع
کنندہ عمل است **ش** از اقتصار بر ریا و عجب از سائر آثام
اشعار است بانکه دیگر سیئات ابطال حسنات نمیکنند از
شرح فقه اکبر ملا علی م **عقیده** معجزات از انبیاء علیہم السلام
وکرامات از اولیا رضی الله تعالی عنہم ثابت گردیده است
از کتاب وسنت **عقیده** خرق **ش** دریدن یعنی خلاف
ما قیم عادت که ظاهر شود از اعداء حقتعالی مثل ابلیس در طی
ارض و فرعون در روانی نیل و دجال در کشتن و زنده
کردن وچنین روایت کرده شده است در اخبار که بودند
بعضی خوارق از ایشان پس نام نمی نہیم آن خوارق را
بمعجزات زیراکه معجزات مختص بانبیاء علیہم السلام اند و
نه بکرامات زیراکه کرامات مختص باصفیاء اند لیکن نام مینہیم

آن خوارق را از قضاء حاجات مر اعدا را از روی استدراج
تمکینهم فی الدنیا و عقوبة لهم فی الآخرة ترجمه فریب است با نها
در دنیا و عذاب است برای آنها در آخرت + کما قال الله
تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون ترجمه زود باشد
که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک و بهلاکت نزدیک
گردانیم از انجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمة مر
ایشان را زیادت میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند
از تفسیر حسینی ہ .. پس در غفلت می افتند و فریفته میشوند
بآن بس ای قضاء حاجات که از روی استدراج است
مردمی پندارند آنرا انعام و احسان و زیاده میشوند از روی
عصیان اگر باشند فجار و از روی کفر اگر باشند کفار
عقیده دهست الله تعالی خالق است پیش از پیدا کردن مخلوق
و هست رازق پیش از رزق دادن بس باشد که
تکرار فرمود امام علیه الرحمه این مطلب را برای آگهی اینکه
واجب است برین اعتقاد از شرح فقه اکبر ملا علی

م عقیده مومنان خواهند دید حق تعالی را در جنت
بچشم سر بلا تشبیه و بلا کیف وکمیته عقیده نخواهد شد میان
حق تعالی و خلق مسافت یعنی نه در غایت از قرب و نه در
نهایت از بعد و نه بوصف اتصال و نه بنعت انفصال
و نه بحلول ش در آمدن در چیزی م و اتحاد ش یکی
شدن م عقیده ایمان اقرار بزبانست و تصدیق
بجنان عقیده ایمان اهل ایمان از ملائکه و اهل جنة و
اهل زمین از انبیاء و اولیاء و سائر مومنین زیادت
و نقصان نمی پذیرد عقیده جمیع مومنین مستوی اند در
اصل ایمان توحید و متفاضل اند در اعمال عقیده
اسلام تسلیم ش ای قبول باطن م و انقیاد ش
فرمان بری ظاهر م امر و نهی الله تعالی را میگویند
پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در
شریعت یافته نمیشود ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام
مانند شئی است که هرگز از یکدیگر جدا نمیشود چنانچه نسبت باشکم

عقیده دین اطلاق شود گفتن یا ضد تقدیم کرده شود برایمان و اسلام و شرائع تمامه عقیده می شناسیم حق تعالی را چنانکه حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقة خود چنانچه وصف کرده است حق تعالی نفس خود را تمام صفات ثبوتیه شئ ای صفاتیکه در ذات اوست تعالی هم و سلبیه شئ ای صفاتیکه در ذات او تعالی نیست هم در کتاب خود و در قرآن مجید آمده است لیس کمثله شئ و هو السمیع البصیر ترجمه نیست مثل او سبحانه چیزی و حال این است که او شنوا و بیناست عقیده نیست قادر کسیکه عبادت کند الله تعالی را چنانچه او سبحانه سزاوار اوست لیکن بنده عبادت میکند الله تعالی را بامر او تعالی چنانکه امر فرموده است عقیده تمام مؤمنین متفاوت اند در معرفة فی نفسها و یقین در امر دین و توکل بر خدا و محبة برای خدا و رسول و رضاء بتقدیر و قضاء و خوف از غضب و عقوبت و رجاء برای رضا و مثوبة و ایمان یعنی ایقان به ثبوت ذات او تعالی و تحقق

صفات او تعالی و تفاوت باشند مومنان در ماسوای ایمان
و در چیزیکه ذکر کرده شده است بتمامہش ای در غیر تصدیق و اقرار
بحسب تفاوت ابرار در قیام بارکان و اختلاف فجار در مراتب عصیان
از شرح فقه اکبر ملا علی و تواند شد که از ماسوای ایمان مراد تصفیه
و تزکیه و تخلیه باطن باشد از ماسوی الله تعالی باستقامة بر یقینیات
عقیده الله تعالی فضل کننده است بر بعض بندگان بفضل خود
و عذاب کننده است بر بعض بندگان بعدل خود بلی زیادت بر
استحقاق و گاهی عطا میکند از ثواب و اجر و چندان چیزیکه
مستحق هست بآن از فضل خود و گاهی می پوشد گناه را از فضل
خود بواسطه شفاعة یا بلا واسطه عقیده شفاعة جملہ انبیاء
علیهم السلام و شفاعة پیغمبر ما صلی الله علیه و علی آله وسلم
برای مومنین گنهگاران و برای اهل کبائر از مومنین
که مستوجب عقاب اند حق است عقیده شفاعة ملائکه
و علماء و اولیاء و شهداء و فقراء و اطفال مومنین
صابرین علی البلوی ثابت است عقیده وزن اعمال

بر ترازو که دو کفه خواهد داشت در روز قیامت حق است
عقیده قصاص میان نوع انسان در روز قیامه حق است
یعنی حسنات ظالم بمظلوم خواهند داد بمقابله ظلم اذلیس هناک
الدراهم والدنانیر ترجمه برای اینکه نیست اینجا درهما و دینارها
عقیده حسنات اگر نخواهد بود ظالم را سیات مظلومین بگردن
ظالمین نهادن حق است عقیده حوض پیغمبر صلی الله علیه
وعلی آله وسلم حق است و پل صراط حق است عقیده جنت
و نار که موجود اند الیوم قبل از قیامت حق اند و فانی نخواهند شد
ش بعد دخول جنتیان و دوزخیان بخلاف جبریه م عقیده
عقاب و ثواب الله تعالی فانی نخواهد شد همیشه هست ش بخلاف جبریه م
عقیده الله تعالی هدایت ش راه راست بردن م میکند سوی ایمان
و طاعة از فضل خود هر کسی را که میخواهد و ضلالت میدهد بکفر و معصیة از عدل
ش ای عدل با حکمة م خود هر کسی را که میخواهد عقیده اضلال الله تعالی عبارت
از خذلان است و تفصیل خذلان این است که توفیق نیاید بنده
آن چیز را که راضی است حق تعالی از آن چیز و آن خذلان از

عدل سن ش ای عدل بالحکمة م است وہمچنین عقوبت مخذول
بر معصیة از عدل ش ای عدل بالاستحقاق م عقیده
نیستیم قائل اینکه شیطان سلب میکند ایمان را از بندهٔ مومن از روی
قهر و جبر لیکن میگوئیم بنده میگذارد ایمان را باختیار خود باغوای
شیطان یا بهوای نفس پس هرگاه ترک میکند بنده ایمان را
پس سلب میکند ایمان را از آن بنده شیطان عقیده
سوال منکر و نکیر مَن ربک و ما دینک و من نبیک ترجمه
کیست رب تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو + در قبر یا در مستقر
ش ای جای قرار یعنی هر جا که باشد چنانکه غریق و حریق
و خوردهٔ گرگ وغیره م حق است عقیده اعادهٔ روح
بسوی جسد بنده در قبر حق است عقیده ضغطه ش ہندی
دبانا ضغطه قبر برای مومن مانند معانقه مادر شفقته هست
از شرح فقه اکبر ملا علی م قبر جمیع مومنان را حق است
عقیده عذاب قبر حق است و جمیع کافران را و بعضی
عصات مومنین را وہمچنین تنعیم بعض مومنین حق است

عقیده و تعبیر تمام اسما که ذکر کرده اند آنرا علما بزبان فارسی
از صفات حق تعالی عزت اسمائه و تعالت صفاته جائز است مگر ید که تعبیر
ید بفارسی جائز نیست عقیده جائز است که بگوید بروی
خدا بلا تشبیه و بلا کیف عقیده و نیست قرب الله تعالی از راه
طاعت و بعد الله تعالی از اصحاب معصیت از طریق طول و قصر
و مسافت و نه بمعنی کرامت و هوان و لیکن مطیع قریب است
از حق تعالی بلا کیف و عاصی بعید است از حق تعالی بلا کیف
ای بوصف تنزیه حق قرار داد امام علیه الرحمة قرب و بعد
حق تعالی را از بنده و قرب و بعد بنده را از حق تعالی
از باب متشابهات بلا تاویل از شرح فقه اکبر ملا علی
م عقیده قرب و بعد و اقبال حق ضد اعراض م الله
تعالی بمناجی و همچنین مجاورت بنده در جنت و وقوف بنده
در قیامت میان یدین حق تعالی بلا کیف است عقیده قرآن مجید
که نازل شده است بجناب رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم و مکتوب است در مصاحف ما بین دفتین

کلام الله تعالی است ملی ما هو المشهور عقیده آیات قرآن مجید
که تمامها در معنی کلام است یعنی در مقام مقصود است برابر است
که در آن ذکر رحمت الله تعالی و مدح اولیاء الله تعالی
باشد یا ذکر غضب الله تعالی یا ذم اعداء الله تعالی باشد
مستوی اند در فضیلت لفظی و عظمة معنوی ولیکن بعض آیات
را فضیلة ذکر و مذکور است مانند آیة الکرسی زیراکه مذکور در
آیة الکرسی جلالت و عظمة الله جل جلاله و صفة الله تعالی است
که خاص بذات حق تعالی است پس مجتمع شد در آیة الکرسی
دو فضیلة یکی فضیلة ذکر دوم فضیلة مذکور و بعضی آیات را
فضیلة ذکر است فقط نه فضیلت مذکور چنانچه سورة تبت یدا
و مانند این از احوال کفار عقیده اسماء الله تعالی چنانچه
الله واحد و صفات حق تعالی چنانچه له الملک وله الحمد تمام
مستوی اند در فضیلة و عظمة مثل مطلقا یعنی بقطع نظر از
وجوه فضیلة بعض بر بعض هم نیست تفاوت در اطلاق
آنها بر ذات و صفات حق تعالی و این منافی عظمة بعضی اسماء

وصفات بر بعضی اسماء و صفات نیست ش عظمة جزئیه
یعنی مع لحاظ وجه فضیلة وعظمة بعض بر بعض م عقیده واالدین
رسول الله تعالی صلی الله علیه وسلم مردند بر کفر ش درین مسئله
اختلاف علماء است و جانب صحة ایمان والدین المکرمین صلعم
مرجح بدلائل وزیادة فریق است م رسول علیه السلام
انتقال ازین عالم بر ایمان کردند ابو طالب عم حضرت رسول الله
تعالی صلی الله تعالی علیه وسلم مرد کافر حضرت قاسم حضرت
طاهر وحضرت ابراهیم بودند فرزند رسول خدای تعالی صلی
الله تعالی علیه وسلم عقیده حضرت بیبی فاطمه و بیبی زینب
و بیبی رقیه و بیبی ام کلثوم بنات رسول خدای تعالی
صلی الله تعالی علیه وسلم بودند عقیده هر وقتیکه مشکل شود
بر انسان اهل ایمان شیئی از دقائق علم توحید پس واجب است
بر آن انسان اینکه اعتقاد کند چیزی راکه صواب است نزد حق
تعالی بطریق اجمال ش یعنی هرچه صواب است نزد حق تعالی
همان مقبول و مختار من است و تفصیل نکندم مادام که یابد

عالم را ای عارف بحقیقت احوال را پس سؤال کند ایمان تفصیلی
بروجه کمال و تاخیر کند **عقیده** خبر معراج حضرت غوث الثقلین محمد
صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بجسد در بیداری بسوی آسمان حق است
وثابت است بطریق متعدده پس کسیکه رد کند آن خبر را و ایمان
نیارد بمقتضای آن خبر ضال است و مبتدع **عقیده**
خروج دجال و یاجوج و ماجوج و طلوع شمس از مغرب
و نزول عیسی علیہ السلام از آسمان و سائر علامات روز قیامت
بنا بر چیزیکه وارد است بآن اخبار صحیحه بلکه آیات صریحه حق است
وثابت است **عقیده** اللہ تعالی هدایت میکند هر کسرا
که میخواهد بسوی صراط مستقیم **ش** ختم شد عبارت فقه اکبر
از شرح ملا علی زین پس دعا است از مترجم وصلوة از درد مند
م اللهم اهدنا صراطا مستقیما و دینا قویما بحرمته صاحب
الصراط امین یارب العالمین اللهم صل و بارک وسلم دائما
ابدا علی محمد رسولک و حبیبک و علی انواره کما تحبه و ترضاه
و شفعه فینا و ترحمنا به ۰

ذكر كيفية الاصول العاصمة عن خطيات الفهم في الحقائق الحقة والكلام فيها

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه اتباعه اجمعين اعلم ان الكلام في اصول تعصمك عن خطيات الفهم في الحقائق الحقة والكلام فيها اصل ان حقائق الاشياء ثابتة ش فيها مغايرت على انواع الاضافة تامل فيها والشيء يطلق على ماله وجود فيها قال ان بنفسها وان نفيتا فثابتان لثبوت متقدم للنفي م والعلم بها متحقق ش فيه اشارة الى ثبوتها بل ثبوتها بالاضافة اذ العلم لا يتحقق بالعدم فاذا تحقق فصح الحكم م فالحقيقة اما بمعنى الذي هو مصداق متقدم لحصول شبه بصنع شيء فهو ثابت واما بمعنى علت معلول كما في قيام محتاج بمحتاج اليه قياما حقيقيا او مجازيا وهو اظهر ش اي لا يحتاج الى دليل م واما بمعنى ماهية شيء وهي وجود لنفسه الواقع فان تكن وهيئة اي متحصلة من

فمعنی وہمیۃ اما ان لا یکون لہا وجود مطلقاً فالعدم مجہول
فکیف حکمہ واما ان یکون لہا وجود منتزعاً غیر مستقر بذاتہ فالوجود
بہذا الوجہ واقع ش وان لم یکن واقعاً فالعلم بہ ممتنع م واما ان
التغیر منتزع ش من حیث الاتخاذ م من تغیر نفی العلم موجوداً
واقعاً ش ای وجوداً واقعاً ہذا دلیل علی واقعیۃ وجود
المنتزع م والا ش ای ان لم یکن بمعنی وجود واقع ہم
فبالمعنی الاول للواجب تعالی توہم ش ای علم العدم م
م نفی لہ وحق انہ الوہم علم غیر مستقر معلومہ لا معلوم
غیر مستقر فی وجودہ فالمعلوم بحقیقتہ کما ہو ہو فان الماہیۃ
الموجودۃ بین عدمین تسرع الی فنائہا حتی لا یستقر علمہا
بہا فہذا حقیقۃ الوہم والوہمیۃ لا لحلقۃ من شعلۃ جوالۃ لانہا
بحقیقتہا معدومۃ وبوجود الحلقۃ من جولان الشعلۃ یلزم
انہا کہی حدوثاً وقدماً فلا یصدق التشبیہ لوجود حادث
من قدیم فاما الکلام فی وجود خارج من علم ووجود ذہنی
فان لم یکن لمعلومات حادثۃ وجود خارج فالحس ای

اللمس وان کان منتزعا بقیام مجازی من حاس ومحسوس او بقیام
حقیقی من روح وجسد باطل لان الحس لا یوجد الا فی وجود خارج
وهو مجمع على وجوده بداهة اما بمعنى اثر شیئی مثلا فی مبرد برودة
فان قیل الاثر بالنسبة لا بالحقیقة فتحقق الاثر بالنسبة بسلب
الاثر بالحقیقة من الطرفین باطل فکیف وانما الثبوت متقدم
على السلب ش لان السلب لا یوجد الا بتقدم الثبوت م فتحقق
انه ثابت بحقیقته ومسلوب بنسبته ش لان الحقیقة اقدم من
النسبة اذ النسبة لا تقوم الا بالحقیقة م وانما التأثیر وسلبه
بالنسبة لا بالحقیقة اصل ان الانتزاع لیتحقق من جهة وهو
اتحاد ش بحاء وذال فوقانیتین والاتحاد یفید على تخصیص
المخصص ممنوع الجواز م شئ من شئ اتحاد ش بحاء ودال
مهملتین م فلا یحتاج فی حده بشئ آخر منه بعدم الاشتراک
بای وجه وقد یحتاج بتحققه الى شئ آخر منه فمن جهتین او جهات
ش ای فیتحقق من جهتین او جهات م وان قیام شئ بشئ على وجهین
حقیقی وهو تحقق النسبة بین القائم والقائم به ای المنسوب والمنسوب الیه

على عينيته بوجه مع زيادت القائم عليه ش اى على القائم متعلق زيادت م والزيادت شرطت فيه لان الانتساب لا يتحقق الا في الموجودين وتجاوزي وهو ليس كذلك ش اى لتحقق النسبة بالعينية بوجه مع الزيادت م بل مع المغايرت ولا يتحقق الا بتحقق واسطة بالقيام الحقيقي الذي بسببه هو حاجب موصل بين القائم والقائم به فاما من جهة ش اى الانتزاع الذي يتحقق من جهة م اما التضمني وهو انتزاع من وجود من حيث ترتب الوجود تضمنا منه فاما قياما حقيقيا كالفعل من الصفة والصفة من الذات فلازم حدوثهما ش اى المنتزع والمنتزع منه م او قدمها على حكم منتزع منه وحدوث منتزع كوجود الحاجب الموصل وقدم منتزع منه على حالهما ش حدوثا او قدما م واما مجازيا فهما على حدهما كوجود حادث مخلوق من قديم تشبها عنه واما التزامي وهو انتزاع من عدم لازم منبع عليه بوجود حادث تضمنا منه من حيث ترتب الوجود التزاما من وجود تشبها عنه فمن وجود خارج ملتزم الا في هذا وجه

التزامی یتعلق بالوجود و وجه تضمنی یتعلق بالعدم فاحفظ النظر
عن الزیغ و ہذا لا یحتاج تحققه الی جهة اخری و اما من جهتین
کالتحت والفوق و ہذا یحتاج بانتزاعه الی جهة و تحققه الی جهة
اخری و اما من جهات کالقرب والبعد و ہذا لا ینتزع الا من
جهتین محکوستین فی حکم واحد و لا انتزاع و لا یحقق الا بجهة ثالثة
اصل ان اختصاص شیٔ بشیٔ علی قسمین احدها حقیقی ہو احتیاج
بینهما اما قیاما حقیقیا و اما قیاما مجازیا کما فی الانتزاع من جهة
و ہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م لا یحتاج فیما فیه ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی م الی اختصاص مخصص
فیشترط علم محتاج من جهة محتاج الیه ضرورتا ش ای وجوبا
م لا عکسه و ہذا ش ای الاختصاص الحقیقی م بمعنی ربط
بینهما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج و المحتاج الیه م و
ہنا الاختصاص بمعنی لازم ش الذی بمقابلة متعدم م
و بمعنی اختصاص مخصص ایضا فیشترط علمها بربطهما الدائر
ش ای بینهما قبل اختصاص المخصص م و ہنا الاختصاص

بمعنی متعدد ش الذی بمقابلة لازم م فیشبه مجازی ش الذی
بمقابلة الحقیقی م ۲ مجازی و ہو اختصاص مخصص شیا بشی و
لا احتیاج بینهما قیاما حقیقیا و لا مجازیا فهنا یشترط علمها معا وقت
الاختصاص مع شرط المعلومین من قبل و یکون بمعنی ربط بینهما
بعد اختصاص مخصص مجاز فیشبه بحقیقی و ہذا ش ای الاختصاص
المجازی م لا یتحقق الا بتحقق واسطة ہا باختصاص حقیقی الذی
یسبعه فلا بد للمخصص من فعل یستجمع الربط بینها ش الضمیر الی الشیئین
یحتملان الربط مجازا م مجازا و ہما ش ای الشیئان م مفعولا
فکان الفعل فی نفس المخصص باختصاص حقیقی فما یشبه بمجازی
فی حکمه و ما یشبه بحقیقی فی حکمه نفی ما یشبه بمجازی لا یکون
تقدم علم للماہیتین معا ضروریا الا الماہیة محتاج فالی قدم ضروری
ش ای تعاقب العلم الی قدم ہو محتاج الیه بمحتاج ضروری
بحصول الدلالة القطعیة م فیتحقق الاختصاص بتحقق شرط المعلومین
بمعا وقت الاختصاص لا بشرط المعلومین معا قبل الدلالة والی
الممکن لیس کذلک ش ای تعاقب العلم الی محتاج الیه ہو الممکن

يحتاج ليس بالضروري لعدم حصول الدلالة القطعية م فيتحقق الاختصاص
بتحقق ش ط المعلومين معا مع شرط المعلومين قبل الدلالة وفي ما يشبه
بتحقيق يكون تقدم علم للمابين متحاضرين يا والبحث مشتمل في
اختصاص الذي يدلالة والذي لا بها ش اي بدلالة م اصل
ان الجوهر والعرض لموجودات مع ان بالخصوصية ش اي
خصوصية النسبة فيهما وخصوصية اللفظ المعنى م والا فماهيتان
موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبير ماهيته بانها جوهر او عرض
فقد يطلق لفظ الجوهر على عينها لا يراد فيها الخصوصية المذكورة
فهي التي لا تجزي اذ هي غير تجزئة في حدود وجودها بين عدم جوابا
ش كما ذكر في شرح ذكر كيفية توحيد الله تعالى م ولما لم تجز
لا يصح في تعبيرها لفظ الجزء اذ هو يقتضي مقابلة الجزء ش كما ذكر
في ذكر كيفية الاصول في اصل كيفية الكل والجزء م فتوجه ويعبر
بعرض نسبة قيامه ش اي بحصول لنسبة القيام م باخره
حقيقتا وهما ثابتان فالعرض في الحال موجود واقع زائد
على الذات وان لم يكن هكذا فكيف ثبتت لنسبة القيام بين

معدوم وموجود ش اى العرض المعدوم والجوهر الموجود اذ لا يكون موجود واقع حتيا مع اوغيره بغير موجود واقع من اى جهة عينه م فبطلت نسبة القيام ش هى وجه التعبير بالعرض فالعرضية باطلة م وكيفية العينية والزيادت مجهولة فى التحقيق والمسئلة تشير الى مسئلة قيام الافعال بالصفات والصفات بالذات والصورة بالهيولى فى وجه القيام تلميحا فاقتصرت على الاشارة فان قصدت فهمت لكنهما يطلقان فى حوادث واسمائه وصفاته سبحانه توقيفيه فلا يجوز اطلاقهما فى ذاته وصفاته واسمائه سبحانه او مجازا ففى الحال موجود واقع لا زائد بل مغاير فى حقيقته لا تحقق عينيته فالمجاز لا يحقق الا بان يتضمنه بالقيام حقيقى فى موجود آخر وهو استعداده لقيام النسبة به والآخر بجوهر ش اى يعبر بجوهر م وهو محل قيام عرض فقط فالمجاز لا يتحقق بمرتبه قدمية **اصل** ان معنى المصدر هو صفة لمبنى عليه من فعل فاعله لانه منشأ انتزاعه فهو قوة واستعداد بانفعاله فى فاعله لا فعاله

نفسه مرتبتان مرتبتان تقدما لفاعلية وتاخر المفعولية فيتقدم من فعل فاعله الا لامتيازه به مش اى لايتقدم من فعل فاعله لاقيانه بفعل فاعله م فلا ينتزع منه بل منبي منه اصل ان الوجود المبني عليه من الموجود وهو ضد عدم فلا يقتضي عدما بمقابلته ولا يجتمعان في محل واحد فالوجود بديهي اصل ان الثبوت المبني عليه من ثابت ويفرق من الوجود بجريان نفي وسلب عليه كما سنذكره ان شاء الله تعالى ولا يقتضي نفيا بمقابلته الا سلبا فالثبوت هو موضع خارجا بمقابلة سلبه عن موضع فالثبوت بديهي اصل ان العدم لضد الوجود فلا يقتضي الوجود ولا يجتمع به فمبني عليه من معدوم حقيقي او حكمي مش الحقيقي بعدم لاحق والحكمي بعدم سابق م ملتزما لوجود حادث من جهة حدوثه لا منتزع منه لان الانتزاع لنفي اتحاد فالعدم نظري اصل ان النفي لايجري على عين ثابت وش الواو حالية لبيان حالة الثبوت وحكميه في ضمن الثابت عطفا م الثبوت المبني عليه منه ثابت

ولا علی عدم فقط لمنه یجری علی ترتب اثر ما متاخر من ثبوت
ذهنی کان صالحا للترتب بانتزاعه منه فی خارج شبهها بصنعه
او لا حاصل منشؤه [illegible] موقوف الحکم للاثر ش فان
لم یحصل لا یمکن حکم النفی للاثر من ثبوت متقدم خارج
س اعلم ان ترتب اثر ما متاخر فعین ثابت وان لم یترتب
فعدم فان النفی لترتب اثر ما متاخر من ثبوت ذهنی کما هو
المذکور حصرا الا من غیره م فیقتضی الثبوت قبله لا مقابلته
خارجا فمبنی علیه من منفی ملتزما بثبوت ما ثابت س ای
ثبوت حاصل مما ثبت م فالنفی نظری فاعلم ان النفی
بالوصف هو مخبر به لا بالذات هی مخبرة عنها اذ هی ثابتة
ولا بالوصف المنطبق بالذات عینا اذ هو مع الذات عین
ثابت اصل ان السلب لا یجری الا علی ثبوت الذی
هو مبنی علیه من ثابت ویقتضیه قبله ومقابلته خارجا
فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجا
فمبنی علیه من مسلوب ملتزما بثبوت ما ثبت ش ای

بثبوت حاصل ما ثبت م فالسلب نظری اصل ان الوضع
بالتخصیص ش شیا لشی حال الوضع م لتحقق دلالة ش من شئ
علی شی م لیقتضی دلالة استلزاما والدلالة لا توجد الا بالوضع
ش المعرف علی وجه التخصیص م اصل ان اللفظ بالوضع
الدال ان اعتبر فیه دلالة علی معنی مفرد فهو کلمة ولو کان مرکبا
علی اصل معنی فان دل علی معنی قائم بنفسه ولم یفهم به تقیید زمان
کالذات فهو اسم وان دل علی معنی قائم بالغیر اصلا
فهم به تقیید زمان کالوصف الواقع فهو فعل وان دل علی
معنی قائم بالغیر عرضا ولم یفهم به تقیید زمان کالابتدا
والانتها فهو حرف فان اشترک اللفظ بالمعنیین
ش اسے معنی فعل ومعنی اسم م کالفاعل والمفعول
فهو صفة مشبهة ش باسم م ولذا قد یجر و بواحد منهما ولما کان
الوضع مقتضی الدلالة والدلالة موجودة بالوضع فلا یمکن ان الوضع
لیس بدال وما هو لا یدل فخرج من الوضع وان اعتبر فیه دلالة علی
معنی مرکب فهو کلام ولو کان مفردا علی اصل لفظ اصل ان الاسم

قد يكون معرفة وقد نكرة اصلا فالنكرة قد تعرف او تخصص عرضا والفعل والحرف هما وصفان قائمان بغيرهما لعقد كانا نكرة اصلا فليحكما ان معرفا او مخصصا عرضا على حكم ما قاما به اصل ان الصفة تكون عينا للذات من وجه قيامها الحقيقي بها فبها الاخبار اثباتا او نفيا فقد تكون عينا منطبقا بالذات ش كالوجود م فلا يمكن نفيها للزومه نفي الذات وعنها الاخبار اصل ان الاسناد مواقامة ش على المجاز م شيء بشيء نوعان ش احدهما الاسناد م الحقيقي وهو بقيامه الحقيقي بمسند اليه ولزمه التنكر بمسند به اصلا فحكم معرفا او مخصصا على حكم مسند اليه عرضا ش ثانيهما الاسناد م المجازي وهو بقيامه المجازي بمسند اليه ولكن الاسناد المجازي لا يتحقق الا بان يتضمنه بالاسناد الحقيقي فيهما يصحان في المعرفة بالاصل ش كالعلم م من جهة لا في المنكر لاهما لها الا بتخصيصه بالعرض ش كما باسم او بحرف او بقرينة م من جهتين فضرورة التخصيص لابد منه استقامة للمعنى قرينة كافية فيثبتها

الاسناد حتی یحرو الی ان یستقیم المعنی بہ فکانا مفیدین
لشبہتہما فی حدیہما ش فمثال الحقیقی فی معرفتہ بالاصل
من جہتہ زید قائم والمجازی غلام زید ومثال الحقیقی
فی المخصص بالعرض من جہتین فباسم ہذا الرجل قائم و
بحرف الرجل قائم وبقرینہ رجل قائم والمجازی ہذا
الغلام للرجل والغلام لرجل وغلام رجل فالمقصود فی
الکلام الاسناد المخصص بقرینۃ من ہو قائم ومن ہو
مملوک لرجل مالکہ لا اجنبیۃ فتعلق العلم بالمعلوم لوجہ الذی
لا یزال العموم م فالتعریف تعیین من حیث الذات فلا
یقبل التعمیم اصلا فالمعرف منہ والتنکیر تعمیم من حیث الوصف
فلا یقبل التعیین اصلا فالمنکر منہ والتخصیص تعیین کذا یقتضی
العموم مقابلتہ لازالیہ فتعریف المعرف تاکید وتعریف
المنکر مہمل ش لاقتضائہ التعمیم اصلا فالتعارض وتنکیر
جائز تخصیصہ لاقتضائہ العموم م وتخصیص المعرف یشیر
الی زوال اقتضائہ ش ای لا یقبل التعمیم اصلا

م عرضا ش تمییز من الزوال ای بعرض التخصیص
م فیقبل التعمیم لا اصلا ش تمییز من الزوال اے
لا یشیر الی زوال اقتضائہ من اصلہ م وتخصیص المنکر
یشیر الی زوال اقتضائہ ش اے لا یقبل التعیین اصلا
م عرضا فیقبل التعیین لا اصلا ش شرح الممیزین
کما تبیّن م ولا یفرق فی وجہ المقصود من التعریف
والتخصیص ولکن فیہما اشارۃ الی اقتضائہما وفیہا مطلب
آخر ہو تعیین فی حد ذات المعرف وتعمیم فی حد وصف
المنکر ش نیظر اہل النظر فی محلہما م ویجوز نفی المنکر المخصص
بالوصف عن نفسہ ش اذ نفی الوصف جائز والمنکر المخصص
شامل بہ م لا ش یجوز نفی المنکر م المخصص بالاسم
والحرف اذ ہما کمعرفۃ بالذات فی ثابت ش ولا نفی عن
نفس ثابت م اصل ان معارض الثابت باول
بما لا یعارضہ لا الثابت لتقدمہ علی المعارض والا الثانی
باطل وکیف بطلانہ اصل ان نفیا بضد ثابت باطل

ش اذ لا یجری ے نفی بضد ثابت ے علی ثابت معدم
والعدم لا یحکم فباطل م وتخالفہ ش اے ثابت م
اول ش اذلہ الوجود فیحکم بتاویل م بما لا یعارض ثابتا
فلیتامل فی الضد والتخالف فیصیب ان شاء اللہ
تعالی اصل ان الامر طلب لترتب اثر جائز امکان
من ثبوت ذہنی صالح لہ ما حصل من ثبوت متقدم
خارج معلوم ش آمر ومامور م ممن ہو اہل لطلبہ
ولا لقصدہ ولا یجوز الجواز باختیار للمامور ولا دلیل علی
استعلاء الطلب وعدم استعلائہ ما ہر افمن ہو قاصدہ
تاکید احتمالا لامکان فعقد القصد لا الطلب فالامر
لعین موجود معلوم والممنوع امکان طلبا وترتبا
لغو فعقد الیضاً ش اے الممنوع امکان فعقد
القصد لغو لکنہ قد یاول تشریفا بالخطاب
والمجہول ثبوت متقدم خارج موجود اومعدوما
ممتنع فالمامور بہ نظر ے اصل ان اہا

منع عن ترتب اثر جائز امكان من ثبوت ذي
صالح له مما حصل من ثبوت متقدم خارج معلوم
ش ناه ومنهي م ممن هو اهل للمنع ويقصده
ولا يجوز الجواز باختيار للمنهي ولا دليل على استعلاء المنع
وعدم استعلائه ظاهر فمن هو لا القصد وتنبيه احتمالا
لامكان القصد لا المنع فالنهي عن عين موجود معلوم وعن
ممنوع امكان منعا وترتبا لغو وقصده ايضا ش اي
عن ممنوع امكان قصده لغو م لكنه قد يأول تشريفا بالخطاب
وعن مجهول ثبوته متقدم خارج موجودا او معدوما ممتنع
فالنهي به نظري اصل ان الخلاف خلافه ش الضمير
الى الخلاف اي وجود غير مثله وليس بضده
فيقتضي وجودا غير مثله م وليس بعكسه فيوجدان في
محل واحد اصل ان المعارض بالخلاف يأول بالضد لا
ش يأول م لان الخلاف يقتضي وجودا غير مثله بمقابلته
فيصح تأويله والضد لا فلا ش اي لا يقتضي وجودا غير مثله

فلا یسع التاویل م فلزم التساقط **اصل** ان العکس
وجود مثلہ فی العکس **اصل** ان الوجود الخارج ما ہو
مصداق لما فی علم متقدما منہ **ش** ای المصداق متقدما
مما فی علم ای الشبہ ہو معلوم م اومتاخر **ش** اے
المصداق متاخرا مما فی علم ای الشبہ ہو مصنوع م
حسیا او غیرہ **اصل** ان الوجود الذہنی فی حصولہ
موقوف علی مصداقہ المتقدم فلیس مستقلا فی وجودہ و
لا بمصداق ولذا یمکن ان یقال لیس للذہنی وجود
ای وجود مستقل وان یقال للذہنی وجود اے
وجود غیر مستقل فان یفہم کذا فلا نزاع والا فالقولان
باطلان وعلم من ہذا ان الذہنی فی حال معلومیتہ خارجی
لانہ مصداق متقدم لما فی علم لہ **س** اے للذہنی
ہو مصداق متقدم لما فی علم آخر لہ م ولا یحصل الذہنی
ان کان مصداق متقدم معدوما لامتاخرا **اصل**
ان الوجود البدیہی ما تحقق وجودہ واقعا حسیا او غیرہ

وان اخذ غير حسي بديهيا فما اطلق على انتزاعي منه ش
اي قولهم ان البديهي ما يدرك بنفسه والنظري ما يدرك
بدلالة فحسب بديهي وغير حسي نظري فيقول الآخرين ان نظرت
في تعريف النظري وجدته بعرض دلالة وتفكر كما قالوا
توقف ادراكه على دلالة وتفكر فقط الآن ماهية التي توقف
ادراكها على دلالة في تحقق وجودها واقعة بذاتها كما هي
وان تحصيل نظري آخر كانتزاع من النظري الاول
اي غير حسي وشرط ان نظريا التحصيل الا بديهيا على قولهم
فما الحكم على الاول ولا يمكن تحكم البداهة والنظر على حقيقة
واحدة فما يحكم على الوجود الانتزاعي من غير حسي م وان
يشترط وجودا واقعا فغير حسي فيه ش اي داخل في
البديهي لوجوده الواقع م اصل ان الوجود النظري
ما هو بانتزاعه في علم ش حال الانتزاع او صفته اي
ليس بخارج من علم فليس بواقع م حكما عقليا فاذا تحققت
انتزاعيته خارجة من علم فواقعة بوصفها فهو في الحال

ش اے کا نا فی حال تحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم
م بدیہی ہذا تعریفہ بذاتہ ش اعلم ما قال فی المتن فاذا
تحقق وجودہا ہو بانتزاعہ خارجا من علم فواقع بوصفہ
فہو فی الحال بدیہی بل قال ما قال ففیہ نکتۃ ای ما ہو بالانتزاع
فی علم حکما عقلیا الی ان تحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم نظر
فاذا تحققت خارجۃ من علم فواقعۃ بوصفہا فہو فی الحال
بدیہی لان منشاء الثبوت للنظر ہو الانتزاع الحال بین
المنتزع والمنتزع منہ لا وجود المنتزع المتحقق ولکن
لما تحقق فتحقق انتزاعیتہ خارجۃ من علم یجعلہ بدیہیا
م وکذلک نسبۃ وابناء ش مثلا ان الملک مفہوم
انتزاعی من جہتین من مالک ومملوک فالی ما ان لا تحقق
خارجا من علم نظری فاذا تحققت انتزاعیتہ خارجۃ من
علم فہو فی الحال بدیہی فہذا مثال للنسبۃ والانتزاع
والابناء کلہا فی الجہتین ومثلا ان فعلا لازما مفہوم انتزاعی
من جہۃ من صفۃ وذات فالی ما ان لا تحقق بنفسہ

من منتزع منہ خارجا من علم نظری فاذا تحققت
انتزاعیتہ خارجۃ من علم فہو فی الحال بدیہی فہذا مثال
للنسبۃ والانتزاع والابناء کلہا التحلیلی فالمنظر
حالۃ قلیلۃ م فالنظری قبل البداہۃ ش اے اذا کان
الامر کما قیل فی النظری والبداہۃ فالنظری ثابت
قبل البداہۃ م فما استجمعہا ش الفاء بجزاء الشرط
المحذوف ای اذا کان الامر کذا ای النظری قبل البداہۃ
وما للاستفہام للانکار فالحاصل ما من شئے استجمعہا..
ویمکن ان یکون ما نافیۃ والمستتر الی ما ہو بالانتزاع
فی علم ہذا شامل لجواب سوال متوہم من عبارت المتن
ای النظری ما ہو بالانتزاع فی علم فاذا تحققت انتزاعیتہ
خارجۃ من علم فواقعۃ بوصفہا فہو فی الحال بدیہی + ہو
ان استجمع النظرے والبداہۃ شئی واحد ای ما ہو
بالانتزاع فی علم فجوابہ انما اذا کان النظری قبل البداہۃ
فما استجمعہا م وعلی الاصل العلمیات.. بدیہیۃ فی حدہا

اصل ان تعبیر الخارج والذهنی بوصفهما مع لحاظ
العلم بوجودهما اصل ان تعبیر البدیهی والنظری
بوصفهما بلحاظ وجودهما فقط ولو للمجهولین اصل
ان التجدد لا یوجد بوجود الذی وُجد الا بوجود الذی
یتجدد مجازا ش تمییز من تجدد الذی مصدر للفعل
ای تجدد امجاز ام بمثله باتحاد مجازی لا حقیقتا
ش تمییز من تجدد الذی کما مر فاعلم ان التجدد صفة
لوجود الذی یتجدد بمقابلة وجود الذی وُجد لا لوجود الذی
وُجد ام فلا بغیره ش ای اذا کان التجدد بالمثل
باتحاد مجازی فلا یوجد التجدد بغیر مثل وجود الذی
وجد ام فی العوارض مع الذات ش لان تجدد العوارض
یلزم التجدد فی الذات لقیامها الحقیقی بها وهی منشأها
ام فالتجدد والتجدید بما ش ای هو مفهوم جدید
متعلق ثابت ام وقع بازائه مفهوم قدیم منه من حیث وجوده
وجد متعلق به من جهة صفة التجدد به لا من جهة اخری فیهما

ش اسے فی نفسہا دون تعلق بصفۃ التجدد مع اشارۃ
الی معنی مبہم م ولو وجد تہا وکیف التقابل فیہما بہما
ش اسے لیس التقابل بالجہۃ الاخری فی نفسہما م
فالحدوث بالتجدد اظہر ش لان التجدد یستلزم عدما سابقا
م فللحادث حالۃ فارۃ غیر قارۃ بین عدم سابق ولاحق
منطبقین علیہا یہ فہہنا وجود الحال ش اسے وجود الزمان
الحال م مع بقاء تشخص حاصل زائد علی الماہیۃ منہا
ولا ہو عین نفسہا ش التشخص ہو تعین بمعین من جانب غیر
اعتبار عرض بای وجہ من زیادت علی الماہیۃ فلا تجدد
معہا او عینیۃ بالماہیۃ فیتجدد معہا م فالتجدد بمثل
فانی حق لا بعود فانی عن المحل وان لم ش اسے
ان لم یکن التجدد بمثل فانی وہو یستلزم عدما سابقا
حقا او کان عود الفانی عن المحل م فبقاء غیر محتاج
فی مستقر ش المجرور متعلق ثابت خبر المبتدء فجزاء الشرط
م نعنی جہۃ الموجود شرک افعال و فی جہۃ الموجد تعطل وہذا باطل

لان ش تعليل نفي عروض فاني عن المحل وتقابض في محل عن المحل م فنا العوارض ش دون الماهية م عن المحل انتقالا ش لا فنا نفسها م تقتضي بقائها في محل والمحل ما قامت به ش اي الماهية التي قامت به العوارض بقيامها الحقيقي م لا ما قامت فيه ش اي الزمان والمكان م وبقاء العوارض بقيامها الحقيقي بماهية اخرى دون ما قامت به ممتنع فان في محل ش اي ان بقت في محل من الزمان والمكان م بما قامت به ففي المحل ليس الفناء عن ما قامت به فاذا البقاء غير محتاج ش ففي المحل اي في هذا الزمان والمكان متعلق مقدم بليس جزاء شرط والفاء للتفسير واذا للشرط على الجملة المحذوفة اي اذا كان الامر كذا والبقاء غير محتاج جزائه م والماهية لا تقوم الا بنفسها فليس لها محل ش المقصود ان ثبت التجدد في الماهية ولم يسلم فناء نفسها كما هو قولنا فما لها من محل اي ما قامت به ونفي ما قامت فيه كما هو المذكور فكيف م وان يقصد

ما قامت فیه فلغو ولزم البقاء غیر محتاج س ش لان التجدد
واقع فی نفس المتجدد لامن حیث انتقال من المکان والزمان
والقیام فیهما ولزم البقاء غیر محتاج لعدم التجدد فی نفسهما
م والتجدد باطل س ش ان تعرض انتقال المکان والزمان
والقیام فیهما فالتجدد الذی انما لا یقع الا فی نفس المتجدد
باطل م ولیس المحل للمحل ش ولو من ما قامت به او ما قامت
فیه لان المحل متجدد ولیس له محل آخر لقیام ما فنی م و
انّ العلم بالمعلوم فی حده ان انتقل منه فعاد الیه فکیف
فی علم المعلوم الذی لا ینفک عنه ولو لا الجهل فی حدمن
الانتقال الی العود س ش وان معطوف علی انّ مجرور
اللام علة نفی عود فانی ومن لابتداء الانتقال الی
لغایة العود م فالدهر موجود واقع فی زمان حال واقع
س ش لان التجدد لا یقع الا فی وجود واقع فی زمان حال
م فالماضی لعدم لاحق به یستلزم فناء س ش الضمیر المجرور
یرجع الی موجود واقع فی زمان حال متعلق لاحق صفته

لعدم مجرور متعلق ثابت خبر مبتدر و یستلزم فنا صفۃ لها
اے للموصوف والصفۃ معا م والمستقبل بعدم سابق بہ
یستلزم تجدد امش ترکیب الجملۃ کترکیب جملۃ سابقۃ
علیها م وتحقق الدعوے بالتجدد ش ای تحقق الدعوے
لوجود زمان حال و عدم ماضی ومستقبل بالتجدد اے
الحادث لانہ یستلزم العدمین م وان لم یکن کذا فیشتمل
بالدہر الباطل للدہریۃ فی بقاء غیر محتاج ولزوم التناسخ
فی العود ش بعدم العدمین م ومن دونہ ان فنا فانی
بنفسہ والتجدد مبتلہ بدیہی ش لما یدرکان بداہتا فلا
یحتاجان بدلیل م وان تفرض بقائہ فی محل آخر
والعود فلیس علیها دلیل ش اے علی بقائہ فے
محل آخر و عود نفس الفانی م فاعلم الحق ومن قولہ تعالے
علی ما ندعی مانسخ من آیۃ او ننسها نات بخیر منها او مثلها
الم تعلم ان اللہ علی کل شئے قدیر ٥ فاعلم ان النسخ یتناول
بخیر منها او مثلها الا ش ای لا یتناول م التجدد الا یصدق

بشتها فقط فیخبر منها والقدیر ههنا یدفع لبس عجز فی خلق مجدد وبالعکس
ش تتعلق بلبس م کما قال الله سبحانه افعیینا بالخلق
الاول ط بل هم فی لبس ای التباس بالفانی بتجدد مسئله ذاتا
وعرضا او فی لباس اخر فبل م للترقی او توهم الی الکفار وفی
لبس اے فی شک من خلق جدید اے خلق یوم البعث
فبل لاضراب علی قول الکفار فاعلم ان التجدد حسی ش
کما هو ظاهر م ونظری باستدلال منع لقاء غیر محتاج
فیا رب کیف خلقتنی فی الخلاف ش ای فی خلاف هذه
المسئلة وغیرها م وانی اخافک ش ای فی التخالف
م وما توفیقی الا بک ش علی الحق م وتوکلت علیک
ش لتهدینی م فافتح لی ابواب رحمتک ش وهی الحق
م وانت خیر الفاتحین وصل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی انواره ش یراد بانواره وجود الانبیاء والاولیاء
والملائکة حتی ما فیه نوره صلعم م وشفعه فینا وترحمنا
به وانت خیر الراحمین اصل ان الشرکة تقتضی التغایر

ص من خلق جدید ٥ ثم یرجع الی تشخصات موجوده بعد فانی وفی اللبس

والاتحاد فالتغاير ظاهر والاتحاد لا يوجد الا في شيئين
مجازا فاشتراك الحقيقتين حقيقتا في ما تمتازان ممتنع
الا مجازا ش لانهما ان تغايرتا حقيقتا فالاتحاد بينهما
مجازا فكيف المتغايران في حدهما يتحدان حقيقتا يارب
الا مجازا بوصف جامع م وحقيقة واحدة لا تقتضي
التغاير والاتحاد في حدها فكيف هي دائرة فيما به
الامتياز وهو التغاير وفي ما به الاتحاد وهو في شيئين يارب
واما اشتراك العارضين فالعارضان اما بقيام حقيقي
واما بقيام مجازي على حقيقة او حقيقتين فيما منع اشتراك
الحقيقتين ممتنع الا مجازا ومن ذ ونه ان يكن العارضان
في ماهية قديمة فلزم حدوثهما بتغيرهما عن حدهما فرضا باطلا
ش لان الاشتراك بغيرهما عن حدهما الذي يمتازان
به ومما لا يتغيران م وان يكونا في ماهية حادثة فالفناء
لا يمهلهما حتى يستحيلا وما ترى مستحيلا ش كما في قوله
تعالى ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة

فخلقنا المضغة عظاما الاية فالقى عصاه فاذا هى
ثعبان مبين الاية وفي غيرهما ايضا م هو التشخص الزائد
على الماهية فيسخ بتغير مشخصها وان تمهل تعرضنا باطلاء فبقاؤها
غير محتاج فالحق ما قيل ش اى امتناع اشتراك
الحقيقتين حقيقتا فيما تمتازان م وتمن ورائه ان
الكلام دائر في الاشتراك وهو في المتغايرين من
حقيقتين او عرضين على حقيقة او حقيقتين فان
تعارض المتغايران للاشتراك فتساقطا هما و
حقيقة يليقوما بها فيارب كيف تبقى حقيقة ساذجة
ويصير ما ثم نارا فافهموا يا اولى الالباب ما قيل ش
اى ما رد وما اثبت م وقيل استحالة الماء
نارا بديهي فافهموا ان فنائه نفسه بديهي ام فنائه عن
المحل واستحالته وعلى القائل ان يأت نليهما بدليل
وان الظن لا يغني من الحق شيئا اصلا ان الميزان
في المتغايرين تغايرهما فيه وصف مانع في نفسهما

لا الثالث بينهما يستجمع بوصفيها والدليل عليه لفظا وجود المتغايرين ومعنا مفهومه وهذا برزخ حقيقي ولا احتياج الى غيرهما للفرق والمعرفة وان يكن ثالثا بينهما يستجمعا بوصفيهما كقولهم فقولهم لا يستجمع المتغايرين في وجه التغاير وهو مانع فلا يمكن ان يكون عين الآخر ش اى التغاير الآخر

م فلما كان التغاير بماهية عينهما فلا يمكن عينيتهما بوصف التغاير الآخر انتهى وان يكن ثالثا بينهما يستجمعا بوصفيهما على وجه مجهول بقيامهما الحقيقي به او المجازي فالوجود يستجمع المتغايرين في نفسه وتغاير المتغايرين غيرية فلزم برزخ بينهما يستجمع لتغايرهما فكان التسلسل والدور وما هو ثالث بينهما غيرية وفي نفسه ولا غيره ش لا كما فالجملة مع تقديره اى لا غيره ثالث بينهما غيرية وفي نفسه عطف على الجملة الاولى

م والعجب من ان الثالث بين الاثنين انما هو الثاني بين الثلث والا هذا الكلام في برزخ حقيقي وهو المفرق والبتة وجود بسيط متأخر من المتغايرين ش من من

اشارت الی الانتزاع من المتغایرین م مستجمع
باثار الطرفین وصفا بقیامہا بالحقیقی بہ او المجازی الذی
یحتاج بالحقیقی فہی وصف جامع فی الوجود ش اے
ہذا الوجود المتاخر م فی نفسہ س ش تاکید فی الوجود
م فرقا ومعرفتا لہا س ش ای للفرق والمعرفۃ للمتغایرین
م لاموواقعا بینہما للفصل او الوصل حقیقۃ فہو برزخ
فی حد نفسہ تشخصا زائدا اے مستجمع وہذا برزخ مجازے
ویحتاج الی غیرہ لفرقہ ومعرفتہ وان قیل ہو موصل
الطرفین او مفرق حقیقۃ فیرد ما قیل فے الصدر علی نفسہ
وفیہ س ش اے فی معنی البرزخ المجازے م
برزخ مثالی وہو علم مستجمع مثال الطرفین فالمثالان
لا تیحدان فیما یمتازان بہ الامجازا و س ش المثال م
الواحد لا یوافق لمصداقین متقدمین لعلم الا فی المصداق
متقدم ومتاخر لصنع تتوافق مجازی بجامعیۃ لاحقیقی
بمانعیۃ ولا لیا دیان فی حدیہما وان کانا ماہیۃ واحدۃ

فلزم الدور بان الماهية ش الالف واللام للعهد الذكر
م كانت ماخذ وجود الشبه فالشبه ش الالف واللام
للعهد الذهني م كان ماخذ وجودها وتمثال الذي..
لصنع يحتاج الى تمثال الذي لعلم وفي المثالي برزخ..
حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا اللطيف
اصل ان المنع ليس بخصوصيته على تعميم مسلم في وجه الاشتراك
لان الممنوع منه تكييف ش اي تكييف المنع على المسلم
م الا في وجه غير مشترك اصل ان التخصيص بمقابلة
تعميم فيفيد المقصود فلا ينفي جواز تخصيص لغير مخصص له
الاشتراكه في عموم ان لم يكن ممتنعا لغيره ش لان الوجه
الممنوع لا يشترك في العموم م وان لم يجز فاشتراك
العموم باطل ومغايرت مخصص من يعمم في وجه التخصيص
تزايل اشتراك الذي في عموم ولا يعارضه ولا يعتبر
عموم ولا خصوص الا في العوارض ش لا في الذات
م اصل ان الاستثناء محصور في وصف وما قام به حقيقتا

ش هو فاعله م او مجازا ش هو مفعوله م فالوصف
وجه الاستثناء وما قام به حقيقتا او مجازا مستثنى منه و
مستثنى والمتعلقات الزائدة غير الوصف ش الذي
حصر الاستثناء فيه م للمستثنى منه والمستثنى شامل لهما لا
لوجه الاستثناء فتغاير وجه الاستثناء بالتعدد للمعنى
المذكور وتغاير المستثنى منه والمستثنى بالخلاف ضروريان
وان لم فيبطل الاستثناء واهمل معناه فالاستثناء يفيد
الحصر وتحقيق لما فيه من اثبات لامن نفي اذ ليس الحصر
والتحقيق الا في موجود ش مثلا جاءني زيد ان العالم
الا عمر ان الجاهل وعكسه م اصل ان الاستدراك
محصور في وصف وما قام به حقيقتا ش هو فاعله م
او مجازا ش هو مفعوله م فالوصف وجه الاستدراك
وما قام به حقيقتا او مجازا مستدرك في الجملة الاولى
ومستدرك منه في الجملة الثانية والمتعلقات الزائدة
غير الوصف ش الذي حصر الاستدراك فيهم

للمستدرك والمستدرك منه لا لوجه الاستدراك فمقصود
الاستدراك الثانية لا الاولى لصراحتها ولكن الاستدراك
لا يتحقق بغير ذكر الاولى فلذا قيل مستدرك ش تامل في
معنى لفظ المستدرك والمستدرك منه فوضح تعبير الماتن فيهما،
م فتغاير وجه الاستدراك بالخلاف للمعنى المذكور ضروري
فان تغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجه
الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوبا لعدم
دلالة عليهم لتغايرهم ش مثلا جاءني زيد لكن عمروا
ذهب الى خالد م اولم تتغاير ش المستدرك منه
م فقد يحذف جوازا فصاحة بوجود الدلالة عليه لتوحده
ش مثلا ما جاءني زيد لكن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الخ
م وقد يحذف وجه الاستدراك العام ش الذي
ما يستقيم المعنى به م في الجملة المستدركة وجوبا فصاحة وبلاغة
لتوسعه ش مثلا ما زيد الا عالم م وان كان تغاير
وجه الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فله ان لم تتغاير

المستدرک منه من المستدرک س ش و الا فهو الاستثناء م مثلاً
جاءنی زید الا عمرواً و ما جاءنی زید الا عمرو م فالاستدراک مهمل الا
لمقصد آخر الذی یذکر بعد المستدرک منه ففی الحال الا للاستدراک
استفادتا لحصر والتحقیق فی جهة الثبوت لا فی جهة النفی اذ لیس الحصر
والتحقیق الا فی مورد س ش ولم یذکر وجه الاستدراک بوجود الدلالة
علیه بعدیته م مثلاً لاینفع سعیهم الا بمشیة الله تعالی ای ینفع سعیهم
بمشیة الله تعالی بخلاف لکن ش لا یستفاد منه الحصر والتحقیق م
الا یستفاد منه الحصر والتحقیق فی الثبوت المتغایر بالعدد من النفی السابق
س ش اذ الثبوت بعد النفی بالضد یفید للحصر والتحقیق مثلاً ما کان زید اخا
احدمنکم ولکن امیر وعادل م وان لم یتغایر وجه الاستدراک بمعنی
المذکور فهمل الا استینافا لمقصد آخر الذی یذکر ولم یذکر س ش
وجه الاستدراک م بوجود الدلالة علیه بعدم التغایر فصاحة
جوازا س ش مثلا لو شئت لضربتکم لاکن لااکرمکم ولو شئت لضربتکم ای مؤذه
لاکن اذیتکم زیدای ما ضربتکم لااکرامکم واذیتکم زید م اصل
ان فی المفضل والمفضل علیه تغایراً حقیقیا واتحادا مجازیا س ش

کما زید اعلم من عمرو م وقد یحذف المفضل علیه للتوسع ت کما
والله اکبر م والا فبطل اصل ان الحصر هو حصر المحصور فلیس خارج
منه س ای اثبات من بعض المحصور م فلا یجری علیه انتقاض فان
استثنی او استدرک او خصص بعض منه فی الکلام فهو بمعنی جمع لا حصر
ش فالحصر لا یرجع الی المستثنی والمستدرک والمخصوص م ای تأکید
کالحصر فی الحکم اصل ان الربط فی مصدر متعد لا تحد فی فاعل ومفعول
لانه بقیام حقیقی فی فاعل وبقیام مجازی فی مفعول اذ هما متغایران
بنسبة لهما لکنه یقتضی الدلالة الی کل واحد منهما به فلا یدرک کل واحد
غیره الا مجازا والکلام فی ادراک الذی بالربط المصدری لا
بوجه غیره اصل ان الجانب الاول فی الجواز قوی لانه موجود
اصل ان الذات لا تبحث بنفسها لمفهومیتها بالوجدان علما بالضرورة
الا بعوارضها فلا تتبع الا بعوارضها وهکذا العوارض لا تتبع بنفسها
الا بما قامت به لانها لا تقوم الا بماهیة والعرض علی العرض
ممنوع وان اقتر ماهیة فالعرض منقود وان وجد فما نقول
اصل ان التعمیم لا یقع فی الذات نفسها الا فی اختصاصها

بوجه جائزة ش هي ليست بضرورية فيجوز سلبها م او واجبة
ش هي كانت ضرورية فلا يجوز سلبها م اصل ان التبيين يقع
من العوارض لا من الذات فمن عوارض جائزة ش هي ليست بضرورية
فيجوز سلبها م لرفع الابهام في وجه مخصوص او من اجبة ش هي كانت
ضرورية فلا يجوز سلبها م لرفع الجهل عن وجه مخصوص ووجب التوحد
في المبيَّن والمبيِّن من وجه والتغاير من وجه وهما ظاهران
منهما فوجه التوحد بين اصل ان التشبيه باضافة لا بحقيقة
اذ وجه التشبيه وصف مانع بحقيقته ش فالتشبيه بحقيقة
ممتنع م اصل ان مفهوم كل ليتعلق باجزائه بمعنى جميعها
فمفهوم كل يقتضي مفهوم جزء له ومفهوم جزء يقتضي مفهوم
كل له وهما متخالفان في مفهومهما فلا ينطبق بعضهما على بعضهما و
بقطع نظر عن مفهومهما لا بحث فيهما فان مفهوم كل متوقف على
مقابلة مفهوم جزء له ومفهوم جزء على مقابلة مفهوم كل له فان
كان ماهية مفهوم كل موجودا حقيقيا ضروريا في حده وهو واحد
حقيقي فكان ماهية مفهوم جزء له موجودا حكميا ش اي غير موجود

متفرضا بالوجود هم غیر ضروری فی حده تبعا بوجود ما به مفهوم کل
ان لم یکن امکان جواز وجوده ممتنعا وهو افراد حکمیة وان کان
بآیة مفهوم جزء موجودا حقیقیا ضروریا فی حده وهو افراد حقیقیة وکان
آیة مفهوم کل موجودا حکمیا ش اے غیر موجود متفرضا بالوجود هم
غیر ضروری فی حده تبعا بوجود ما به مفهوم جزء ان لم یکن امکان
جواز وجوده ممتنعا وهو واحد حکمی ثان لم یکن التبع لامتناع الوجود
الحکمی فالتوقف ش الفاء تفید معنی العطف علی التبع والجزاء
لشرط مقدر ای اذا لم یکن التبع بامتناع الوجود الحکمی بطل بعضها
فلم یکن التوقف بینهما المتوقف علی وجودهما هم بطل مفهوم کل وجزء
لعدم وجود بعضها لعدم التبع ولعدم وجودهما لعدم التوقف فاعلم
ان مفهوم جزء لا تحقق الا بمقابلة مثله ش هو جزء هم بخلاف
فرد واحد فلا یحصل الجزء الا بافراد ولو مختلفین ش فلیس
اتحاد مجازی فیهما شرطا فی هذا الوجه هم ولما الاجزاء بمقابلة
کلها والافراد بمقابلة بینهما فالاجزاء لیست بافراد والافراد
باجزاء واذا توقف مفهوم بعضها علی بعضها ففی ای وجه ش

من الوجهين المذكورين اے ان كان ما به مفهوم كل موجودا حقيقيا ضروريا فے حده وان كان ما به مفهوم جزء موجودا حقيقيا ضروريا فی حده م لا تحقق الا وجودا حكميا ش اے الا تحقق مفهوم بعضها وجودا حكميا م فالحاصل انما مفهوم كل ما هو متخصص على كثيرين او مختلفين وقعت من حيث انهم اجزاء له فهذا وصفه الخ

اصل ان مفهوم جنس ش ثابت م بافراد حقيقية ش اے لها وجود واقع م متقابلة موصوفة بعينية منطبقة او غير منطبقة توصفا عارضيا بوصف بمعنى مصدر جعلى او اصلى مبنى عليه بها يكون اتحاد مجازى بينها فلا بفرد ش اے لا يثبت مفهوم جنس بفرد واحد م فالاتحاد المجازى شرط مثبت لمفهوم جنس لمغايرت مجازية فی افراد مجازية ش اے ما لها وجود واقع م لا تحقق افرادية حقيقية فبطل مفهوم جنس حقيقية الا مجازا فافراد الوصف المقيدة بافراد موصوفة به توصفا عارضيا موصوفة توصفا ذاتيا جنس ايضا قمصدر جعلى وما موصوف به جنس على اصل المعنى واللفظ ومصدر اصلى وما

موصوف به جنس على اصل المعنى لا اللفظ، لذا يقال مصدر
اصلی وصفا تماما وفاعل ومفعول اسماعاما باعتبار الذات وصفة
عامه باعتبار الزمان فالحاصل انما مفهوم جنس ما هو يعم على كثيرين
متفقين من حيث انهم متقابلين فهذا وصفه المانع اصل ان مفهوم
نوع ما هو يعم على كثيرين متفقين من حيث وصفهم فهذا وصفه المانع
اصل انما ماهية التى يظهر منها عارض تعبّر بهيولى والعارض
بصورت فى محاورة قوم فقط فان أصرح اسے ان كان العارض
زائدا على الماهية بقيام حقيقى بها اصلا لمنشائيتها له وهو صفة
ذاتيه لها فليس بحادث منها وان كان زائدا على صفة ذاتيه
بقيام حقيقى بها اصلا لمنشائيتها له فبالماهية عرضا بواسطة الصفة
الذاتية فهو حادث منها مثل كما زيد قائم وقاعد فلا تغير صفته
الذاتية ولا ماهيته لاكن تغير قيامه وقعوده قائمان بقيام حقيقي
لصفته الذاتيه اصلا لمنشائيتها لها فبماهيته بواسطة صفته الذاتيه
عرضا فهما يحدثان منها ام فما هو بقيام مجازى ليس بصورة لها
اذ هو ماهية او عارض فان كان ماهيته فهى قائمة بنفسها فى معناها

ش اسے ماہیۃ لاعارض م وان کان عارضا فالمحل قیامہ
قائمۃ بقیام مجازی وہو ماہیۃ قائمۃ بنفسہا فی معناہا فہما علی
نسبۃ بقیام حقیقی بینہما فی معنی ہیولی وصورۃ فلا علی نسبۃ بقیام
مجازی فاعلم ان ما ہو بقیام حقیقی من صفات التی ثابتۃ فی ماہیۃ
وما ہو بقیام مجازی من صفات التی مسلوبۃ من ماہیۃ فان
انکرت مسلوبۃ التی بدیہیۃ لزم اجتماع اضداد بالتی ثابتۃ اصل
انما الاطلاق بمقابلۃ التقیید وعکسہ ش ای وانما التقیید
بمقابلۃ الاطلاق م وہما علی ماہیۃ واحدۃ والا لبطلا
فالتقیید علی ماہیۃ بقیام حقیقی من جہۃ اخری بمغایرت حکمیۃ
بالاطلاق فزاد علیہا لا الاطلاق ش کما ذکر فی ذکر کیفیۃ
العلم والمعرفۃ الخ بزیادۃ شیٔ من ہذا م وتقیید الذات لیس
من حیث اوصافہا بمغایرت الوصف بالذات حقیقۃ فی حدہما
لکنہ من حیث نفسہا بالوصف لا بالذات اصل ان الاضافۃ
لا تصح بین عام وخاص وعامین لا بین موجود ومعدوم ومعدومین
الا بین موجودین خاصین فعلیک تامل فی البیان اصل انما الدلالۃ

ـــلے مدلولہا قاطعۃ عن غیرہ لتضمنہ اخبار محتمل بتصدیق
ش لا لتکذیب م فالتصدیق متضمن بتسلیم محصل یقین ش
ہو علم ہدیۃ اسے واقع م فقد یکون ش تام م علم الیقین
بالاضافۃ الی مفعول و قد عین الیقین باضافۃ بیانیۃ ش اے
نفس الیقین م وقد حق الیقین باضافۃ الی فاعل للمحصل
اصل الحکم ہو تعیین شے یدور بین فاعل و مفعول فحکم
تصدیق باجمال مصدق ہو لازم تفصیل وجود واحد فی حدہ
فتفصیل مصدق لازم اجمال وجود متکثر فی حدہ فمن ہنا توحد
مع تکثر و تکثر مع توحد ش اسے توحد وجود حکم تصدیق باجمال
مصدق مع تکثر وجود حکم تصدیق بتفصیل مصدق و عکسہ
اسے وجود حکم تصدیق بتفصیل مصدق مع توحد وجود
حکم تصدیق باجمال مصدق فحکم تصدیق باجمال مصدق
ہو الانفع للمصدق ش کما تقول امنت باللہ کما ہو باسمائہ
وصفاتہ وقبلت جمیع احکامہ م اللہم صل و بارک وسلم دائما ابدا علی
محمد رسولک حبیبک و علی انوارہ کما تحبہ ترضاہ و شفعہ فینا ورحمتنا

ذکر کیفیة توحید الله سبحانه وتعالی عما یصفون وشرحها

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه علی آله واصحابه واتباعه اجمعین اعلم القول عمن یهدین ان الحادث یقتضی قدیما واحدا احدا متوحدا بالضرورة وان لم یکن فالحادث ممنوع والتوافق ممتنع وبالتفرض الباطل توافقا لا دلیل علی المتوافقین والمتوحد لیس متعدد وانتزاع الحادث بقیامه الحقیقی من قدیم یطابقه فثنیته وجمعه بکل الوجوه باطل وانما الله اله واحد سبحانه وتعالی عما یصفون اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به فشرحه بسم الله الرحمن الرحیم حامدا ومصلیا ومسلما اعلم انما علم توحید قدیم معا یتوقف علی دلالة الحادث بنفسه الیه فقال م ان الحادث س اعلم ان معرفة حدوث وقدم متوقفة بعدمین ح اسے عدم سابق وعدم لاحق س

فالحادث باموبين عدمين والعدم بالتغير بديهي فكيفية خلقه مجهولة والمادة له معدومة ولا تجزى بنفسه ح اى لا ينقسم س ولا بغيره ح اے لا يتركب س من بد و وجوده من عدم ح سابق س الى فنائه الى عدم ح لاحق س وجوبا والتجز بغيره لازم تركب والتركب يقع فى الاجسام لا فى البسائط فثبت الدعوى من جهة والكلام فيهما مطلقا فان تركب لزم موجودان للتركب من قبل ح التركب س فلابد والوجود للتركب ح وكلا منافى بدو الوجود س وان بدا وجود التركب من عدم لزم موجودان سابقان للتركب فى مرتبة عدم او عدم مرتبة عدم وهما باطلان ولزم التركب للموجودين السابقين للتركب فلزم تسلسل لا ينتهى بنفى الوجود من عدم الذے منه بدايت الوجود فالوجود ازلى بلا بدايت فذلك شرك حقيقى فى قدم او دهر لا خالق الوجود وفنائه ثم ان انتهى بالوجود الذى لا تركب له حصل انه لا تجزى بنفسه ولا بغيره من بدو وجوده من عدم الى فنائه الى عدم وجوبا مع ان الوجود الذى فارغ عدم ازلى بلا بدايت لا تجزى بنفسه

ولا بغيره فالكلام في تحقيق كيفية تجزے بنفسه وبغيره فانهما في
مرتبة تشخص زائد على ماهية لا في مرتبة تشخص ماهيته اذ هي في مرتبة
في فنائهما ح كما يفهمان في ذكر كيفية الاصول في اصل ذكر كيفية
تجدد س حتى لا تهل لا تركب ففي حال التركب ماهيته التي في مرتبة
بدو وجودها غير متجزية مطلقا ح بنفسه وبغيره س واوجد
الى غيره محتاج كما قال سبحانه بديع السموات والارض الاية
والبديع من يخلق المخلوق من غير مادة كما قال سبحانه
ام خلقوا من غير شيء موجود اعلم ان الشيء يطلق على ماله وجود
فغيره عدم فثبت خالق بوصف مانع وتوحده بتخليق من عدم
اے من غير مادة فاذا الاستبعاد في خلق جديد فصدقت الرسالة
بتحقيق المقالة والعدم قول راجح عندي من اقوال في التفسير
الكبير وغيره منظور فيه عند متامل في النظم والدعوى نعني قول من
غير شيء اے من غير خالق نظر بان لفظ خلقوا يقتضي خالقا بعمهم
نحيف الاستفهام من خالقهم المخصوص بتوحده ٭ وفي قول من
غير شيء اے من غير مادة باستفهام للنفي فحاصله خلقوا من مادة فنظر

بان لا یثبت خالق بوصف مانع لاشتراک خالقین سے فی وصف تکلیف
جامع بخلق من مادة وان یعد احسن الخالقین بابداعه من غیر مادة
یثبت دعوی حشر و دعوی رسالت بتحقیق لمقالته ام ہم الخالقون
بوصف مانع م یقتضی س لاحتیاج وجوده م فدیماً س ا ے
ما ہو لیس من عدم من فکیفیتہ قدمہ مجہولة و ازلی بلا بدایت و ابدی
بلا نہایت ولیس لہ مواد ولا یحتاج لوجوده الی غیره ولا یتحد بہ م
واحد اس ہو یتصف بصفات لہا زیادة علی ذات بغیر تہا ہا نہا
لتمایزہا نفسہا بنا لکا نہا تحدث ولا یقابلہ عدد وجود واسطہ احداث
لفاعلیتہ ح اللام الجارة لعلة والضمیر المضاف الیہ الی واحد س
لفظ ح تمیز من افاعلیتہ اے بنا ء علی لفظ فاعل الذے
یستعمل لحدوث فعل فہذا دلیل علی معنی کانہا تحدث س و معنا
ح معطوفہ ای بنا ء علی معنی فاعل الذی یحتاج الی شبہ مفعول
وشبہ الذات لا یحصل الا بعوارضہا التی ہی لا عینہا فواحدیتہ
ہے مصداق متقدم لحصول شبہ لصنع من ذات بصفات التی
ہی لا عینہا فتکون واسطہ احداث م احد اس ہو یتصف بصفات

التی ہی فی واحدیۃ عینیۃ فلا تمیز لہا زیادت علی ذات بعینہا
منہا ہنا ولا یقبل تجزی فی وجودہ ولا ہو واسطۃ احداث
للزوم مہ ح اللام الجارۃ لعلۃ والضمیر المضاف الیہ الی احد س
لفقاح تمیز من اللزوم اے بناءً علی لفظ صفۃ مشبہۃ التی
تستعمل للزوم صفۃ فہذا دلیل علی لزوم صفات عینیۃ فی احدیۃ
لا غیریۃ س ومفاح معطوفہ اے بناءً علی معنی احدیۃ
فیہا لیس تمایز صفات بلزومہا بعینیۃ فلا یحصل شبہ لصنع من
ذات فلا تکون واسطۃ احداث م متوحد اس ہو ملزمہ مدۃ
فی وجودہ فلیس متعددم بضرورت س متعلق لفعل یقتضی
م وان لم یکن س الواو حالیۃ فحال من قدیم او للعطف
علی الجملۃ وان شرطیۃ ولم یکن تامۃ والضمیر المستتر الی قدیم
واحد احد متوحد فاعلہ او ناقصۃ فموجود اخبرہ محذوف م
فالحادث ممنوع س فہذا الحادث بعدم القدیم او تبنازع
فیہ لعدم وحدت ممنوع الوجود وانما ہو بدیہی م والتوافق
ممتنع س الواو للعطف علی الجملۃ والتوافق اتحاد مجازی

فان قيل توافقا فی خلق الحادث فکیف امتناع وجوده قيل
توافق المتخالفين فی وجه تخالف فی ما شیٔ ممتنع و توافق المتوافقین
فی ما شیٔ بلزوم احتياج رفع معارضة جائزة مبطل قدرت قدیمة
فقدم وان لم يقدر المعارضة فعجز بماح مبطل قدرت قدیمة
فقدم ش لاقتضائه عدم ما سابقا ولاحقا م وبالتفرض
الباطل توافقا ش الواو كالاولی والتفرض ما یجوزه العقل
وقد یا وجد فوصف بباطل اے لایجوزه العقل علی ما ذکرو
توافقا تمییز للتفرض الباطل م لا دلیل علی المتوافقين ش
لان لیس اشتراک فی نفس نسبة قیام ولو حقیقیا او مجازا او
لیس الوجود مشترکا فی نسبتین لقيامه ولا تحقق وجود لوجود
تحقق من نسبة اخری وان تفرض خالق فردا لکل فرد و م
لا یعارضون فی خلق علی وجه مفارقة نسبة قیام فاحتیاج رفع
معارضة ظاهر ولا دلیل علی المتوافقين الا علی واحد م والموحد
لیس بمتعدد ش الواو كالاولی والجواب عن التثلیث اے الموحد
لایقبل التجزے عددا او اعلم ان عددا فی کثرت وعکسها فمعناها

اما ان وحدتا فی نفس کثرت وعکسہا ح ای ان کثرتا فی
نفس وحدت س فباطل واما ان وحدتا فی کثرت اے فی نفس
کل فرد من الافراد یقتضیہم فحق لاعکسہا ح ای ان کثرتا فی نفس
وحدت س لان توحدالیس فی نفس تعدد وعکسہ ح ای
تعددالیس فی نفس توحد م وانتزاع الحادث بقیامہ التحقیقی
من القدیم یبطلہ س الواو کالاولی والرد علی توحید الفلسفة
والتثلیث لان انتزاع الحادث المخلوق الذی اثر لامرہ تعالی
تکوینیہ بقیامہ الحقیقی من القدیم یبطل القدیم م فتثنیتہ وجمعہ
بکل الوجوہ باطل س ہذا جزاء شرط محذوف وہواذا
کان الامر کما ذکر فی رد المتخاصمین والتثنیہ مثل الواحد فی صفتہ
والجمع مماثل الواحد فی وصفہ واعلم ان المثل یقتضی اتحادا
وتغایرا ولکن التغایر حقیقی والاتحاد مجازی فان فقد احد
الوجہین بطل المثل فقید واکد بفی وصفہ لان الاتحاد اقوی
فی وجہ التثنیہ والجمع لانہ وجہ تشبیہ فی المثل وہو مقصود دوام
فیہما الی القدیم م وانما اللہ الہ واحد س الواو حالیتہ

عن مقولة القول او كالاولى فما ثبت بعد الرد بالتحقيق انما اسد الخ
م سبحانه وتعالى عما يصفون ش هذا تخفيف الكلام على
سبيل المحاورة اى سبحته سبحانا والواو حالية والجملة الفعلية حال
عن ضمير لاحق فى سبحانه وضمير مستتر فى يصفون عام الى معهود ذهني
اللهم صل وسلم على محمد نبى الرحمة وعلى انواره كما تحبه وترضاه وشفعه
فينا وترحمنا به

ذكر كيفية منع جواز نفس تصور مفهوم الواجب كليا

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلى على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه
واتباعه اجمعين اللهم قيل جواز نفس تصور مفهوم الواجب كليا
فجاز لك شريك ولا اله الا انت وحدك يا ايه المستفهم ان
المفهوم هو المصداق والتصور بعينه وان مفهوم كل متوقف
على مفهوم جزئه فان كان ماهيه مفهوم كل موجودا حقيقيا
ضروريا فى حده وهو واحد حقيقى فكان ماهيه مفهوم جزء له

موجودا حکمیا غیر ضروری فی عدہ تعابر جودہا بہ مفہوم کل

ان لم یکن امکان جواز وجودہ ممتنعا وہو افراد حکمیۃ ومفہوم جزء

لا یحقق الا بمقابلۃ مثلہ وہو جزء فلا یحصل الا بافراد وافراد الوجب

ممتنعۃ بان معرفۃ الواجب بدلالۃ الحدوث فان کان افراد الواجب

فان توافقوا فی اراداتہم لاحداث فبطلت قدرت قدیمۃ عنہم لاحتیاج

رفع معارضۃ جائزۃ توافقا ش مفعول لہ لرفع م فالوجوب

ش ای فبطل الوجوب ببطلان القدرت م وان لم القدرۃ

علی معارضۃ فللعجز ش متعلق لبطل ای فبطل الوجوب للعجز م

لاقتضائہ عدم ما سابقا ولاحقا وان تخالفوا فکان وجود الحادث

ممنوعا تنازع وانما الحادث بدیہی فلا تثبت دلالۃ الیہم الا

علی واحد کما قال سبحانہ فی سورۃ الانبیاء ولو کان فیہما

آلہۃ الا اللہ لفسدتا ٥ فبامتناع وجود الافراد حقیقتا وحکما

الذی حصلت بہ الاجزاء فالتوقف ش الفاء یفید للعطف

علی الاجزاء والجزاء لشرط مقدر ای اذا حصلت بہ الاجزاء

فحصل التوقف الذی لمفہوم کل علی مفہوم جزء لہ وبالعکس ح

ش اى المفهوم جزئى على مفهوم كلى له عموم ابطل مفهوم الكلى والجزئى

ارجع لتوضيح حقيقة مفهوم الكلى والجزئى الى الاصل فى ذكر كيفيتهما مع شرحهما

فتوضيح م قال سبحانه فسبحان رب العرش عما يصفون ٥ فاعلم

ان البحث مشترك فى توضيح حول مفهوم الكلى للواجب ذهنا وخارجا اللهم

صل وسلم على محمد نبى الرحمة وعلى صحابه كما تحبه وترضاه وشفعه فينا برحمتك

ذكر كيفية الجبر والتقدير وما هو حق

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلى على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه

واتباعه اجمعين اعلم ان للعرض الحادث محلا حادثا للقيام به اى لتحققه

لا بد منه فانه نسبة الى خالقه فينسب بها اليه ونسبة الى ماهيته التى

قام بها فينسب بها اليها فهى نسبة له كما قال سبحانه خلقكم

وما تعملون الاية ولكم ما كسبتم الاية فلا بد من ان ينسب المنسوب اليها

فان نزاع من نسبته الى خالقه هو قدر للقدرية وان نزاع من

نسبته الى ماهيته التى قام بها هو جبر للجبرية فليس لنا الجبر والقدر

لكن من لنا م قدرنا باضافته ش اى مخلوقه م يستلزم عجزا حقيقيا مبنيا عليه منها فالاضطرار والاختيار من كيف الكسب المضاف ش اى المخلوق م وهما متمايزان منها لكاسب ان تفكر فيها اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى انواره كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اسماء الله تعالى وصفاته وذاته تعالت

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلى على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين اعلم ان اسماء الله تعالى قديمة فنعتصم باسم الله القديم فحجب بحدوث الحروف لتركيبها بها والصوت لتكلمه تعالى به فى مرتبة الحجاب وما بها بحادثين الا صفته تعالى القديمة المنزهة عن الكيف كالافعال المنتزعة من الصفات والمتشابهات لانه سبحانه مستجمع لجميع الصفات فى استعداده تعالى فان اعرض عن هذا فانما اسماءه حادثة مخلوقة فيلزم شبه خلقها من الوجب انا واعرض عنه فكيف خلقها

فاعجب القول ان اسمائه تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
الحروف الا النظر الى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي في
شيئين معلومين قبل الاختصاص بفعل مخصص فانها لا اختصاص
بفعل مخصص قديم بعلمه بما فيه الذي يشبه بمجازي فالاسماء قديمة
قائمة بالقديم متمايزة في مرتبة زيادتها على الذات لا في مرتبة
عينيتها في الذات ولا بد للاستمرار من الحروف والتركيب
فظاهر وللتكليم من الصوت بوجوب تعديته بمفعولين له فالثاني في التعرض
قوة الى فعل للاول وما فيه الا صوت تضمن حروفا وتركيبا كيف
يحدوثها اعلم ان تعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره فان
احتاج الى غيره فليس يحق الا الى الذي هو قائم به فلزم ان
مفعولا ثانيا في تكليم لتعرض قوة الى فعل بفعل فاعل الى غيره
لقائم به واعلم ان الكلام ان كان مخاطب بغير صوت وحروف
وتركيب لم يحصل به استماع ولفظ يفيد معناه للمستمع وكيف كتب
الله تعالى وانها من كلامه سبحانه مع صوت وحروف وتركيب
فلفظ يفيد معناه واسمائه القديمة مع حروف وتركيب وان

الله تعالى بوجه وعين له بوجه وقدم في مرتبة القدم وقيل هي كلها

من المتشابهات ولا تاول بل المختار في معنى هو نفوع مع مجهولية

كيفيتها فكذا ان يختار الصوت والحروف والتركيب في مرتبة القدم

من المتشابهات لا يخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة

من اهل الكلام والحديث انه اے الكلام ش حروف واصوات

ازلية مجتمعة في الازل كما في شرح الفقه الاكبر لملا علي القاري فما

نحن بمجرد الطريق م وان الصفات على قسمة فعلية وحقيقية و

ثانية فالفعلية هي اضافات ذاتية متضمنة الحقيقية احتياجا

لوجودها انتزاعا منها والحقيقية هي متضمنة الذات بقيامها

بها من حيث انها لا هي عين س اے نفس م الذات ش

اذ الوصف ليس نفس الموصوف م ولا غيرها ش من حيث انتزاع

الوصف بقيام حقيقي بالموصوف م وتحدد ش بالحاء المهملة

م الذات عليها فلذلك سميت صفة ذاتية فتقرر تشخص لنفس

عليها والثانية هي اضافات ذاتية متضمنة الذات ولا تحتاج

في وجودها الى الحقيقية انتزاعا كالفعلية الا احتياجا لوجه التحدد

الذات عليها فمحاذية اليها في تضمن الذات لاحاجة خاصة لوجودها
اليها فالاحتياج اليها بوجه غير معتبر فتحققت اصالتها بمقابلة
الحقيقية فمساوية بالحقيقية في استقرارها في تضمن الذات و
الاتحاد الذات عليها وهي لا عينها ولا غيرها والفرق بين
الحقيقية والثانية بتحدد الذات وتوصف الحقيقية بالثانية
كالسمع بالوجود والقدرة بالعظمة ولا توصف الثانية بالحقيقية
كالوجود بالسمع والعظمة بالقدرة وتوصف الثانية بالثانية
كالرحم بالوجود والعظمة ولا توصف الحقيقية بالحقيقية كالسمع
بالبصر وقس على هذا وتقدم الحقيقية والثانية بالعينية
والفعلية بانتزاعها من الحقيقية بقيامها بالحقيقي فاعلم ان
الترك وجود نظري ملتزم من اختيار منتزع متضمن من
صحت فعل بخلاف الترك ش اي الترك ليس منتزعا متضمنا
من صحت فعل م فسلب الاختيار بعد ثبوته ترك فليس الترك
مساوي صحة فعل في صفة قدرت نوضح حقيقية من عدميات
والمنتزعات العدمية النظرية ليست مقاومة بصحة فعل

فنفی القدم منع سلب الاختیار انتزاع الترک ممنوع الوجود کالعدم
وما یشتبه بالترک هو صحة فعل فی حدها من قدرته تعالی فی حد
تعالی فالقدرة صحة فعل منه فقط کما قیل انه تعالی علی کل شیء
قدیر ای للترتب وجوده من صحة فعله ولا یحسبن منع الترک مستلزم
جبر اضطرار فیه سبحانه لانهما من خصائص الحوادث وهو سبحانه
منزه عن شوائب الحدوث فعلمه تعالی به من ابناء الحوادث به
لا بمقابلة القدم والارادة بالتخصیص فعل منه الصحة فقط والمشیة
تهر او شبهها کما قال سبحانه فاراد ربک ان یبلغا اشدهما الآیة
وما تشاؤن وفعال لما یرید وتخلق بالشارة فالمفعول الی
التخصیص صحة الفعل به والبتة المشیة بوقوع القریب
وقیل التکوین بالقیاع صحة فعل مخصص منه حقیقته
فقیل لیس بحقیقیة لان صحة فعل سببه القیاعه
والا الحقیقة فی وصفها تحتاج الی الحقیقیة ولیس کذلک
فالتکوین من اضافات ذاتیة متضمنة الحقیقیة انتزاعا فالفرق
بین التخلیق والتکوین کالانشاء والابداع والبتة ان الافعال

القدیمه نظراً بصحة ربط بينهما ومفعول به يحتمل حدوثهما او قدم
مفعول به وانتزاع الفعل حدوثاً يلزم الحدوث بالصفات والذات
بحكم منشائيتها وهي تعالت وتقدست عنه او قدماً القدم
بمفعول به س اے انتزاع الفعل قدماً يلزم القدم بمفعول به م
فالخدشة على الطرفين ش اے انتزاع الفعل حدوثاً وانتزاع
الفعل قدماً م فمدفوعه بامر وفعل حجابتين ش كما ذكر حقيقتهما
في ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق
م الى معلوم متعلق بفعل فاعل قديمين كما هو معلوم وليس
بموجود خارج ومخلوق من عدم وليس له مواد ففي الايجاد
بقطع النظر عن الامر بصحة الفعل خطار وعن صحة الفعل
بالامر غبار فاعلم ان للحقيقة مادة الكشف وهي هو صنعها
كفي البصر البصرية هي عينه وقس على ذلك فمادة الانكشاف
في كل واحد منها الصفات محدودة غير مشتركة بغيرها
لان الاشتراك حقيقة ممنوع ومجازاً العدم وصف جامع فيهم
باطل كما ليس البصر بسمع فمادة الكشف معه فلا يجوز تقدم المادة

عن الوصف لعدم انفكاكها عنه ولذلك اشتراكها بغيرها تفرضا باطلا ايضا وحدتها ايضا ش اي لذلك المعية لا يجوز اشتراكها بغيرها ووحدتها م فيارب كيف يمكن التقدم ش الحقيقي والزماني م والاشتراك والوحدة وان قيل كلها اعتباري الافراق في حدهم حقيقتا يارب عجزت ان اكون منهم اعلم ان الجواب على بنائهم نعم ان تعتبر الفرق اعتبارا نفي الفرق ما قيل في الدعوى والحق ان تمايزا لاعتبار في شان الذي موردا بين مرتبة زائدة والذات لقيامها بها وموصلها بها عينية مجهولة لا في حد الزيادة هي موجودة واقعة ولا في الذات البحت فما قيل في الدعوى ثبت في الزيادة وان تعتبر الاعتبار محضا لا من حيث الوجود فالعلم بالعدم واعلم ان الفرق في الزيادة حسبها وفي الاعتبار حسبه فليس فرار عن الفرق فلما سلم سلم الدعوى واعلم ان الذات مستجمعة المتغايرين جهة عينية مجهولة ولا تتعدد باستجماعهم وان قيل تتقدم المادة الواحدة على ما قيل اي لم يكن مستجمع المتغايرين في وجه التغاير

وهو الامنع فلما كان التغاير بماهية عينها لا تمكن علتيتها بوصف
التغاير الآخر لانها ليست عينية المتغايرين فى حدهم فتعدد وتفصل
ش فى الجواب م ان المتغاير يتخالف معنا والمتخالف يقتضى
وجود المقابلة فيجتمع المتخالفين فى محل واحد كما هو بديهى
فى نفسك لا اضداد اذ الضد لا يقتضى وجود المقابلة وحدة
مادة الكشف والاشتراك فيها نظريان لم يصحا يعارضان البداهت
فباطلان وقيل ش فى الجواب م تفرض باطل لقولهم لزم
تعارض خلاف فى القولين ش اى ان الذات مستجمعة المتغايرين
الخ ولم تمكن مستجمع المتغايرين الخ م وتعارض ضد ففى الخلاف
كيفية الزيادة معروفة والعينية فالاهون ان تسلم معروفية كيفية
الزيادة مع مجهولية كيفية العينية اذ الزيادت اظهر لا معروفية
كيفية العينية مع مجهولية كيفية الزيادت اذ العينية اسخفى
وفى الضد كيفيتها مجهولة لما اذا تعارض العلم والجهل فى شئ
فبقى الجهل لانه لو عرف فقطعى فرفع النزاع فالاسلم ان لايجاض
فيها لان المجهول لا يخاض وههنا العجز عن درك الكنه درك

فان لا ینزہک التعصب تفکرت فاصبت بالحق ان شاء اللہ تعالی فاعلم ان مفہوم الذات و مبدائی علما مع وجودہ خارجا نظر الی
بدلالۃ عوارضہ فلا یوجد بنفسہ لا اجمالا و کنہ الشئی ماہیتہ لا یتقدم
ولا یتاخر منہ شئ فان تقدم منہ لیس کنہہ او ان تاخر منہ لیس کنہہ
لاکن یمکن ان یکون وصفہ قائم بہ فلیس کنہہ مم فقیل لا یدرک
کنہ ذات اللہ تعالی و صفاتہ و قیل یدرک لانہ سبحانہ لا یجہل
عن کنہہ فجاز فی ظلہ فیمکن الاختلاف بحسب حال فالعلم بہ سبحانہ
کما ہو بالتنزیہ و تشبیہہ لا یزیل التنزیہ و یمکن ان یاول الادرک
بالجہل عن کیف التنزیہ والجہل عنہ بالدرک فالجہل درک والدرک
جہل فتوافق القولان فقولہ صلعم ما عرفناک حق معرفتک ای
عرف من حیث وجودہ لا من حیث کنہہ ای ماہو و عرفناک
حق معرفتک مع الجہل عن معرفۃ الکنہ او مع معرفۃ الکنہ علی
حسب حال فتوافقا و یمکن ان یکون ہذا قولہ صلعم من المتشابہات
اذ تعارض العلم والجہل فی شئی فبقی الجہل وہو فی حالہ صلعم
ممنوع واعلم انہ سبحانہ وراء الوراء عن درک حادث لا فی

ان تعصب الذات
و مبدائی انعم

[illegible]
ما عرفناک حق

عرفناک حق معرفتک

حد ذاته وصفاته ولا شك انه ان كان وراء الوراء فى
حد ذاته وصفاته فالثبوت من نفى النفى المذكور لزم النفى
عن الثابت على التسلسل فلا يثبت القدم فما يدرك بالكيف هو
بتشبيه حادث وما يدرك بلا كيف هو عدم سابق ولاحق
او دلالة وربط فتم حد الادراك وهو سبحانه وراء الوراء عن
درك حادث فهذا حق ولا نزاع والاستقرار عليه اهون وان الله
بالغ امره قد جعل الله لكل شئ قدراه اللهم صل وسلم على محمد
نبى الرحمة وعلى انواره كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم والحادث المخلوق

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلى على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحبه
واتباعه اجمعين قال سبحانه انما امره اذا اراد شيئا ان
يقول له كن فيكون الاية اصل اذا موضوعة لزمان فتضمنه

لمعنی شرط فوجود شرط بوقوع فعل فاعل مقید زمان
وجزائیه متصل بزمان شرطیه کما یوم یقول له کن فیکون الآیه
مصرح زمان فان کان فعل متعدیا فعل واقع بین فاعله ومفعوله
تعلق خارجی لا ذهنی وخلاف الشرط والجزاء دلیل علی حدوث
الشرط والجزاء فوضح تعلق بین الامر والارادت والقول کلها
منهم حادث الذی ظاهر من فعل فاعل قدیم بقیامه الحقیقی به
اذ اذا تقتضی فعلا وفاعلا خارجین قبل ایقاع الفعل والا الایقاع
من معدوم ممتنع عقلا لا حادث الذی کان اثر الامر بقیامه المجازی
به فالظاهر الذی وصف فاعل زائد علی صفة زائدة علی الذات
حادث غیر مخلوق اذ وصف الموصوف لقائم به بقیام حقیقی
لا مخلوقه بل اذ المخلوق بقیامه المجازی م والکائن الذی
اثر اثر وفعل فاعل حادث مخلوق فالحادث الذی غیر مخلوق
حجاب بین فعل وفاعل قدیمین وحادث الذی مخلوق یحفظ
صدمها والحادث المخلوق دلیل علی الحجاب والقدیم وحفظ
الحدین متعلق القدیم بلا واسطة الحجاب بحادث مخلوق ممتنع عقلا

8514

فليحفظ الفكر عن الزيغ وثم زيادة ان كان الامر قديما فكان
الذي اثره معه في القدم تعاقبا رتبيا لا حقيقيا والا الامر ناقص وضعيف
حتى الآمر والاثر متعاقب تعاقبا حقيقيا لا رتبيا فليس الاثر قديما
فليس الامر قديما حالية وقال صلعم كان الله ولم يكن معه شيئ الحديث
غير قديم وان كان الامر حادثا مخلوقا لزم فوقه امرٌ اخر فتسلسل
فثبت ان الامر حادث غير مخلوق من حيثية وصف آمر بزيادته
على صفة زائدة على الذات فهو حجاب كما ذكر والكونية الحادثة
التي هي اثر للامر ان لم تكن بايقاع فعل الذي حجاب من
فاعل لزم استعداد الكونية في الكائن خارجا قبل الامر والايقاع
فلزم قدم استعداد كونية الكائن فلا شئ يلزم عدمها
اے الكونية والكائن هم فكيف امر الوجود على الموجود وكيف
قدم استعداد الكونية في شيئ الذي موجود من العدم وقول الله
سبحانه الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين دليل
على كونية الكائن تخليقه فقط والظروف متضمنة شرطية
على الاصل المذكور فالتجلي المذكور في قوله سبحانه فلما تجلى ربه للجبل

محجاب حادث و تکفی تکر فیما لم تذکر ظروف مستضمنة شرط علیة
متحد علی الاصل المذکور فاعلم ان الحجاب معبر الظل کما قال سبحانه
کیف مد الظل الایة و الظل بقیامه الحقیقی به و المخلوق ظل الظل
بقیامه المجازی به فیمکن ان الظل المذکور فی الایة الکریمة یعبر
بامد منهما مع لحاظ تفاوت فیهما من قیاما حقیقیا و مجازیا کما
فی ذکر کیفیة تفسیر الکریمة الم تر الی ربک کیف مد الظل م
والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة
و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیة تحقیق حقیقة القران المجید

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی
آله و صحابه و اتباعه اجمعین فاعلم ان فی تحقیق حقیقة القران
المجید انواعا منها انه قدیم من حیث انه کلام الله تعالی هو صفة
لنفسه الکریم القدیم زائد علی الذات فلا یمکن ان یسمعه الحادث
و یدرک حقیقته و لا یتقلل و لا یتکثر و لا یتبعض و لا ینفی و

هو سبحانه مع صفاته وراء الوراء عن الدرك الحادث ومنها
انه حادث غير مخلوق في مرتبة الحجاب من حيث انه ظهر مع
حروف وتركيب وصوت يليق بشأنه تعالى من كلامه تعالى
فهو وصف قائم بنفسه الكريم القديم بقيام حقيقي زائد على الصفة
الذاتية وان لم يكن بحروف وتركيب وصوت فلا تمكن استفادة
وافادة للمستفيد وهذا معنى ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا
او من وراء حجاب الاية كما يكلم الروح بصفتها الذاتية بزيادات
حادثة عليها بقيام حقيقي بها وفي انفسكم افلا تبصرون مع
تفاوت كيفية القيام فيهما ش اي كلام الله تعالى الذي
هو حجاب وكلام الروح الذي هو حجاب م قياما حقيقيا
ومجازيا به سبحانه فانه يسمع من سمع عالم المثال ويفهم
حقيقة كما قال سبحانه لا يمسه الا المطهرون الا اي لا يسمعونه
ولا يفهمون حقيقته الا المطهرون من رجس الاثام الظاهرة
والباطنة اذ هو متعلق بعالم المثال ولا يكون اهله الا المتقون
فليس بصانع ويتعلل ويتكثر ويتبعض ويتنفى كما قال سبحانه

لا يكلمهم الله يوم القيامة الاية فكتب الله تعالى وكلامه تعالى بالانبياء
والاولياء والملائكة على نبينا وعليهم الصلوة والسلام من هذا ش اى
من انه حادث غير مخلوق فى مرتبة الحجاب من حيث انه ظهر مع حروف
وتركيب وصوت يليق بشانه تعالى من كلامه تعالى وفى سنن ابى داود
والبيهقى فى كتاب الاسماء والصفات عن عبد الله ابن مسعود رضى
الله تعالى عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تكلم الله بالوحى
سمع اهل سماء الدنيا صلصلة كجر السلسلة على الصفا ولا يزالون
كذلك حتى ياتيهم جبرئيل فيفزع عن قلوبهم قالوا يا جبرئيل ماذا قال
ربك فيقول الحق فيما دون حق الحق م قوله فكيف يحيط الحادث
قديما وكيف ينفى ويتبعض ويتقلل ويتكثر قديم وما هو متكلم به على
وصفه حدوثا وقدما ش هذا يوافق لقول صاحب المعتبر والرازى
فى المطالب العالية ان كلامه يرجع الى ما يحدثه من قدرته وارادته
القائم بذاته كما فى شرح الفقه الاكبر لملا على القارى انتهى اى
ان كلام الله تعالى الذى صفته يرجع الى ما هى مرتبة التى يحدثها
الله تعالى من قدرته وارادته القائم بذاته تعالى م وان كان

الحجاب غير ما ذكر بقيام مجازي ش اي مخلوق ام فيرجع الكلام
في تحقيق ما وراء الحجاب وجميع الحادث كلاما قديما فيري ما يقال ومنها
انه حادث مخلوق من حيثية الكتابة والقرءة من مخلوق والمعنى في
ذهنه مع نسبته الحادثة بكلام الله تعالى من الحجاب واصله فالاية
الكريمة لا يمسه الا المطهرون على معنى آخر اي لا يمسه الا المطهرون
من الحدث ش الكبير والصغير م فلا يمس نبي والله تعالى اعلم
بالصواب اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه
وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية معيته الله تعالى وقربه واحاطته بخلقه تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه و
اتباعه اجمعين اعلم انما الله اله واحد موجود خارج ش اي ما هو
مصداق لما في علم متعدد امنه م بوجوده القديم كما هو باسمائه
صفاته بغير عرضية وجوهرية وتقيده بزمان ومكان واتحاد
وحلوله بغيره ولم يكن محل للخلق فبعضه محل لبعضه من حيثية تشخصها

الزائدة على تشخص ماهيتها من لا من حيثية تشخص ماهيتها اذ هو سريع فما هو

م فالله سبحانه معي بخلقه وقريبه ومحيطه في آن واحد ولا منافات بينها اذ

لكل واحد منها وجه خاص لا يعارض غيره فالمعية مستفادة بموجودين

بغير استيعاب اجزاء المعي والقربة مستفادة بموجودين باستيعاب اجزاء

القريب والاحاطة مستفادة بموجودين بغير استيعاب اجزاء المحاط

فالفرق بين المعية والاحاطة بعنا هما فالمعية والقربة والاحاطة

كلها ذاتية ش اي الله سبحانه معي وقريب ومحيط بذاته تعالت و

تقدست م او صفتية ش اي معية وقربة واحاطة صفاته ايضا

م معها ش اي مع الذات م وجوبا وقد ولت النصوص القرآنية

عليها صراحة كما قال سبحانه ان الله مع الصابرين الآية والله

معكم اينما كنتم الآية واني قريب الآية ونحن اقرب اليه الآية وان الله

بكل شيء محيط الآية وان الله قد احاط بكل شيء علما الآية ومع هذا

استوائه تعالى شانه على العرش بحاله كما هو عند الله تعالى

على مذهب امامنا الاعظم رحمة الله تعالى وانما فرق مخالفة

لاهل سنة وجماعة قائلة بمعية وقربة واحاطة كلها وصفية نفي ذاتية

بحجج عقلية بلزوم الجهتين في الذاتية ويليس قرارها بمقابلة النصوص القرانية ويرد عليهم في الوصفية ما حجوابه من اسے لزوم الجهتين ثم وبدلائل الاحاديث الشريفة وهى ماولة بمقابلة النصوص القرانية وبالاستدلال بان الله قد احاط بكل شيء علما وهو الدليل الاحاطة الذاتية وكذا المعية والقربة الذاتية بل تثبت الذاتية والوصفية بدلالة النصوص القرانية فنقول بعض من اهل سنة وجماعة بمعية وقربة واحاطة كلها وصفية بنفي ذاتية محمول على تشويش الفكر بمقابلة النصوص القرانية الدالة على الذاتية فالمعية من مرتبة فعلية والقربة من مرتبة حقيقية والاحاطة معهما فان لم تكن معية وقربة واحاطة كلها ذاتية لزم كان المكون قديم وكائن مخلوق والظرف مقدم على المظروف فانظر ما ذاتري في الطرفين ولزم فيما يرد على المخالفين الذى حجوابه مامر ضمن هذا فالمعية والقربة والاحاطة يتجاوز بين مرتبتين لا جهتين لنفي المكانين وماترى من برهان لكائن وهو نسبة بينهما لا نسبة بين المكون والكائن لا ثانيا في نفي المكانين على الاصل المذكور فهو سبحانه ليس

بداخل في شيئ غيره ولا بخارج منه ولا بحال فيه ولكنه سبحانه
معي وقريب ومحيط كما هو مذكور فاعلم انما المعية والقربة والاحاطة
على نوعين معنى مرتبة قديمة فكيف كلها مجهول وعامة لكل شيئ
ومضبوطة في عقائد اہل سنة وجماعة ومعنى مرتبة حجابية فكيف
كلها معلوم وخاصة للنبي والولي وغير مضبوطة في عقائد
اہل سنة وجماعة لخصوصيتهما واذا تحققت المعية والقربة
والاحاطة كلها في الموجودين فلا في موجود واحد والله سبحانه
مع صفاته الذاتية موجود واحد وصفاته الحجابية قائمة به
بقيام حقيقي لا مخلوقة بش في الجملة اذ فان زعم الذين
زعموا مرتبة قديمة الى صفاته الذاتية ومرتبة حادثة مخلوقة
تاويلا باطلا الى صفاته الحجابية مع نفي وجود دونهما خلقا
وحكموا عليها ما حكموا نعوذ بالله تعالى منه وحق ان صفات
الموصوف ليست بخلقه بل قائمة به تعالى الله عما يصفون
م اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك وعلى الوارثه كما تحبه
وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذکر کیفیة منع تعبیر الهیولی من ذات الله سبحانه والصورت من خلقه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین انما الماهیة التی یظهر منها عارض تعبر بهیولی والعارض بصورت فی محاورة قوم لا فی الشریعة الشریفة فانی اصرح اے ان کان العارض زائدا علی الماهیة بقیام حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له وهو صفة ذاتیة فلیس بحادث منها وان کان زائدا علی الصفة الذاتیة بقیام حقیقی بها اصلا لمنشائیتها له فبالماهیة عرضا بواسطة الصفة الذاتیة فهو حادث منها ش کما زید قائم وقاعد فلا تغیر صفتها الذاتیة ولا ماهیته لکن تغیر قیامه وقعوده قائمان بقیام حقیقی بصفته الذاتیة اصلا لمنشائیتها لها فبماهیته بواسطة صفته الذاتیة عرضا فهما یحدثان منهما ام فمآ

بقیام مجازی لیس بصورت لہا اذ ہو ماہیۃ او عارض فان
کان ماہیۃ فہی قائمۃ بنفسہا فی معناہا ش اے ماہیۃ لا عارض
م وان کان عارضا فلہ محل قیامہ قائم بقیام مجازی وہو ماہیۃ
قائمۃ بنفسہا فی معناہا فہما علی نسبۃ بقیام حقیقی بینہما فی معنے
ہیولی وصورۃ لا علی نسبۃ بقیام مجازی فہذہ محاورتہم
توافق فی الشریعۃ الشریفۃ فی ذاتہ سبحانہ وصفاتہ الذاتیۃ
حتی مرتبۃ الحجاب من ش کما ذکرت فی ذکر کیفیۃ اثبات مرتبۃ الحجاب
م ولکن بالنا ان نتبع محاورتہم فی الکلام ونور محمد مخصوص
بذاتہ صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجودات قدیمۃ
شبہا عنہا بقیام مجازی بہا وغیرہ صلعم مخلوق من عدم
منتزع من تضمن موجوداتہ صلعم شبہا عنہا بقیام مجازی
بہا او من تضمن مسلوباتہ صلعم بقیام مجازی ملتزما بوجوداتہ
صلعم من ش کما تعرف فی ذکر کیفیۃ تخلیق نور محمد صلعم
من نور اللہ سبحانہ والمخلوق کلہ من نورہ صلعم م فلا یرا
تعبیر الہیولی من موجودات قدیمۃ والصورۃ من نور محمد

صلعم ومن غیرہ صلعم ش لقیامہا المجازی وان الصورۃ بقیام
حقیقی م الا فی حد ذاتہ صلعم وعوارضہا لقیام حقیقی بہا وکذا فی غیرہ
صلعم فالہیولی مع صورتہا حادثۃ مخلوقۃ فان لایسلم فانکار مرۃ
مرتبۃ الخلق الثابتۃ النصیۃ بقولہ سبحانہ ماتری فی خلق الرحمن
من تفاوت الآیۃ ش عموما الخلق م ولقولہ عنلعم اول ما
خلق اللہ نوری وخلق المخلوق کلہ من نوری الحدیث ش
خلق نورہ صلعم وغیرہ صلعم کما ذکر م والعقلیۃ بدلالۃ متغیر
لازم العدمین ش السابق واللاحق م مقتضی موجدہ
ولزوم مسلوبات لہیولی قدیمۃ لصور من مسلوبات بدیہیۃ
عقلیۃ ونقلیۃ کما ہی ظاہرۃ الا تفہم ش کالتوالد والسنۃ
والنوم وغیرہم م وہو باطل واجتماع نقیضین فی ہیولی
لصور متضادۃ لمنشاتہا لہا وہو غیر معقول وان قیل
للتحذر ش اے للتحذر من انکار مرتبۃ الخلق الثابتۃ و
لزوم مسلوبات لہیولی قدیمۃ لصور من مسلوبات واجتماع
نقیضین فی ہیولی لصور متضادۃ م صورت بقیام

مجازی بهیولی قدیمة مع خلافت باصلها فلا لزوم المسلوبات لکن ادعاء وحدت وجود بهیولی قدیمة مع صورتها نفی وجود دونها باطل ازباب التی بقیام مجازی قائمة بنفسها فی معناها مع عوارضها فلیست بعارضة لها بقیام حقیقی فلیست بصورة لها والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمال کما تحبه ترضاه وشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیة الرسالة والنبوة والولایة والاعجاز والاستدراج والاستعانة ومافیهما مع مطالب اخری

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه علی آله وصحابه واتباعه اجمعین اعلم انما رسالة هی ارسال فرسول لغة منها بمعنی مفعول فیها تعرض ذات بنفسها من جهة الی جهة ونبوة منقوصة لواو سے رفعت او مهموزة لام هی انباء فنبی علی الوجهین لغة منها بمعنی فاعل او مفعول ففیها تعرض ذات بوصفها من جهة الی جهة وقد تعبر الرسالة بالنبوة والنبوة بالرسالة لامتزاجهما بامتزاج الذات

بالصفات فاصطلاح فی معناهما شرعا ش اے ہمارا
الله سبحانه الی خلقهم علی معناهما لغتا فالرسالة والنبوة مرکزية
تعين مبتدا ادارت منتزعا تقيامها الحقيقی والمجازی به بنفس عليها
ش اے علی الرسالت والنبوت م حقيقتها دلالة بها اليها
بطلبتها منها فيها عما سأن بعمومها لما تحت مرکزيتها من موجودات
ومسلوبات ومخصوصتان بخصوصيتها بالانس والجن عما تحت
مرکزيتها بحکمته تعالی وازليتان فی تعينها فی علمه سبحانه ووجودها
فی ازل حادث وان لم تکونا معلومتين فکان الرسول مجهولا
فکيف فی الميثاق مسئولا ومتقدم التعينات تعين ذات کما عرفتها
ش اے انها مفهوم وحدانی علما ووجودا خارجا بضرورة
م فصفات حقيقية کما عرفتها ش اے ہی متضمنة ذات بقيامها
الحقيقی بها من حيث انها لا ہی ولا غيرها وتجدد ذات عليها فقرار
تشخص نفس عليها م فثانية کما عرفتها ش اے ہے
اضافات ذاتية متضمنة ذات ولا تحتاج فی وجودها الی حقيقية
انتزاعا کفعلية الا احتياجا بوجه لتجدد ذات عليها فمحتاجة اليها

سے فی ضمن ذات لا حاجۃ خاصۃ لوجودہا الیہا فالاحتیاج
الیہا بوجہ غیر معتبر فتحققت اصالتہا بمقابلۃ الحقیقیۃ فمتساویۃ
بالحقیقیۃ فی استقرارہا فی تضمن ذات و لاتحدد ذات علیہا وہی
لاعینہا ولا غیرہا م فعلیۃ کما عرفتہا ش اسے ہی اضافات
ذاتیۃ متضمنۃ حقیقیۃ احتیاجا لوجودہا انتزاعا منہا م فتنزیہ
انتزاعا وصفا لموصوفہ لا احتیاجا لوجودہ متساویا بذاتہا سے فی
استقرارہ لا استجماعہ کذات ففی کل واحد منہا تعین اول لانشاء
منشاءہ اولی عزم و ثانی لغیرہ ش اسے تعین ثانی لانشاء
منشاءہ لغیر اولی عزم م علی تعدد صفات الا فی تعین ذات
لعدم تعددہا ش اسے لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم
تعدد ذات م تحقیقہ ش الحقیقۃ بمعنی علۃ معلول سے علی
مبدئیتہا م ابراہیمیۃ التی تصطلح عن تعین صفات حقیقیۃ لمبدئیۃ
تعینہ عم ش المبدئیۃ تعین صفات حقیقیۃ تعین ابراہیم عم
م فی اولیۃ منشاءہ نبوت استقلالا م اصلا ش لما بیس
باصل و الاصل بمقابلۃ فرع و اصلا ای لا یحتاج الی غیرہ

م [illegible] صفات و تعینات استقلالا

مے استقرار۔ فالاصل بمقابلہ تبع فالاصل علی المتعین
فیشیر الی الفرع والتبع ہما للاولیاء م وحقیقة موسویة
التی ہی مصطلحة عن تعین شانیة لمبدئیة تعینہ عم فی اولیة
منشائیة نبوت استقلالا اصلات وہی منشار نبوت لحقیقة ابراہیمیة
کما عرفتہ س ش ای التاوی م فتعین فعلیة مبدء لتعین آدم عم
فی اولیت فیصطلح حقیقة آدمیة وتعین تنزیہ مبدء لتعین
عیسی عم فی اولیة فیصطلح حقیقة عیسویة فینکشفان باستقلالہما
بالانتزاع احتیاجا لوجودہما فعلا وصفا وحقیقة محمدیة التی
تصطلح عن تعین ذات لمبدئیة تعینہ صلعم فی اولیة منشائیة
رسالة استقلالا اصلا تتضمن منشئی نبوت باعتبار یہا من حیث
قیامہما بہ فاستکملت محبوبیة محمدیة باستجماع الحقیقتین المستقلتین
والمنتزعتین المذکورتین بالاصالة س ش متعلق استجماع ومعنا
ان لیس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتین والمنتزعتین
المذکورتین الی الغیر فنفی استقرار استکمال المحبوبیة اصالتا
بل الغیر یحتاج فی استقرارہ الی الحقیقة المحمدیة تحققا من وجہ قیامہما

م فصدق قوله صلعم انا اول الاولين وانا اخر الاخرين الحديث
فالاولية على الوجود والاخرية على الظهور فالرسالة بمعنى مصدرية ربط خبر
بين مرسل م رسول فهي نسبة معروفة لاشتباه والاشتراك وموصلة
الى مرسل فلا تعرف ولا توصل ش الضمير المستتر في الفعلين
الى النسبة م الا بتعريف رسول وهكذا الظلية ظل من ذي ظل
ش اي كرسالة رسول من مرسل اي بينهما ربط الظلية فهي نسبة
معروفة لاشتباه والاشتراك وموصلة الى ذي ظل فلا تعرف
ولا توصل الا بتعريف ظل م وحقيقة ش الحقيقة بمعنى
ماهية م نبوت ايضا في حكم الرسالة والظلية فالرسالة افضل
من النبوت تماما وتبعًا والنبوت افضل من الولاية هي قربة
مخصوصة حقيقية ونظرية واستحالية بقطع نظر عن المنشانية وعن
غير الاتصاف بصفات الله سبحانه فالاتصاف المحض
مقصود في الولاية فكل من الرسالة والنبوت والولاية جامع
اتصافا ومانع حدودا ش اي تعريفا بوصفه م فاصلا
ش اي لا احتياج الى الغير بل غيره محتاج اليه م لنبي رسول عم

وعرضاً س ش ای ہو قیام مجازی مع مراد تبہ فی ضمن النبی م
احتیاجا الیہ م وتبعاً ش ای الاتصاف بصفات اللہ سبحانہ
فی تبع صفات النبی صلعم م لولی وتفرق نظر بان لم یعرج
الی اعتبار الرسالۃ والنبوۃ من اعتبار الولایۃ وہو یستجمع لہ البعض
وبان تعرج فلم ینزل البعض فلم یستجمعا بہما فالاول ناظر لتفضیل
الولایۃ من الرسالۃ والنبوۃ وان تنزل فاستجمعہما فدلیل بذاتہ
س ش ای لیس یحتاج الی غیرہ م علی دعوی رسالۃ الرسول
حسناتہ الذاتیہ س ش ای لیست بعرض فلا تحتاج الی غیر م
باصالت س ش ای لیست تبع م فی تبرء عما وجب س ش لغیر
المستر الی التبرء م فلما ثبت حسنہ الذاتی باصالت فضدہ
مسلوب عنہ مخصص دلیل الی الدعوی بقول رسول لا الہ الا اللہ
س ش لان ہذہ الحسنۃ حسنی الحسنات وہذا التبرء خیر التبرءات
والبحث العظیم فی اثبات لا الہ الا اللہ م وانہ رسول اللہ س ش
لان لا یعرف رسولا الا رسول دلیلا بذاتہ م وبعرضہ احتیاج
غیرہ الیہ س ش ای احتیاج غیر رسول الی رسول م فکشف خفایا

فدلیل بذاتہ ای بسبب حسن ذاتی لا یحتاج الی غیرہ فی دعوی رسالۃ الرسول

حسنات، والهام الخواص وتواتر اخبار وشهرة آثار للعوام ومتوقف
المعرفة ش ای معرفة الرسول الرسالة والحسنات م ومفعول
بلغ وقد تشتبهها ش الضمير المتصل الى الحسنات م متشابهة
وما هي بحسنات فيهدي الله سبحانه من يشاء فاشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وعلي ولاية نا تعلق
تتبعها ش بالواو عطف على دعوى رسالة الرسول والضمير المضاف اليه
الى حسناته الذاتية فخبر على العطف م فالايمان بداية النبوة
والولاية لغير النبي عم لا يتحقق الا بادراك صحبة من قامت
فی زمانه والصحبة من التاثر فمن لم يدركها ففي الجاهلية ولو كان
عارفا بتوحيد رب العالمين فما لكم في اعتقاد الولاية الا تفكرون
فاعلم انما النبوة صفة مانعة للنبي صلى الله تعالى وسلم على نبينا
واخوانه من الانبياء اضافية ش من الله تعالى اے
مخلوقة م مشتركة وصفية من موجودات قديمة فهي اعجازه
الغير ش الضمير المضاف اليه يرجع الى النبي عم فاعل المصدر
والغير مفعول له م في تقابله عن صفته فهذه الصفة فيه ما دامت نفسه

معصومة والعصمة غير منقطعة منها ش اى النبوة م الحسنة
قاطعة عن غيرها ش اى الحسنة م ولا تشتبه بغيرها ش
اى النبوة م فالعصمة على لزومها ش مقابل تعديه م صفة
سبحانه لذاته تعالى ليس نفيها عنه يكلف من طلبها ش اى الحسنة
يمكن نفيها من طلبها م فما وجد من صفته فى اى وقت الحجاز
له من الله الرحمن الرحيم فلا تشترط ش اى الاعجاز م بالتحدى
ش اى بالمعارضة م والاعجاز فى البرزخ ش اى القبر
م وليس التحدى هنا بل مخصوص بوقته فالتحدى وقت من اوقاتها
ش اى من اوقات ظهور الاعجاز م وكذا الولاية التابعة صفة
تابعة باضافته ش من الله تعالى اى مخلوقة م مشتركة وصفته
النفس الولى فهى كرامة له في مقابلة غيره فهذه الصفة فيه ذات
نفسه محفوظة والحفظ غير منقطع منها ش اى الولاية التابعة م
يقينا على انها ش اى الولاية التابعة م من حسنة قاطعة عن
غيرها ش اى الحسنة م ظنا على انها ش اى الولاية التابعة
م مجهولة الحقيقة فى انها ش اى الولاية التابعة م من حسنة

او من متشابهة فما من متشابهة ليست بولاية حقيقية والله تعالى
اعلم بصوابها لكن الحكم على الموجود والظاهر ش فالحكم على المعدوم
باطل وعلى الحقيقة مجهول م فالحفظ على تعديه ش بمقابلة لزوم
م صفة له سبحانه لغيره تعالى فنفيه جائز عن غيره تعالى وفي الجواز
جانب ادل قوي فما وجد من صفة حسنا في اي وقت كرامة له
من الله العزيز الرحيم باتصاف جامع مع رسوله وكذلك الايمان
ش هو في الشرع الشريف محبة الحق فلازمها التصديق به م
وصف مانع باضافة ش من الله تعالى اي الحق اي باعث صادق م
مشترك وسعي لنفس المؤمن العاصي فهو معونة له في مقابلة غيره
فهذا الوصف ما دامت نفسه سعادة والمعونة غير منقطعة منه ش
اي الايمان م يقينا على انه ش اي الايمان م آية لمع عين
فقطعا على انه ش اي الايمان م مجهول الحقيقة في انه حسن او
متشابه فما هو متشابه ليس بايمان حقيقة والله تعالى اعلم بصوابه لكن
الحكم على الموجود والظاهر ش فالحكم على المعدوم باطل وعلى الحقيقة
مجهول م فما وجد من وصف حسنا في اي وقت معونة له من الله العزيز الرحيم

باتصاف جامع مع رسوله والكفر ش هو في الشرع الشريف استتار

الحق وانكاره م وصف مانع مشترك اسمی بوجود وسلوبات التزامات عنا

عن موجودات تتضمنا للكافر باضافته ش من الله تعالى اى بخلقه م

فهو استدراج له في مقابلة غيره فهذا الوصف فيه ما دامت نفسه مستدرجة

والا استدراج غير منقطع منه ش اى من الكفر م يقينا على انه من سلوب

قاطع عن غيره فعلنا على انه مجهول الحقيقة مما وقع في الازل ش

من سجدة العبودية م لان الله تعالى انعم بها لكن الحكم على الموجود والبطن ...

ش فالحكم على المعدوم باطل وعلى الحقيقة مجهول م لما نجد من وصفه

في اى وقت استدراج له من الله العزيز الحكيم فالفرق عن الاعجاز

والكرامة والمعونة والاستدراج بالوصف المانع انما ان الاستعانة

تقتضي الدعوة حقيقتا ش اى هي نفس النداء للاستعانة م

او مجازا ش اى ما يفهم به الاستعانة م فمن غير الله تعالى فيما يجوز

في المضافات ش اى مخلوقات م ليست بشرك مخصوص

ممنوع كما في سورة الصف يا ايها الذين امنوا كونوا انصار الله

كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري الى الله الى الاية

باقتضائه واشارت اعلم ان التشبيه بالقول والمقولة لوجوبها اي
اي ثابت بالقول والمقولة لوجوب المقولة للقول ثم يقتضي تشبيهها محذوفا
تعظيما له صلعم بالاحتراز عن كالمشبه به المذكور على مقصود ش تعظيما بمفعول له
للمحذوف اي حذف المشبه لعظمت شانه صلعم لانه صلعم لا ينبغي له صلعم
ان يقول من انصاري ويومر به فامر بالمومنين بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه
فجاز له صلعم ان يقوله وبالاحتراز متعلق تعظيما او محذوفا على معقود
متعلق بمقتضى والمقصود تعظيم نبيه حبيبه صلعم وما في علمه سبحانه
وفي المشبه به المذكور اضافة الي يا المتكلم وهي مفعول به خصص للنصرت
والي الله حال من فعل الناصرين وفيه اشارة بانه بيان بالوجب
تعالى ورسالته عليه السلام فلا تتحد بفعل من نسبتين بل تضمنت
الاولي الثانية فقالوا نحن انصار الله ترك النسبة اليه عم اظهار
لاخلاص الله سبحانه في ضمن نصرته عم لااعراضا عنها فثبت استعانته
عم لنفسه عم فيما يجوز في المضافات فيما عجز عنه وفي هذا الحكمة لسر
سبحانه وهو اعلم بها وفي تعميم الخطاب برائت عن الاستعانة
من غير المومنين ثم استطلاع على من يستجيب فهو مومن وان لم يسلم

ما فسّر فکیف ینطبق وجه التشبیه و ما من وجه لحذف المشبه المقتضی
بالضرورت و تعمیم الخطاب مع انهم قوم مخاطبة مخصوصة و کیف
یثبت ایمان الحواریین باعراض عن نصرته عم و هو کفر الا من نصرت الله
سبحانه فی ضمن نصرته عم ش لان لا تحقق حقیقتها غیر ما امر به
علیه السلام و قد کفر ما امر فکیف نصرت الله تعالی بدون تضمنها
فی نصرت النبی عم و هی مطلوبة م و فی سورة المائدة انما ولیکم الله
و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون ه و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم
الغالبون ه فتحققت اولاتیه العامة علی اختصاص اللغة بالمعانی
ش هی قربة و تکفل و خلة و مالکیة و تصرف و نصرت م بالتحسیم
و التحقیق ش من انام عامة لله سبحانه و رسوله تعالی صلعم
و المؤمنین الصالحین للمخاطب العام المؤمن فی کل حال و زمان
و مکان علی العطف ش متعلق بفعل تحققت و فیه اشارة
الی تحقق اتحاد المقصود م لقدرت الله سبحانه و لاعجاز النبی
و کرامة اهل بیته صغارهم مع توسعها و تعلقهم بمن فی ولایتهم

معلوما او مجهولا بما شاء الله سبحانه ش فثبت المدعا اقتضاء
لان الولاية فی کل حال و زمان و مکان لعموم المخاطب تقتضی الاعجاز
والکرامة بقاء صفاتهم بحیاتهم و تعلقهم بمن سنے ولایتهم معلوما
او مجهولا بما شاء الله تعالی مع الغیر بهم من الفاسق والکافر والتخصیص
بالرکوع اشارت الی خشوعهم و استثنائهم عن الیهود والنصاری
لان صلوتهما لیست بالرکوع فلا تحقق الولایة لهما کنایة فاعلم ان
الصلوة تستجمع العبادات البدنیة کلها والزکوة تستجمع العبادات
المالیة کلها فالصلاح یستجمع کلیهما خشوعا لله سبحانه فاباح
التولی لمن یتول ش یدل علی ان التولی مباح مع الله و
رسوله والذین امنوا فی کل حال و زمان و مکان ش باستلزام
من تعمیم الشخص صراحتا فتعمیم الزمان و المکان اقتضاء مع علی العطف
ش متعلق بفعل اباح فاشارة الی تحقق اتحاد المقصود مع
لقدرت الله سبحانه والاعجاز النبی و کرامة الولی بقاء صفاتهم
مع توسعها بدوام حیاتهم و تعلقهم بمستعین معلوما او مجهولا بما شاء
الله سبحانه ش فثبت المدعا باقتضاء الان التولی فی کل حال

زمان ومكان لعموم المخاطب بمقتضى الاعجاز والكرامة بقدر صفاتهم
بحياتهم وتعلقهم متبعين هم والتولي معنى تحويل تكفل المهمات على التعدية
لا معنى المحبة لانها واجبة الى جهة الله سبحانه مقصدا والى جهتين غيره سبحانه
سببا ش لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا امنوا بالله ورسوله الاية
وقوله صلعم لا لا ايمان لمن لا محبة له الحديث م ولا معنى القرب
لانه من جهة الله سبحانه ش لقوله تعالى انى قريب م فبالاضطرار
من جهة العبد والاباحة بالاختيار ش فليست اباحة القرب
من جهة العبد م فالتولي بمقتضى الولاية العامة بمعانيها و نفي
لبعضها يلزم ان يبطل التولي من جهتين ش اى من جهة من تولى
لنفسه من غيره ومن جهة من تولى لغيره من نفسه م للزوميها
للتولي ش اذ لا تكفل من بعيد ولا ممن لا اهل لتكفل ولا من
عدو مخالف ولا من غير مالك للتولي م وتقتضي شعورا من
جهتين لمن يتولى وما به التولي ش اذ لا تكفل من جاهل ممن
يتولى وما به التولي م ش اذ لا تكفل من عاجز لما به التولي م
فان حزب الله هم الغالبون ٥ اعجازا وكراءة اختياريين

هم ودخولا والى ... [illegible]

على انتصار المستنصرين جزاء شرط مقدم ش اى من يتول
الله ورسوله والذين امنوا هم على ان اقيم سبب مقام مسبب فانه
كمنصور فصاحة فى الكلام وبلاغة للمرام وفيه اشارة الى تمامية
نسبهم ش فالحاصل من تول الله ورسوله والذين امنوا فانه منصور
لان حزب الله هم الغالبون على انتصاره هم فان الله
سبحانه غلبة حقيقة تظهر فى الانسانات لتضمنها ش اى
ظهورا لتضمنها من صفات الله سبحانه هم بالاولوية والاعجاز
والكرامة قد يقع لعالم وقد يجعل من التوسع حيث ليشابه الله
سبحانه لعزتهم فان العزة لله جميعا فتعز من ثبات ش
بالاعجاز والكرامة هم وهو على كل شئ قدير فان لم يسلم
ما قيل فيطل بتعميم الخطاب ش بكم ومن هم فيراد بالولاية
المعامنة لكل مؤمن بعد سبحانه وقال سبحانه الله ولى الذين
امنوا الاية وكيف العجز فى الولاية والتولى الى الله لقدرته
فى فعله وفعل العباد من خلقه الى ما شاء وترك مخصوص
الى الرسول والمؤمن فى اى المعنى للولاية والتولى

ش لله تعالى لرسوله تعالى صلعم وللمؤمنين الصالحين م فان
لم يفضل الاستقلال والاضافة في المستعان فانه الاستقلال ليس بشرك
او انه اجاز الله سبحانه شركاء بما ممنوعان نقلا وعقلا منه فيلزم التفصيل
اليهما ش اي الاستقلال والاضافة م والا ش اي ان
لم يفصل م فحكم بغير مفصل في منع وجواز الولاية والتولي في
نسب مختلفة اقرار لما منع او انكار لما جاز نفي الاول شرك وفي الثاني
كفر على الحاكم فالانتصار والنصرت لمن يتولى الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين متحقق الثابت ما ول والا فكيف الطا
ش اي خلاف ما هو الثابت من غلبة الله تعالى ورسوله تعالى
صلعم والمؤمنين الصالحين لانتصار المنتصرين والنصرت باو
بما هو يمنع الخلاف و بالانتصار والنصرت حقيقة في علم
تعالى وحكمته وان لم يأول فيلزم ان الثابت باطل وانه لا
م ولا يمكن ان يقع خلاف هذا الثابت ش اي خلاف ثبوت
جواز الاستعانة منع عموم جواز الاستعانة م في ثابت ويأو
خلافه لان لا منع بخصوصيته على تعميم مسلم ش لان الممنوع من

التعميم المسلم م والتولي بالولي يلزم تبعه فخلافه خلافه ش اي خلاف
تبع الولي خلاف التولي م فكيف ترجى النصرة ش اي لما وقع
خلاف التولي فكيف ترجى النصرة م ولما تحقق انتصار المستنصرين
لرسوله تعالى صلعم والمومنين الصالحين بالغلبة من اضافة الله تعالى
اختيارا فانه صلعم كاشف الشدائد ودافع المكائد فالاولياء
فاستعانة بهم في التولي تجوز حتى من الفاسق لشموله الايمان
ش اي حتى تجوز من الفاسق م مع سلب الكرامة ان
لم تجر الى الفسق بالكلية لعدم تحقق ولاية الا من الكافر
ش اي لا تجوز من الكافر م لسلب الايمان وان لم تجر الى
الكفر كما قال سبحانه يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكافرين اولياء
من دون المومنين الاية وهي سبب الخير والشر في حدودهما
في الخير والشر قال الله تعالى تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا
على الاثم والعدوان الاية فالمعمول به هو المستعين الا انظر
في الممكنات لا بد منها فاستعانة من الانبياء والاولياء ادى
لحسنهم وقربهم بالحسنات والتعظيم كما نشيره فان حزب الله هم الغالبون

فان تعميم نظر الاولياء ...

ش ای تشیر الاٰیة الی اولویة الاستعانة من الانبیاء والاولیاء
وحسنهم وتعظیمهم م ویویده قوله تعالی فی سورة النساء ولو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما ۵ اعلم اذ تدل علی تعمیم الزمان فالاٰیة
علی استعانة ش ای الاٰیة تدل علی استعانة م منه صلعم
دواما واستواء ش عطف علی استعانة م حالة موته وحیاته
صلعم وانه صلعم لحی باعلی الحیات کما سنذکره ان شاء الله
تعالی واجابة ش عطف علی استواء م استغفاره المتحقق
ش من صیغة ماض ای استغفر م والتاکید والتحقق ش
من لام وماض ای لوجدوا م لوجدہم الله تعالی توابا رحیما
فی حال استغفار الرسول تعمیم لتشخص صراحتا ش ای تعمیم
تشخص الرسول علی دلالة اللفظ صراحتا علی الوصف العام م
وتخصیصه سوق الکلام ومحل النزول ش ای تخصیص تشخص
الرسول من سوق الکلام ومحل النزول م هو صلعم ش ای
من هو مخصص لسوق الکلام ومحل النزول هو صلعم م لا باستغفارهم

ش وہم کانوا منافقین ہم مجردا عن وساطۃ الرسول کما
فی السورۃ ومن یعمل سوءا او یظلم نفسہ ثم یستغفر اللہ یجد اللہ غفورا
رحیماہ بغیر التاکید والتحقق فما للمومنین لو انہم اذ ظلموا انفسہم جاءوک
مستغفرا واستغفر لہم وانہ صلعم بالمومنین رؤف رحیم فجاز الحکم
الی شیوخ الطریقۃ واعلم ان التاکید والتحقق تتعلق بفعل الوجد
صریحا وبفعل اللہ تعالی تلمیحا بالمفعول الثانی لاستغنائہ عن النقض
فہذا ہو المعتقد فالتواب مبالغۃ لفعلہ تعالی علیہم تجاوبا فی الغفور
فاعلم ان فی الآیۃ الکریمۃ تخصیص علی تعمیم لا یزلیہ وہذا مذہب
اہل سنۃ وجماعۃ وتذکرون القصص فی مقصد الآیۃ من اعجاز
صلعم وہو فی البرزخ فی کتبہم ان شئتم ش ذکرہا حافظ عبد اللہ
فی المصباح الظلام جاء البدوی علی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بعد ثلثۃ ایام من وفات النبی وقبض التراب من القبر وصبّ
علی راسہ وقال یا رسول اللہ ظلمت علی نفسی وجئت فی
حضورک لتطلب الاستغفار لی فجاء النداء عن القبر قد غفر اللہ
لک م ومن بادہ فہیہات ہیہات وعلیہا من اتی علیے

نار مفهوم الآیة هم اذا جاءه صلعم رجل متمنیا لعینه فقال صلعم من له
حاجة فلیحسن وضوءه ولیصل رکعتین ولیقرء اللهم انی اسئلک واتوجه
الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی
هذه لتقضی الی اللهم فشفعه فی الحدیث قال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب وصححه البیهقی وزاد فی آخر الحدیث فقام
وقد ابصر وفی روایة ففعل فبرء وفی معجم کبیر طبرانی عن عثمان رضه
بن حنیف انه فی خلافة عثمان رضه بن عفان علمه رجلا فقضت حاجته
فقال رایت رسول الله تعالی صلعم علمه ضریر البصر واظن ان قوله
صلعم لیصل علی قوله سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة الآیة او علی
ما اراده صلعم والله تعالی اعلم بالصواب والحدیث الشریف
مع اختلاف بعض اللفظ فی الروایات ان شئتم ترجعوا الی کتب
الحدیث الشریف واعلم تعمیم من یقتضی تعمیم الوقت کما هو ظاهر
فانظر فی الاعجاز والکرامة الی المستعین فتدرک وان لم یکن
بشرک فلم توجد من مستعان من الانبیاء والاولیاء لید انه حسبانهم
عصمة وحفظا ومستعین من اصحابهم شیء کما مذکور ومن خالد

ر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی معرکۃ یا محمد یا منصور اجب بی
عن فتوح الشام م وقال اللہ تعالیٰ فی آخر سورۃ یوسف قل ہذہ
سبیلی ادعوا الی اللہ قف علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی ط وسبحان اللہ
وما انا من المشرکین ۝ اذا انتقض الحصر المدعی المستفاد من تخصیص
الذی فی ایاک نستعین ش فی سورۃ الفاتحہ م لمنع استعانۃ
بوجوہ عامۃ لغیر اللہ سبحانہ والحصر لا ینتقض فبطل الدعوی الا
ش الاستثناء من انتقض ے ما انتقض الحصر المستفاد
من تخصیص ایاک نستعین لمنع استعانۃ م بوجوہ خاصۃ
ش کالوہیۃ تامۃ وقدرۃ کاملۃ وہدایۃ خاصۃ ہی توفیق مرضیات
م للہ سبحانہ وہو المراد وان تدبرت قولنا فیما یجوز فی
المضافات لقد اصبت خیرا وقال سبحانہ فی سورۃ یونس و
لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک ج فان فعلت فانک
اذا من الظالمین ۝ فنہی الدعوۃ الحقۃ لغیرہ تعالیٰ عبادۃ کما
لا تدع مع اللہ الٰہا آخر ش ای لا تعبد ویدل علی المعنی الٰہا
م لانہ ش ای غیرہ تعالیٰ م لا ینفع ولا یضر عموماً

في الدنيا والاخرة استقلالا فهذا دليل على نقصانه بوجود غير
مستقل وبحث الالوهية يقدم الى الكافر وما من غيرها الا تبعا لها
ش اي ما يقدم من غير الالوهية يقدم الا ثبات الالوهية م
وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو ج اي كشفا استقلالا
او اضافيا متعارضا بارادته سبحانه لا اضافيا تابعا بها وان
يردك بخير فلا راد لفضله ط اي ردا استقلالا او اضافيا متعارضا
بارادته سبحانه لا اضافيا تابعا بها وان لم يشترط كشفا وردا
مستقلا او اضافيا متعارضا فتعارض بما يجوز في المضافات
الثابت ش بثلثة صفة لموصوله مجرورة مع صلتها م
يصيب به من يشاء من عباده ط وهو الغفور الرحيم ○ فهذا ليس
والتنبيه والاطمينان مقصود لغيره صلعم كما يشير اليه يصيب به من
يشاء من عباده ط ولانه صلعم معصوم من كل ذنب فلا يصح
النهي له صلعم لامتناع قصده صلعم للمنهي عنه الا لغيره صلعم
ومحفوظ من كل ضر لقوله تعالى والعصر ان الانسان لفي
خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا

بالصبر فكيف اشرف الانسان كلهم بالايمان وعمل الصالحات
ومرادبكل خير لقوله تعالى للاخرة خير لك من الاولى فيما اراد
الرسول صلعم وفيما اراد الله تعالى ولقوله تعالى قل هل تربصون
بنا الا احدى الحسنيين الاية فلا يصح التنبيه له صلعم الا لغيره صلعم فتخصيص
الخطاب على تخصيص اللطف بالمحبة فهذا النهي عن الشرك الحقيقي
الممنوع لا عن استعانة من الانبياء عم والاولياء رض فيما يجوز
في مضافاتهم من الموجودات فتصل الى الله تعالى لتضمنها بها
ش اي لما كانت مضافاتهم من الموجودات فهي
او الاستعانة تصل الى الله تعالى لتضمن مضافاتهم بالموجودات
م ولكنها ش اي الاستعانة م لا تجوز من الاصنام
والخبائث لانما مضافاتهم من المسلوبات فلا تصل الى الله تعالى
لتضمنها بها ش اي لما كانت مضافاتهم من المسلوبات
فهي او الاستعانة لا تصل الى الله تعالى لتضمن مضافاتهم
بالمسلوبات م الا تنظر في المسئلة على البناء فتصيب خيرا
فالاستعانة بالانبياء وندائهم في كل وقت ش من الشهود والبرزخ

م صحیح علی دوام الاعجاز بالعصمة وآما الاستعانة بالاولیاء
وندائهم فان قیل لایسمعون ولایعینون مطلقا ش ای فی البشهود
والبرزخ م فهذا انکار کراماتهم وتعجب لان السمع والقدرة من صفات
قائمة بالذات باعینته وهی بسیطة فزوالها یستلزم زوالها ولا
خصوصیة بزوالها عن دونها فکیف وکیف نثبت شعور نعمة وعذاب
فی قبر مخصوصا ویسلب شعورها دونها مخصوصا ومن قوله تعالی
عن صالح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد هلاک قومه فتولی عنهم
وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لاتحبون
الناصحین ۝ وحکایة عن شعیب علی نبینا وعلیه الصلوة و
بعد هلاک قومه فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی
ونصحت لکم ح فکیف آسی علی قوم کافرین ۝ کما قوله
صلعم فی المشکوة عن قتادة الی ان قال فجعل ینادیهم باسمائهم
واسماء آبائهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان الیسر کم
انکم اطعتم الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا
و... ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله ما تکلم من اجساد

لها قال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم
باسمع لما اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق
علیه والمراد بالسمع معناه الموضوع لا المجازی هو اجابة ایمان
بالحق اذ هو معارض الثابت الشرعی البدیهی لقوله تعالی لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور وغایة البحث ان الفاء
علی تولی للتعقیب بعد الختم لعدم صحة غیره نظم سابق کما لا یخفی
علی متامل وتلک قوال الانبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
کقوله سبحانه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ومن حدیث فی المشکوة
عن ابن عائذ قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل فلما وضع
قال عمر بن الخطاب لا تصل علیه یا رسول الله فانه رجل فاجر فالتفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الناس فقال هل رآه احد منکم علی عمل
الاسلام فقال رجل نعم یا رسول الله حرس لیلة فی سبیل الله فصلی علیه
رسول الله صلی الله علیه وسلم وحثی علیه التراب وقال اصحابک یظنون
انک من اهل النار وانا اشهد انک من اهل الجنة الحدیث ومن حدیث
عائشة رضی الله تعالی عنها ما من رجل یزور قبر اخیه فیجلس عنده الا استانس

حتی یقوم ھ و سُنَن قوله صلعم السلام علیکم یا اہل القبور یغفر اللہ لنا ولکم وانتم سلف ونحن بالاثر اخرجه الامام الحافظ الترمذی فی سننه دلالة الی السمع والشعور واہلیة الخطاب وقوله صلعم بل وجد من اصحابه صلعم حتے الان ممن تبعھم والا فکیف منھم ش ای ان لم یکن غیر مخصوص له صلعم فکیف کان منھم ای من اصحابه صلعم وممن تبعھم فالسمع والشعور واہلیة الخطاب امر اجماعی م فخلاف الثابت ماول بما لا یعارض الثابت ش الخلاف بما استدل به المخاصمون فی عدم السماع والشعور فهو ماول بما لا یعارض الثابت م وقال رسول اللہ صلعم ان اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط حصن حصین فحرف النداء للقریب والبعید فلا محذور للبعید من الانبیاء لاعجازھم والاولیاء لکراماتھم وقال رسول اللہ صلعم اذا انفلتت دابة فلینادِ اعینوا عباد اللہ رحمکم اللہ مو حصن حصین والعباد عامة والاستعانة والنداء بوجود قدرتھم و سمعھم فلا خصوصیة الاستعانة والنداء ووجود القدرة والسمع لاحیائھم فلا منع لاموانھم فان الاستعانة والنداء للثابتین لو

من عباد خاصة واحياء فقوله تعالى لا تسمع الموتى الاية فيعتبر
ش صفة لقوله تعالى لا تسمع الموتى م بقوله تعالى وما انت بمسمع
من في القبور الاية اي جسد ميت والمراد به الكفار وهم احياء يسمعون
باول معنى مجازي الذي يدل عليه نظم القران المجيد تشبيها استعارة تامة في
وجه مقصود تخصيصا ش اي في وجه مقصود انفاع بالاسماع
لمن يؤمن على البعث م لا تعميما ش اي لا في وجه مقصود اسماع
من كل مسمع لكل مستمع بمعنى موضوع م لا بما له كقوله تعالى
صم بكم عمي فهم لا يعقلون وهم يسمعون ويتكلمون ويبصرون
ويعقلون وقوله تعالى وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم والا
يكون مهتدي لقوله تعالى عبس وتولى ان جاءه الاعمى وما يدريك
لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى الاية فكيف على ظاهر اللغة ش
اي معنى موضوع م فالحاصل ان الاسماع خاص نفيا على مقصود
ش الذي متعلق ببعث النبي عم م فاول بمعنى مجاز اي انفاع
باجابة الحق لمن يؤمن بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب
صحة للنفي والبعث بثبوت متقدم ش فليس عاما بلا خصوص بعث

النبي عم على مقصود الذي يتعلق بعث النبي عم بمعنى موضوع اذ هو
غير مقصود هنا والنفي مخالف لثابت اي اسماع الموتى بمعنى موضوع
ولبداهته المقصود ويهمل البعث هم وموتى ومن في القبور هو جسد بتعطل
اي بعث النبي عم للاسماع والاسماع على البعث
خصوص العمل هنا ش اذ الموت على مقصد بتعطيل من آثار الدنيا
فالتعطل خاص عملا هنا هم فيراد بها الكفار استعارتا على المبالغة
في وجه التشبيه بمعنى مجاز لبطلان بمعنى موضوع ش لموتى اذا اسماع
الموتى بمعنى موضوع ثابت هم فاصرح بتصريح آخر قال سبحانه
فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين ○
وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ط ان تسمع الا من يؤمن باٰيٰتنا
فهم مسلمون ○ اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام من كل مسمع له
مستمع بمعنى موضوع ولا يختص بالمقصود الذي يتعلق بعث النبي عم
فما يختص ش بالمقصود الذي يتعلق بعث النبي عم كما قال سبحانه
موصوله
ان تسمع الا من يؤمن باٰيٰتنا فهم مسلمون ○ هم ماول بمعنى مجاز هو انعام
باجابة الحق لمن يؤمن ش اي من هو اهل باجابة ايمان بالحق
هم بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب فالانفاع قد يكون

بالاسماع وقد يكون بالذي يفيده ش اى الانفاع م فيشتمل
معنا بالاسماع على غلبة المحاورة بالاسماع فسوف تعرف بحجة قاطعة
وان الموت قد يكون بمعنى مجازاى تعطل اذ الموت يعطل كما قال
سبحانه كيف يحيي الارض بعد موتها ط اى تعطلها عن الانبات منها
فالموتى متعطلون عن اجابة الحق لما فات عنهم وقت اجابة الحق
فلا يفيدهم الاسماع والذي يفيد الاجابة فعلى هذا مفعول ثان للاسماع
متوسع بحذفه فالموتى بمعنى مجازهم الكفار استعارة فى وجه تعطلهم التام
عن اجابة الحق والصم بمعنى مجازاى متعطلين عن استماع من اى
استجابة م الحق والدعاء دعاء الرسول صلعم الى الحق حقيقتا او
مجازا اى بالفهم به الدعوة كالاشارة ولكن الصم يفيدهم الاشارة
فلذا قال اذا ولوا مدبرين فالادبار بيان التولية على نهايته فاذا
لا يفيدهم الاشارة وهما بمعنى مجازاى انكار الحق غاية الانكار
فهم الكفار استعارة فى وجه تعطلهم التام عن استماع الحق بالاسماع
واستفادة الحق بالاشارة واعلم ان لا يتوقف الجزاء المقدم على
الشرط المؤخر وهما بمعنى موضوع اذ ليس عدم اسماع الصم على شرط التولية

والا دبار بمعنى موضوع فالشرط بمعنى مجاز يشير الى التعطل التام
بما لا يستفيدون بالاشارت فى حالة الادبار يلزم ان الجزاء بمعنى مجاز
بسببية استقامة المعنى ش اى لاستقامة المعنى م وما انت بهادى العمى
بمعنى مجازى هادى الى الحق للعمى اى متعطلين عن اهتدائهم على صراط
مستقيم الحق والاعمى الضال لا يهتدى على صراط مستقيم بالاسماع
والاشارت والضلالة ضد الاهتداء فهم الكفار استعارتا فى وجه تعطلهم
التام عن اهتدائهم على الحق بالاسماع والاشارت فاختلاف التشبيه
على اختلاف كيفية المشبه والمشبه به فان تدبرت صحبت ان تبارك الله تعالى
ش اى الموتى يستمعون لا ينفعون بالاسماع بخلاف الصم لا
يستمعون فلا ينفعون بالاسماع لكن يمكن ان ينفعوا بالاشارت فاشد
من الموتى فى وجه عدم الانتفاع بخلاف العمى لا ينفعون بالاسماع والاشارات
فاشد من الصم فى وجه عدم الانتفاع م الحجة القاطعة
اعلم ان نفى اسماع الذى مذكور فى الآية الشريفة ان تسمع الا من
يؤمن بآياتنا فهم مسلمون الآية لا يمكن ان يكون بمعنى موضوع اذ الذى
سمع عام من كل شىء يسمع لكل مستمع الذى بمعنى موضوع ولا يختص للمؤمن

بل ہو شامل العموم فلا یصح النفی لعدم ثبوت تقدم ولا یصح الا استثناء لا ثبات من منفی ونفی من عموم ولا یصح البعث فلا یصح العموم فخصوص الذی فی نظم لاحق ش ای الا من یؤمن بآیاتنا م یلزم ان نفی اسماع معنی مجازا الذی خاص لمن یؤمن استقامة المعنی ہو انتفاع باجابة الحق لمن یومن ش ای من ہو اہل اجابة ایمان بالحق م بالاسماع وبالذی یفیده فهم مسلمون علی التاثیر والتاثر فحینئذ یصح ش بالخصوص م ما لا یصح ش بالعموم ای النفی والاستثناء والبعث م ومفعول لا تسمع متوسع بحذفه وہو الموتی والصم والعمی وہم الکفار علی خصوص الحمل ش نظم سابق بمعنی مجاز فحاصل الکلام الشریف ان ما بعثت مسمعا وہادیا الا لمن یومن ای من اہل اجابة ایمان بالحق فقوله لا تسمع الموتی وما انت بسمع من فی القبور ولا تسمع الصم وما انت بهادی العمی کقوله تعالی لست علیهم بمصیطر وما انت علیهم بوکیل والله تعالی اعلم بالصواب وانه صلی الله تعالی علیه وسلم لمحی الموتی ومسمع الصم ومبصر العمی ولو بمعنی موضوع او مجاز باعجازه صلعم فکیف النفی اعلم ان کلام البعض فی نفی السمع والاسماع للموتی بمعنی موضوع باستدلال الآیة الکریمة فی الموتی حالة

معروفة في السمع والاسماع وتعلق الروح بالجسد بكيفية اخرى عن
اولى كيف يشاء الله تعالى فلما لم يثبت النفي في الوجه المخصوص ش
اي في السمع والاسماع للموتى بمعنى موضوع لوجود حالة معروفة للموتى وعدم
دلالة الاية الكريمة عليه م نفي الثبوت العام ش في السمع والاسماع ولو
لحي ورئيه بمعنى موضوع م على حاله وما ذكر ش في النص م نفي اسماع
من سمع بمعنى مجاز الذي قد ثبت لا اسماع بمعنى موضوع الذي قد ثبت
فكيف نفي سمع من سامع وتعذر اسماع من سمع م لا يلزم تعذر سمع
من سامع م وان قيل يمكن ان لا يعينوا ولا يسمعوا في وقت ش اي
بعض وقت م لعدم العصمة والحفظ يحتمل سلبه فلا دليل على نفي الاعانة
والسماعة وسلب الحفظ في الوقت ش اي وقت الاستعانة والندا
م وهذا الاحتمال الى النهاية يلزم نفيهما ش الضمير الى الاعانة والسماعة و
هما من الكرامة او الى الحفظ والكرامة م في كل وقت وهذا خلاف الثابت
والظاهر ش اي ادعا بان يمكن ان لا يعينوا ولا يسمعوا في وقت م من الكل
ش اي هذا الاحتمال الى النهاية يلزم نفيهما في كل وقت م وان قيل
يمكن ان يعينوا ويسمعوا في وقت بوجود الحفظ والحفظ يحتمل ثبوته لتقدمه

من السلب فالثبوت اقوى ش لان الثبوت مقدم على السلب و
فى الجواز جانب دل قوى لوجوده وهو الثبوت م فدليل امكان الاعانة
والسماعة موجود فى الوقت ش اى وقت الاستعانة والنداء م
وهذا الاحتمال الى النهاية يلزم ثبوتها ش الضمير الى الاعانة والسماعة
وهما من الكرامت او الى الحفظ والكرامة م فى كل وقت وهذا هو الثابت
والتجزء ش اى دعوى ان يمكن ان يعينوا ويسمعوا فى وقت
م من الكل ش اے من هذا الاحتمال الى النهاية يلزم ثبوتها
فى كل وقت م فالقول على قوله سبحانه الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون ۝ الذين امنوا وكانوا يتقون ۝ لهم البشرى
فى الحيوة الدنيا وفى الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز
العظيم ۝ ويثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فى الحيوة
الدنيا وفى الاخرة وان الله لا يخلف الميعاد الاية فكيف
يحتمل سلب الحفظ وفى زاد اللبيب وخزانة الجلالى قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا تحيرتم فى الامور فاستعينوا من اهل القبور
الحديث ش قال حجة الاسلام محمد الغزالى كل من يستمد فى حياته

يستمد بعد وفاته انتهى وفي مختصر الطيبي واما الاستمداد باهل
القبور فقد انكره بعض الفقهاء فان كان الانكار بانه لا سماع لهم
ولا علم لهم ولا شعور بالزائر واحواله فقد ثبت بطلانه وان كان بانه
لا قدرة لهم ولا تصرف لهم في ذلك الموطن حتى يمدوا بل هم محبوسون
عن ذلك ومشغولون بما عرض لانفسهم من المحنة فليس ذلك كليا
خصوصا في شان المتقين الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم
عند الرب من القرب في البرزخ والمنزلة والقدرة على الشفاعة
والدعاء وطلب الحاجة لزائريهم المتوسلين بهم كما يحصل يوم القيامة
انتهى م فيا ايها الغافلون الا تنبهون على الحق واعلم ان الاعجاز
والكرامة محيطان من بدايته الى نهايته فعلى الحادث الخارج خارجا
ش اي محيطان في الوجود الحادث الخارج من الذهن خارجا
م وفي الحادث الذي ذهنا ش اي ومحيطان في الوجود
الحادث الذهني ذهنا م على مركزيتهما اصلا ش اي المركزية
ليست بتبع فلا انبياء عم م وذاتا ش اي المركزية ليست بعرض فلا انبياء
عم م وعرضا وتبعا ش اي المركزية ليست باصل وذات فلا اولياء م

وفي الذهني القديم من مصداق متقدم وهو من افعال الله تعالے
قد يمايدلان عليهما باثريهما منهما في العالم كما نبه الله تعالى في سورة ابرٰهيم
الم تركيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
في السماء لا تؤتي اكلها كل حين باذن ربها ط ويضرب الله الامثال للناس
لعلهم يتذكرون ٥ ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض
مالها من قرار ٥ يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا
وفي الآخرة ج ويضل الله الظالمين قف ويفعل الله مايشاء ٥ الم تر
الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار لا جهنم ج
يصلونها ط تيسر القراٰن اعلم ان المراد بكلمة طيبة لا اله الا الله و
بشجرة طيبة تشخص محمد رسول الله تعالى صلعم روحا وان قيل القراٰن
المجيد ومحمد صلعم اقرب للاول ولكن لا ينطبق التمثيل كما حقه لانه ش
اي القراٰن المجيد م تبان من عوارضه صلعم في وجه لا مثله صلعم
وفي وجه عكسه ش اي محمد صلعم تبيان للقراٰن المجيد مصداقا
من عوارضه صلعم م بخلاف لا اله الا الله لان محمد رسول الله
مثله وصفا وتعريضا له وهو المقصود من ضرب المثل فكان معه مصداقا

للسلوبات منفية الالوهية انتزاعا منه صلعم ووجدانه صلعم وكليلا
على موجودات منزهة قبنة الالوهية مظهر تيابهاش اى بالموجودات
المنزهة م اصلها ثابت فى موجودات قديمة من حيث انتزاعها لتضمني
منها فعنى شرك لمستقر اشارة الى ان لامكان لها وفرعها فى السماء ز
حيث تمكنها فى عالم السهود اشارة الى توسعها وان كلا من منفيات
يستفيضون من علويات وهما فى تضمنه انتزاعا منه صلعم قوله آتها
اى اثمارها ى ما يترتب من تضمنها من اضافاتها اختيارية او اضطرارية
توسع منفعل ثانى بجذفه كل حين فى الدنيا والاخرة باذن ربها
تعالى كما يشار فمن الاذن جواز اختيار مضاف س ش من بابد تعالى
اى غير مستقل م فى الاثيار وسلبه لتشريفها وتعظيمها وتوافق
الاذن مقصود فلا يظهر خلافه وورد فى الحديث الصحيح انما انا مبلغ
والله يهدى وانما انا قاسم والله يعطى ذكره السيوطى فى الجامع
الصغير آعلم ان التبليغ والهدايت والقسمت والاعطاء عام المغفول
بما صدر عن الفاعل وبما صدر عليه لمركزية صلعم موجود دلالة ام لنظم
ش قال ابن الحجر المكى فى شرحه على الهمزية ان النبى صلعم هو الخليفة

الاعظم عن اللہ تعالی فی جمیع شیونا ته لاسیما فی قسمة الارزاق والعلوم
والمعارف والطاعات ومن ثم قال فی الحدیث الصحیح انما انا قاسم
واللہ یعطی ہد ولاجل ہذا عدوامن خصائصه انه اعطی مفاتیح الخزائن
انتہی ملخصاً فی اللؤلؤ المنظم من جواہر المنظم انه خلیفة اللہ الاعظم الذی
جعل خزائن کرمه موائد نعمه طوع یدیه وارادته یعطی منہا من یشاء
ویمنع منہا من یشاء والعالم بالصواب ہو اللہ انتہی ص وقال سبحانه
لسلیمان عم ہذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب ۵ الاٰیة متوسعة
لمعان منہا قال ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما اعط من شئت
او امنع من شئت بغیر حساب ای لیس علیک حرج فیما اعطیت
وفیما امسکت تفسیر کبیر وہکذا فی جلالین ولما کان الاختیار فی
الاعطاء والامساک لسلیمان عم فکیف کان لسید الرسل حبیب
اللہ تعالی صلعم ویضرب اللہ الامثال فی المستقبل للناس کالمثل
المذکور بوجوہ الاولیاء لعلہم یتذکرون ۵ ترجیا بامکان
اختیار مضاف شفقتنا ورحمته لانه لذو فضل علی الناس والمراد
بمثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة ضد طیبة اجتثت من فوق الارض

اى لا اصلها فى موجودات قديمة الا فى سلوبات مبتة عليها
من موجودات ممكنة التزاما منها فما لها من قرار فى مقصد فعلم
ان ليست الشجرة غير ما ذكر فيدرك الاعجاز والكرامة كما قيل فيا ايها
العارفون احفظوا انظاركم عن الزيغ يثبت الله الذين امنوا بالقول
الثابت فى المثل اى لا اله الا الله محمد رسول الله فى الحيوة الدنيا
وفى الاخرة اى بعد الحيوة الدنيا فى البرزخ فلا يحتمل سلب الايمان
الحقيقى كما قال سبحانه هم المؤمنون حقا الاية ويضل الله الظالمين
اى المعرضين بخذلان بحكمة ويفعل الله ما يشاء من هدايت
قوم وقيامهم عليها ومن اضلال قوم فنبه عن المغفلين الم تر الى
الذين بدلوا نعمة الله وهى اكل الشجرة الطيبة كفرا واحلوا قومهم
اى معهم قومهم دار البوار جهنم يصلونها اى هم وقومهم
تاكيد وتفسير على احلوا قومهم وبئس القرار ظاهر فاعلم انما الروح
اثر من الامر فمنتزعة منه اتحادا فى ترتبها وتغايرا فى تعاقبها
او متباينة لترفع جهل عن وجوب لها وحدوثا وقدم لدلالة
من الجواب لا لرفع ابهام عن وجه جائز لها وهذا ايما كان العدم

دلالت فمن ذلک مر ای کونها مبنیة ثم یرجع الامر الی الاشتراع
والا فکانت عین الامر علی التعین وکانت من الحجاب فلیست مخلوقة وهذا باطل
حقیقا فتضاف الی الله تعالی تضمنا والتزاما بالموجودات لتوقف
ترتب وجودها منه سبحانه فمن الموجودات الهیئة کما قال سبحانه ونفخت
فیه من روحی الآیة باضافة مغایرة من المسلوبات غیرها والامر من
حجابات حادثة لامخلوقة وان لم یک حجابا فلزم التسلسل بالخلق للامر
وان یک بمعنی لاهو عین ذات ولاهو غیرها فلزم قدم لاثره وهو
حیة بحیات عینها فلاتموت فتعبد بمعبودها وتصرف من وصفها
متضمنا لموجودات اومسلوبات بما شاء الله تعالی من عالم المثال
وعالم الشهود فصحت الاویسیة هی عبارة عن کسب الذی فی المثال
ففی الشهود من المثال والامنع بخصوصیة علی تعمیم مسلم وسمی من
ای الکسب المثالی ثم اویسیا تشبیها باحتیاج اویس قرنی رض
به صلعم مثالیا وقد تعطی جسدا مثالیا الذی لایراه غیر صاحب
المثال وقد تعطی جسدا شهودیا ولایدری ام هو الاول او آخره
فیتاثر من آثار عالم الشهود ویری عموما وقد لبعض ولا یعرف ام هو

من المثال اولا ویعرف بالاول او مثله لا بخلافه ش کما ذکر
حضور حوا واسیه و مریم وقت ولادت حضرت رحمة للعالمین صلعم
فی عقد الجوہر من سید جعفر البرزنجی ومن غیرہ فی تالیفہم
وہذا لیس من لزوم ممنوع للتناسخ والموت ہو موجود بوجودہ فیحضر
ریتبح م لا ہو محض نزع روح عن جسد بل ہو یعرضہ ش ای الموت
یعرض الجسد م فتنزع فی الحال ولا یحتاج بعروضہ الی سبب
بل یعرض شئ فی حال عروضہ او لا ویبقی تعلق الروح بالجسد
بکیفیۃ اخری عن اولی کیف یشاء اللہ سبحانہ قال اللہ تعالی و
لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات ط بل احیاء ولکن لا تشعرون
ہ نقتل نفس التی ہی معنی من ہو تعطیلہا عن مرادہا الذی من سلوبات
تعالے باتصافہا بما من موجوداتہ تعالی فمنہ قتل جسدیہ غایۃ التعطیل
کما قال سبحانہ فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم ط وان لم یرد
ہذا فکیف قتل النفس بعدم تجربتہا فکیف الخیر ش ای الخیر الموقوف
علی قتل النفس م والموات کنایۃ من تعطل النفس عما تتعلق بالجسد
لانہ یعطلہا عنہ ش ای عما تتعلق بالجسد م فہی من الموت الذی

هو متصل مقصود في النهي حقيقتاً لا القول م بنيا ش سعد مجهول و
مفعول مطلق م خاصا بالقتل في سبيل الله تعالى لا ما بغيره ش احياء هو
ما على من حيات التي بغير قتل في سبيل الله تعالى تصريفاً كما قال سبحانه بل
احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله م فعند ربهم يتعلق بما
فالحيوة خاصة التي لا تشعرونها ولو لا ش اي لا يتعلق بما قبله م فإنه
تشعر لا اي لا يتعلق بما بعده فيرزقون بعموم الرازق ومكان الرزق فانه
تعالى ومن غيره تعالى بما شاء الله تعالى فالرزق مطلق ...
باطلاق وعموم رازق ومرزوق به وما فهم ش كما يقال اللهم ارزقني
علما نافعا وعملا صالحا فلا يكون مخصوصا بالمأكولات والمشروبات والملبوسات
ولا انعام فمتابعون بالحسنات ومعصومون من السيئات ومنهم المدبرات
امرا ش اي يدبرون لما يؤمرون م ولو لا ش كذا اي لا يتعلق
بما بعده فيتعلق بما بعده م فخاص الشعور لا دليل عليه ش اي على انه
خاص لا تشعر اذ ما قال الله تعالى ولكن لا تشعرون كما قال احياء ولكن لا تشعرون
م ولا يراد حيات التي هي صفة ذاتية لانها ما زالت هي بل ما هي صفة ذاتية
من الروح عموما ش ما نافية وما موصولة لانها باقية بالروح في البرزخ

على السوية للمقتول وغيره عموماً التي خصت للمقتول المخصوص م وان
يرد قتل جسد غير د قولنا ش اي قولنا ان قتل جسد غاية التعطل وله الحيوة كما ذكر
م وان لم ش اي ان لم يرد قولنا م فما الخبر فيه فالحيوة لقوله تعالى
ثابتة والموت اشارة الى التعطل فلا يلزم التعطل للجسد وان لم ش اي
ان لم يكن الموت اشارة من التعطل م تخفيف الهي عما ثبت .
ش اي عروض الموت م والاثبات عما زال ش اي
تعلق الروح بالجسد والحيوة كما في الدنيا م
فما الاستبعاد في التصريف من الجسد الشهودي والمثالي لانه لا يستبعد ممن
قتل نفسا في الحيوة الدنيا وجسد ش الواو حالية اي لبيان حاله جسد اشارة
الى ان لا استبعاد في التصريف وجسد التمييز بالعطف على نفسا م منه
ش اي بعض من قتل النفس م فالانبياء اعلى الاحياء بالقتل الاول
المذكور اصلا الثاني المشهود حصرا والاول يستجمعه ش اي الثاني م فاكبر
ش اي الا يستجمع م الثاني الاول فاصغر قال رسول الله تعالى صلعم رجعنا
من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر وقال صلعم الانبياء احياء في قبورهم يصلون
الحديث ش وقال الحافظ السيوطي في التنوير ان النبي صلى الله عليه وسلم

حي بجسده وروحه وانه يتصرف ويسير في اقطار الارض وفي الملكوت وهيئته
التي كان قبل وفاته ولم يبدل منه شئ وايضا فيه واذن لهم اي الانبياء في
الخروج من قبورهم والتصرف في الملكوت العلوي والسفلي وايضا قال الحافظ في
انباء الاذكياء بحيوة الانبياء ان حياة النبي في قبره وحيوة سائر الانبياء
معلومة عندنا علما قطعيا لما قام عندنا من الادلة القطعية في ذلك وتواترت
بها الاخبار منها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الانبياء احياء في قبورهم يصلون و
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم الله على الارض ان تاكل اجساد الانبياء
واخرج ابو نعيم في اخبار المدينة عن سعيد بن المسيب قال لم ازل اسمع الاذان
والاقامة في قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام الحرة حتى عاد الناس
م وقال الله تعالى واعبد ربك حتى ياتيك اليقين اعلم ان اليقين مصدر
كالتذكرة من تحقق علم البديهة وحتى للتبيين والعبادة تتعلق بالجوارح وبالقلب
وحمل عليه اليقين والاحسان وان قيل على الاختلاف من الموت فليس لتعليل تحقق
اليقين بما هو حق بالموت عموما فيراد به موت في مقصد فيسقط تقييد الفرض والتوجه ب
على العبادة على تقييد الموت وقاش اي وقتا مقيدا بتقييد الموت هم لا العبادة
المطلقة على اطلاق اليقين وقاش اي وقتا مطلقا باطلاق اليقين هم فلا منافاة

فيها فوعده الله سبحانه في عالم المثال واالامر اليه صلعم تشريفا بالخطاب بحرمته صلعم

على صلى صعوت ش بعدم صحة الامر اليه صلعم م والى غيره صلعم مراد ويتعلق

بحقق اليقين ا ـــ اعبد ربك حتى يتحقق لليقين على حقيقة العبادة للمعبود وهو

لا يزول وصفا للروح ن االا منع بخصوصية للاولياء تبعهم بالانبياء والثاني

لغير الانبياء من التبع ش اوا وحالية لبيان حال الثاني هو لقتل جسدا م

فلا فضل للشهداء على الانبياء ولكنهم مشتركون بالاولياء في الولاية التابعة

على قدر نصيب تشرف وجه خاص غاية تعطيل النفس عن مرادها الذي من سطواته

تعالى باتصافها بما هو من وجوداته تعالى تضمنا لقتل جسد وتفضيل بعضهم

على بعضهم على قدر نصيب فيصرف تصريفا اعلى ممن ما قتل في سبيل الله تعالى

بفعله وهمته اختيار من اضطرار من دعائه وشفاعته لكنكم ما احسستم بها

ش اي حيوة التي بقتل النفس في سبيل الله تعالى م فلا تشعرون فنفى

الشعور دليل على ان ما احسستم بها ومغايرتها من حيوة التي لغير مقتول

في سبيل الله تعالى لان ما حصل شعر وفقنا الله يهدي من يشاء بفضله

واياكم وصلى وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما يحبه ويرضاه وشفعه فينا وترحمنا

ذكر كيفية غيب وعلمه وما فيها ـ

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابه واتباعه اجمعين

اعلم ان غيبا اما بمعنى ضد حضور وشهود فهو عدم مجهول واما بمعنى خلاف ش

اى وجود غير معلوم حضور وشهود فغيب الذى بمعنى خلاف حضور ما بنى عليه مما

جاز استحضاره وقد غاب ش ربو غائب م فالغائب ما بنى عليه مما

عدم استحضاره وقد حضر ش وهو حاضر م وقد يكونان ش اى

الغيب والحضور م بمعنى غائب وحاضر مجازا فما حضر ما غاب وعكسه فالغيب

لا يثبت الا بنبائه من حضور جائز وان لم يشترط جواز الاستحضار وعدمه

فلزم وجوبهما فالغيب والغائب ممتنعان بامتناع نبائهما من الوجوب ش

اى ان لم يشترط جواز الاستحضار وعدمه فلزم وجوب الاستحضار او وجوب

عدم الاستحضار فانبائهما ممتنع من الوجوب فلا ينبغي الغائب فيما بنى على الغيب

وكيف علم انه الغائب فكيفما نباء الغيب منه م هذا تعريف الغيب والغائب

بحقيقتهما وان قيل غائب وغيب بمقابلة من لم يحضر اليه ش قيل مقابلة

غير حالهما لكن الحضور اعم من كل وجه م فلا تحقيقهما حقيقيا الا ش تحقيقها

هو مجاز السلب الحضور وثبوته ش الضمير الى الحضور م فالغيب والغائب

بحيث فيا با ضبا بما جاز استحضاره وقد غاب مما جاز عدم استحضاره قد حضر لا تحققان

في حضور الله سبحانه بوجوب لا استحضار الا الذات بسبب الحضور وثبوته فهو بعرضه فان بقي سبب

فلا نسبة الغيب في علم الله سبحانه لكن النوعين ش الغيب الحقيقي والمجازي م تحققان

في حضور غيره تعالى وبمعنى خلاف الشهود المثال والروح والقدم فعالم الاجسام شهود

وعالم المثال غيب وعالم الروح غيب الغيب والقدم غيب الغيوب وهكذا الملك

الشهود والمثال والروح مناسبا لهم فعالم الملكوت عندنا كالمثال وعندهم الشهود

او يدركونه بحواس ظاهرة فالغيب عندهم مثالهم وغيب الغيب ورائه ولا تخرج

الانسانية من حدها باتصافها بصفات الملكية بل تعرج من الملكية بالفضلية

منها في اتصافها فلا بموجودات قديمة ولا تدرك مرتبة منها بنفسها الا بصفتها

في حدها فالشهود يدرك بحواس ظاهرة اي ما يتعلق بالشهود والمثال بحواس

باطنة ش بمقابلة حواس ظاهرة م اي ما يتعلق بالمثال وهي مرتبة صفة

ظاهرة له والروح بصفة باطنة للمثال وهي صفة ظاهرة للروح لان الظاهر

والباطن لا يمتازان الا بانطباقهما على ماهية واحدة تتقابلهما ش المجرور

متعلق بيمتازان محذوف بعد حرف الاستثناء م بينهما والبتة ينزل

الادراك من الروح الى المثال ومنه الى الشهود ويعرج من عكس النزول

فان وان لم یکونا منطبقین علی ماہیۃ واحدۃ فکیف الامتیاز یتقابل معنیہما
فیہما بل یطلان والنزول والعروج ش معطوفان علی الامتیاز م لتغایر ماہیتہ
لہما وعدم اتحاد الحقیقتین حقیقیا ش عطف علی التغایر والجواب ان قیل
اتحاد تام وعدم انقلاب حقیقۃ الی حقیقۃ اخری ش عطف علی ما قبلہ والجواب
ان قیل انقلاب تام والقدیم لا یعلمہ بنفسہ الا ہو فیدرک بدلالۃ بغیرہ لان الحکم
احیط واحاطۃ بغیرہ علیہ ممتنعۃ فہو الایمان بالغیب فی معرفۃ اللہ تعالی
وہذا ش ای کل ما ذکر فی الصدد من الغیب م من بدایۃ الا تری فی نفسک
ماذا رایت فی الرؤیا مع عالم المثال ماذا تعلم لا تعلم من قبل وان قیل امتناع
حضور غیب بان ما حضر نفی حضور وہو شہود فجوابہ تعلق بما جاز استحضارہ
بغیب الذی خلاف شہود آخر من غیب الذی خلاف حضور فہو بذاتہ فلا
نفی لہ من علمہ سبحانہ فانہ عالم الغیب والشہادت ش ای جنس الغیب
والشہادۃ من کل خلق م تمامہا جزء وکلا بنفسہما فہو علام الغیوب
ففی عالم الغیب نکتۃ یعلم اخفی الخفیات واشد غیبا المغیبات واعلم
ان حضور غائب بمعنی خلاف حاضر لا یحصل بنفسہ وتغیب مبنی علیہ منہ
ش ای من الغائب فنفی الغائب ینفی الغیب م الا ش تحصیل حضورہ

الغائب والغيب هم بانبار من حاضر لشبہ بلاجوازا ستحضاره وحضور
غائب بمعنى خلاف شهود ونسبته الى من لم يحضر له تحصيل بنفسه لان الغائب بهمنا
تحقق بنفسه تكشف المغيبات برفع الحجب الى باشارالله تعالى اعجازا او
كرامة ذعونة مصفية وتزكية النفس بتقوى الله تعالى باتيان ما اتى به الرسول
من الايمانيات والاحكاميات فالرسول اولى بكشفها ورسولنا صلعم اعلى
ش لعلوه فى خلقه صلعم استجابا مهم الخلق كله بانكشافها كما هو مشاهد
الخلقت على تفاوت درجاتها بديهى والله تعالى احق بعلمها لكن احاطة علم
بكلها فى آن وجوبا لغيره تعالى ممنوعة وفى اوان جوازاله صلعم جائزة ش
كما ذكر فى ذكر كيفية احاطة علمه صلعم هم فاما انكشاف المغيبات مع خلاف
بما اتى به الرسول فهو استدراج وتحصيل بانواع وتصيل بالمسلوبات فمشترك الاسم
بخلاف ما فى اتيان ما اتى به الرسول انه تصيل بالموجودات فمشترك الوصف
والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم وليس تعارض فى المسئلة لان
علم الغيب بالاضافة وهو ثابت بخلافه مادل فرفع التعارض فى
منعه وجوازه من العقل ش اى بادراك العقل اصالتا م والنقل ش
اى لا يدركه العقل اصالتا لعلو لطافته الا بنقل الناقل الذى ايده الله تعالى

باوراکہ اصالتاً ہم باستثنا رحجب الحال والعلم العادی وانکار اثبات
سفاہتہ فاما من العقل کما ہو لا یخفی علی العاقل من المذکور واما من النقل
فالایات فی الجواز مش ای ح از علم الغیب ہم فی آخر سورۃ البقرۃ یعلم ما بین ایدیہم
ای فے زمان حال وما خلفہم ای فی زمان مستقبل فعلم ماض الذی
لا یثبت باستقلالہ من کیف الممکن مش متعلق لا یثبت ہم بالحال مش
متعلق ثابت خبر مبتدء ہو علم ماض ہم اذ ہو بعرض عدم لاحق لوجود
الحال فیقتضی عدما فیحتاج الی الحال فی استقرارہ فعلمہ مش مصدر مجہول
اذ علم العدم بالوجود ہم بخلاف الحال والمستقبل اذ الحال موجود مستقل
والمستقبل لعدم سابق فیقتضی الوجود فلا احتیاج الی الحال فی استقرارہ
فعلمہ مش مصدر مجہول ہم فالکلام فی الاستقلال من حیث عدم
احتیاجہ الی غیرہ وجودا واستقرارا وعلما ولا یحیطون بشئ من علمہ
ای من علمہ متعلق بالمعلومات فی الزمانین ففیہ نکتۃ تنزہ علمہ عن
حصرہ مع حدوث معلوماتہ وحصرہا وان لم یسلم ہذا فکیف تجزیہ علمہ
البسیط الا بما شاء ای بما ہو من معلوماتہ ومشاہد یدل علی تحقق
الفعل فعلم العادیات وغیرہا من ای شئ بان لغیر اللہ سبحانہ ما ضافتا

بالاستثناء من المستثنى منه يدل على منع الاستقلال عن غير الله سبحانه
تعميما متحقق فلا دليل على منع علم الغيب لغير الله سبحانه الا على جوازه و
سورة القصص واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه ج فاذا خفت عليه فالقيه
فى اليم ولا تخافى ولا تحزنى ج انا رادوه اليك وجاعلوه من المرسلين ۝
وفى ال عمران اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح
عيسى ابن مريم وجيها فى الدنيا والاخرة ومن المقربين ۝ من الايتين
علم الغيب لغير الرسول ثابت ش عند اهل سنة وجماعة خلافا للمعتزلين م
وفى سورة الجن عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول
فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا ۝ اعلم انه تعالى عالم الغيب
ش الذى بخلاف الشهود ونسبته الى من لم يحضر لهم العام له سبحانه
وغيره ش عادتا او بغيرها ويدل على عمومه عدم اختصاصه المختص م
والاظهار بمعنى الامداد الذى يقع فيما وقع قبله ش اى الاظهار م
فلا يظهر على غيبه الخاص له سبحانه ش لا لغيره سبحانه عادتا ويدل
على الغيب الخاص اضافة الغيب الى الضمير م الا من ارتضى من
رسول فلا نفى من علم الغيب العام لما من الانبياء وغيرهم من المؤمنين

ومن علم الغيب الخاص لخاص من الانبياء ولما الاستغناء عن نفى علم
الغيب الخاص يجوّزه لغيره سبحانه فالعام ش فيجوز علم الغيب العام
بالاولوية ش عند اهل سنة وجماعة خلافا للمعتزلة اذ عندهم الرسول من ملك
والمتوهبين م فيدل على جواز احاطة كلية علما بالغيب للرسول لعموم اللفظين
ش اى الغيب والرسول م فلسيد الرسل صلعم بخصوصية قرينة الكلام
بمقدار ش متعلق بجواز ان وقع صفة ا... الاحاطة الكلية علما متعلق
ثابتة م احاطة مركزيتهم فى شرح الصدر ش متعلق ثابتة ... حاطة
مركزيتهم م ولو فى آن او آوان ش كما ذكر فى ذكر المغيبة احاطة علمية
صلعم كما هو عند اهل سنة وجماعة من المتصوفين م و... ش مفعول اعلم
على العطف م لفظ من معمم ولفظ من مخصص الان ... من ال
التخصيص من تعميم وتخصيص بعد تعميم لا ينفى جواز امر مخصص لغير مخصص
له لاشتراكهما ش اى مخصص له وغير مخصص له م فى العموم ان لم يكن
ش الضمير المستتر الى الامر المخصوص م ممتنعا وفى وجه الجواز جانب
اول قوى ش المجتبة حال من جواز الذى مضاف الى الامر فالواو
حالية والا عطف على المجتبة م ولا ينفى نقصان فهم المستفهم هذه الآية

الى المرام فى فصاحة الكلام مع التوسع للمقاصد وان الرسول غير الملك ش
عند اهل سنة وجماعة خلافا للمعتزلين فعندهم هو ملك م وانه انسان لا له بيلك من
بين يديه ومن خلفه رصدا لان الملك غنى من الملك فى امره وفى سورة النحل

ويوم نبعث فى كل امة شهيدا عليهم من انفسهم وجئنا بك شهيدا على هولاء و
ليس الشهادة الا بعلم المشهود به فلما يشهد فكيف يجهل فهذه تدل على ان الرسول
عم كثير العلم بالمغيبات فى آن ش لكثرة المعلومات فى ان فى حد مركز
واخرج البزار والطبرانى فى الاوسط وابو نعيم بسند صحيح قال رسول الله
عليه وسلم الى ان قال رايت ما تعمل امتى بعدى فاخترت لهم الشفاعة الحديث
م وكم من اية فى القران المجيد تدل على الدعوى والآيات فى المنع
اى منع علم الغيب م فى سورة النمل قل لا يعلم من فى السموات والارض
الغيب الا الله ط وما يشعرون ايان يبعثون ۝ وفى سورة لقمان ان الله
عنده علم الساعة ج وينزل الغيث ويعلم ما فى الارحام ط وما تدرى
ماذا تكسب غدا ط وما تدرى نفس باى ارض تموت ط ان الله عليم خبير ۝
فى سورة الانعام وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ط وغيرها
معارضة للاولى لان الغيب باضافة الله سبحانه ثابت فاول

الضمير المستتر الى ايات فى المنع والاصل ان معارض الثابت ان كان
خلافه لاضده ياول بوجود غير مثله لان ما ثبت لاينفى الاالذهنى الذى يصلح
لوجود خارج وهو غير ثابت بنسبة اخرى فياول النفى لا الثبوت لتقدمه هم
بوجه بالخلاف فرفع التعارض باستثناء بحسب الحال او بحسب العادت
المخصوصة فلا ش اى فلا يثبت هم منعا مطلقا والا التعارض ومخالفة
البداهة مما فى نفس المعرض ومن الاعجاز والكرامة فى المغيبات س ش الالف
واللام للجنس هم لازم افلا يتدبرون القران ط ولو كان من عند غير الله
لوجدوا فيه اختلافا كثيرا اه فالخمسة المشهورة من المغيبات افرادها فاربعة
منها فى الاعجاز والكرامة الا الساعة س ش فارجع لثبوتها الى كتب السير
من الاحاديث فى اعجاز النبى صلعم ومن غيرها فى كرامة الاولياء رح
فتدرك هم والله تعالى اعلم والموفق والحفيظ اللهم صل وسلم على محمد
نبى الرحمة وعلى جميع اله كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية العلم والمعرفة والعارف والمعروف ومتعلقاتها وما فيهما مع المطالب الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واتباعه

اجمعين اعلم ان العلم صفة متوسطة لمعروفات جامعة ومانعة واختصاصاً بمعين

معرفة وبذا اى بحكم التعدية فيهما فلعالمه علم حصولى موصفة علم منسوب بحصوله العالم

ش الضمير المتصل الى عالم مفعول المصدر اى بحصوله لغيريته به ش اى

بعالم م بزيديته على مرتبة ذاته فيحتاج لعلم معلوماته الى غيره وحضوري

موصفة علم منسوب بحضوره لعالم اى بحضوره فى نفسه بعينيته به فى مرتبة ذاته

فلا يحتاج الى غيره ش حوالزيدت فى حاصل ان عالما بعلمه الحصولى

يحتاج لعلم معلومه الى غيره اى مرتبة غيريته علم لعالم لانها واسطة بين عالم ومعلوم

وبعلمه الحضورى لا يحتاج لعلم معلومه الى غيره اى مرتبة غيريته علم لعالم بل لعلم

مرتبة عينيته علم لعالم لانها واسطة بين عالم ومعلوم لا كقولهم ان عالما

ليحتاج الى غيره اى معلوم الذى هو غير نفسه فى مرتبة علم حصولى

فيعلم غيره ولا يحتاج لعلم معلومه الى غيره اى معلوم الذى هو غير نفسه فى

فى مرتبة علم حضورى فيعلم نفسه م لعلم معلوماته فعلم نفسه وغيره ايضا

الوجهين ش اى ثابت فى وجه علم حصولى وعلم حضورى م لا يستغنى

احدهما عن قسيمه ولا يلزمه شئ غيرهما لمعلومه فعلم عدم مطلق باعتباره ممتنع

ش فلا اصل للسؤال المشهور اي ان علم العالم القديم عدما في مرتبة العلم الحضوري فلزم ان العدم عينه وان لم يعلم فلزم الجهل والسؤال مستبعد لان العدم المطلق لا يحكم بمعلوميته الا ان يقال الحادث مفعول علمه و ان لما علم غير نفسه فهو حصولي ولما علم نفسه فهو حضوري على تعريف الحصولي والحضوري كقولهم فلا يرد عليه شيئ م وعلم نفسه وحادث مع علم عدم مبنى عليه منه المبني على عدم مطلق متعلقه ش المجرور متعلق علم الحادث والضمير الى الحادث م بفعل عالم وشانه صنعه عنه تضمنا والتزاما حصوليا وحضوريا ضروري معارفي خلافه ش اي خلاف ما عرف لعلم حصولي وحضوري م كما هو المشهور يلزم عينية غير العالم به في علم حضوري وغيرية عين العالم به في علم حصولي والا الجهل من جهة في حدهما . . .

ضميمة مناسبة المحل اعلم ان ربط خلق الذي بين خالق ومخلوق باعث العلم والحكم منهما ش اي من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى مخلوقه م والا البطل العلم والحكم اعلم ان الله تعالى علم نفسه تقدس وتبارك مع صفاته حتى الفعل الحجابي مع اثره وهو مفعوله من حيثية حدوثه ش مجرور من مع مضاف اليه متعلق بعلم او متعلق بمفعوله والضمير في هو وشانه

راجع الی مفعوله ای الی الفعل الحجابی وبما مراد ان لم تختلف معنا هما باختلاف
مرجع الضمیر فلیس الفعل الحجابی ومفعوله قدیما ام ولو فی علمه تعالی ولو بوجه
خارج من علمه تعالی فعلمه تعالی متعلق بما هو قدیم وبما هو حادث ولم یتغیر
باختلاف المعلومات حتی بالغ العلم فاعلم ان المعرفة موقوفة فی نفس عارف
فلا یعرف ای غیرها فالمعرفة حقیقیا اما قام بقیامه الحقیقی فی نفس ا
وهو شبه الذی هو وجه معرفة فاعلم ان الشبه کیف علم فی مرتبة مشاق کیفیة
معلوم لا ما یقوم فیه وعلیه کصورة فی مرآة وعلی غیرها فیحتاج الی وجود متقدم
منه فان حصول شیء صنعا یحتاج الی شبه متقدم منه وعلما ش عطف
علی صنعا ای حصول شیء علما م علی وجهین نفصه من حیث ان الشبه
یحتاج الی النفس شیء وهو مقصود و شبهه ش عطف علی نفصه م
من حیث ان معرفة شیء تحتاج الی شبه الذی هو وجه معرفة فلا نزاع
والحق انهما معا متاخر رتبی فلا یعرف عارف غیرها هو متقدم من شبه متقدم
ش من مصنوع م لصنع ومتقدم من شبه متاخر ها ش من معلوم
م لعلم فوسیلة معرفة لها ش ای لما هو متقدم من شبه متقدم لصنع
ومتقدم من شبه متاخر لعلم م ووصف جامع ومانع والجامع

هو ان یکون عارف

ظل ذي ظل والمانع مسلوبه وهو معرضه وآن نفى احد هما ش اي
احد من وصف جامع ومانع م فالمعرفة ممنوعة فان التابعية والمتبوعية و
العابدية والمعبودية بمعرفة الوصف الجامع والمانع فهي مورثة التصديق اه
حصول معرفة شيء كما هو هو وهنا الاسم للمعنى ش اي حصول معرفة شيء كما هو
لا المعنى مصدري م ومحله القلب العنصري ومبدئه من حد اعلى مرتبة حواس
باطنة الى حد اسفلها الى مرتبة مثال ش الى انتهائية على اصل غير جنس
م فمن التصديق الى التصور ش اي الى انتهاء تصور على اصل غير جنس م
وهو حصول الشبه بشيء كما هو هو التصديق ش غير معين م وهنا الاسم للمعنى ش
اي حصول شبه شيء كما هو هو لا المعنى مصدري م ومحله الدماغ ومبدئه
من حد اعلى مرتبة مثال الى حد اسفلها الى مرتبة شهود ش الى انتهائية
على اصل غير جنس م فالتصديق والتصور هما اعتباران زائدان على المعرفة
بنسبتهما الى معروف والتصديق متعلق بحسي بغيره بدلالة اليه والتصور ش
متعلق م بحسي فقط فالمعقول غير حسي وكذا الدلالة ونسبته ورابطته
ش فمستنبط من الكلام ان الحسي مصدق متصوره ضرورتا والمعقول
مصدق بدلالة اليه مجازا م فلما اريد علم شيء فنعت علم من محل تصديق

الى مراتب الحسيات ومتوجه من محل التصور اليه وتعلق به فتحصيل شبهه

في محل التصور بقيامه التحقيقي فيعلم في محل التصديق توسعا او اختصاصا واثباتا

او نفيا واتي به من المعقولات بلا آلية تحتا وكيفية الانبعاث والتعلق

والحصول بتمامه على التحقيق فالتصديق مقدم مقصودا وقريب باعلاه ومؤخر

حصولا ش اي حصول شيء ما في حد اعتباره والتصور مؤخر سببا و

مقدم في حد اعتباره حصولا سببيا ش اي حصول شيء شيء سببيا

فليس مقصودا بذاته الا بسببية وتقلب في الحال ش اي حال التصور لا ه

ساه والتصديق من افعال اختيارية بخلاف المعرفة ش اي ليست باختيا

م فيشرف حواس ظاهرة في عالم الشهود باقراره والاقرار ما هو في عالم الي

من اثرها هو في عالم المثال تصديقا فالتصديق الذي يفيد الايمان

بقبول الصدق والاقرار الذي يدل على صحة التصديق باتيان اثره

وهو مصدق حقيقة وان لم يكن في التصديق مصدقا لكنه دليله ظنا

ولا يكذب به وعالم الشهود لتكميل المعرفة والحكمة فالاقرار في حكمه ي

في حكمه فرضا وجوبا واستحبابا شرعيا وعقليا وليس اقرار اللسان

على التصديق الا ظنا ومجازا ولا يكذب به ولا يزول التصديق به

الاقرار الا الدليل عليه ولا يدل الاقرار الا بضده ش اي انكار ما مور
م واليقين تحقق علم المعلوم من حيث هو هو فالا يصله الشك الذي يمنع تحققه
فلا يزيده ولا ينقص في حده لكنه اذا كان المعلوم غير الذي علم من قبل
فيزيد في غير حد الذي حصل من قبل فهما متغايران باعتبار المعلوم فالزيادة
عليه من غيره لا في حده واعلم انما الايمان بعد زوال الكفر فانه اذا نقص
الايمان لزم الكفر في الحال لا يجتمعان واعلم انما المصدق مغاير تصديقه
ش اي ليس عين تصديقه م مع رابطته به لا ينقطع ش اي ربط المصدق او التصديق
بالمصدق لا ينقطع م فالمصدق لا يتحقق دون التصديق والتصديق
لا يتحقق دون المصدق ش فهما لازم وملزوم منهما م فمن هنا الايمان والاسلام
لم يفترقا تفرقة كلية بينهما ش ومن هنا الالفاظ المترادفة كالايمان
والعمل والتصديق والاقرار كلها بمرد واحد م فوجود العلم والمعرفة والتصديق
واليقين على وجودهم الحاصل باطل الا على تجدده بمثله فتشخصهم ش اعلم ان
العلم على وجوده علم معلومه وهو باطل وقس عليه المعرفة والتصديق واليقين
وان تشخص ماهية مجردة تجدد لانه هو عين نفسها لا تشخص زائد عليها منها م
على تشخصهم الحاصل الزائد على ماهية منها باطل لا ش يبطل م تشخصهم

على تشخصهم الذي هو عين ماهيته اذ هو تجدد دمعها الا على العلم معرفة وعليها
تصديق وعليه توصيف وتكميلهم على بناء معقولهم في عالم الشهود فضلا عن
حدهم ش اي زيادة تمييز من التكميل اي هذا تكميلهم زائد عن حد تعينهم
لانتهاء معرفة المقصود بدلائل التي في عالم الشهود فلا قرار درجات
على وفق ما في عالم المثال ش اي من العلم والمعرفة والتصديق
م وهذا الكلام في وجه لطيف فان اصبته فاستكثرت في الخير وان زغت
فلك مالك فاعلم ان المؤمن من ش من تشير الى انتزاع وتعيين
على موجودات قديمة متضمنا بها بقيامه المجازي عنها فالوجود
اي وجود المؤمن م مشترك بها ش اي بموجودات قديمة
وهي منشاره وفيا تبعيته ومتبوع له وعابدية ومعبود له من
اي هذه الموجودات القديمة م فالتوفيق ش الذي مصطلح
الشريف م ثابت ش توفيق المؤمن بموجودات قديمة م
متعلق بالفعل والموفق مفعول متعاقب لا متقدم اذ هو غير معقول
متاخر اذ هو متباعد ممنوع ولا معه اذ هو في ثابتين بل لا احتياج بينهما
لا اظن ان يراد معه بمعنى متعاقب والعلل تقتضي قربة وروية

کہا نظریہ فی حد اعتبار ہا مع قربۃ حقیقیۃ غیر کیفیات بحسب حقیقۃ نقیضہ
مضر بالیہ و مرتبی رضی بہ ماخوذ و ظل فی الدنیا ش متعلق
م فیجر الی رویۃ حقیقیۃ مع قربۃ حقیقیۃ و فنا ر نظری فی حد اعتبارہا
فی الجنۃ ش متعلق بحرم قال سبحانہ وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا
ناظرۃ وکل ذلک ماذکر فی الرویۃ بحسب ارادۃ المعبود لا منعا ش مجازیت
رویۃ حقیقیۃ فی الدنیا لانہ تعالی قادر علی ان یخلق البصر الذی یراہ تعالی
فی الدنیا کما یخلقہ فی الجنۃ لرویۃ حقیقیۃ و قیل فی الکلام کیف سوال
الرسول علی الممنوع ای رب ارنی فقیل نعم کیف علی الممنوع اسے لیست
رویۃ حقیقیۃ فی الدنیا ممنوعۃ بل ہے جائزۃ بدلیل رب ارنی
م فیجوز بعد نظری لجواز نفی قربۃ نظریۃ لا بعد حقیقی لوجوب قربۃ حقیقیۃ
ولا فنا ر حقیقی لامتناع فنا ر فی غیرہ حقیقتا و ما من تقرب فی طاعۃ ہو
نظری او اتصالی یوصل الی حقیقی او حجابی معلوم او مجہول و قیل
من متشابہات و البعد فی المعصیۃ ہو سلب المذکور فاعلم ان غایۃ
التحقیق فی مسئلۃ رویۃ فی الدنیا کما تشرف الرائی بہا انہا واقعۃ
فی عالم المثال لانہ غایۃ شبر ظلالا ش تقع م فی عالم الشہود و

او وقعت فی رؤیا او یقظة دائما کشف عالم المثال لبعض اولیاء الله تعالی
فی یقظة فلا منع لها فی الیقظة وهذه الرؤیة حجاب منسوب الیه تعالی من تنزیهه تعالی
او تشبیهه تعالی ولا تحصر بصورة معینة حتی تمنع فی غیرها تحدث بحکمته وقدرته
تعالی کما یشاء وهو الحکیم القدیر کما ذکر فی تقریره فی محله **ش** ای ذکر بعینه
اثبات مرتبة الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق م وقد تأول الصورة
بما شاء الله تعالی فههنا مسئلة وحدة الوجود **ش** الاضافة بمعنی فی م
مصطلحة متصوفین فی عروج نظرهم الی موجودات قدیمة من غیر تمایز مسلوباتها
لان تمایز مسلوباتها موقوف علی اثباتها من حادث فهما **ش** ای الحادث
والمسلوبات التی مثبتة علیهما من الحادث م یغفیان من علم الذی
ظل من علم موجودات قدیمة بقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة فلا یقابلها
غیرها فی العلم **ش** ای علم الذی ظل من علم موجودات قدیمة بقطع
نظر عن غیرها اعتبارا من جهة م لکن تأمل فی ظل علم موجودات قدیمة
بقطع نظر عن غیرها ان لا یعلم معلوم موجودات قدیمة بنفسها لحدوثه فیحتاج
الی دلالة بنفسه لا بغیره لا کن لا مهمل الی تمایز نفسه فتعذر فالصوفی
بائن عما فنی وکان فیما بقی و تأمل مع تمایز مسلوبات وحدة الشهود

ش بمعنى مقابلة والاضافة بمعنى في م لان مسلوبات غير منتهية عليهما من حادث
عنهما ش اي الحادث والمسلوبات التي منتهية عليهما من الحادث م ببقيان في
علم الذي ظل من علم موجودات قديمة وغيرها مستجمعها اعتبارا من جهتين فيقابلها
غيرها مع روابط التي منهما ش اي موجودات قديمة وغيرها من حادث
م فهنا احوال فيجد وحدة الوجود الواجب سبحانه دلالة من عنده سبحانه
الى ما نصيبه من الولاية الخمسة فيجد كله منه سبحانه فيجد انه هو العارف والمعروف
بنفسه سبحانه فينزل باستجماع العلم المذكور مع معية وقرب واحاطة
مع تجاوز ربي في حد وهم بحق اليقين فلا يطيق النطق في حالة فقد
صدق قوله صلعم من عرف ربه كل لسانه × فقد حق قوله صلعم المؤمن
مرآة المؤمن م في الوجهين ش اي وجه وحدة الوجود ووجه وحدة
الشهود م مع تفاوت وجه فينتهي الاصل ش اي المؤمن مرآة المؤمن
م في فروعه حتى ما شاء الله تعالى سنذكره ان شاء الله تعالى فاعلم
في وحدة الوجود اختلاف الحال فمنه المذكور ومنه ان لو لم تمايز مسلوبات
كالمذكور لا بد له ش اي لبعض الحال من غير المذكور م من وجود مطلق
متمايز من تقييد اعتبارات له وهما على ماهية واحدة لا على ماهيتين ففيه

س ش ای وجود مطلق م انکشاف بداہتہ وجود الذات تعالت
فی مرتبة حق الیقین حتی انمحی حادث من علم حادث فلا یمیز حاس ومحسوسا
الا الذات تعالت وغیرہا معقول علی اعتبارہ والتحقیق ان الذات تعالت
لیست بحاستہ ومحسوستہ بل ہی موجودة ببداہتہا مع صفاتہا تنزہا وغیرہا
حاس ومحسوس لاکنہ انمحی من علمہ فتعذر وانتساب الحس الیہا المتقعصة
فنا وغیرہا وہذہ الحالة اللاحقة فی شہود قرب الذی یتقرب من اجول
الولایة الثانیة ولما تم الفناء لا یبقی فی علمہ الا اللہ تعالی بلا دلالة الیہ
تعالی فلا یمتاز الحس ولکن فیہا نظر ای اذا فنت دلالة لا یصل الی
اللہ تعالی تحقیقا وما قیل اذا وصل الیہ تعالی لا یحتاج الی دلالة لیس
بحق س ش اذ حقق ان اللہ تعالی لا یعرف الا بدلالة اذ لا یحیطہ تعالی
علم حادث فتعارض فیما قیل م فعلی العارف تعقل حادث مخلوق مستیقن ع
فنائہ لوجوب الدلالة س ش الی المعروف الموجود بداہتا م وفیہ س ای
وجود مطلق م انکشاف مرتبة حجاب الذی حدث من اسمائہ وصفاتہ
تعالی بقدرتہ تعالی وہو غیر مخلوق وللحجاب اضافة مجہولة الکیف فی
حدوثہ تحقیقا الیہ سبحانہ ویتشابہ حادث مخلوق تحت امر لکونہ حجابا

ش اے محجاب م ولا یمیز صدہما بالتعدد فلا یعلم سر قوسین الذی ثم فی ذکر کیفیۃ
السلوک المعنوی س ش الذی فی معرفۃ النفس لمعرفۃ اللہ سبحانہ م وفیہ س ش
ای وجود مطلق م انکشاف حقیقۃ س ش ای ماہیتہ م الانسانیۃ الجامعۃ لحقیقتہا
س ش ای علتہا م تضمنا بوجوداتہا والتزامابہا ولا تدری س ش ای حقیقۃ الانسانیۃ
الجامعۃ لحقیقتہا م فی صدہا ہی ہی تعدد افاعلم انما الوجود وصف منطبق
بالعینیۃ بما قام بہ وہو موصوف مضاف الیہ فہو اما خاص س ش ای مانع الغیر
کوجود زید م فلا کلام فیہ واما عام س ش ای لا یمنع الغیر کوجود زید وعمرو م
فمشترک فمتحد مجازی فی الوصف ومتغایر حقیقی فی الماہیۃ لا عکس س ش ای
متحد حقیقی فی الوصف ومتغایر مجازی فی الماہیۃ م اذ الاتحاد الحقیقی ممتنع
س ش کما ذکر فی ذکر کیفیۃ الاصول الخ فی اصل ذکر کیفیۃ الاشتراک م والوصف
قائم بالموصوف المتقدم رتبۃ وہو محقق العموم تغایرہ الحقیقی س ش اعلم انما
اذا کان وصف عاما لزم لہ تغایر ماہیات التی قام بہا الوصف حقیقتا اذ ہو
محقق العموم الذی فی الوصف واذا کانت ماہیۃ عامۃ لزم لہا تغایر اوصاف
التی قامت بالماہیۃ حقیقتا اذ ہو محقق العموم الذی فی الماہیۃ م لا عکس
س ش ای الموصوف قائم بالوصف المتقدم رتبۃ م اذ ہذا محال فاعلم

ان الوصف قد يكون مصدرا بانتزاع الاوصاف منه مع شیٔ اخر ش
وان لم یکن مع شیٔ اخر فلم ينتزع منه الاوصاف فلم یکن مصدرا م والوصف
لا يلاحظ بالانتزاع فمصدريته لا تصدق الا مع شیٔ آخر فلا تصدق فی القدم
اذ لا ثبت فی القدم شیٔ آخر الا ش یصدق م الوصف ش فی القدم م
فاعلم ان تمايز الاطلاق بالتقييد ش البار للمقابلة م والتقييد بالاطلاق
ش البار للمقابلة م وهما على ماهية واحدة فنفس التقييد عليها القيام حقيقي
من جهة اخرى لا من جهة واحدة ش لانهما لا تحققان من جهة واحدة فعليك
التامل م فالاطلاق بازاء على ماهية اذ لا ينتزع من ماهية لكن تحكم بمقابلة
التقييد والتقييد زائد على ماهية اذ ينتزع منها من جهة اخرى فالتقييد شیٔ
آخر منها ش وان لم يكن شیٔ آخر منها لا يحصل م فيثبته بانتزاع الذي
فی المصدر وهو ممنوع فی القدم فبطلان ش الاطلاق والتقييد م فانه
سبحانه فی ذاته وصفاته تعالت وتقدست منزه عن الاطلاق والتقييد
فی مرتبة القدم واعلم ان الاطلاق والتقييد تميزان على ماهية واحدة بتقابلهما
لا على ماهيتين لعدم التقابل والوصف مغاير فی حده من ماهية فی حدها فلا
يصدق الاطلاق بالماهية والتقييد بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة

فتغير التقييد يلزم حدوث ماهية يقوم بها وعدمه قدمها ش اى عدم تغير التقييد
يلزم قدم الماهية م فحينئذ عدم الحدوث والقدم او اجتماع النقيضين او وجودهما
ش اى القدم والحدوث م على حدهما فعلى ماهيتين و الرابع ش اى وجودهما
على حدهما م حق اذ لا تحقق غيره ش اى غير الرابع هو القدم المحض والحدوث
المحض واجتماع النقيضين م واعلم ان الجهة الاخرى ان كانت من الصفات
الثبوتية فثابتة فى القدم ش فليست حادثة م وان كانت من الصفات السلبية
فمسلوبة فى القدم ش فليست قديمة م فكيف معلومة الاضافة عليها حادث
معروضة فكيف لا الاطلاق قدما والتقييد حدوثا وهما على ماهية واحدة
ش فبطل العدم تحققهما على ماهية واحدة م وكالتقييد التنزل والصورة
على الهيولى كما تعارفهم جهلاء الحقائق لكن تقييد للذات باعتبار تقييد
صفاتها لا غيرها وتنزل الذات باعتبار تنزل صفاتها هى لا عينها
متعينان فى حدهما قدما وتنزل الصفات هى لا عينها الى مرتبة الحجاب
حدوثا صحيح والصورة على الهيولى تصدق على مرتبة الحجاب مع اصله
فلا التقييد والتنزل فى ذات بحت ولا الى مرتبة سفلية التى تحت الامر كما هو
تعارف جهلاء الحقائق فظن المتعصبون على الله ظن الجاهلية وسبحان الله

عما يصفون فحق واما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة

وابتغاء تاويله ج وما يعلم تاويله الا الله فيا ايها المستفهم انهم كلامنا على اصول نعتصم

مما يقدح في ايمان المحكمات فاعلم ان لو تعارضت المسلمتان فتساقطتا فمجابه الا اعتقاد

ولو نحى النقصا فاعتقاد باحدى منهما في تاويلهما وحسب بهما وبالترجيح للمختار فما يقال

للاخرى وللمعتقد غيرها وجب التقوى عن ضعيف منهما فبادل الضعيف بالقوى

والقوت لتحقق وحدت الشهود بمحكمات منصوصات الضعف لتحقق وحدت الوجود

التي متشابهات واردات والمتشابهات تاول بالمحكمات ولو ردت احديهما

فردا من الشريعة او من الطريقة فضلها فكيف تثبت اخريهما الا

ردها بردها وعكس هذا وثبوتها بثبوتها وعكس هذا فاعتقاد كما هو من

الذي ظل من علم موجودات قديمة بقطع النظر عن غيرها اعتبار امن

لا يقدح في ايمان بمحكمات وبما هو لا بد له من وجود مطلق على حكم المعذور

لمن تعذر باستيلاء حاله لا المتعصب تعصبا فانه الحد وتزندق ومن ثم ان

ان الاختلاف في المسلتين في كيفية ربط الحادث بالقديم بانه

بقيامه الحقيقي به او بقيامه المجازي لا في القديم كما هو باسمائه وصفاته

الا التي كما في الصفات في كيف غيرتها وعينيتها بالذات واصل الايمان

سے فی التوحید بالقدیم لا مع کیف لریبة فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا
وهو مقصود فان اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحته صواب الاجمال والاختلاف
بانه هو لقبیا حقیقی من متشابهات نظریة لصوفی صافی حقیقی فی عروج
نظره الی موجودات قدیمة فهو معذور وان شاء الله تعالی مغفور ومن تشنیع
وتعصب وتعقد ابجد وتزندق بانکاره اتحد وثبت لقبیامه المجازی بالقدیم
نعوذ بالله تعالی منه وتحقق الدعوی لقبیامه المجازی بالقدیم بوجود اثبات
فیه ش کما فی تنبیه الذی فی ذکر کیفیة سلوک الذی فی معرفة النفس المعرفة
الله سبحانه م فایاک وخطوات المتعصبین والکافرین ش متعلق بثابت
تشیر الی انتزاع وتبعیض م طلب مطلوبات مثبتة علیها من موجودات حادثة
تضمنها ش تمییز من مصدر خبر محذوف ای ثابت متعلق به من طلبهم
بها ملتزما ش حال من الکافر الی تضمنها م عن موجودات قدیمة لقبیامه المجازی
عنها فالوجود مشترک بها اسما وهی متشابهة فتابعیته ومتبوعیته
وعابدیته ومعبودیته من هذه ثمرة اسلوبات م فالخذلان ش الذی
مصطلح الشرع الشریف م ثابت ش بخذلان الکافر عن لقیامه
موجودات قدیمة م والخذلان تجیئ بالفعل والمخذول مفعول

لا متقدم ش اذ هو غير معقول م ولا متاخر ش اذ هو مناعد ممنوع م
ولا معه ش اذ هو في نابتين ولا احتياج منهما فافي لا ظن ان يراد معه معنى
متعاقب م فقد حتجب من الموجودات لتغذية بالمطلوبات قال سبحانه كلا
انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون مما ش نقيسه بالتيمم م وصل وصل الى اصله تفهمنه
لقوته بالتضمن على الالتزام فان تغير فقد حق قوله تعالى يمحو الله ما يشاء
ويثبت وعنده ام الكتاب ٥ فهو لصيق الى اصله فقد حق قوله صلعم كل شيء
يرجع الى اصله + وقد حق قوله صلعم كل ميسر لما خلق له + وقد حق قوله صلعم
من عرف نفسه ش من حيث حدوثها وظليتها من ذي ظل باضافة
تخليلية في نفسه م فقد عرف ربه ش من حيث قدمه باقية بقاء نعمته
بين رب ومربوبه م فاقرب للموجود دونه فما ش من الموجود م بحكم
ربه قبليته ش من جهة عدمه السابق م ومعيته وقربيته ومحيطته ش من جهة
وجوده م وبعديته ش من جهة عدمه اللاحق م بربط دائر بربه معا
توسعا واختصاصا ش اى توسع السلم بجميع من القبلية والمعية والقربية
والاحاطة والبعدية معا واختصاصه باحدى منهن او توسع الرب
بالقبلية والمعية والقربية والاحاطة والبعدية معا واختصاصه باحدى

منہن ہم فلا تجمع القبلیۃ بالمعیۃ والبعدیۃ من للمنافات ہم الا المعیۃ
بالقربۃ والاحاطۃ من لعدم المنافات ہم فعلم غیرہ لعلمیۃ من ای الرب
ہم حتی لا یعلم غیرہ ... ینتج العلم فالایمان والکفر ...
متفرع من العبادت فالایمان المتفرع ... الذی ...
قدیمۃ والکفر المتفرع بانکارہ ... علی حقیقتہ ... الشرک ...
بکفر فقد حق قولہ تعالی فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا
بعبادۃ ربہ احدا فالمعنی ان الرب خاص لافراد من والعمل الصالح
ما ہو یصلح للرب ونسیان منہما لازم لہما ... لان النسیان بعد تحقق العلم
لازم لہ ہم بل فی الحال کالمر تقدیری فاذ ... موجود فی موجود
حادثۃ من حادث ... اول فیہا منشاء انتزاع لغیرہ کلہ تضمنا والتزاما
منہ فقد حق قولہ تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا
من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعا اعلم ان مقصود الیاء
المضافۃ الیہا محمد رسول اللہ تعالی صلعم عبد اللہ لا مضافۃ فی رحمۃ اللہ
وان لم یکن کذا فتجب اضافۃ الرحمۃ الی یاء ... کقولہ تعالی
یا عباد فاتقون وقل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوۃ وینفقوا

مما رزقناهم الایة واعلم ان ربط خلق من خالق ومخلوق لا یقتضی وجها
من عبودیة هی متابعة بل الربط محققها فالتبعة وجه عبودیة هی متابعة ربط
ظلیة من ظل وذی ظل محققها ربط خلق فان لم یکن فالظل معدوم غیر محکوم
فانظر ان نور محمد صلی الله تعالی علیه واله وسلم من نور الله تعالی وغیره صلعم
من نوره صلعم فعلی بنا ربط ظلیة محمد صلعم عبد الله تعالی وغیره صلعم عبد الله تعالی
وایضا عبد محمد صلعم والله تعالی اعلم بالصواب فالعباد عام من التضمن
والالتزام فی الخلق مطلقا ثم تخصیص بالذین اسرفوا علی انفسهم انسانا
کما قال سبحانه ان الانسان لفی خسر ثم بلا تقنطوا من رحمة الله مومنا
کما قال سبحانه یعذب من یشاء ویغفر لمن یشاء ثم بان الله یغفر الذنوب
جمیعا ولیا قال سبحانه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
فالحکم علی تفاوت التخصیص مع تفاوت التضمن والالتزام فرفع تعارض
یغفر الذنوب جمیعا بمقابلة ما من وجه فی اسراف الذی لا یغفر منه هو شرک
وکفر ام وخلافه منه عطف علی تعارض الضمیر الی یغفر الذنوب
جمیعا ام بمقابلة ما من وجه فی اسراف الذی یغفر لا علی مشیئة تعالی
منه هو ذنب مع وجود الایمان ام فالموید بها منه الضمیر الی ما لا یغفر

والی ما لا یغفر اولا علی مشیته تعالی م قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک
به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ش ای من غیر توبة والا یغفر بها الشرک
وغیره وجواب السائل هل یغفر الله قتل سید الشهداء حمزة رضا بالایمان
متضمن فی تخصیص بلا تقنطوا من رحمة الله ویمکن ان یقال فی جواب
السائل یغفر بمعنی اسم صفة ش ای غافر م وجمیعا تمییز من الذنوب لا
تاکید ای ان الله تعالی غافر الذنوب من کل صنف علی قرینة السوال دون
الشرک والکفر ومنشاء فی مسلوبات موجودات اول نهایا منشاء انتزاع
لغیره کله تضمنا ولابد من اول فی کل واحد من المراکز ولا یحجبک قولی
اذ لابد للخلق من اول وان یکون من موجودات او مسلوبات فان کان
المخلوق کله اولا دفعة ولیس تقدم وتاخر فی معین فکان الشبه من
الصانع لکل واحد من اول فلزم ان یساوی کل مصنوع فی کل وصف
وکان وجود مسلوبات فیهم فی خارج ممنوع لعدم منشاء شبهه فی صانعه
وهو خلاف بداهة او کان ثبوت متقدم لشبه للمسلوبات فی الصانع وهو
خلاف حقیقة فاعلم ان الصانع یحتاج فی انتزاع ثان الی اول انتزاعا
وارادته وعلمه بها معا فتاخر رتبی لغیر اول فی ارادته وعلمه فی الوجه ش

اے وجہ احتیاج الانتزاع م لازمانی وان لم فکیف ش ای ان
لم یکن الاحتیاج الی اول الثانی فثان بذاتہ اول فکل واحد اول وہذا ابطال الاول
خلاف عقل و بداہتہ فکیف یکن م ابطال اول واحد وہو غلط من اول واحد قدیم
وانتزاع ش ای من جہۃ الاتحاد م ثان ش یوجد م باول حادث
لان اول قدیم لان المسلوبات بمقابلۃ قدیم عدم مطلق ومقابلۃ اول حادث
مثبتۃ علیہا منہ ش من جہۃ التغایر م ثم ممکنۃ فی محلہا ش ای فی محل
امکانہا م فتمیز بانباتہا ش المصدر مجہول والضمیر الی مسلوبات م منہ
فی علم واجب معا فاعلم ان اول الذی فی موجودات حادثۃ ہو محمد صلعم
رسولنا من اللہ الرحمن الرحیم ونعتصم فی معرفۃ الرسول بحسناتہ الذاتیۃ
ش ای ہو لیس بعرض م بالاصالۃ ش ای لیست بتبع م بحیثیۃ
ضدہا مسلوب عنہ فہو دلیل متعلق فی حد مرکزیتہ علی حقیقۃ الرسالۃ ای
منشا تعینہ فی القدم بموجوداتہ علی موجودات القدیم ومسلوباتہ علی
مسلوبات القدیم فتفہم علی وجوبہ لا الہ الا اللہ انی رسول اللہ دلیل نفی الغفلۃ
ش خبر مع المتعلق المقدم والموخر م ولیس للمکذب الا الجہل فتم کلامنا
وفرضنا ان بات المکذب علی ادعاء دلیل فنقول لابد للخلق من مصداق اول

فمن مش اى من اول م فلا دليل بيده حقا ويكذب بالكذب حتى لا
الا دعوى لاول فقوله صلعم اول ما خلق الله نوري ه وظهوره صلعم في عالم
الشهود في الآخر على ترتيب ضروري من آدم عليه السلام ومنشا تعينه
بتعين الفعل هو مؤثر لآثار حادثة الى محمد صلعم ومنشا تعينه تعين الذات وليل
على الترتيب الضروري وجود امنه صلعم الى آدم عليه السلام فيمتنع نظيره مطلقا
اى خارجا فظاهر وذهنا لان كل ما هو ذهني تحصيل من مصداق خارج وفي
الخارج منعه فكيف في الذهن فتحقق كقوله تعالى ليس كمثله شئ الاية اعلم انما
فصاحة القران المجيد اعجاز فثابتة وزيادة الكاف تمنعها فباطلية كما
هو المشهور ش اى فصاحة القران المجيد اعجاز وزيادة الكاف والزيادة
تمنع الفصاحة م فان تدبرت في الاية ليظهر لك انما مثل مثل وصفي نطقا
بمظهرية سبحانه وهو محمد صلعم ممتنع ذاتا بتشخص مانع فله سبحانه ش
اى مخصوص له سبحانه او فلازم له سبحانه م بالاولوية الا من استثناء
من ممتنع م وصفا بدلالة لفظ المثل المضاف على جامعية وصف المضاف
اليه وتشبيه من موجودات قديمة واعلم ان المعرفة والايمان والاخلاص
والخلوص بالله تعالى تتوقف على محمد صلعم كدلالة منه صلعم اليه سبحانه فهو

سبحانه سميع بقول القائلين وبصير بحقيقة القلوب في التصديق والنفاق
نعوذ بالله تعالى منه ونسئله التوفيق وقيل ان يمكن ظهور الذات مكرراثم وثم
بعد فنا ر زعما فيمكن نظيره صلعم نعم بل من ظهور الفعلية الى ظهور الذات على ترتيب
ضروري لا من الذات المجردة كما زعم لكنه ما اخبر به قران مجيد وخبر صادق
ودنيا بها فكلا منا معها الا بزعم مجرد فلا دليل عليه فالتوقف على ما قيل احداث
في الدين على الزعم المجرد نعوذ بالله تعالى من شرور انفسنا ولا يجوز ظهور الانبياء
من مركز تعين الذات تحت الاول لعدم التعدد والتجزي في مرتبة الذات
كما ظهر الانبياء من مركز تعين الصفات لوجود تعدد الصفات منشاتهم ولكن
يمكن ظهور الانبياء من تعين الصفات على بناء استجماع المركز الاول الذاتي الصفات
بعد ظهور النبي من مركز تعين الذات فتختلط المراكز ويبطل بناء الملل والترتيب
الضروري واعلم ان الدلالات النظرية في البحث مضطربة على اختلاف النظر
ولا يصل نظر كل ناظر الى حقيقة ثابتة فالكفار باستناع نصي اولى كما قال
الله تعالى ولكن رسول الله وخاتم النبيين بنوتها قرينة بدلالة لفظ النبيين مستغرقا
لا معهودا اذ لا تثبت النبوة بعده نقلا ولا عقلا مخالفا النقل والحقيقة
المذكورة الا زعما مجردا محدثا في الدين فتثبت مستغرقا بالدليل وجميع

الاکثرت و بوجہ اخراے انکان معہودا فکان کلا فہو مستغرق او بعضا
فلا دلیل علیہ صراحتا ومحلا واذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمۃ
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بہ ولتنصرنہ ط فنظم الآیۃ الکریمۃ تقتضی
ختام النبوۃ ارفع الرتبۃ ش رقم تفسیر فی ذکر کیفیۃ اخذ میثاق از انبیاء
باثبات عظمت وفضل حضرت نبی الانبیاء بر غیر ش علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام
م وکما عن جابر رضی اللہ تعالی عنہ ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
قال انا قائد المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر وانا اول شافع ومشفع
ولا فخر رواہ الدارمی وقال صلعم فضلت علی الانبیاء بست الی ان قال ختم
بی النبیون رواہ مسلم فی کتاب المساجد وفی المشکوۃ عن جبیر بن مطعم قال سمعت
النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ان یقول انا العاقب والعاقب الذی لیس بعدہ
نبی متفق علیہ وعن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ان قال
وانا خاتم النبیین لا نبی بعدی فانہ صلعم خاتم النبیین تشبہ و زمانا علی اجماع
اہل سنۃ وجماعۃ رضی اللہ تعالی عنہم قال التفتازانی فی المقاصد قد دلت
النصوص وانعقد الاجماع علی انہ خاتم النبیین لا نبی بعدہ وانہ افضل الانبیاء
انتہی ولما علم ان نبوۃ محمد صلعم با خذ انتزاع غیرہ تضمنا والتزاما ہے بجمیع

شبه خلق غيره صلعم عن موجوداته صلعم او سلوباته صلعم لقيام مجازي بموجوداته
صلعم ومركزه فلزم احاطة المركز وقربه ومعيته لما فيه من الماخوذ فلا اخذ الكيف
بالتنزه وهكذا كل واحد من الماخذ مركز لما فيه من الماخوذ مجهول له فقدم رتبي للماخذ
تاخر رتبي في المعية والقربة والاحاطة بالماخوذ فكل واحدة منها ش اي من
المعية والقربة والاحاطة م كانت حقيقية ونظرية وثبتت القربة بالنص
القراني انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الاية ومن يتول الله ورسوله
والذين امنوا الاية فما حلي اختصاص الولاية بالمعاني وحققها المراد بها
ش كما ذكر تفسيره في ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية الخ م وليس
علم غير الآخذ بالماخوذ ضروريا الا بما شاء الله تعالى لمن شرح صدره به
ش اي بما شاء الله تعالى م فلما جاز علم الماخذ بالماخوذ فلا يمكن
نفي علمه بكل ما منه بل هو الثابت علما وظنا تابع الاذهان وان نفي بعض
علما فلا دليل عليه والى النهايات خلاف الثابت ش اي جواز علم الماخذ
بالماخوذ وليس تقاطع وتداخل في بسائط منزهة موسعة مشتبهة الا
ما شاء الله تعالى ش يتعلق بكل منها من منزهة وموسعة ومشتبهة
م وقد يفاض لتشخص النابه من الماخذ فيجمع فاعلم ان التوسع يتعدد

المثال والجسم كما لبعض الاولياء كرامة من قدرته تعالى فللانبياء بالاولوية

ومجاز الاتيان في وحدة التشخص الزائد فلا باس في القول الذي نسب الى ابن

عباس رضي الله تعالى عنهما في تحت تفسير الآية الكريمة الله الذي خلق سبع سموات

ومن الارض مثلهن الآية سبع ارضين ش يعني مثلهن م في كل ارض نبي

كنبيكم ومن ش كان هم آدم كآدمكم ونوح كنوحكم وابراهيم كابراهيمكم وعيسى كعيسكم

كما رواه الحاكم في مستدركه ورواه غيره بطريق مختلف وقال ابن عباس رض

لو حدثتكم بتفسير هذه الآية لكفرتم وكفركم تكذيبكم بها انتهى وينبغي ان يذكر

موسى كموسكم لانه من اولي عزم فهذا المثل تمثل مثالي او جسمي ظهر كمال

التوسع للمتمثل فلا المتمثل مجرد مستقل في المماثلة بل هو قائم بالمتمثل

حدث منه وينبغي ظهور المثال والجسم على ما تحت مركزيتهم باولي عزميتهم

منطلقا وقع او غير مكلف لتعلقه بهم وجوبا والجهة الممدوحة من الانبياء اولي العزم

محيطة ما تحت مركزها ومن سواها من الانبياء ممن مركزها في السموات ايضا

ش عطف على في كل ارض م وان لم تفهم وقوله رض على ما كشف عليه

ش كما اشير اليه قوله رض ولو حدثتكم الخ فلو كان تفسيرها على حديث النبي

صلى الله تعالى عليه وسلم لوجب عليه م اظهاره هم فظني فلا يحكم في العقائد

وفی القول وجه آخر ایضا فاعلم ان التشبیه یصدق فی بعض وجه الذی مقصود ولا
فی کل وجوه ش فالمشبه لا یشبه بالمشبه به فی کل وجوه الا فی وجه مقصود وما یظهر
وجه مقصود فی القول من دلالة الصراحة ولا بدلالة القرینة فالتشبیه یحمل علی فهم قائله
وفی الزمان رجل من ش مولوی محمد قاسم النانوتوی هم تکلم بوجود مستقل المماثلین
لاولی عزم وغیرهم اثبات المثل لمحمد نبی الله تعالی صلعم علی انه خاتم الانبیاء
رتبة لا زمانا باستدلال الآیة الکریمة ولکن رسول الله وخاتم النبیین الایة
والقول المذکور عن ابن عباس رضی فجاز وجود نبی بعده صلعم واتبعه قوم فانه کفر
من علماء علامة من مکة المعظمة والهند ورد قوله بدلائل شرعیة شکر الله تعالی
سعیهم وجزاهم خیر الجزاء فاعلم ان ضمیر جمع المونث فی مثلهن یرجع الی
السموات ووجه التشبیه طباق کما قال سبحانه سبع سموات طباقا الایة
لا وجه آخر من اوصاف عرضیة کوجود النجوم وغیرها فیها کما هو ظاهر وذاتیة
بخلقها من حدید وغیره کما ورد فی الحدیث الشریف اذا لا یصدق بهذا
التشبیه صراحة نص ولا یثبت فی طباق الارضین خلقة مکلفة وغیر
مکلفة من صراحة قرآنیة الا غیر مکلفة من صراحة حدیثیة ومن ادعی
بالمثلیة بعد اثبات ختم الرتبة فکیف اذا الختم وصف ذاتی فالخاتم لا یشترک

في الصفة غيره واذا ثبت ختم الرتبة والكلام في الظهور في عالم الشهود
فعلى الترتيب الضروري فكيف لا يثبت زمانا وفي معنى خاتم النبيين بكسر التاء
او فتحها اجمعوا اهل سنة وجماعة على انه لا نبي بعده توفيقا
بالاحاديث الشريفة واو عامثل اضافي ش اي جامعية لمثل مثله
مجازا م وافترق مثل حقيقي وحرز نفسه عما ش اي كفر م لعقول مثل
حقيقي بزعمه وما فهم ان المماثلة باضافة الا الحقيقة اذ ي ش اي المماثلة
بحقيقة م ممتنعة فكيف التحرز والله تعالى اعلم بالصواب اللهم صل
وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جميع آله كما تحبه وترضاه وشفعه فينا برحمتك

ذکر کیفیت تعظیم و ادب و محبت حضرت حبیب الرحمن صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین تعظیم و ادب و حق و محبت بوصفها ش وصف محبت
است که نمیخواهد غیر محبوب را م آنحضرت صلعم بمعرفت صحیحه نبوتش
صلعم لوجه تعالی واجب است و بجا آوردنش از ارکان ایمان

لیکن تا تواند بجا آورده مستغفر باشد قوله تعالی النبی اولی بالمومنین
من انفسهم ترجمه این پیغمبر بهتر است بهر مومن از نفوس ایشان به لانه
الف ولام استغراق تو افقا با ولویة مطلقه ثابته در هر وجه مقصود
تفصیل بمعانی ولایت عامة الاختصاص صراحتا و اقتضاء التنزا
ش چنانکه در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون ٥ در ذکر کیفیة الرسالة والنبوت والولایة والاعجاز
والکرامة والاستدراج والاستعانة وما فیها مع مطالب اخر مذکور است
م این دعوی متضمن دلیل است ای چون این نبی از ما اولی است
واز غیر ما بما اولی تر است تنبیه ازینجا روانست که گفتند در امور
دینویه بمصلحة خود از رسول صلعم دانا ترند العیاذ بالله تعالی منه
ندلیل حدیث شریف در صحیح مسلم در کتاب الفضائل باب وجوب
امتثال ما قال له شرعا دون ما ذکره صلی الله علیه وسلم من
معایش الدنیا علی الرای عن هشام عن عروة عن ابیه عن عائشة
وعن ثابت وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بقوم یلقحون فقال
لو لم تفعلوا لصلح قال فخرج شیصا فمر بهم فقال ما لنخلکم قالوا

قلت کذا او کذا قال انتم اعلم بامر دنیاکم الحدیث پس ان با دل باشد
در وجهی بعد این ثبوت باید دانست در انتم اعلم مفضل علیه بعد فهم کرش
عام ست و حضرت صلی الله علیه وسلم که کثیر العلم در هر وجه از همه عالم است
از انکه تعلیم کرده شد علم اولین و آخرین و ما لم یکن یعلم و دانا تر است
بقران مجید انکه نیست رطب و یابس مگر دران و اعجاز نبی غیرش را در هر وجه
متقابل ست و فضل نبی بر غیرش در هر وجه متقابل مستثنی است از عموم
ورنه اعتقاد بهتر در هر وجهی از پیغمبر لازم فضل متقابل منافی فضل کلی
و اعجاز پیغمبر است پس حاصلش اینکه شما دانا تر اید یکی از دیگرے
در امر دنیا لاحق شما فضلا من جهة چنانکه گفته شد نادان بکار خود
هشیار و مرخص نتوان شد دران که امر فرمود صلعم قال الله تعالی
ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم ط منطوق آنست که حضرت رحمة عالم صلعم تشدد با ایشان
نفرمود از انکه واقف نباشند از تفصیلات عقائد و تالیف فرمود
رحمة از انکه مشدد و مبعوث نشد و تواند شد که ورود این حدیث
قبل نزول کریمه ما کان لمومن و لا مومنة الخ باشد والله تعالی اعلم بالصواب

پس در حقوق خودش صلعم غالب باشد از حقوق خود تا بهر
وجه از اینجاست هر قدر که در محبت اکمل است در محبوبیت افضل است تا
او صلعم در هر وجه از همه محبوب تر نباشد حق محبت او صلعم مومن نتواند شد
فرمود صلعم والذی نفسی بیده لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه
من نفسه وماله وولده ووالده والناس اجمعین صحیح بخاری
از اینجاست که عرض داشت حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی
عنه حبب الی من الدنیا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم والنفقة علی رسول الله وان تکون ابنتی تحت رسول
الله وقوله تعالی ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه الآیة ترجمه و نباید
که میل کنند بنفسهای خود یعنی حقوق نفس خود از نفس او صلعم
لیکن متجاوز از حق نفس او صلعم و محبت بمقتضای این آیه ثابت
اینجا همین است و شناخت محبت با رسول از قبیل ... آیه کریمه ذلک
بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن
موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل
صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین وقوله تعالی

انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ۵ لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه
وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلا ۵ ترجمه بتحقیق ما فرستادیم ترا گواه
مژده دهنده برحمت ونعمت خدای منعم وشفاعت خود وترساننده
از عذاب خدای منتقم تنبیه باید دانست مفعول ثانی حق ای ارسلنا
هم ارسلناک که همان مفعول شاهد ومبشر ونذیر که صفت مفعول
مخاطب است بحذف شی موصوف عموم مفعول ان غنیه خطیه فیشلق
وکیفیت این عموم الله تعالی دانا است ، هرکه دانستن تخشیده شود
و باید دانست که لتؤمنوا متعلق ارسلنا بسبب مفعول مخاطب
پس بضرورت اقتضای لتؤمنوا متعلق به رالنظم مناسب
که از فصاحت و بلاغت است، از نیجاست که فرستادیم محمد را هم
و مبشر و نذیر بحال شما از بهر گرویدن شما بخدای یگانه و یکتا برسو
او تعالی ختم الانبیا و ترت داد تا شما را رسول خیا که ظاهر است . با فعال
شی در حق الله تعالی هم حق رسول صلعم تعظیم اوصلعم میش نماید
توقیروه از نیجا رفع اشتباه است آینشاید بحضرت صلعم نمیاید
اما تنبیه آنحضرت صلعم از احتیاج غیر خدای عزوجل

شعر

منت منه که خدمت سلطان همیکنم

منت بدارا ازینکه بخدمت بداشتت

هم و بزرگ داشتن شمار او صلعم بوقار رسالت و صفات او صلعم
در حق الله تعالی و هم حق نفس او و باید دانست رجوع ضمیر متصل
در تعزروه و توقروه بحضرت صلعم است بدلالة وقف مطلق و الا وقف
مهمل پس وصل باشد و حال آنکه فصل ثابت است و این ابتلا تعزروه
و توقروه غیر موقت است فرضا بنا بر عدم توقیت لتومنوا باستمرار معنی
معنی مصدر و مضارع معطوف علیه و باعث توقیر یعنی رسالت
و در عدم توقیت لتومنوا و توقیت تعزروه و توقروه حجتی بالخصوص
نتوان آورد و بجا آوردن توقیر کفر است بلزوم استخفاف رسول معظم
بوقار رسالة و صفاتش صلعم بخلاف تعزیر که لازم استخفاف نیست
و تائیدی برین بقوله تعالی است فاما الذین امنوا به وعزروه و نصروه
واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون [illegible] پس لیکن انانکه
تعالی
[illegible] صلعم و قدرشناسی نیست [illegible] داوند او را صلعم در حق الله

وحق نفس او صلعم آنلوعا و پیروی کردند نوری راکه فرود آورده شده
یعنی قران مجید باو صلعم پس متعلق پیروی کردند هم انقیاد او
همان حق الله تعالی وحق نفس او صلعم عموماً همانا آنند فلاح یابندگان
باید دانست که قران مجید متبع نتواند شد مگر باو صلعم و مفید تمیز تطوع
وانقیاد عطف است ورنه اهمال با تحاد اتبعوا و معه متعلق اتبعوا است
بقرب معنوی و اقتضای فعل مفعول ثانی را نه انزل چه صله علی الی
را خواهد نه مع را و الا تخصیص نزول محقق حکم نبوت لازم تقدم رتبی
باو صلعم بحکم نبوت معیة در تابعین رتبی عوارض دون ما واسته
نتواند شد توضیح باید دانست نزول متقدم زمانی مقابل
نزول متاخر زمانی است پس نزول متقدم زمانی محقق حکم نبوت
نیست مگر نزول متاخر زمانی پس نزول متاخر زمانی نزول متقدم
رتبی است و نزول متاخر رتبی نیز پس نزول متقدم رتبی محقق حکم
نبوت است و نزول متاخر رتبی محقق استعداد نبوت پس این باید
دانست تابعین بی احتیاج یک بدگر در وجه نبوت در زمان معیة هستند
وتحقیق حکم نبوت باحتیاج نزول متقدم رتبی است و سخن در همین است

ش نه در تحقیق استعداد نبوت که بجای خود و بنا بر نزد و آن ثابت ا
و در اینجا نا مقصود هم پس معیة منزل محقق حکم نبوت نتواند شد مگر
محقق غیر اولو العزمی و در اینجا او لو العزمی مرادست انتهی و از اینجا که
سرانجام امر بفعل موقوف اتباع رسول ست اتباع کتاب و دون الرسول
صورت نه بندد و اتباع کتاب استقلالا مخالف کتاب ست قال سبحانه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الایه و تحمد مفعول لین انزل
درضمن اتباع رسول الله تعالی صلعم مشیر اجماع ملل ثلث ستبوعه
معه با فایده فضل اوست ش ای رسول الله تعالی در تش
صلعم هم ولطیفه تلمیح دوام از معه بقول قایل به تعلق انزل
مشیر دوام نزول ست و آن باطل و تعلق اتبعوا مشیر دوام
تبع است و آن مشتمل تقریر ولیکن تلمیح دوام از معه صحت ندارد
س چه معیة در ثابتین مقتضی دوام ثبوت معیة نیست هم تکلیف
ش اشارت دوام هم از اینجا پیدا است که صحة ایمان دین نطوع
بانقیاد او امر و نواهی و مرخصات در تبع اوست و فلاح معلق
بآن و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله

و رسوله واتقوا الله ط ان الله سمیع علیم ○ ترجمه ای انانکه
ایمان گزیدید پیشی مکنید پیش خدای عز و جل و رسول او تعالی صلعم
در قول و فعل در امورات و عادیات و بترسید خدای عز و جل را تحقیق
الله تعالی شنوا و دانا است × باید دانست لا تقدموا متوسع المفعول
است بحذف فش و هم ازینجاست که وقت ذکر خدای عز و جل و رسول
مقبول صلعم که از ضمیمه این کریمه و در حکم مذکور است قول و فعل
نامناسب وقت نیارد بل بمقتضای معنی بین یدی الله و رسوله
بهیبته و محبه در گرفته باشد و این نهی بر مومن غیر موقت است چه
توان گفت و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم و انتم لا تشعرون ○ ترجمه ای کسانیکه بایمان گزیدید
بانجه می باید بلند مسازید آوازهای خود را بر آواز پیغمبر صلعم
و آواز بلند مکنید برای او صلعم بگفتن سخن مقاصد یا خطاب
همچو آواز بلند کردن بعض شما برای بعض بگفتن سخن مقاصد
یا خطاب که مختار در مساوات و مماثلت است یعنی سخن کم با دب

تعظیم کنید و بصفت یا نبی الله یا رسول الله یا حبیب الله خطاب کنید
برای آنکه باطل میشود اعمال شما بسوء ادب شما نمیدانید ه باید دانست
بر قول الف و لام عهدیست یا استغراق مدلل از ثبوت تقدم بعض برای
نهی از تشبیه به و مقوله بحذف متوسع و وجه تشبیه جهر بالقول بعض
المقوله است و لفظ بعضکم لبعض مفید معنی مساوات و مماثلت است
و حبط عمل بلزوم کفر به ترک تعظیم قبل نزول فرضیه تحرز از منهی عنه
پس بعد نزولش چه پیش آید نعوذ بالله تعالی منه پس تنبیه از نیجا
روشن است گفتند که تعظیم آنحضرت صلعم بهچو تعظیم برادر کلان است
و دلیلی آوردند از حدیث شریف پس آن ماول باشد در وجهی بعد
این ثبوت چه نیست که بعد نزول این کریمه کسی خطاب باسم محمد
و کنیت ابو القاسم میکرد استظهار حضرت عباس رض باوجود قرابتی خطاب
بصفت یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله میکرد پس چه جای این
که گفتند و باید دانست که اخوت حقیقی با آنحضرت صلعم باطل است
مگر مجازی که مشیر معنی مماثلت و مساوات است پس آن ماول باشد
بوجهی ورنه معارض شود مر نهی لا تجهروا الخ را مع بدانکه بعد نزول نهی

لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ه که موقت است در مسجد نبی صلعم
هنوز منع رفع صوت با خذ صحابه رض است بنا بر قرب نبی صلعم
همانا که نبی صلعم زنده و دانا و شنوا است در قبر مبارک هرگاه با وجود
فرضیه موقت عمل بر بعض غیر موقت کردند در غیر موقت که نفس فرضیه
همچنان بود چها باید و این نعت تائیدی آرد بر اخذ صحابه رض
و در شان اهل ادب پیغمبر باید **قوله تعالی ان الذین یغضون**
اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ط
لهم مغفرة و اجر عظیم ۰ **ترجمه** تحقیق کسانیکه بند میکنند آوازهای
خود را نزد پیغمبر خدای تعالی صلعم یعنی سخن نرم با دب میگویند
این گروه آنند که آزموده است الله تعالی ای خالص کرده است دلهای
شان را برای تقوی و برای ایشان آمرزش گناهان است و قدری
لازم العظمة در تقابل عمل با غیر شان از ینجا است که بجا آوردن
ادب از تقوی است و سبب آمرزش گناهان غیر متوب تحت شفقه
بدانکه بنا بر مراعات یعنی عند رسول الله هنوز غض صوت در مسجد
نبی صلعم با خذ صحابه رض است همانا که حضرت نبی صلعم زنده

و دانا و شنوا است در قبر مبارک و ازینجا اداب زیارت قبر نبی

صلعم باد ابکه سزاوار جناب برکت مآب صلعم بحیات این عالم بود دیداست ترجمتنا

اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع اله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا

ذکر کیفیته وجوب خسران دارین از ایذای حضرت حبیب الرحمن صلعم با دیگر منافع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و صحابه

واتباعه اجمعین بدانکه ایذای حضرت حبیب الرحمن صلی الله علیه

وسلم موجب خسران دارین است **قال الله تعالی** ان الذین

یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و اعد لهم عذابا مهینا

ترجمه بتحقیق کسانیکه میرنجانند الله تعالی و رسول او تعالی را صلعم

دور افگند الله تعالی ایشانرا از رحمة خود در دنیا و آخرت و مقرر کرد

برای شان عذاب خوار کننده بدین دوری و عذاب بقدر

ایذا، تواند شد نه مطلق پس ای دوری و عذاب مطلق

هم چه بعض آن کفر باشد و بعض آن نه کریمه والذین یوذون المؤمنین

والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا ترجمه وآنانکه میرنجانند مومنین و مومنات را بآنچه بجا نکرده اند پس تحقیق بر داشتند بهتان و گناه جدا کننده از نیک و بد باید دانست ذات الله سبحانه منزه است از تاذی بنفسه پس نسبت تاذی بسبحان و اسطه عزه سبحانه باتحاد و مجاز نیست بلکه او سبحانه بالعرض پس مربوط نسبت ای نسبت تاذی بسبحان بالعرض هم باشد عموما پس تخصیص مؤدی به تاذی رسول بعطف تفسیری فی العوارض یعنی تاذی تعظیما له پس مربوط تخصیص مؤدی هم صلعم بفارق عصمت پس فرمود تاذی مومنین بنا بر فرق احکام ای یعنی لعنهم الله و اعدلهم و عید از اثما مبینا تنبیها پس تاذی تحت نسبت تو ابدیه بخلاف اول بدلالة فرق حکم صیغه فاعل از ماضی در تحقق و عدم تحقق و در مقابله عصمت از حفظ بعطف مذکور ستینا فاش مربوط است به تاذی مومنین یعنی بعطف تفسیر ستینا فائده عطف بر جمله خواهد شد هم تخصیصا للاولیاء و تعمیما لغیرهم بفارق حفظ از معونه و لفظ مومنین فارق است میان انبیاء و اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام

بفارق من وجه اسے از وجه ایمان برسالة بنفس مبارک
خودش نه بتوحید حق سبحانه وشامل است میان اولیا وغیرهم
بشمول عام رحمهم الله تعالی اجمعین از وجه مساوات ایمان بتوحید
وبرسالة پس تنبیه این جملهٔ معطوفه دلیل دعوی است وهم جواب
سوال مقدر بر وجه تخصیص سول از تعمیم اشتراک در ایمان و
رد اینست که گفتند با رسول الله تعالی صلعم برابر اند در اخوت ایمانی
بدلیل حدیث شریف پس آن باول باشد بوجهی بعد نبوت فارق
شعر نسبتی نیست بذات تو بنی آدم را ٭ بهتر از عالم و آدم تو چه عالی نسبی
ز همچنین بشمول اولیاء الله تعالی بفارق ثابت م پس اندیشیت
قلبی لقوله تعالی فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یومنوا
بهذا الحدیث اسفا ترجمه پس شاید که کشنده نفس خودے بر حال
ایشان اگر نگرویدند باین حدیث یعنی قران مجید از روی اندوه و
لقوله تعالی ولنصبرن علی ما اذیتمونا ترجمه هر آینه صبر کنیم
بر آنچه ایذا کردید ما را هم و آن ترک ادب است در حق الله تعالی
و ایذای است نفسی که معلوم عام است و آن ترک ادب است

در حق نفس و این هر دو حق شامل اند حق الله تعالی و حق نفس را
مشترک اند بهر اختیار و ترک ادب پس آداب زیارت قبور که ترکش
مستلزم ایذای مقبور باشد نیز مرعی خواهد شد چنانکه از رسول الله تعالی
و غیرش صلعم نسبت بزائر و مزور در عهد خود باکه بحالت حیات سزاوار
او بود ثابت است قولا و فعلا چنانکه در فتاوی عالمگیری است
کیفیة الزیارة کزیارة ذلک المیت فی حیاته من القرب والبعد
کذا فی خزانة الفتاوی و این اجمال رابش یعنی اجمال هر اختیار و ترک را
م تفصیلی است مختلف فیه که این مختصر نتابد مگر اصلی میگویم ع
اگر عاقلی یک اشارت بس است ٭ در حق الله تعالی اختیار مستحبات
عبادتا و عادتا و در حق نفس آنچه برخود نه پسندی بر دیگری مپسند
و طریقه تمایز موافق نفس این است که آنچه از دیگری نپسندی از
خود مپسند و این تمرالی گر بحجت آری محبت خود ادبی است که صد ادب
می آموزد و بهترین آداب بجا آوردن امر است پس اطاعة امر رسول
صلعم در مرخصات فرض است و مفید ادب و حذر از ایذاء و تحقیر
خود است لقوله تعالی ما کان لمومن و لا مومنة اذا قضی الله

امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ط و من يعص الله و رسوله فقد
ضل ضلالا مبيناه ترجمه هرگز نيست هر مومن و مومنه را هرگاه كه جاري
كرد الله تعالى و رسول مقبول او تعالى صلعم امري اينكه باشد براي
شان رخصت از امر شان و هركه نافرماني كند الله تعالى و رسول مقبول
او تعالى را صلعم پس تحقيق گمره شد گمرهي كه دور كننده از نيك آيت
بهره دو عطف نسق مي عطف نسق آنست كه صحيح باشد دران ترديد
هم لفظ رسول بر لفظ الله بدلالت شان نزول اين كريمه و قد دا آل است
بر تاكيد تحقق فعل از ماضي تنبيه ازينجا رد آنست كه گفته شد در
مرخصات عاديه مخالفت امر رسول الله تعالى صلعم جائز است
و دليلي آورند از حديث شريف عن رافع بن خديج قال قدم
نبي الله صلى الله عليه وسلم المدينة وهم يأبرون النخل فقال
ما تصنعون قالوا نصنعه قال لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا فتركوه
فنقصت قال فذكروا ذلك له فقال انما انا بشر اذا امرتكم بشيء
من امر دينكم فخذوا به و اذا امرتكم بشيء من رأيي فانما انا بشر رواه
مسلم كذا في المشكوة پس ان ماول باشد بوجهي بعد اين ثبوت

[illegible]

باید دانست که حضرت در رخصات قبل امر است نه بعد ششم از انکه
فرمود سبحانه ما کان لمومن لا مومنة اذا قضی الله و رسوله امراان یکون
لهم الخیرة من امرهم ط و اذا امرتکم بشیء من امری فانما انا بشر و نفرمود
لا تاخذوه و مظنون انست که حضرت رحمة عالم صلعم تشدد با یشان
نفرمود از انکه واقف نباشند تفصیلات عقائد و تالیف فرمود
رحمة از انکه مشدد مبعوث نشده و تواند شد که ورود این حدیث شریف
قبل نزول کریمه ما کان لمومن لا مومنة الخ باشد والله تعالی اعلم بالصواب
ثم اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع اله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به

ذکر کیفیت تعظیم و محبت ملائکه و صحابه و تابعین و غیرهم علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام با دیگر منافع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی اله و اصحابه
و اتباعه اجمعین تعظیم و محبت ملائکه کلهم اجمعین خصوصا ملائکه کرام علی
نبینا و علیهم السلام بانچه باید و جبت و آن با عتقاد عصمة ایشانست

لقوله تعالی لا یعصون الله ما امرهم ترجمه نافرمانی نمیکنند
الله تعالی را انرا که حکم فرمود شانرا و گفتن علیه السلام برای
مخصوصان و رحمه الله تعالی برای دیگران چنانچه معروف است
وحذر از خطاب و اجتناب ناسز لقوله تعالی من کان عدوا لله و
ملائکته و رسله وجبریل و میکال فان الله عدو للکافرین ترجمه هر که
دشمن شد برای الله تعالی و فرشتگان او و پیغمبران او وجبریل ع
میکال علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام پس تحقیق الله تعالی دشمن
است مر کافران را و ازینجاست که دشمنی با ملائکه و پیغمبران کفر است
وتعظیم صحابه و اهل بیت که همه از اصحاب هستند لوجه الرسول
صلی الله تعالی علیه وعلیهم اجمعین و آن باعتقاد محفوظیت و
فضل ایشان است به برکت وحرمت صحبت حضرت افضل المرسلین
صلعم وحفظ مراتب فضل ایشان و محبت به نسبت دائره ایشان
بحضرت صلعم و اتصاف بصفات آن مظهر صفات الله الجلیل الاکبر و صفا
لقوله علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم وگفتن رضی الله تعالی عنه
وقت ذکر اسم شریف شان لقوله تعالی السابقون

الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوا هم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه الآیه و استثنا بعض ازین بشارت وجهی
نتوان کرد باید دانست بعد صحت صحابیه و زیادت دعای خیر و
بشارات از قران مجید و حدیث شریف بی استثنا بعض تقصیر مختلف
مقصصین احوال مشاجرات در تصحیح عقیده که از اصل قران مجید
و حدیث شریف است نه از غیرش دخلی ندارد قال الله تعالی
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی ط ترجمه
بفرما ای حبیب من این راه من که می بینید این است که میخوانم سوی
خدای معبود واحد بر حجة یا بینش باطن هستم من و هر که پیروی کرد
مرا یعنی این خواندنم و پیروی کردن پیروان از سر حجة یا بینش
باطن است که از خدای تعالی است نه از نادانستی و خود رائی
و قال تعالی الف بین قلوبهم ترجمه تالیف بخشید میان
دلهای شان ۛ ازینجا است که تجویز کینه و عناد میان شان
نتواند شد ۛ و قال تعالی یوم لا یخزی الله النبی والذین
امنوا معه ترجمه روزیکه نه رسوا کند الله تعالی این نبی را

و آنانکه گرویدند با او صلعم ہ بانکہ بر سر حق ہستند و بعظمتش
صلعم و **قال تعالی** محمد رسول الله و الذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم ترىهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله
و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ترجمه محمد پیغمبر خدای
عزوجل است و آنانکه با او ہستند سخت ترند بر کنارای در غلبه
بهر وجه و مهربانند با ہمدگر می بینی ایشانرا بسیار راکع و ساجد
ظاہرا و باطنا میخواہند فضل از خدای عزوجل ہ و خوشنودی
علامت شان در روہای شانست از اثر انوار سجدہای
مقبول ۰ از آنجاست ہر کہ اصحاب را رضی الله تعالی عنهم
مهربان ہمدگر و جویای فضل خدای عزوجل در اعمال نداند
منکر صفة رحماء بینهم و یبتغون فضلا من الله و رضوانا است
پس حکم منکر نزد علماء حق است ہ ذلک مثلهم فی التورىة
ج صے و مثلهم فی الانجیل ثج کزرع اخرج شطئه فآزره
فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار
ط ترجمه آنکه مذکور شد مثل ایشان در تورات است و مثل

ایشان در انجیل مثل کشتی است که بر آورد خوید خود را پس
قوت داد او را پس سخت قوی شد پس استاد بر ساق خود ای بقوت
بالغه خود که شاد میکند آن زرع از حسن ذاتی و عرضی خود زراع را
واین تمثیل در انجیل از بهر آنست تا بخشم آرد آن ممثل به سبب ایشان
ای محمد رسول الله والذین معه کفار را ای الله سبحانه که اشارت تخصیصی به یهود
و نصاری است وتعمیمی لغیرشان * باید دانست درین مثل زرع
عبارت است از محمد رسول الله تعالی صلعم و شطئه از صحابه و آزره
از تربیت ظاهری و باطنی ایشان و استغلظ از رسیدن ایشان
بحد رسیدنی و استوی علی سوقه از صحت اجتهاد و زراع از خدای
مدبر الامر چنانکه فرمود ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون گفتند
ازینجا است که احتیاط درانست که زراع جز حق سبحانه را
نباید گفت وحال آنکه لفظ جمع ش زراع هم وتشبیه جوازش
کرده الحاصل این شادی پروردگار و پیچ وتاب کفار
بسر گزی اختیار مرضیات حق تعالی بذات خود صلعم و توابع
رض است پس شاد میشود سبحانه بملاحظه کمال ظهور استجماعی

مقصود ان اعرف در مقابلهٔ اضداد » وعد الله الذین امنوا
وعملوا الصلحات منهم مغفرة واجرا عظیماه ترجمه وعده کرد الله
تعالی کسانی را که گرویدند بخدای عزوجل ورسول مقبول او تعالی
صلعم وعمل شایسته کردند یعنی حسن سرانجام ماموربه که از ایشان منهم
یعنی صحابه من تبین است از کسانیکه گرویدم ستاری
گناهها را در تحت مشیئه وفرد لازم العظمة » باید دانست لفظ
منهم دلالة میکند بر تخصیص صحابه درین اشتراک تعمیمی مومنین
صالحین پس منع جواز نباشد غیر مخصص را ولفظ مغفرت مطلق است
از تقیید توبه موعود مغفرت پس این وعده در غیر متوب داخل
تحت مشیئه باشد ع ببین تفاوت ره از کجا است تا بکجا
ولفظ اجرا عظیما به جزای لازم العظمة اعمال حسنه جان نثاری
با مر رسول الله تعالی صلعم لوجه الله تعالی در تقابل عمل خود
وغیر خود وعن عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی
الله الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها

اقوى من بعض ولكل نور فمن اخذ بشئ مما هم عليه من اختلافهم فهو
عندى على هدى قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابى
كالنجوم فبايهم اقتديتم اهتديتم رواه رزين فى المشكوة ترجمه
پيغمبر خود صلعم پرسيدم از پروردگار خود از اختلاف اصحاب
خود بعد خود پس وحى فرمود الله تعالى طرف من اى محمد تحقيق
اصحاب تو نزد من بجنبان منزله اند كه نجوم در آسمان بعض شان
قوى تر است از بعض و براى هر يك نور است پس هر كه اختيار
كرد چيزى را از انچه كه اوشان برانند از اختلاف باخودها
پس آن نزد من بر هدايت است ه از اينجا صحت اجتهاد شان ثابت شد
و اصحاب من مانند ستارگانند پس بهر كه از ايشان پيروى كرديد
راه يافتيد ه و در تشبيه به نجوم توسع اسرار است مشتاق
تواند دريافت و از اينجا اقتداى مقتدى ثابت و قال صلعم
الله الله فى اصحابى الله الله فى اصحابى لا تتخذوهم غرضا من
بعدى فمن احبهم فبحبى احبهم ومن ابغضهم فببغضى ابغضهم ومن اذاهم
فقد اذانى ومن اذانى فقد اذى الله ومن اذى الله فيوشك

ان یاخذه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
فی المشکوة ترجمه لفظ مبارک انند مفعول تبرسید یا مفعول
می ستایم یا استعجاب و تکرار لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکه
تبرسید خدای را عزوجل یا می ستایم خدای را عزوجل یا تعجبست
درحال اصحاب من هرگز نگیرید ایشان را نشانه تیرای تیر ملامت
از پس من پس هرکه محبت کرد بایشان پس بمحبت من محبت کرد
بایشان و هرکه کینه آورد بایشان پس بکینه من کینه آورد
بایشان و هرکه ایذا کرد ایشان را پس بتحقیق ایذا کرد مرا
و هرکه ایذا کرد مرا پس بتحقیق ایذا کرد خدای را عزوجل
و هرکه ایذا کرد خدای را عزوجل پس نزدیک است اینکه بگیرد
خدای عزوجل او را بدانکه اصل اخذ ممنوع الجواز است
پس مؤکد باشد بمقتضای اصل ش ای اگر ردّ از سر مؤاخذه
هم از اینجاست که متعصب باده نرهد پس ثبوت و صحت
همچنین سلامت احوال دنیوی و اخروی شان و منع ملامت
و مطاعنة متعصب را مواخذه و خسارت بر قدر تفاوت مراتب

بغض و منبغض الیه است تا آنکه بیم زوال ایمان است مطلقاً و ورود
نهی در مطاعنه و نزول عده مغفرت بوقوع ما به المطاعنه و ما به المغفرت
مشاربین عنهما ش اسے از ورود نهی و عده مغفره هم منقوض نگردد
و قرآن گواه است که ظن بر خلاف حقیقت باشد پس اجتناب از آن باید قال سبحانه
یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ترجمه
ای گروندگان بپرهیزید بسیاری را که از گمان است تحقیق که بعض
گمان گناه است ۱۵ و بمقابله ثبوت فضائل که از قرآن مجید و حدیث
شریف است در صورت تحقق حق بجانبی بجانبی دیگر مش از خطای
اجتهادی که موعود یک ثواب است مظنون نتواند شد پس ای
بیخبر بکدام سودای نافرجامی مش تنبیه از ینجا رد و تحذیر است
از آنکه در مشاجرات حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
و حضرت معاویه رضی الله تعالی عنه با حضرت علی کرم الله تعالی
وجهه به تقصیص مختلف مقصصین بر تقابل حدیث شریف
و قرآن مجید اعتقاد خلاف اهل سنت و جماعت گزیدند العیاذ بالله
تعالی منهم و افضل ایشان حضرت ابوبکر صدیق خلیفه اول است

پس حضرت عمر فاروق خلیفه ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین
خلیفه ثالث پس حضرت علی مرتضی خلیفه رابع رضی الله تعالی عنهم
بنابر اجماع بر تفضیل مذکور و ترتیب خلافة از روی اتباع نصوص
پس ان اجماع قرن پس قرن این بحث طویل منتهی میشود بر اجماع
پس هر که خواهد رجوع کند بکتب مطوله متوسعه مفصله اهل سنة وجماعة
رضی الله تعالی عنهم الله تعالی می برد براه راست هر کرا میخواهد
و تعظیم و محبة تابعین و تبع تابعین لقوله علیه السلام عن عمر
ابن قال قال صلی الله علیه وسلم اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم فی المشکوة و علماء ربانی که در صفة ایشان
کریمه و هو یتولی الصالحین و در ولایة ایشان کریمه الذین
امنوا و کانوا یتقون ۝ است بملاحظه نسبة دائره و صفات تضمنی
با رسول الله تعالی صلعم و تعظیم و محبة مؤمنین و علماء مجازی گو
صفة این علماء کقوله سبحانه انما یخشی الله من عباده
العلماء نباشد لاکن تعظیم ایشان بعلم دین حق که دارند
واجب و سلطان عادل بملاحظه نسب دائره تا حضرت صلعم

مع تفاوت درجات حکم نسبة بمتشبان صفات تصمنی با رسول الله تعالی را
صلعم قال صلعم لا یومن عبد حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه صحیح بخاری
ای از برای انچه سزاوار ست وقال صلعم ان من اجلال الله اکرام
ذی شیبة المسلم وحامل القران غیر الغال فیه ولا الجافی عنه واکرام السلطان
المقسط ش غالی آنست که جهد کند در تجوید قرات بی فکر و تدبر
عمل بانچه در ان ست وجافی پهلو تهی کننده است یعنی معرض
از تلاوت واز عمل بان م وقال الله تعالی واخفض جناحک
للمومنین ترجمه فرود آور بازوی خود را برای مومنان
یعنی تعظیم کن چنانکه از بزرگان بخوردان می زیبد نه چنان که
از خوردان به بزرگان بسیار برای . . دل الله تعالی صلعم و
دیگر مومنان حسب حال هست واین امر مخصوص الغیر ست که از روی
لطف محبة بحضرت حبیب الله تعالی امیست چه امر نسبة بانک
انک لعلی خلق عظیم صحیحه نه بزیرد بدانکه اشنع خصائل مخاصمت
در تفاضل از یکدیگر انبیاء الله تعالی واولیاء الله تعالی نعلا
نص است حلی نبیاء علیهم الصلوة والسلام در مرتبه

یا در مرتبه طریقه مگر آنچه از قطعیات نصوص است از اعتقادیات آن
نه برای مخاصمت در تقابل و آنچه از ظنیات است مسیلان آن
گنجایش دارد نه مخاصمه در تقابل بدانکه فضل عند الله تعالی
مقصود است و آن مجهول مگر آنچه از قطعیات توان دانست حکمش
نه در کثرت اعمال چه بسا است بسیار کنند و کم بردارند بسبب نقصان نیت
یا برابر بسبب صحة و عدم توسع نیت و بسا است که کم کنند و بسیار
بردارند بسبب صحة و توسع نیت و این از فضل رب ذو الفضل العظیم
است و زیادت ثواب بهر سو محمول و مجهول است س تنبیه
ازینجا ردانست که مظنة و تفاضل انبیا و اصحاب و اولیا علی نبینا
و علیهم الصلوة و السلام شعار دین خود ساخته اندم اللهم صل و
علی محمد نبی الرحمة و علی جما له کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا

ذکر کیفیة ایمان والدیه المکرمین صلی الله تعالی علیه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و صحبه

واتباعه اجمعین مستغنها درین محل تامل درآورشوق تفصیل سوی
دیگر را بد آنکه با روایات متعارضه ومتخالفه کلام مطول مستبعد فیه در نفی
ایمان الدیه المکرمین صلعم است تا رفع تعارض وتخالف نشود ومفسده
عظیم بترتب حکم است اللهم انا نسلک الحق حاصل قضیه متنازعه موقوف
بر اصلی چند است قضیه متنازعه حدیث قال رسول الله تعالی
صلعم ان القبر الذی رایتمونی اناجی قبر آمنة بنت وهب وانی
استاذنت ربی فی زیارتها فاذن لی فاستاذنته فی الاستغفار
فلم یاذن لی فیه ونزل ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین
الایه فاخذنی ما یاخذ الولد للوالدة من الرقه فذلک الذی ابکانی
واین روایة جامع مطالب دیگر روایات در جانب نفی ایمان حسب
دعوی مخالفین است وامام المحدثین بخاری رحمة الله تعالی
نزول این کریه در منع استغفار نسبت بابی طالب روایة فرموده
که اقرب بقبول است بدلالة الفاظ والذین آمنوا زیراکه وقت استغفار
حضرت صلعم برای ابوطالب از صحابه رضی الله تعالی عنهم
نیز قصد استغفار برای سلف مشرکین شان مذکور است نه درین

محل و نیز اجماع امرین در وقتی مستلزم اشتراک بہ گز نتواند شد
مگر اشتباہی تواند آورد کہ ببقا بہ وجہ اتحاد و اختلاف رفعش تواند شد
ش درین کلیات شارت است اجماع منع استغفار برای حضرت شامہ
مکرمہ انحضرت صلعم و منع استغفار برای مشرکین ہم پس نزول این آیہ
شریفہ بآیہ عظیمہ بعد افتتاحہا مانع شرکت است منع ضروری ش آیے
استغفار برای ابی طالب ہم تخصیصی نسبتہ ابی طالب درین تعمیم
منع ضروری ش ای استغفار برای مشرکان ہم باتحاد حقیقہ
نتواند شد ش نزول این آیہ قاطع است ہم بل تواند شد کہ
منع ضروری تخصیصی ش یعنی نسبتہ ابی طالب ہم بسببی درین
تعمیم مندرج باشد چہ آن ش ای منع ضروری تخصیصی ہم
بتخصیصہ حسب فرمودن حضرت صلعم کہ استغفار کنم تا آنکہ
منع کردہ شوم ثابت نمیشود ش تنبیہ اگر مندرج نباشد
نشاید کہ این تعمیم متضمن شرکت ابویہ المکرمین صلعم بسبب تخالف
حقیقہ باشد ہم مگر مانع شرکت ابویہ المکرمین صلعم منع ضروری
تخالف ش استثنا باثبات است از نتواند شد یعنی ان

نزول آیه مانع شرکت ابویه المکرمین صلعم تواند شد هم بملاحظه حال
قضیه متنازعه باصولیکه مذکور خواهد شد ان شا الله تعالی تو در عدم
تسلیم روایه امام المحدثین رح تعارض و نکر واقع شود از مفهوم اقتضای
ایمان از اذن زیارت ش بنابر انکه اذن زیارت مشرکین بحکم
نهی لاتقم علی قبره نتواند شد مگر برای مومن هم و بنا بر این روایه
فاخذ فی ما یاخذ الولد للوالده الخ مربوط فلم یاذن لی فیه خواهد شد
ش تنبیه اختیار کرده شد در قضیه متنازعه استدلال از قران
مجید و حدیث شریف متوافق در جانب اثبات ایمان تا سخن در
ضعف روایه نماند هم کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم الایه
بنا بر قرائت حدیث انا انفسکم نسبا و صهرا و حسبا لیس فی آبائی
من لدن آدم سفاح کلها نکاح هم کریمه الذی یراک حین تقوم
وتقلبک فی الساجدین ۵ ترجمه انکه نگاه میدارد ترا وقت
قیام است بردن تو بعالم شهود و نگاه میداشته گردید ان ترا
در ساجدان است از ساجدی بساجدی تمام روح به بدا
این مراد دیری او تقدم بمعنی مجاز نیست بعنی روئیه بمعنی نگاه داشتن

و قیام بمعنی بودن ای موجود شدن س ت تفصیل و استدلال

مدعا در ذکر کیفیت تفسیر کریمۂ الذی یریک الیح توان دریافت م

حدیث انی نقلت من صلب آدم الی خیر الارض ثم وثم الی ان

ولدت ، مراد آنکه خیر الارض پرہیزکارانند کما قال سبحانه ان اکرمکم

عند الله اتقکم الآیہ آزینجا است که ابوت آزر مسلم الکفر ممنوع

المغفرت نسبة بحضرت ابراہیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام

حقیقتا صحیح نباید ش ورنه دعوی حضرت سید الصادقین

صلعم متضاد باشد پس تاویل کرده شود بمجاز م مگر مجازا

وهو المحقق والمشهور ش گویند که پدر حضرت ابراہیم علیه الصلوة

والسلام تارخ است م پس دعای حضرت ابراہیم علی نبینا و

علیه الصلوة والسلام ربنا اغفرلی ولوالدی بی تاویل دور

از حقیقة یعنی والدت نسبة بحضرت آدم مستوجب المرحمة و

حضرت حوا مستحق المغفرت علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام

وازر ممنوع المغفرت ش دوری تاویل از حقیقة بتحقیق معنی

والدین را استیجاب رحمة نسبة بحضرت آدم وتحقق مغفرت

بحضرت حوارض و منع منعو ... رو منع است ام نسبة
بوالدین حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدلالة سوق
کلام که در دعای خیر سلف و خلف است تواند شد همچو دعای
حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رب اغفرلی و
لوالدی پس ازین کریمه ایمان والدین حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام ثابت است پس از تشبیه اشارت است
بر خیریت سلف تا والدین حضرت نوح هم و نیز استغفار
و تبرا از حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نسبة
به تنها از منسوب بابوت مجازی است کما فی قوله سبحانه
قال رب اغفر لابی الآیه و تبرء منه الآیه نه نسبة بوالدین پس
جای آنست که بفهمند و نیز لفظ ابوین عام است بحقیقة و مجاز
بخلاف والدین که مخصوص است بحقیقة چنانکه مستعمل است
در محاوره مشهوره کقوله تعالی قالوا نعبد الهک واله آبائک
الآیه و کما اخرج ابویکم من الجنة الآیه و البته بمعنی مجاز
رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل و مفعول نمیکنند

فکیف التاویل المذکور ... نصوص این هردو کریمه ربنا
اغفرلی ولوالدی و رب اغفرلی ولوالدی و حدیث شریف انا
انفسکم و انی نقلت من اصلاب آدم و کریمه الذی یریک مونده بحجرات
حدیث سئل رسول الله تعالی صلعم عن ابویه فقال سئلتهما ربی
فیعطینی فیهما و انی لقائم یومئذن المقام المحمود الحدیث سوال
کردن حضرت صلعم نفس ابویه المکرمین را صلعم مشیر محبت در اقه
اتم و عطاهای نامعین باثبات انست و یعطینی بحذف مفعول ثانی
و بصلفی مشیر توسع و اشتراک بابه العطا است حدیث ان
النبی صلی الله علیه وسلم نزل الحجون حزینا فقام به ماشاء الله
ثم رجع مسرورا فقال سالت ربی فاحیی لی امی فامنت بی
ثم ردها حدیث فقد روی عن بعض الصحابة ان عبد الله
بن عبد المطلب و آمنة بنت وهب و الذی رسول الله صلی الله
علیه وسلم اسلما ان الله احیاهما له فامنا به این روایات جامع
مطالب دیگر روایات در جانب اثبات ایمان و ایمان مجدد
بر نبوت حضرت صلعم است اصل تقدم دخول جنة نمودند

بمنع خروج نگر تقدم دخول نار بخروج لازم پس منع تعارض
مثبت ایمان است اصل بعد ثبوت اخبار نبوی صلعم و آثار قولی
فعلی و حالی والدیه المکرمین صلعم چنانکه معروف و مشهور است اخبار
دخول نار بخروج لازم تواند شد پس از ین اخبار دلیلی بر لزوم
خلود و نفی ایمان نتواند شد فتم الکلام فی اثبات المرام اصل
نفی ثبوت عصیان امر درسل عذاب نمی شاید بعدم بعثت فرمود
سبحانه کریمه وماکنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر رسولی درین
عالم نرسد بضرورت در آخرت خواهد رسید از حضرت ابوهریره
رضی الله تعالی عنه مروی است فرمود صلی الله علیه وسلم
حدیث اذا کان یوم القیامة جمع الله اهل الفترة والمعتوه
والاصم والابکم والشیوخ الذین لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل
الیهم رسولا ان ادخلوا النار فیقولون کیف ندخلها ولم یاتنا رسول
قال وایم الله لو دخلوها لکانت علیهم بردا وسلاما ثم یرسل الیهم
ان اطیعوا فیطیعه من کان یرید ان یطیعه قال ابوهریرة رضی الله
تعالی عنه فاقرءوا ان شئتم وماکنا معذبین حتی نبعث رسولا

پس بر غیر مدرک امر رسل وجوب عذاب واعتبار حالت باہر نباشد بخلاف مدرک پس عذرے در احیاء و ایمان بحکم اعجاز و عدم اعتبار حالت باس نتواند شد اصل ہم اقل مدت تامل در زمان فترت بست و پنج سال است و حال آنکه حضرت عبد اللہ ہژده ساله و حضرت آمنه بست ساله وفات فرمودند رضی اللہ تعالی عنہما پس کجا است رفع عذر حالت فترت ہ و این دو اصل ناہز است بدو اصل سابق اصل در اوائل اسلام حضرت سید انام علیه الصلوٰۃ والسلام از استغفار مومن مقروض ممنوع بودند لما جاء فی الحدیث نفس المومنین معلقة بدینه حتی یقضی پس منع استغفار دلالتی قطعی بر کفر ندارد بل درینجا جانب دیگر بمقابل اخبار اقرب است و این اصل جواب فاضل بر سوال فاضل است حاصل بملاحظه اصلین سابقین ناچار خبر نارو بکار حضرت صلعم و منع استغفار دال بوجه من الوجوه غیر کفر است واللہ تعالی اعلم بحقیقته و بملاحظه اصلین لاحقین اقرب تاویلات اخبار نار قبل از اطلاع حال اہل فترت است چنانکه

در حال اطفال مشرکین فرمودہ بودند کہ با در و پدر خود شان
در آتش ہستند و بعد نزول کریمہ لا تزر وازرۃ وزر اخری فرمودند
در جنت ہستند و اختیار ایمان پس از ان پس منع استغفار پس اجبار
والا ارتفاع تعارض تاویل تخالف نتوانند شد و تمعنی [illegible] ثابتہ
بالکفر حوالت بقا ناتش نتوانند شد حکم در صورت اختلاف روایات
باختیار جانب ایمان چہ جدل و اعتساف است و باختیار جانب
در گزشتن از چہ
کفر چہ عدل و انصاف خود بفرمایند جدل و محبت و ادب عظمت
حضرت حبیب الرحمن صلعم ہمین اعتساف و انصاف را خواہد
باانکہ حکم فقہ حنفی میدانند قال فی الدر المختار لا یفتی بتکفیر
مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک روایۃ ضعیفۃ ا
و نیز عجیب است کہ با وجود وقائع کثیرہ ارہاصات وقت
تشریف صلب حضرت عبد اللہ و بطن حضرت آمنہ رضی اللہ
تعالی عنہما و وقت ولادت و بعد بعثت و اخبار منامیہ بشارت
ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوۃ والسلام و اخبار احجار و اشجار
و کاہنان و راہبان بظہور خاتم النبیین مسمی محمد و احمد صلی اللہ تعالی

علیه واله وسلم از صلب حضرت عبد الله رض و بطن حضرت آمنه
رض که بعض شیان وقائع ارهاصات واخبار هم بر حضرت عبد الله
رض و حضرت آمنه رض رو نمودندش چنانکه در کتب حدیث شریف
در رساله میلاد از ابن جوزی و سید جعفر برزنجی وغیرهما علماء متقدمین
و متاخرین مذکور است هم ایمان نیاورند و خلقی به شنیدن
ایمان آورده نه توی ترسند از ایذار حضرت حبیب الرحمن صلعم
قال الله تعالی ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ه باآنکه در قصه حضرت سبیعه
بنت ابی لهب میخوانند که از ایذار اقربا ایذار خود مبارک در بود
و ایذار خود مبارک را ایذار خدای تبارک **شعر**

ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ ❊ فکرت مگر از غیرت قران خدا نیست

اللهم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی جمیع اله کما تحبه و ترضاه وشفعه فینا وترحمنا

ذکر کیفیت آثار مجمع علیها اهل سنت و جماعت رض

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی اله و صحابه

واتباعه اجمعين آنرا تا بروز جزا ... عنه رضا این است

متخالف این تخاصم است تعظیم الله تعالی ومحبته وتعظیم الرسول صلعم

ومحبته وتعظیم الشیخین ومحبتهما وتعظیم الختنین ومحبتهما وتعظیم السبطین ومحبتهما

والمسح علی الخفین والصلوة علی الجنازتین مع الصلوة عقب الامامین

وحکم الایمان علی الاثنین ودخول الدارین الموجودتین بما هو فیهما الان

قال سبحانه وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین

امنوا بالله ورسله الایه وفیه دلیل علی ان الجنة مخلوقة ۵ من انوار

التنزیل ۰ وفی بدء الخلق من ابن حجر رح عن ابی هریرة رضه قال

قلت یارسول الله مم خلق الجنة قال من الماء قلت ما بناءها

قال لبنة من ذهب ولبنة من فضة الی اخر الحدیث وفی الصحیح

البخاری سفے باب ماجاء فی صفة الجنة وانها مخلوقة وقال

سبحانه فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت

للکافرین ۵ قوله اعدت للکافرین دلیل علی ان النار مخلوقة معدة

لهم الان ۵ من انوار التنزیل ۵ و سفے الصحیح البخاری سفے

باب صفة النار وانها مخلوقة ... الجنة تنعیم للمومنین بما هو فیها

لقوله تعالی جنتان تجریان فیهما من کل
فاکهة زوجان ۝ جزاء العمل چنانچه عمل الذی تمثل و لو کان کذا
ایضاً کما هو ثبت و الرؤیة بالعین لقوله صلعم یراه المؤمنون هم فی
الجنة باعین رؤسهم ۔ و لقوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة ۔ و البقاء فیها علی حیث التشخص لقوله تعالی اولئک اصحاب الجنة
هم فیها خالدون ۝ و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین ۝ و انتم
فیها خالدون ۝ و لیجزی الله احسن ما کانوا یعملون ۝ لفظ وجوه یومئذ
ناضرة و الی ربها ناظرة و اولئک و هم و انتم دال است بر
تشخص حاصل مشار الیه و لفظ فیها بر ظرفیة و لفظ خالدون بر
دوام بقاء تشخص حاصل ظرف و مظروف و لفظ ما تشتهیه الانفس
بر خواست اختیاری نفوس منعماء عام از جنة و لفظ ناظرة و
تلذ الاعین بر رؤیة بچشم سر لازم تشخص و لفظ احسن ما کانوا یعملون
بر عدم لزوم تشکل عمل فکیف لزوم تشکل الاعمال منعماً بها الذی
ثبت بظنی و هو خاص اضطراری محمود و با عمل منعی بهم ما دونه
و ارتفاع اعتبار التشخص الحاصل معتقد من اتبع توحید الفلسفه

و آن جزاء العمل وبقاء التشخص الحاصل ثابتان بقطعی محکم وفی البناء
تعذیب بما هو منها لقوله تعالی اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما ۝
جزاء العمل لا بمجرد العمل الذی یتشکل ولو کان کذا ایضا کما ثبوت
والبقاء فیها علی حیث التشخص للکافر لقوله تعالی اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون ۝ ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک قال
انکم ماکثون ۝ همچنان بقاء تشخص حاصل مشار الیه از لفظ اولئک
وهم ونادوا وعلینا وانکم و از لفظ فیها خالدون و ماکثون
دوام بقاء ظرف و مظروف واضح و اگر مرتفع شود اعتبارات
تشخص چنانکه گفتند چه فرق در رویت و حجاب ثابت است
فرمود سبحانه کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ۝ وفضل الانبیاء
علی الاولیاء وصلوة التراویح فی لیالی رمضان المبارک
عشرین رکعات و هنوز در مقابل بدعات مبتدعین آثار
اهل سنت وجماعت محصور بر منهج که گفته شد نتوانند شد اللهم
صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضا
وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت التعظیم و محبت شعائر اللہ تعالیٰ و شعائر الرسول صلعم وغیرہ صلعم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و صحابہ و اتباعہ اجمعین تعظیم و محبت قبلتین کما قال سبحانہ فی بیوتٍ اذن اللہ ان ترفع و یذکر فیہا اسمہ الایۃ و ما یتعلق بہا و کتب منزلہ بانچہ شاید و تعظیم و محبت دین اللہ و آن انصرام بالانتظامش و حرمتش در دل است علی تفاوت الحال ش مربوط است بتعظیم و محبت حالا م فرض است یا واجب یا سنت ش انہمہ معطوف علیہ و معطوف خبر مبتدا است یعنی تعظیم و محبت ہم و تعظیم مسجد بما یتعلق بہ من حقہ لقولہ تعالیٰ من یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب الایہ و من یعظم حرمات اللہ فہو خیر لہ عند ربہ الایہ و نہی از سوء ادب است لقولہ تعالیٰ یا ایہا الذین امنوا لا تحلوا شعائر اللہ الایہ و از نوع تعظیم و محبت شعائر تعظیم و محبت آثار انبیا و اولیاء و تبرک

باو است صلی الله تعالی علی نبینا وعلیهم چنانکه بستن حضرت یعقوب علی
پیراهن حضرت ابراهیم را تبرکا وتفاءل بر بازوی حضرت یوسف علی
نبینا وعلیهم الصلوة والسلام در تفاسیر توان یافت ش در تفسیر
کبیر است مرویست که هرگاه حضرت ابراهیم عم برهنه در آتش
انداخته شد حضرت جبرئیل عم پوشانیدش قمیصی از حریر جنة
وآن نقلا بحضرت یعقوب عم رسید حضرت یعقوب عم در چیزی
سخت نهاده بگردن حضرت یوسف عم آویخت م وتعظیم آثار
رسول الله تعالی صلعم وتبرک بآن فی المشکوة عن اسماء بنت
ابی بکر اخرجت جبة طیالسیة الی ان قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یلبسها ونحن نغسلها للمرضی نستشفی بها رواه مسلم و
تعظیم آثار صحابه وآثار اولیاء وتبرک بآن بملاحظه احوال
اصحاب واولیاء خود اظهر است ش چنانکه داشتن حضرت
خالد رض موی سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاه خود ش
ومظفر ومنصور شدن ببرکت آن وهمچنین ثابت است و داشتن
آثار پیران طریقت وتبرک بآن تا اینندم در سلاسل طریقه موجود

ومحمود است که بملاحظه کتب سیر صحابه و اولیاء رضی الله عنهم معلوم توانند
م وقصه تابوت سکینه بر تعظیم وتبرک بشعائر دلیلی اشهر لقوله تعالی
وقال لهم نبيهم ان آية ملكه ان يأتيكم التابوت فيه سكينة من ربكم
وبقية مما ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة ط ان في ذلك
لآية لكم ان كنتم مؤمنين و ازان است تعظیم ومحبت مدینه منوره شرفها
الله تعالى شرفا وتعظيما لقوله عليه السلام المدينة خير من مكة ولقوله
عليه السلام اللهم انك اخرجتني من احب البقاع الى فاسكنى
في احب البقاع اليك ۔ وبسیار است اخبار فضائل مدینه
منوره ولیکن اختصار کردیم بر حسب مدعا و اختلاف فرموده اند
بعض علماء بتفضیل مکه معظمه عظمها الله تعالى تعظيما بدليل انكه
قال صلعم والله انك لخير ارض الله واحب ارض الله ولولا انى
اخرجت منك ما خرجت در مسند ابن تفضیل مدینة الرسول صلعم جزئی
من وجه است نه کلی پس نیست نزاعی در تفضیل همدیگر برفع تعارض
پس تفضیل مکه معظمه در حد است وتفضیل مدینه منوره در حد
او کرمهما الله تعالى تكريما و تفاضل هم کر به تفضیل کلی در تقابل

نمیکند در باب انچه وارد است پس ای تعارض و اهانت طرفی
از طرفین هم وانیکه کمه معظمه محل نور حجابی مسجود الیه محمد رسول الله
تعالی است وحقیقه ان تعین ذاتی باعتبار فعالیه مبدء ته الربوبیه
است که در ش بیان صفته تعین ذاتی هم علة وجود باجود صلعم که در ش
بیان صفته وجود باجود صلعم هم مبدء و مواد عالم است و از مراتب
الهیات شامله مسجودیة المسجود له محمد رسول الله تعالی است
صلعم ش این است مربوط است از جمله وجود باجود صلعم
معطوف علیه واز مراتب الهیات معطوف هم اگرچه حقیقه
نور محمد صلعم که مبدء تعین اوست صلعم اعلی وافضل است
از حقیقه نور حجابی بسبب مبدئیتش برای حقائق الهیات
ولیکن آن نور حجابی از منسوبات الله تعالی است بقیام
حقیقیش بالله تعالی واین نور حادثی از مخلوقات الله تعالی
است بقیام مجازیش بالله تعالی وکلام در نفس وجود
این هر دو است نه در حقیقه این هر دو و استحاله ذات مبارک
صلعم با نوار حجابی کلی اوانی است پس جزوی آنی باشد

وفضل نور حجابی کعبه معظمه بکلیه انی است بس فضل کلی را
است باحاطه جزئی و این تبیین حقیقه جواب سوال متعدد است
که ازین عبارت میتوان یافت م واجب البقاع بودن
مکه معظمه بخاطر عاطر حضرت محبوب رب العالمین بوجه نور
حجابیا له مقصود ومعبود است واجب البقاع بودن مدینه
مکرمه بجناب رب العالمین بوجه وجود باجود صلعم پس
شرف المکان بشرف المکین مجرد فارق فی الفضل مین است
و در فضل مدینه مکرمه بر مکه معظمه تاویل فضل جزئی تواند شد
بخلاف فضل مکه معظمه بوصف خیر ارض الله واحب ارض الله
که جز کلی نتواند شد وبقطع نظر ازین فضل مقصود لا اثبات
اگر فضلی دیگر باشد غیر مقصود است والبته زمینیکه شرف
باشد بمحل جسد طیب صلعم اشرف جمله روی زمین و آسمان است
سوای زمینیکه محل نور حجابی است وعرش عظیم که محل
نور مسجود له است اگر پرسی بمطالب اختلاف دعوی شان
و دلیل آن چنانکه اختیار فرموده اند واین دلیل در میرسد میدهند

به بهتری آن که اختیار کرد آن شاء الله تعالی و البته عنصر
قلب شریف حضرت صلعم افضل است از ماسیه عرش عظیم
بحکم تبع عنصر روح در مسلوباتش و البته عنصر قلبی افضل است
از عنصر غیر قلب بر تفاوت حد خود ها در تبع روح بتفارق وجودات
از مسلوبات مخصوصه محمدی صلعم و قلب بسیط شریف حضرت
صلعم افضل است فضلا بعد فضل از عرش عظیم بانکه تعین
عرش عظیم جزئی بش بیای مجهول بمعنی تقلیل م است
از نور محمد صلعم با حمل انوار قدیم در آوان بلزوم تجدد امکان
خود و در آن بلزوم قرار تشخص زائد خود و تعین قلب بسیط
شریف کلی بش بیا مجهول بمعنی تعظیم م است با حمل
انوار قدیم در آوان بلزوم تجدد امکان خود و در آن بلزوم
قرار تشخص زائد خود و تشرف اتصاف کلی در آوان تفضلی
دیگر است که بعرش عظیم نصیبی جزئی هم از آن هست در نز
تبیین حقیقه جواب خطا های فکریست فکر سلیم در قرار نسب
مخصوصه الوجه فی محله باید تا از آنچه باید بر آید حق است

از انچه باید برابر باید هم و همچنین است تعظیم و محبته دیگر اثار شرف
صلعم مختلف الحقائق تتحد النسبة المختصر شعر
بزمینیکه نشان کف پای تو بود   سالها سجده صاحب نظران خواهد بود
تا آنکه اگر بشنود که اثری از دست صلعم گو محقق نباشد
تعظیم و محبته لازم است چه نفی آن ثابت نتواند شد ازین است
عادت سلف ما والا سوء ادب در تعظیم و محبته ظاهر گشت
در حال امام مالک رحمه الله تعالی مذکور است در مدینه منوره هیچ جا که
عمارت قدیم میدید بادب تمام می بوسید نظر برانکه شاید آن
رسول خدا حبیب کبریا صلعم وقتی دستی بان رسانیده
باشد ازینجا ظاهر است که برای تعظیم آثار صحت روایت
در کار نیست صرف احتمال کافی باشد م و ازحضرت
علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه روایت کرده اند فرمود
صلعم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی
و من لم یزر قبری فقد جفانی + ازین حدیث شریف
مشرف بالانتساب حضور مدینه منوره که موقوف علیه تشریف

بزیارت مرقد مبارک صلعم وحذر از جفای خاص است من
یعنے عدم حضور مدینه منوره وعدم تشرف بزیارت بابرکت حضرت
صلعم هم موکد است واین جفاے عدم حضور مشترک بهمه تفاوت
درجات خود بمقابله شد ائف حضورست پس محکوم باشد بمرتبه
مستجمعه قال سبحانه عزیز علیه ما عنتم الا ملی معنی القرا رتین و اثر
تشبیه مراتب تحکم قبر و آداب استنباط است واگر دش تنبیه از بجا
رد است که گفته شد تعظیم اثار و تبرک بآن شرک است و گفتهای
نازیبا نیز العیاذ بالله تعالی منه م اللهم صل وسلم علی محمد نبی
الرحمة وعلی جاله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیة صحة اشتراک وصفی یا اسمی بالله سبحانه
در وجهے از وجوه باضافة الله تعالی

فق

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلے علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین مخلوق را از اشتراک وصفی یا اسمی
بالله سبحانه در وجهی از وجوه باضافة الله چاره نبود در

این بحث مطول از جاہاے خودش مبین است در اشتراک وصفی
بصفت رأفت و رحمت ان اللہ بالناس لرؤف رحیم ٥ لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم ٥
در اشتراک وصفی بتخلیق فتبارک اللہ احسن الخالقین ٥ در اشتراک
وصفی بترزیق واللہ خیر الرازقین ٥ در اشتراک وصفی بشکر
ان اشکرلی ولوالدیک الآیہ بعطف نسق تعبیر از دو اشکر و ہمدران
کنتم ایاہ تعبدون ٥ تخصیص عبادت مخصوصہ اللہ المعبود موقوفہ النیت
اللہ عزوجل مانع شکر غیر مخصوص بہ سبحانہ نبود دیگر شکر مخصوص سبحانہ
و اگر شکر مخصوص بہ سبحانہ مراد نشود در اشتراک شکر کہ از عبادت است
شرک فی العبادت حقیقتا بکریمہ ان اشکرلی ولوالدیک ثابت
خواہد شد بل تساقط و ازینجا البتہ از نظم واعبدوا اللہ ان کنتم
ایاہ تعبدون ٥ نیز تخصیص عبادت مطلقہ علی انواعہا مخصوصہ
اللہ المعبود موقوفہ النیت اللہ عزوجل مانع عبادت غیر مخصوصہ
بہ سبحانہ لغیرہ سبحانہ نشود ورنہ شکر ہم ممنوع در اشتراک
وصفی باطاعۃ اطیعوا اللہ ورسولہ الآیہ بعطف نسق فی حق اللہ تعالیٰ

وحق الرسول صلعم بدلالة شان نزول واطیعوا اللہ ورسولہ بعطف تفسیری بدلالة شان نزول در اشتراک وصفی بقنوت من یقنت منکن للہ ورسولہ الآیہ بعطف نسق بدلالة شان نزول در اشتراک وصفی بایمان فامنوا باللہ ورسولہ والنور الذی انزلناہ الآیہ در اشتراک وصفی بربوبیت فرمود سبحانہ حکایۃ از حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربہ خمرا الآیہ در اشتراک وصفی بہ برائت اذان من اللہ ورسولہ الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللہ بری من المشرکین لا ورسولہ ط باید دانست وقف مطلق بی تقیدی باختلاف لا مقتضی ثبوت متقدم میان لفظ مشرکین ورسولہ لازم جواز ہر قیدی از قید بحکم وصل وفصل مفید اثبات عطف تفسیر و ہم عطف نسق افادت برائت تابعہ و مستقلہ مقابلہ تابعہ ہم میکند و عدم قبول مستقلہ انتفای عصمۃ است در اشتراک وصفی بخشیدن ولو انہم رضوا ما اتاہم اللہ ورسولہ وقالوا حسبنا اللہ سیؤتینا

الله من فضله و رسوله انا الی الله راغبون ه واذ تقول للذی
انعم الله علیه و انعمت علیه الآیه در اشتراک وصفی برضا و الله
و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین ه در اشتراک وصفی
باغنا و فضل و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله ج
در اشتراک وصفی بانتساب قل الانفال لله و الرسول ج
در اشتراک وصفی بکفایت یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
من المؤمنین ه در اشتراک وصفی بتولیت و امداد و اعانت فان
الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین ج و الملائکة بعد ذلک
ظهیر ه هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین الآیه در اشتراک
وصفی بقضا را امر و عصیان از امر ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا
قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ط و من
یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا ه بهر و عطف نسق
میان لفظ الله و رسوله بدلالت شان نزول آیت اشتراک
وصفی انزا نمایانست است بتفاوت مراتب فرضیه و وجوب
و اباحه پس تنبیه بر این اشتراک مفروض است یا واجب

یا مباح واعراض از حقیت آن کفر است العیاذ بالله تعالی
منه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فیا ایها الموحد وان کنت
کفرتم عن الشرک ش تنبیه از ینجا ردانست که گفته شد اشتراک
تعظیمی شرک است چنانکه سجدهٔ تعظیمی و طواف تعظیمی و لفظ بندگی
و منقبات مالی و متشابهات محضه نیز چنانکه خمیدن وقت
سلام تعظیما هم باید دانست اشتراک وصفی یا اسمی لا بد منه
شرک نیست البته اشتراک حادث بقدیم در وصف قدم
در جه مخصوص شرک است العیاذ بالله تعالی منه واگرچه در بین
بحث اشتراک مقاصد اجمالا بیا یان رسید اما تفصیلی
در تحقیق عبودیت و معبودیت و عبادت و شرک مناسب
نمود باید دانست محقق عبودیه خود بودن است و محقق
معبودیه خود بودن چنانکه نمود اولو الالباب از قول
الست بربکم بحذف خبر متوسع مقاصدش ورنه ربکم
فصیح نبود و زیاده خلاف فصاحت هم همین معرفهٔ مقصود
عیانست ش از ربط و طلبیه مربوب برب هم و مراد از

خود بودن نفی خود بودن است نه نفی بودن که جهل است
و کفر نعوذ بالله تعالی منه عبادت بجا آوردن فعلی است
بجهة معبودیه و دران جهة امر شرط نیست اگرچه باشد و نیت
دران شرط است اطاعة بجا آوردن فعلیست بجهة امر و دران جهة معبودیه
و نیت شرط نیست اگرچه باشد پس اشتراک عبادت و اطاعة در
جهة امر تواند شد قربت بجا آوردن فعلیست بجهة قربت بمتقرب الیه
و دران جهة امر و معبودیه و اطاعة شرط نیست اگرچه باشد
و دران نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعة
و قربت در جهة قربت تواند شد پس عبادت و اطاعة و
قربة جهتی عام بربط جامع ش که بخدای پاک و غیرش
هم یافته شود هم دارد و جهتی خاص بربط مانع ش
که بجز خدای پاک بغیرش یافته نشود دارد هم شرک بر چند قسمت
شرک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی الافعال
آنست که واقع شود در نفس معبود از جهة خود بودن در
ذات و صفات و افعال و شرک فی العبادت آنست

که واقع شود در عبادت بغیر معبود یا انکه مشترک شود
در نشستن پس اگر فرق نکرده شود در کیفیت نشستن وقوع شرک
شود در نفس معبود و هم در نفس عبادت بمقابله ایمان نه چنانکه
عبادت بریا فرمود صلعم الریا شرک این شرک بمقابله ایمان نیست
نه مزیل ایمان مشترک فی العلامة باختیار زنار و قشقه
و صلیب وغیره که علامت خاص لصاحب مذهب است
و این از امارات کفر است اگرچه باستهزا باشد بمقابله ایمان
شرک فی المراسم باختیار همچو ریسمانی رنگین در حلقه آهنی بسته که
وقت معاقدت بر ساعد بندند و در سبد لگنه گویند
شاید که رسم مجوسانست حرام است نه شرک بمقابله ایمان و شرک
فی العادت باختیار عادت مخالف مذهب اعادتا و آن ظاهرا
مکروه است بمقابله عادت اهل اسلام به نیت مشابهت حرام و مومن را
باین مشابهت تکفیر نکنند بنا بر مذهب اهل سنت و جماعت و اگر
تخصیص نکرده شود فعل به نیت حکمتی فعل مهمل گردد من بعد
باید دانست سجده که از سر عبودیت خاص برای غیر حق تعالی باشد

شرک فی العبادت است فرمود سبحانه ومن آیات اللیل
والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی
خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون از لفظ لله الذی خلقهن ان کنتم
ایاه تعبدون ظاهر است که مقصود فی النهی سجده عبودیت برای
غیر او تعالی است و تخصیص ایاه تعبدون در وجه مخصوص بتو
تعالی است ورنه مشکل لا ینحل است در تعارض واشکروا لله
ان کنتم ایاه تعبدون وان اشکر لی ولوالدیک واسجدوا
لآدم و واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون
و از همین کریمه بر تفرقه نیت دلیل میتوان گرفت و سجده که
از سر بندگی خاص نباشد شرک فی العبادت نیست چنانکه
فرمود سبحانه اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین
فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة
کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر وکان من الکافرین قال یا ابلیس
ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من
العالین و فرمود حکایتا وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا

ازهر

تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا الایه حیث قال قتاده
رضی قوله و خروا له سجدا کانت تحیة الناس یومئذ سجود بعضهم
لبعض تفسیر کبیر هم باید دانست اختلاف کیفیة سجده از آنکه سجده
بمعنی سر بر زمین نهادن و خمیدن است از لفظ قعوا که بمعنی در سجده
و از لفظ خروا که بمعنی بروی افتادن است مرتفع شد و قوله تعالی
خر راکعا و اناب بیان کیفیة اضطراب است یا اشارت لصلوة
انابه و استغفار یعنی حین باشد بروی افتادن یا
عجز کنان و ظاهر است که مقصود فی الکلام خر است و
غایة عجز در سجده است و رنه اجتماع متخالفین یعنی خرور و رکوع
صورت نه بندد و از لفظ له تایید لما خلقت بیدی قال یا ابت
هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا تخصیص سجده برای
حضرت آدم و حضرت یوسف علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام
واضح تر و نیز باید دانست که از ما اشارت بعموم منسوبات
بالله سبحانه است چه ما مستعمل است در غیر ذوی العقول نیز غالبا
و صراحت بخصوص حضرت آدم بقرینه محلی و تخصیص خلقت بیدی

و الله تعالی اعلم بحقیقة الصواب و از ینجا است که حکم شرک سوی
العبادة برین سجده تحیه لحوق کفر کند بر حاکم و در صورت عدم ثبوت
نسخ قیاس این است که استکبار و انکار ازین سجده بما سیحق کند
و اگر فرق کرده شود به نیت تخصیص سجده این است که امر فرمود
الله سبحانه بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب عم و این متعارض
خواهد شد از نهی سجده عبودیه و عصمة نبی نه موافق و نه ممنوع از انکه
شرک باتفاق جمله ملل منهی عنه است و اگر فرق کرده شود خود
ظاهر است که سجده عبودیه شرک است نه غیر او ولیکن بعد ثبوت
قطعی نسخ غیر سجدهٔ عبودیه از قران مجید چنانکه معمول علم اصول است
وقوعش کبیره باشد ورنه مباح باشد بقاعده علم اصول و آن
کریمه و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا ه نسخ و نهی سجده
تحیت ثابت نمیشود بسبب وقوع اختلاف در تحقیق لفظ و معنی
مساجد چنانکه گفته شد که مساجد جمع مسجد بکسر جیم اسم ظرف
بمعنی موضع سجده است و این آیه نازل شد تنبیها در منع مشابهة
بایهود و نصاری که عبادت میکنند حضرت عزیر و حضرت عیسی

سے عہد نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام را بالوہیت در صوامع خود
و در منع مشابہت باشرکین کہ گرد بیت الحرام گفتند لبیک لا شریک
لک الا شریک ہو لک وگفتہ شد کہ نازل گردید برای کسانیکہ
عرض کردند یا رسول اللہ صلعم در مسجد حضور نتوانیم بسبب دوری
فرمان رسید کہ ہمہ مسجد برای خدای دانا وبینا است ہر جا کہ توانید
عبادت باخلاص نمائید وگفتہ شد کہ نازل گشت در باختہ آنکہ
تمام روی زمین مسجد است برای امت آنحضرت صلعم پس عبادت
باخلاص کنید وگفتہ شد کہ مراد از مواضع سجود سجدہ است
اے سجدہ مخصوص برای خدای عز وجل است وگفتہ شد
کہ مساجد جمع مسجد بفتح جیم مصدر میمی بمعنی سجدہ است جمع ساکرد
تنبیہ بر خصوصیت اجناس سجدہ برای خدای عز وجل است
و درین دو صورت اخیرہ بقرینہ فلا تدعوا مع اللہ احدا خصوصیت
سجدہ عبودیت مفہوم میشود نہ سجدہ تحیہ واگر گرفتہ شود از مساجد
اجناس سجدہ این قول قطعی الثبوت نیست بسبب اختلاف
و قرینہ مذکور تا ناسخ بود مر سجدہ تحیہ را و این اختلاف

مطالعه تفاسیر میتوان یافت اکنون سخن اینست در تحقیق معانی
احادیث صحیحه چنانکه ذکر کرده صاحب مشکوة از شرح امام محیی السنه
عن ابی خزیمة رضی الله روی فیما یری النائم انه سجد علی جبهة النبی
صلعم فاخبره فاضطجع له النبی صلعم وقال صدق رؤیاک فسجد علی
جبهة النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاک دلالته بر اشارت بجا آوردن
این سجده است ظاهر است که درین حدیث شریف صراحة سجده
عبودیت و تحیه نیست پس ظن آنست که این سجده تحیه باشد
اگر سجده عبودیت بودی حضرت صلعم خفتن بر پیشانی نورانی
و تاویل در کلام نفرمودی والله تعالی اعلم بالصواب واخرج
الامام احمد بن حنبل رضی عن عائشه رضی ان رسول الله صلعم کان
فی نفر من المهاجرین والانصار فجاء بعیر فسجد له فقال اصحابه
یا رسول الله صلعم تسجد لک البهائم والشجر فنحن احق ان نسجد
لک فقال رسول الله صلعم اعبدوا ربکم واکرموا اخاکم و
لو کنت امرا احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها
شرطیه بدانکه نظر بتعلق جواب با سوال ضرورتا جواب از سوال خاص

مجمل بعضی [illegible] عبادت [illegible] [illegible]
مساوی المنزلت تفصیل [illegible] [illegible]
حاصل آنست که هر چه [illegible] [illegible]
برای اکرام مساوی جائز [illegible] [illegible]
هم نوعی از انست آنجاست که [illegible] [illegible]
انتخار و نذر از هر چه باشد و [illegible] [illegible]
تعلق بذکر جواب [illegible] [illegible]
استدلال [illegible] [illegible]
مثل چنانکه [illegible] [illegible]
امر ثابت است [illegible] [illegible]
که ان مراد است بجای خود [illegible] [illegible]
را و اگر [illegible] معارض شود [illegible]
تکلیف الزم و خصوص الزام با خوت حقیقی [illegible] شود عموم
ثابت قرانی و حدیثی [illegible] اکرام غیر عام [illegible] قال
واخفض جناحک للمؤمنین الایه و قال صلعم [illegible]

اکرام ذی شیبة المسلم پس عموم اکرام با خوت مجازی است آری
بعضی بے ادبی واخوت حقیقی با حضرت سرور انبیاء صلعم ثابت نیست
و مجازی منهی عنه بلکه کفر است لقوله تعالی ولا تجهروا له بالقول
کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم الایه واز لو کنت آمر الخ نفی
آمریة مخصوصه باین سجده با فاتت استمرارش باقتضای ربط
با سه هم ثابت است نه نفی سجده بلکه ثبوت باستحسان این سجده
و روییش برای والدین واستاد دین رسول الله صلعم
مقابله زن و شوهر است چه مامور به نتواند شد مگر سجده تحیه و نه
نفی آمریة عامه مستمره چه آنحضرت صلعم امر و ناهی است
عموما و استمرارش بدلالة عموم لفظ آمر و ربط با جدهم و
فی المواهب اللدنیة عن انس ابن مالک رضه قال دخل رسول الله
صلعم حائطا للانصاری ومعه ابو بکر وعمر ورجل من الانصار و
فی الحائط غنم فسجدت له صلعم فقال ابو بکر یا رسول الله صلعم
نحن احق بالسجود لک من هذه الغنم فقال رسول الله صلعم
لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا لله تعالی + باید دانست که بر لفظ

سجود الف ولام عهد ذهنی تواند شد یعنی سجده که عنقریب بجا
آورده وآن هم تعظیمی نتواند شد ازینجاست از صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه نحن احق بالسجود لک من هذه الغنم والف و
لام استغراق که مشتمل سجده عبودیت تواند شد وآن برای غیر الله
تعالی جائز نیست ولفظ ینبغی ولا ینبغی در محل جواز مستعمل است
نه وجوب پس حاصل اینست که این سجده ش که سخن در آنست
هم سزاوار نیست کسی را برای کسی لکن سزاوار است برای
الله جل شانه بجواز نفی ش در مستدرک منه هم واثبات
ش در مستدرک هم ودر صورت لا انبار استدراک است
نه تحصیرش چه جواز مانع تحصیر است هم ونیز باید دانست
که ان یسجد هم عام نتواند شد که عموم سجده عبودیه را هم مشتمل
تواند شد وان در تحت لا ینبغی نتواند شد که منفی به ش
برای غیر الله تعالی هم ومثبت به ش برای الله تعالی هم
بوجوب است پس سخن در سجده جائز تواند شد که سجده تعظیم است
نه ش سخن در سجده هم وجب که سجده عبودیه است پس آن نیز

حدیث شریف اولویه سجده و تعظیم هم برای خدای عز و جل که

شامل عبادت است توان فهمید نفی سجده تحیه که معارض شیخ و

مشایعت را در این حدیث شریف آمده رواه ابو داود عن قیس

ابن سعد رضه قال اتیت الحیرة فرایتهم یسجدون لمرزبان لهم

فقلت لرسول الله صلعم احق ان یسجد له فاتیت رسول الله

صلعم فقلت انی اتیت الحیرة فرایتهم یسجدون لمرزبان لهم فانت

احق ان نسجد لک فقال لی ارایت لو مررت بقبری اکنت

تسجد له فقلت لا فقال لا تفعلوا این شرط و جزا مبنی بر

جواز سوال است ورنه در صورت تخالف شرط و جزا ش

قبل ازین مقابله و سبیل انفایا مقابله لا تفعلوا م مبنی بر عدم

جواز ثابت خواهد شد و در صورت صحت منع از شرط ش

بحمل استفهام برادمنع و باید دانست که حمل استفهام بر اراده

جواز هم تواند شد م صحت منع از جزا معارض یا ثابت

یعنی صدق ردیاک و غیران است و این منع عام ش

بجمیع مخاطب م سجده تحیه مخصوص بتوقف بر شرط و تقابلش

باثابت س ای صدق رویاک وغیران م ضعفا بعموم مفعول
نهی بسجده ش متعلق بعموم م مشروط ش یعنی تواند شد
که این نهی از سجده مشروط باشد پس حاصل چنین است که اگر هستی که
سجده کنی قبر مرا بمعرفة سوتیه عظمتم در حیات وممات سجده کنی تو و
هرکه عارف باشد واگر نی مکن تو و هرکه نباشد م یا نهی مفید
اثبات س ش ای تواند شد که نهی نفی مفید اثبات باشد پس حاصلش
چنین است آنکه گفتی که سجده کنم قبر را چنین مکن و هرکه باشد
که تفرقه است در عظمتم بحالت حیات وممات م سجده ف س ش
متعلق بعموم م وجزا رش عام س ش بجمع مخاطب م در تخالف
شرط وجزا س ش ای قیل بلی بمقابله لا وقیل افعلوا بمقابله لا تفعلوا
م وتوقفش ثابت ش ای صدق رویاک وغیر آن م
قوتا ثابت است پس این منع مخصوص بعرض نگر ش یعنی شرط
م نه بذاتش ضعیف معارض نشود مر عموم ثابت قوی را بلکه
از اشارت شرط ومفعول نهی در جانب نفی سجده قبر مبارک
هم ثابت پس برای حضرت اکرم ومکرم صلعم در حالت حیات

بالاولویة ثابت وعن صهیب ان معاذا لما قدم من الیمن سجد للنبی
صلی الله علیه وسلم فقال یا معاذ ما هذا قال الیهود تسجد لعظمائها
وعلمائها ورأیت النصاری تسجد لقسیسها وبطارقتها قلت ما هذا
قالوا تحیة الانبیاء فقال علیه السلام کذبوا علی انبیائهم ه تفسیر
کبیر ه ظاهر است که سجده حضرت معاذ رض تحیة بوده و
سکوت حضرت صلعم بران و فرمود که دروغ گفتند بر
انبیای خود چه از کریمه ما کان لبشر الخ ظاهر است و حکم
شرک نفرمود ازانجا که آنحضرت صلعم مبعوث به اوتیت
بجوامع الکلم است این کلام بلاغت نظام که درین بحث
مذکور شد بحکمة است بنا بر موافقت مفهوم کریمه ما کان لبشر
ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس
کونوا عبادا لی ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب
وبما کنتم تدرسون ه مع اشارت اباحة سجده تحیة وادلة
علی تفاوت الدرجات موافقت آیه فقعوا له ساجدین
ه باید دانست در صورت تعرض باطلال تهمت دعوی

منع الغین بے رفع تعارض با کریمہ و حدیث شریف مشکل تر
خواہد بود تم الکلام فی اثبات المرام زین بعد سخن است در آنچہ
فقہا رح فرمودند کما فی فتاوی الہندیہ من سجد للسلطان
علی وجہ التحیۃ او قبل الارض بین یدیہ لا یکفر ولکن یاثم لارتکابہ
الکبیرۃ ہو المختار رح قال ابو جعفر رح فان سجد للسلطان بنیۃ
العبادۃ او لم تحضرہ النیۃ فقد کفر کذا فی جواہر الاخلاطی ولو قال
للمسلم اسجد للملک والا قتلناک قالوا ان امرہ بذلک للعبادۃ
فالافضل لہ ان لا یسجد کمن اکرہ علی ان یکفر وکان الصبر افضل
وان امرہ بالسجود للتحیۃ والتعظیم لا للعبادۃ فالافضل لہ ان
یسجد کذا فی فتاوی قاضی خان وتقبیل الارض بین یدی العلماء
والزاہد فعل الجہال والفاعل والراضی آثمان کذا فی الغرائب
تجوز الخدمت لغیر اللہ تعالی بالقیام واخذ الیدین والانحناء
ولا یجوز السجود الا للہ تعالی کذا فی الغرائب باید دانست
مختار ہمین است کہ سجدہ تحیہ کفر نیست فلا نزاع فیہ ولکن
کبیرہ بسیر انتفاء صحت و ثبوت اصلی بر آنست و بر قول ابو جعفر رح

البته سجده به نیت عبادت کفر است نه به نیت تحیه ورنه معارض
شود امر مختار را ولیکن چون نیت مخالف انما الاعمال بالنیات است پس
دلیلی بر کفر بودنش می باید و فرضنا بوسیدن زمین پیش علما و زهاد
از افعال جهال است ولیکن بر گنهکاری فاعل و راضی دلیلی باید چه
بسا است از افعال جهال که معصیه نباشد و استادن و خمیدن و
دست به دست گرفتن که اینهم از ارکان عبادت است جائز است
باشد که بفارق نیت باشد ورنه به نیت عبادت کفر است
ولیکن بر استثنا سجده از جواز دلیلی باید آورد اکنون منکر
سجده تحیه را مجال تکفیر فاعلش نماند و جانب کبیره منظور فیه
است تا دلیلی واجب التسلیم موافق اصول فقه نیارد و نیافتن
مباحات در افعال صحابه رض دلیلی بر حرمت نایافته نتواند شد
بلکه بسا از مباحات بوقتی واجب الادا گردد و بسا واجب الترک
پس سخن در نفس امر است نه در ادا و ترک و هر چه آورده شد
بر اثبات کافی است حاصل اینهمه که گفته شد این است که امر
سجده تحیه نباید ورنه بر ساجد تکفیر و تفسیق از آنکه امر و نهی

صریحی دران یافته نشد بل جواز بالا شارت یافته شد پس مباح باشد و نیز باید دانست که ابو رافع قرظی و سید نجرانی گفتند ای محمد میخواهید که بپرستیم شما را و اختیار سازیم شما را رب خود پس فرمود معاذ الله آنکه بپرستم غیر خدای تعالی را و آنکه امر کنم بغیر عبادت الله سبحانه پس مبعوث کرد مرا الله تعالی باین و نه امر فرمود باین پس نازل شد این کریمه ما کان لبشر الخ ہمچنین در تفسیر کبیر مذکور است مم معلوم شد که صحابه کرام و غیر ہم رض سجده تحیه اعلانا نیاورده باشند تا نگویند که حضرت صلعم می پرستانند خود را اگر اخفا کرده آن معلوم نیست و اگر در اسرار در آتی یا بی که سجده تحیه در ضمن خود موصل بسجده عبادت لله تعالی است مر عارف بالله تعالی را چنانکه سجده تحیه ملائکه بجای حضرت آدم عم بنا بر مقصدی که از لما خلقت بیدی و نفخت فیه من روحی و انی جاعل فی الارض خلیفه ط ظاهر است پس موصل الی الله تعالی است مم و ابلیس لعین از خودی در استکبار مانده محروم از معرفه و سعادت شد نعوذ بالله تعالی

من شر و ریفسنا و سجده تحیه حضرت یعقوب برای حضرت
یوسف علی نبینا و علیهما الصلوٰة والسلام بنا بر مقصدیست که در
کریمه انما اشکو بثی و حزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون ۰
ای ما لی فی حب یوسف عم مستترا ست اش موصل الی الله
تعالی است م چنانکه درضمن سجده طرف قبله سجده طرف
نور حجابی است و درضمنش سجده برای الله سبحانه است و در
ضمن مسح و تقبیل حجر اسود مصافحه و تقبیل ید الله تعالی
پس باید دانست اگر سجده تحیه موصل الی الله تعالی نباشد
اثم است چنانکه قیام لقوله صلعم لا تقوموا کما تقوم الاعاجم
یعظم بعضهم بعضا اش شرح این حدیث شریف در ذکر کیفیت
زیارت القبور در ذکر قیام مرقوم است م و قرار نشد که
قول فقها رح در حرمت سجده تحیه برین مراد باشد زین است که
با اعتقاد جوازش ترک عملش بوجه غیر که جواز سجده تحیه
نداند و بر ساجد حکم کفر کند یا گمان سجده عبودیه برده ورا
فهمد و نیز اختلاف اولی تر است کما هو معمول العلماء و حکم

کفر و شرک بر عامل جیم کفر بر حاکم بسبب اختلاف مدعا دارد
و آنچه از قول فقها در حج یافته میشود شاید که برای حفظ نادان
باشد اکنون سخن است در کیفیت طواف قال سبحانه ولیطوفوا
بالبیت العتیق وقال سبحانه ان الصفا والمروة من شعائر الله
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما ومن تطوع
خیرا فان الله شاکر علیم الایة اطوف بر وزن افعل گرد
گردیدن بخاصیت باب تفعل تاکید فعل است و بهما شامل
مفعولیه است نه مفعول فیه بمعنی فیهما بدلالت شمول بالبیت
العتیق بمفعولیة نه مفعول باید دانست لغة طواف در محل
خبر بمعنی موضوع شد ای گرد گردیدن هم نتواند شد پس
این طواف اگر از تعبد لله تعالی است برای غیر الله تعالی شرک
فی العبادت است پس طواف بیت عتیق شد که غیر الله تعالی است
هم شرک فی العبادت است و حال آنکه الله تعالی امر
بشرک نمیفرماید و اگر از تعبد لله تعالی نیست برای غیر الله
تعالی شرک فی العبادت نه ولیکن امر طواف عبث است

و حال آنکه الله تعالی امر بعث منیفه باید پس باید دانست
اصل بار تعدیه برای حصول مفعول است مثل چنانکه
ذهب الله بنورهم م و بار تخصیص برای تخصیص مفعولی از
مفعولین مثل چنانکه عطیت زیدا بدرهم م پس
فعل متعدی بمفعولے بنا بر تعدیه و تخصیص اصلی
بار تعدیه و تخصیص را نخواهد ازین اصل است
که لفظ طواف مثل که متعدی بمفعولے است
هم بار تعدیه فعل و تخصیص مفعول را
نخواهد اصلا پس صله علی در لیطوفون علیهم و صله بار در لیطوفوا
بالبیت العتیق معنی متفاوت دارد مدخول صله علی بصحة
مفعولیتش مفعول غیر شش نخواهد و صله بار بعدم ضرورت
تعدیه فعل و تخصیص مفعول و عدم صحة تبعیض مفعول مقتضی اخراج
مدخول از مفعولیة و مفعول غیر شش بضرورت است پس
مفعول مقتضے بدلالة قرینة الله سبحانه است و صله بار مفید
معنی سبب ایقاع فعل بواسطه مدخول که شامل است

مر مفعولیه را نه فاعلیه را ش تنبیه است زمخشری و بیضاوی قول شر
شامل فاعلیه هم تواند شد چنانکه تنبیه بالتم هم مستنبط مفعول
مقتضی است ش برین تقدیر نظم شریف دلیل فوائد بالبیت
العتیق خواهد شد هم پس این طواف متعبد الله سبحانه باشد و
همچنین ش به تقدیر ان یطوف الله بهما هم طواف صفا و مروه
تعبد الله سبحانه غیر باشد بلکه از مباحات طواف متعا بهری
است ش کما قیل فی الاول الثالث فی انه رفع الجناح
الطواف بهما لا عن الطواف بینهما و عند نا الاول غیر واجب و
انما الثانی هو الواجب انتهی تفسیر کبیر و این تقدیر ان یطوف
بهما است هم پس این کریمه دلالت نمیکند بر سعی میان صفا
و مروه لاکن این سعی رسول الله تعالی صلعم کما ثبت انه علیه
السلام سعی لما دنا من الصفا فی حجته و قال ان الصفا و المروه
من شعائر الله ابدؤا بما بدأ الله به فبدأ بالصفا ذکره مسلم
را البیت الحدیث امر من الله تعالی باشد کما روی
عن النبی صلعم انه قال ان الله کتب السعی فاسعوا الحدیث

[illegible] حضرت هاجر رضه کما هو المشهور بوش

[illegible] ولدت [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] عطشها [illegible] انها [illegible] غاثها الله

[illegible] اقیامة

[illegible] و آز [illegible]

[illegible] اول [illegible] باید

[illegible] خوانده شد

[illegible] شرح [illegible] سباح [illegible]

[illegible] ثابت است [illegible]

[illegible] قول الاجماع ثابت نیست [illegible]

و خواندن مستحب باشد هم [illegible] زیادت در [illegible]

نشد بسبب عدم ثبوت [illegible] الاجماع [illegible]

و استدلال باثبات [illegible] قول [illegible]

الله تعالی صلعم [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

هم مشغول سعی مودی [illegible] تواند شد و الله تعالی اعلم باید دانست که تعظیم

مراد بشارت چیزیکه آنها [illegible] مقصود کما قال سبحانه و البدن جعلناها لکم

من شعائر الله الآیه [illegible] تعالی [illegible] تعالی غیر [illegible] شعائر

ما قال سبحانه [illegible] شعائر

فانها من تقوی القلوب الآیه وقال سبحانه و من یعظم حرمات الله

فهو خیر له عند ربه الآیه [illegible] تعظیم شان نبی [illegible] علیه الصلاة [illegible]

خیر التقوی و خیر است [illegible] تعظیم شعائر غیر الله تعالی برای [illegible]

تعالی است حیث [illegible] تعظیم [illegible] که می [illegible] تعظیم [illegible]

به نیت ثانی [illegible] اگر نباشد تعظیم غیر الله تعالی [illegible]

تعظیم الله تعالی هم [illegible] غیر الله تعالی غیر تعظیم مخصوص [illegible]

شرک نتواند شد باید دانست که [illegible] تحقیق معلوم است که

از شعائر الله تعالی است [illegible] ربوبیت الله تعالی [illegible]

و صفا و مروه معلوم است که از شعائر الله تعالی است [illegible]

حضرت هاجر [illegible] بود و ظاهر است که شعائر الله تعالی [illegible]

غیر الله تعالی هستند پس طواف غیر الله تعالی تعظیما [illegible]

تعظیم الله تعالی از عبادت الله تعالی است مامور به باشد همچو
طواف بیت عتیق یا غیر مامور به همچو طواف صفا و مروه از انجاکه
جسد انبیاء الله تعالی و بعض اولیاء الله تعالی علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام که محل قلب ایشان نزد حجاب سنی ربوبیة الله تعالی
است اشرف از صفا و مروه است طواف ایشان همچو طواف بیت
عتیق است اجراء طواف قبرشان که محل جسد ایشان است همچو
طواف صفا و مروه تطوعا خیرا اصل باید دانست ثبوت شی
بالشی لزوم نفی ما ورایش نکند تا نفی صریحش نباشد ورنه قیاس
که از اصول اربعه اهل سنة و جماعة مجمع علیه است باطل باشد
و آن باطل نتواند شد باجماع م پس اگر نهی صریح
واجب التسلیم برین عا آورده شود ازان گزیر نیست ورنه قیاس
جواز انچنین طواف بر مشروعیة طواف بیت عتیق است چنانچه
جواز بوسه هر معظم از مشروعیة بوسه حجر اسود است ش کما
فی الدر المنظم فی ذکر کیفیة زیارت القبور الخ قال الحافظ ابن حجر
استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل

كل من يستحق التعظيم من آدمي وغيره هم انتهى پس ثابت امر
بعض فقهاء این طواف را در آداب زیارت قبور نهاده اند چنانکه
در فتاوی مجمع البرکات نقلا از مطالب المؤمنین آورده است
ويقوم عند وجه الميت ويضع يده اليمنى على تربته ويقول اللهم
اغفر له فانه قد افتقر اليك وان كان قبر صالح ويكنه ان
يطوف حواليه فعل ذلك ثلث مرات انتهى آنچه ثابت است که طواف
برای احیاء صالحین اولی بود شعر في الدر المنضد في ذكر كيفية
زيارة القبور الخ ومن الافراط المفرط امور مستبهات تعارض
فيها الادلة واختلفت فيها الاقوال كالطواف حول القبر الشريف
وتقبيل عتبة لعلها ووضع الخد عليه ومسح جدرانه والتمرغ
على اعتابه ونحو ذلك فالشدد من العلماء حرموا ذلك كرهوا
سد الباب الذرائع المفضية الى المحرم والمخفف منهم جوزوه
او استحبوه تبركا بحبا لمعظم انتهى و... فيه
هم الا جهل وسلوك الى ... الحجة ... لنا
... وترضاه وتشفع فينا ...

ذکر فضیلت جواز آب لغیره تعالی لوجهه
تعالی بنیت تخصیص موهوب به و موهوب له
و تحسین نیت و اصابت نفع عمل خیر بآل
باب کریم نفع

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله نحمده و نستغفره و نصلی علی نبیه
و شاید که سبیل آب خیر تعالی لوجهه تعالی بتخصیص منسوب به
جایز است بدین نیت که این آب یا غیر آن برای فلان
است باشد و باین ثواب رسد و بر آن ثواب انشاء الله
و تعیین کنند آن سبیل بصورت بنیان حجرتر بتخصیص
باسم سبیل نه بنیت غیرت منسوب به و مشهور به بقول سعد
بن عباده رضی الله عنه قال یا رسول الله ان ام سعد ماتت فای
الصدقة افضل قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد رواه
ابو داود والنسائی رضی الله عنه مشکوة و آنچه است که آب
ده یا چیزی دیگر دادن بهتر است در روی الطبرانی و دارقطنی

ان رجلا سأل النبی صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فقال ان

لی ابوان کنت ابرهما حال حیاتهما فکیف لی برهما بعد موتهما

فقال له علیه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلی لهما مع صلوتک

وان تصوم لهما مع صومک انتهی الحدیث فان الصدقة تفضل لهما

الی مخصوص فقط مطلق است و ان تصلی لهما و ان تصوم لهما

نیز افضل [illegible] منسوب بحسب حال میشود [illegible]

نیست [illegible] لغیر اللہ تعالی [illegible]

باللہ تعالی [illegible] کلام [illegible]

مشهور [illegible] اللہ تعالی [illegible] لغیر

اللہ تعالی بجز [illegible] عمل صالح [illegible]

[illegible] انتساب نذر لغیر اللہ تعالی [illegible]

مشهور [illegible] قال اللہ تعالی [illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا

ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ذلک

خیر لکم [illegible] فان [illegible] اللہ غفور رحیم [illegible] وان

[illegible] صدقة [illegible] معنی [illegible]

خاص از بهر تعظیم و تکریم رسول الله تعالی است صلعم چه تغیر

برای حضرت نبی معظم و مکرم صلعم ممنوع است لعظمته صلعم و استمداد

هدیه با استمداد مناجات جناب رسول الله تعالی صلعم بقای

حیات، و تعرف ذات شان صلعم است پس اثبات حیات و تعرف

دایمی حضرت حیات النبی صلعم بفضلیة حیات در همین مکتوب

از جاها واضح است اگر فهمی و فهمی است والله یهدی من یشاء

الی صراط مستقیم و آنچه است که هدیه مخصوص برای

معظم و مکرم [illegible] تا بپاداری است پس هر که حکم کرد این

انتساب [illegible] چنان است که تقدیم کرد نفس خود

[illegible] بمقابله [illegible] ثابت شد کفر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماز [illegible] فلان است و این چیز برای فلان شرک

م ونیز نفصل تخصیص موہوب لہ وموہوب بہ ازینجا است
کہ ذبیح میکرد صلعم گوسپند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ
رضہ وبزنان احبار خدیجہ رضہ می بخشید اخرج البخاری ومسلم
وترمذی عن عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا الی ان قالت ربما ذبح
الشاۃ ثم یقطعہا اعضاءً ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ الحدیث
چہ درین ورای ثواب سرور روح حضرت خدیجہ رضہ ہم
ملحوظ بود کہ درحالت حیات خود ہم بایشان می بخشید
ق روزی نان باریک گندم از آتش سخت شدہ
بر سفرہ حضرت سید عالم صلعم بود فرمودند برای خدیجہ
ببخشند کہ او می پسندید وایثار ذی القربی مقدم ومفید تر
باستحقاق رحم دلیل دیگر بر فضل تخصیص موہوب لہ است
قال سبحانہ آت ذا القربی حقہ والمسکین وابن السبیل الایۃ
ش تنبیہ ازینجا رد آنست کہ گفتہ اند تخصیص موہوب بہ و
موہوب لہ بدعت است م وتعیین زمانی سنت مستحبہ است
کما فی التفسیر الکبیر انہ صلعم کان یاتی قبور الشہداء رأس

کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار الخلفاء
الاربعۃ ہکذا یفعلون انتہی ازینجا ایصال ثواب سالانہ ہم
ظاہر است پس قریب راز یارت قبر اولی است و تتعدد زیارت
را ایصال ثواب و حاضری سال بسال بر مقابر کہ عرس
عبارت ازانست ہم ازینجا است و در مشکوۃ شریف است
از محمد بن النعمان یرفع حدیث قال صلی اللہ علیہ وسلم من زار
قبر ابویہ او احدہما فی کل جمعۃ غفرلہ وکتب برا الحدیث وقال اللہ
تعالی واذکروا اللہ فی ایام معدودات الآیۃ و روز سوم بخانہ
اہل مخزون و دعاے خیر کردن طعام فرستادن سنت است
ازانکہ حضرت رحمۃ عالم صلعم بروز سوم بخانہ آل جعفر رضی اللہ عنہ بن
ابی طالب تشریف فرمود و فرزندان جعفر را دلداری نمود
و دعاے خیر کرد مرایشان را طعام فرستاد مدارج النبوت
و در کتاب فتاوی اوزجندی مولف ملا علی قاری روایت
است کان الیوم الثالث عن وفات ابراہیم بن محمد صلے اللہ
علیہ وسلم جاء ابوذر عند النبی صلے اللہ علیہ وسلم معہ لبن الناقۃ

وخبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله علیه وسلم فقرأ النبی علیه السلام
الفاتحه مرة وسورة الاخلاص ثلاث مراة فقرأ اللهم صل علی محمد ثم
لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر بابی ذر ان یقسمها وقال النبی
الله علیه وسلم ثواب هذه الاطعمة للنبی ابراهیم حدیث ش با اختلاف
بعض الفاظ در هدیة الحرمین وتحریر دا یستاد او جندی سبب
شمش بهرا نکار بر علماء حرم شریف یعنی مکه معظمه زاد ها الله تعالی
شرفا وتخطیه شمردم هم از ینجا ست که ... فاتحه خواندن
بطعام پیش از خوردن و رفع یدین مسح بر دو تقسیم و اطعام
والیصال ثواب از عبادت مالی و بدنی همه سنت است ۵

قال الله تعالی وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایه بعموم زمان
ومخیر ومخیرله وخیر وفلاح بخیر ومخیرله ش باید دانست که عموم
خیر شامل است عبادت مالی و بدنی و روحی را و عموم مفعول له
شامل است نفس خود و غیر خود را از احیاء و اموات چه عبادت
خیر بهر دو ثابت هم پس تعیین زد و هم دستم و نمبره برای
خیر که شامل عموم است حسن است واخرج انس ابن مالک رض

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة الاولی عسیرة علی المیت
فتصدقوا له وینبغی ان یواظب علی الصدقة للمیت سبعة ایام وقیل
اربعین فان المیت یتشوق الی بیته الحدیث باید دانست تصدقوا
عام است از روی مخاطب وصدقه ومتصدق له وزمان بدلالة
عموم منیت واربعین اولی است از سبعه وزیادت برین ممنوع نیست
که از تطوع است ش نمی بینی که زیادت عبادت نافله بر فرض
وواجب از تطوع است وقال سبحانه فمن تطوع خیرا فهو خیر له م
ازینجا است که چهل روز متصل تصدق کرده باشد از هرچه تواند
ش از عبادت مالی وبدنی وروحی هماناکه موافق کریمه وافعلوا
الخیر لعلکم تفلحون است م ومواظبة ترک روزی از اربعین
نخواهد پس بروز سوم ودهم وبستم وچهلم باز زیادت صدقه
نیز که در ضمن اربعین است وششماهی وسالانه نیز که در ضمن
عموم تصدقوا است ومنیت درینها مگر زیادت صدقه وثواب
که مراد است وزیادت ممنوع نیست که در معنی تطوع خیرا است
ودرین تعیین حکمتی است که بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر

امثال آنها چه دیگر حاصل میشود و نیز حکمتی دیگر هم باشد والله تعالی
اعلم ش در بیان ایصال صدقات است که در جامع الفقه از مجموع الروایات
است اما اگر کسی از ملک خود طعام میکند و ثواب آن بروح میت بخشد خوردن آن همه
حلال است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بروح حمزه رضی الله
تعالی عنه سوم روز و دهم روز و بستم روز و چهلم روز و ششماهه
و سالانه طعام داده و صحابه نیز همچنین کردند هرکه ازین منکر باشد
پس او از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع صحابه رضی الله
عنهم منکر باشد انتهی ازینجا است که سوم و غیره سنت است
هم و تخصیص صدقه برای اموات در شب جمعه و عیدین و شب برات
ازینجا است که در جامع الروایات فارسی از دستور القضات
حدیثا عنه صلعم نقل کرده که ارواح مومنان می آیند در شب
جمعه پس ایستاده میشوند بجانب خانهای پس ندا میکنند هریکی باواز
حزین یا اهلی و اولادی و اقربائی مهربانی کنید بر ما بصدقه
ش فی دستور القضات من الفتاوی النقشبندیة ان ارواح
المومنین یاتون فی کل لیلة الجمعة و یوم الجمعة فیقومون بفناء

بیوتہم ثم ینادی کل واحد منہم بصوت حزین یا اہلی واولادی
واقربائی اعطفوا علینا بالصدقة واذکرونا ولا تنسونا وارحمونا
فی غربتنا وقلة حیلتنا فی قبر ضیق وسجن وثیق وغم طویل وفقر شدید
وقد کان ہذا المال الذی فی ایدیکم فی ایدینا لو ننفق فی طاعة
اللہ تعالی لم نسئل منہ شیئا وانتم تاکلون وتشربون ونحن نحاسب
ونعذب فان اعطفوا رضوا بالصدقة ودعوا لہم بالبرکة والا فیرجعون
... حزینا ثم ینادی کل واحد منہم بصوت حزین اللہم اقنطہم
من الرحمة کما اقنطونی من الدعاء والصدقة ہ وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہما یقول اذا کان یوم عید او یوم جمعة او یوم عاشوراء
او لیلة النصف من شعبان یاتی ارواح الاموات ویقومون
علی ابواب بیوتہم فیقولون ہکذا ہ و از شرح امالی حدیث آمدہ است
صعم که ارواح مسلمان دہ سال ہر روز و دہ سال در شبہای
جمعہ و دہ سال در شبہای عیدین می آیند و بروایتے بعد
سی سال تا قیامة در شب عید برات و ہر شب جمعہ می آیند
و ہو الصحیح ہ باید دانست تخصیص امریست کہ اگر گذاشتہ شود

تخصیصے دیگر ناگزیر است تا آنکه عدم تخصیص هم تخصیص است
و در تحرز از تخصیص امر و افعلوا الخیر منجر بترک مطلق شود و البته
توقف اصابت ثواب در تخصیص و عدم اصابتش در غیر هیئت آن مطلق است
و همچنین جائز است مصافحه و معانقه بروز جمعه و عیدین
که درین زمان مروج است نه توقف نیل ثواب به تخصیص جمعه
و عیدین به نفی جوازش بروز دیگر و نیز آمدن اقربا و احباب
بخانه اهل ماتم بنابر ادای حق العبد لازم اجتماع ناگزیر است
و سبب زیادت اسباب مغفرت بکلمه و کلام شریف و طعام
و اطعمه لطیف خصوصا بروز سوم که روز اتمام ماتم است و تفضیل
اجتماع غیر ممنوع و کوجهه تعالی معین مشروع و نفی این مرتبه
نتواند شد پس اجتماع موجب خیر در حق زنده و مرده بود
پس تنبیه ازینجا باید داشت که گفته شد تخصیص ثانی و اجتماع
بدعت است هم پس تخصیص تاریخ رحلت صلحاء برای ایصال
ثواب بایشان اولی است چه آن روز رحمت در حق ایشان است
و بیم در حق متعلقات ایشان چنانکه وقت ولادت سعید سعید است

نفسه وتم لغیره چه میدانی که وقت ولادت باسعادت وکرامت
درحمة حضرت رحمة للعالمین مکرم ترین اوقات بکرامة کلی بوجه جبیت
وجود خیرات کلها است دیگر همین وقت موصلت بحکم آنکه فرمود صلعم
حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم ہے والموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
ہے تریں نسبت بخواص منعے از عموم ش ای منع عالم یا نسبت
بعوام منعی از خصوص ش ای منع مخصوص برای عوام ہم
درین تخصیص اگر پیش آرند فهو المقبول والا لا محذ درسفے المراد ش
در مجموع الروایات است اذا اراد ان تتخذ الولیمة یتخذ یادرک
یوم موته ویحتاط فی الساعة التی نقل روحه فیها لان ارواح
الاموات یاتون سفے کل عام فی ذالک الموضع فی تلک الساعة
ینبغی ان یطعم الطعام ویشرب الشراب فی تلک الساعة فانه
بذلک یفرح روحه وان فیه تاثیرا بلیغا کذا فی خزانة الجلالی
وجمع الجوامع عن جلال الدین السیوطی وقد ذکر بعض المتاخرین
من المشائخ المغرب الیوم الذی وصلوا فیه الی جناب العزت
وخطائر القدس یرجے ا فیه من الخیر والبرکة والکرامة والنورانیة

اکثر و او فرترین سائر الایام و کذا فی سراج الهدایة لمولانا سید جلال الدین البنانی فی حاشیة المظهری کن بہ تیاہ مین مم تسریف بر ی حضور مجالس اعراس حضرات اولیاء اللہ تعالی بنا بر نیات زیارت قبر و تبرک تاریخ رحلت ولند و دیگر صاحب خواہند بجواز عموم وقت ثابت نیستند و نہ مخصوص بوقت مخصوص است فلیت الخ و فی فولہ صلعم لاتشد الرحال الا الی ثلثة مساجد ترجمہ نہ بندید کجاوہ ہای شتران مگر سوی مسجد حرام و مسجد نبی صلعم و مسجد اقصی مفید تاکید و تحصیص سفر در انہ بہ نیل ثواب مخصوص این ثلثہ باستثناء از نہی از مساجد غیر ثلثہ است زیرا کہ درین استثناء سفر نمود الا التی منقطع نتواند مگر بہ تعمل از نفس مستثنی از سیاکہ سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم و تحصیل علم دین ظاہر و باطن و جہاد و زیارت استاد و مرشد طریقت و والدین کہ در عالم برزخ باشند و دیگر مصالح عادیہ بر تفاوت مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانہ السائحون الایہ بعموم السیاحۃ بالخیر متش لتفسیر معنی سائحون ذا طیبان

از مشوشات اختلاف از تفسیر کبیر توان یافت هم لیس یعنی
باستثنای منقطع رسیدن نیاید فیارب ما الهو لا ر القوم لا یکادون
ان یفقهو حدیثا ش فی العینی من احسن محامل ہذا الحدیث بان یکون
المراد منہ حکم المساجد فقط وانہ لا تشد والرحال الی مسجد من المساجد
غیر ہذہ الثلثة واما قصد غیر المساجد من الرحلة فی طلب العلم و فی
التجارة و زیارة الصالحین و المشاہدة و زیارت الاخوان و نحو ذلک
فلیس فی النہی انتہی من ہدیة الحرمین م و نیز ایصال نفع اعمال
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعا برای متعلق ایصال
غیر محال اگرچہ از گذشتہ باشد یا موجود یا آئندہ میشود کما فی
قولہ تعالی حکایتا عن نوح علی نبینا و علیہ السلام رب اغفرلی
ولوالدی و لمن دخل بیتی مومنا وللمومنین و المومنات ط
از مومنین و مومنات امة مرحومہ مراد است و امر الٰہی حبیبہ محمد
رسولہ صلعم مع اشتراک مع غیرہ صلعم و استغفر لذنبک و للمومنین
والمومنات ثابت است و نفعل آنحضرت صلعم عن جابر
رضی اللہ تعالی عنہ قال صلیت مع رسول اللہ صلعم عید الاضحی

فلما انصرف اتی بکبش فذبحه فقال بسم الله الله اکبر اللهم هذا
عنی وعمن لم یضح من امتی رواه احمد وابو داود والترمذی ش
من امتی عام است از گذشته وموجود وآینده که از امتش هستند
صلعم وازاحیا باموات به نماز جنازه که فرض کفایه است
وازاموات باحیا بهمدگر لقوله علیه السلام من دخل المقابر ثم قرء
فاتحة الکتاب وقل هو الله احد والهاکم التکاثر ثم قال انی جعلت
ثواب ما قرءت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین والمؤمنات
کانوا شفعاءه الی الله تعالی * لفظ کانوا دلالة میکند بر تحقق فعل
در زمان حال ومستقبل از شفعاء والاشفاعة در زمان ماضی لا
لهاست واین اشفاع عام الوجوه مخصص بالوجه بدلالة لفظی
ازین حدیث شریف نتواند شد بل نظر بتائیدات مثبت عبا
اشفاع عام الوجوه را توسع از اهل عالم روح وشهود وبرزخ و
آخرت بهمدگر باخلاف عالم تواند شد ش تنبیه ازینجا است
جواز خواندن قران مجید بر قبور وشعور مقبور بزائر وآباید دانست
که انفاع وانتفاع بهمدگر از عالم شهود وآخرت وبرزخ گذشته

بعالی ... است صریح مذکور است و انتفاع عالم شهود از
عالم ... روح مبارک صلعم و بعض اولیاء الله تعالی رضوان الله علیهم
است بسیار انبیاء و اولیاء بعیان خواهد شد چنانکه استعانت و توسل انبیاء
... بجناب ... روح مبارک صلعم و دلیلی بر نفی
... اختیاری حاصل نتوان شد مگر بر اثبات افادت اختیاری
ضروری و اگر باشد فلا بعد فیه والله تعالی اعلم ... و از اموات
اموات بقوله علیه السلام فاذا مات لاحد کم المیت فاحسنوا کفنه و عجلوا
انفاذ وصیته واعمقوا له فی قبره وجنبوه جار السوء قیل یا
رسول الله هل ینفع الجار الصالح فی الآخرة قال هل ینفع فی الدنیا
قالوا نعم قال کذلک ینفع فی الآخرة ... و ... کل نفس بما کسبت
رهینة و ... لیس للانسان الا ما سعی و ماشاکل هذا در حالت
... بسته مومن کافر معارضه بآن ش ای بانچه مذکور شد
از ... ثواب بعمل غیر ... میکند چه این سخن در وجه استحقاق
... العمل ... است ... نفی عفو و مغفرت و جزای بهتر
... حسنه منبعث به فضل الله ... لمن یشاء و من جاء بالحسنة

فلا خیر منها نتواند کرد نه بعمل غیر پس شاید سخن آنکه بعمل غیر است م

و نفی بعض منع ثبوت بعض نمیکند و عطف این جمله بر جمله است

مثبت

بطور دلیل دعوی و هم علة دلیل اول یعنی که نفی عفو و مغفرت به

الخ م بدانکه ما سعی و ما کسبت یعنی ما عمل مع نیت صحیحه نفس عمل است

و سخن در نیت صحیح است که توقف جزای اخروی بآنست و آن

بری موی بیان

مقصود و ما موصوله است که متغایر و متاخر نیت صحیحه نفس عمل است

م مفعول بیان بری محو

بدلالة مفعولیة ما موصوله مر فعل بعد پس را یعنی لوجه الله تعالی یا

لغیره تعالی پس هر عمل رجوع میکند بنفس عامل در وجه استحقاق

جزای اخروی نه استحقاق ما یراد غیر جزای مذکور که خارج از بحث

مقصود است اکنون آیه کریمه من عمل صالحا فلنفسه را در تفسیر کریمه

کل امرء بما کسب رهین الآیه مخصوص مومنین بسوق کلام سابق و

لاحق رهین سایر فعلها را در تفسیر کریمه ان لیس للانسان الا

ما سعی و کل نفس بما کسبت رهینة مخصوص کافرین بنظم عبارت

سابق و لاحق توان گفت نه اینکه پس این سعی نفی در مقابله

ثبوت معنی ما عمل است م جزای عملی بغیر عامل نتواند رسید

پیچ عمل از آن کس است ای جزای اخروی بغیر او نمی رسد بعضی نفی بعض

که دلالت لفظی از نهیها ندارد و حالانکه جزا امری متاخر از عمل بفعل
معطی ذو القوة المتین است که او را نفی حقیقی تخصیصا با نتقال
جزاے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد
که بقوله علیه السلام مصرح است فی المشکوة عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ان قال ان کان له عمل صالح
اخذ منه بقدر مظلمته وان لم تکن له حسنات اخذ من سیئات
صاحبه فحمل علیه رواه البخاری پس تردید است بر حقوق عباد
و قصد عامل بغیر بشش در حسنات اگرچه از فرض عین باشد
یا مستحب از مالی باشد یا بدنی نتواند شد پس فاعلش بانهی تحریم
... ان تصلی لهما وان تصوم لهما دلالة بر تعمیم از فرض و نفل است
نه بر تخصیص و قیاس باید کرد دیگر عبادات را بر نماز که مستجمع عبادات
است واگر تفصیلے زیاده تر باید رجوع کتب مفصله اہل سنة
و جماعة لازم پس فی ذخیرة العقبیٰ الانسان له ان یجعل ثواب
عمله لغیره عند اہل السنة والجماعة عن الصلوة والصوم والحج والصدقة
والتلاوة وغیرها من جمیع انواع البر ویصل الی المیت وینفعه قالت

المعتزلة ليس له شئ من ذلك انتهى وكذا فى البحر الرائق وغيره
م والبتة سقوط عمل از ذمه غیر عامل در واجب لنفسه بجزای عمل
غیر نتواند شد آری نفعیکه از عمل غیر رسد این استحقاقش باستحقاق
عمل عامل است که می بخشد او را که معلق بتقدیر و قضا است نه به
تقدیر و قضا آز آنجا که نزول کریمه کل نفس الخ مخصوص در
شان کفار است بدلالة نظم ما قبل نه مومنین بدلالة استثنا
ما بعد ای الا اصحاب الیمین فائده نفی اصالتاً نفع عمل غیر مخصوص باش
صفت اصالت مع متعلقاتش هم مومنین از این کریمه
نتواند شد و نه تعارض و همچنین کریمه ان لیس للانسان الخ
بدلالة دیگر از نظم و شان نزول ضرورت رفع تعارض و از
ملائکه بانسان لقوله تعالی والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون
لمن فی الارض ط الا ان الله هو الغفور الرحیم ٥ و از انسان
بملائکه شرکت بصلوة مع النبی صلعم اشهر است بلکه این انتفاع
وانتفاع بعمل غیر در دیگر اشیا نیز تواند شد چنانکه از تسبیح
سبزه بر گور بصاحب گور عن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله

علیہ وسلم مر علی قبرین فقال انہما لیعذبان وما یعذبان الا
فی کبیر اما احدہما فکان لا ینزہ من بولہ واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ
ثم اخذ جریدۃ رطبۃ فشقہا باثنین فجعل علی قبر واحدۃ فقالوا یا
رسول اللہ لم فعلت ہذا فقال لعلہ یخفف عنہما ما لم ییبسا * وہٰذا المشکوۃ
باختلاف اللفظ متفق علیہ آین فعل حضرت صلعم مخصوص باعجاز
نتواند شد بدلالہ تحویل تخفیف بہ ما لم ییبسا نہ بفعل حضرت صلعم
و در فتاوی ہندیہ است وضع الورد والریاحین علی القبور حسن
نیز این انفاع و انتفاع اختیاری ہم و ہم اضطراری تواند شد
کہ حقیقتش اہل ادراک حقائق خفیہ تواند دریافت ش تنبیہ
از ینجا ردّ است کہ گفتہ شد نفع اعمال بغیر عامل نمیرسد
پس از احیا نفعی باموات نتواند شد م اللہم صل وسلم
علی محمد نبی الرحمۃ وعلی عیالہ کما تحبہ و ترضاہ و تشفعہ فینا و ترحمنا
بسم اللہ الرحمن الرحیم ۝
حامدا و مصلیا و مسلما در تحقیق معنے کریمہ ما اہل بہ
لغیر اللہ و ما اہل لغیر اللہ بہ مقدمہ بدانکہ

اهلال بمعنی بر داشتن آواز مطلق است [illegible] نزد [illegible]

است صراحة و تقیید [illegible] اجرا [illegible]

بر [illegible] لول و تعدی بمفعولین است و گاهی [illegible] و مفعول

مقصود و گاهی بعنوان مخصص [illegible] و همان [illegible]

مهله است حیث انه همان [illegible] قول [illegible]

اهل بالتسمیة علی الذبیحة و اهل المحرم صوته بالتلبیة [illegible]

المحل تلبیه و تسمیه مهله است و ذبیحه [illegible] [illegible]

اهل المولود اذا ولد و استهل الرجل اذا [illegible] الهلال [illegible]

گفت اهل بالتسمیة بالذبیحة والذبیحة بالتسمیة و اهل المحرم [illegible]

[illegible] بالتلبیة [illegible] و قال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] شد ان شاء الله تعالی [illegible] [illegible]

و [illegible] اهل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فی [illegible] [illegible] [illegible]

واصل الاہلال رفع الصوت ای رفع بہ الصوت للصنم وذلک
قول اہل الجاہلیۃ باسم اللات والعزی وفی انوار التنزیل ای
رفع بہ الصوت عند ذبحہ للصنم وفی حاشیتہ معنی یرفع الصوت
للصنم ان یذکر اسمہ عند الذبح علی ما فی الکواشی وتاج البیہقی
وغیرہما ومعنی ما اہل بہ لغیر اللہ نودی علیہ بغیر اسم اللہ اقام
للصنم مقام لغیر اللہ بدلیل قولہ تعالی ما ذبح علی النصب
تنبیہا علی ان المقصود بالخطاب ہم المشرکون لانہم کانوا یستحلون ذٰلک
الامور ولیس المراد شاید کہ المراد خبر مقدم باضمار قبل الذکر یا شبہ
وتخصیص الغیر بہ اسم موخر وعلی ما ذہب الیہ یتعلق تخصیص والا
استقامۃ معنی عبارت بفہم نمی آید واللہ تعالی اعلم بما قصد المحشی
تخصیص الغیر بہ علی ما ذہب الیہ عطا ومکحول الحسن والشعبی وسعید بن
المسیب حیث اباحوا ذبیحۃ النصرانی اذا سمی علیہا باسم المسیح لانہ خلاف
مذہب الائمۃ الثلث مالک وابی حنیفۃ والشافعی رح فانہم
اتفقوا علی حرمتہا عملا بظاہر النص + ازین عبارات ظاہر است
کہ درینجا تقیید اہلال بذبح است تا آنکہ نزد ائمہ ثلاثہ رح وازا

بر شرح وحاشیه در تخصیص صنم بمقابلهٔ عموم غیر الله ومقصود ته
خطاب مشرکین ولیس المراد انه وارد تواند شد سخن کرده نمیشود
که بسبب ظاهر تواند شد وشاید که عبارت محشی مضطرب شده یا تغیر از ناسخ
م پس تجرد به ترک تقیید اهلال بذبح بی دلالهٔ انچه نمیدید چه
اعتزال از جماعت است پس اهلال بتقیید ذبح بتقیید عمله بر چهار
وجه تواند شد اهلال برای الله سبحانه یا برای غیر او سبحانه
و باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه و از ین چهار پنج دیگر آید
اهلال برای الله سبحانه باسم او سبحانه یا باسم غیر او سبحانه
یا برای غیر او سبحانه باسم او سبحانه یا اسم غیر او سبحانه یا باسمه
تعالی مع اسم غیره تعالی پس اهلال لله تعالی باسم الله تعالی
بنیت صحهٔ ذکوه در حکم حلت است واهلال لله تعالی باسم غیره تعالی
واهلال لغیره تعالی باسمه تعالی یا باسم غیره تعالی وباسمه تعالی
مع اسم غیره تعالی بر وجه عطف باشد یا شرکت بنیت صحهٔ
ذکوه در حکم حرمت است موافق مقصود هر دو کریمه مثل فی الهدایه
والثانیه ان یذکره موصولا لا علی وجه العطف والشرکة بان یقول

رسول الله [illegible] بسم الله و فلان او بسم الله و محمد
رسول الله باسم الله لا نحرم الذبيحة لانه اهل به لغير الله و هكذا
في الدر المختار [illegible] خلاصه [illegible] آنست که اهلال
در [illegible] مراد بوقت ذبح است [illegible] که ما اهل به لغير الله
عموم [illegible] است باسم الله سبحانه یا باسم غیر او سبحانه از فاعل عام
از مومن و کافر [illegible] برای فاعل عام با افاده نسبت
از صله لام [illegible] آنست هر جانوری که آواز برداشته شود
او [illegible] مراد بوقت ذبح از مومن یا کافر باسم الله سبحانه یا باسم
غیر او سبحانه بنابر تقرب غیر خدای عز و جل همچو تقرب مخصوص
الله سبحانه [illegible] که ما اهل لغیر الله بخصوص [illegible] است برجوع
ضمیر [illegible] باسم الله سبحانه [illegible] از فاعل عام از مومن و
کافر بتوسط مذکور با افاده [illegible] پس حاصل آنست هر جانوری که
آواز برداشته شود وقت ذبح از مومن یا کافر بنابر تقرب
غیر خدای عز و جل همچو تقرب مخصوص الله سبحانه باسم الله سبحانه
و میتوانست که ضمیر راجع [illegible] باشد لیکن خلاف فصاحت باشد

بتجددش نه بتحقق فائده بلاغت مدام این خصوصیت هم ساده ارباب انشا
تخصیص مذکور بمعنی علی است باقتضای مفعول صله علی رأیش بعینه
بودن علیه باشد در اینجا بتحقیق زیادتی در تقریر در ذهن باستفادهٔ
معنی ... تمام است و سبحانه الله تعالی اعلم بالصواب. ان
... متفق علیه نیست بل بجای خود ثابت است ش
است بعونه الله تعالی بنابر تقریرش همچو تقرب بعبده الله تعالی
از ... حرام است نعوذ بالله سبحانه منه هم فتمه ... المرام
ولیکن بنظر بتمام تحقیقات مالاحیلی فضولی کرده میشود ... استعمال ضمیر
متصل نتوانست بفائده تخصیص مفعول ضمیر منفصل لصاد باید
ش ازینجا پیدا میشود که اگر فائده تخصیص مفعول از ضمیر متصل لصاد باید
مراد نشود استعمال ضمیر منفصل تمام کرده ... بناکه بر حرمت ... خود
انتساب که ش بیان انتساب هم امری معقول نیست والا معنی از لفظ
اهل مذبوحه شد چه گفته شد اهل بمعنی نسبت گر معنی مذکور بود بعد
تعالی اعلم ش لیس ... مقطع شد ... حرمت معنی منسوبه از لفظ اهل
به نفی تقیید اهلال بوقت ذبح هم ... استفاده معنی تعمیم از صراحت

ما موصوله مبطل تخصیص ذبیحه است و حال انکه سخن در تعلیم حلة

وحرمة حیوانات مخصوص بذبح شش باشارت تخصیص مفعول

بضمیر متصل اهله بار وصراحة استشار لاحق هم است بخصوص

نظم صراحتا پس تعمیم نعت بمقابله خصوص نظم نتوان گرفت

نمی بینی که در ما ذبح علی النصب عموم ما موصوله را در مقابله

خصوص نظم مصرح گنجایش نیست شش پس مرتفع شد زعم تعمیم

که از جهت ما موصوله توانسته شد هم و تسمیه بالعد شرط ذبح ومذبحه

مذکی غیر نجس العین است تا انکه غیر ماکول اللحم هم مزکی شود در حد جواز

به هر خوردن شش چنانکه در فقه مذکور است پس مرتفع شد زعم ا

منتصب لغیر الله تعالی اگرچه از ماکول اللحم باشد در حکم نجس العین است

که پاک نمیگردد بتسمیه و تکبیر هم معنی ما ذبح علی النصب بترجمه جانوریکه

ذبح کرده شود از ذابح عام از مومن و کافر برای اصنام نزد اصنام

عموم ذابح از مومن و کافر بنا بر اشارت فعل مجهول بتوسیع

فاعل است مش فی حاشیة انوار التنزیل قوله ما ذبح علی النصب

لعدم ذبحه ذبحا شرعیا ان کان الذابح کافرا ولموافقة الکفار

ان کان مسلام و ترک صلہ لام بر بنای شہرت انتساب
لغیر اللہ تعالی است ش فی انوار التنزیل علی معنی اللام او
اصلھا بتقدیر انتھی و لم یذکر التقدیر م و اختیار صلہ علی بر اشارت
کراہت تعیین مکان ذبح پیش اصنام بدلالۃ علی بر ظرفیہ ستعدا یا
مجازی بنا بر رفع مشابھۃ کفار سوای حرمۃ انتساب کہ مستفاد
از صلہ لام متروک است ش بر اشارت کراہت م مکان عام
سوای نزد اصنام نمی بینی تعیین ذبح بہ منا از شعار اسلام است
و غیر ان چنانکہ در صحیح نسائی است ان رسول اللہ صلعم کان
یذبح او ینحر بالمصلی و غیر آن ناگزیر است ش پس لقع شد زعم
انکہ تعیین مکان ذبح سبب حرمۃ و کراہت است م و باید دانست
کہ مذبوح علی النصب و ما اہل بہ لغیر اللہ و ما اہل لغیر اللہ در وجہ
انتساب متحد است معنا پس اگر ذبح دون التسمیہ مراد نباشد
فائدہ تخصیص ما ذبح علی النصب از ما اہل بہ لغیر اللہ و اہل لغیر اللہ
نتواند شد و باتحاد تکرار بی فائدہ خواہد شد با اہمال عطف
و خود ظاہر است کہ از لفظ ذبح دلالتی بر معنی التسمیہ نیست بنا بر

ش

ازان است ش في حاشية انوار التنزيل واما ولي ان يعرف

بان مرادشان تا ار سیر بعضی بجهم وتقریر در وسند زیادت

اند رته که ان بعضی است وسبحانه وتعالی اعلم بکیفیة اشارت

که ان مخالف مذهب اهل سنت وجماعت نباشد وانانکه گفتن

در حرمت حلت بر حالت است الا وکیهم متعلق از ما بعدها این الغير اسم

به است ش في حاشية انوار التنزيل قوله من ذلكم اشارة الى

ذكره في قوله والمنخنقة الى قوله وان تستقسموا بالازلام راجعا الى

الجميع م یعنی ذلكم فسق ترجمه خوردن اینهمه حرمات کار بد است

و روایت حکم آنچه بعض بعض عنه مثل الیه حسی قریب است که

از بیته ان تستقسموا بالازلام است وفسق بمعنی کار بد است بدلیل

خطاب مومنان چه مومن بعمل حرام کافر نمیشود و خطاب

اشعار ... از حرمت علیکم وانیح ش چه حلت وحرمت شرعی

بمومنان است نه بکافران م بخلاف کافران که فسق منسوب

بکافر در ضمن کفر اوست ش پس مرتفع شد زعم آنکه عالم

باکلش کافر گفته شود م بدانکه در کریمه ما جعل الله من بحيرة

ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون علی
الله الکذب ط واکثرهم لا یعقلون ترجمه مشروع نکرده است
الله تعالی از بحیره و سائبه و وصیله و حام حالة یا حرمت را ولکن آنانکه
کفر کردند افترا میکنند بر الله تعالی دروغ را آنچه اختیار کرده اند
از حرمت و بیشتر ایشان نمی دهند مدار افترا را که از سابقین ثابت
آمده یا عذاب و عقاب افترا باید دانست که سائبه ...
از سیب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن پس سائبه رونده
است و در اصطلاح ناقه است که گذاشته شود مرفوع الانتفاع
بها بر مراد نص مجید پس حیوان رونده غیر ناقه را هم برین قیاس
سائبه میتوان گفت چنانکه درین دیار رسته کافران بزعم
خیر نفس خود یا غیر خود گاوان مرفوع الانتفاع میگذارند
و حرمتش از اقرار صریح کافرانست پس تخصیص سخن در سائبه
ازانست که سخن در حرمتش رفته هم ازانجا که سخن حرمته در ما اهل
لغیر الله و ما اهل لغیر الله به است سائبه شامل و نکلوا مما ذکر اسم
الله علیه تواند شد پس ازانجا دانست که سائبه را حرام گفتند

وجود آن آنکه تا هم بزرگان نشو و نما کرد و در حکم سابقه گرفتند عقیده
آن شکر گزاری غالباً جز ایمان صوم و صلوة و ما یتعلق بهم همه افعال ظاهر
و باطن لوجهه تعالی عمل لغیره تعالی است چنانکه دادن چیزی
بکسی لوجهه تعالی و اضحیه حضرت نبی الرحمة صلعم از برای امته و اضحیه
حضرت مرتضی کرم الله تعالی وجهه آمده از بهر حضرت نبی الرحمة
صلعم و غیره صلعم که تا این دم است فی المشکوة عن حنش قال
رأیت علیا یضحی بکبشین فقلت له ما هذا فقال ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم اوصانی ان اضحی عنه فانا اضحی عنه ش این مسئله
در کتب اهل سنت و جماعت مکتوب و معروف است و درین تنبیه اهتمام
آنست که انتساب لغیره تعالی لوجهه تعالی از حسنات است با
ابطال ادعای آنکه انتساب لغیر الله تعالی مطلقا حرام است
و جزای عمل لغیر عامل نمیرسد هم و گفته شد که حرمت سائبه
بسبب عدم خروج از ملک مسیب است بسبب عدم مقبوضیتش از
جانبی دیگر انتهی و حال آنکه خارج میشود بمجرد اخراجش از آنکه
خروج بذاته شیء از ملک محتاج نیست و للقبض فالبعض غیر ثابت

مگر بعرض بقصد شرط پس خروج مسجد مشروط نقیض باحال یا بانتفاء
صوری یا معنوی حسب الشرط صحیح است آنجا که حقیقه دو ضرر
از روح مصرف تصرف بصرف حقیقی است بر قبض معنوی
حقیقتا نتواند شد و آنجا که جزای اضحیه بنفسها است لقوله علیه السلام
سمنوا ضحایاکم فانها علی الصراط مطایاکم بدون تغییرها در صورت
عدم خروج از ملک و عمل اختیار اضحیه بصرف بنی الرحمة صلعم
از بهر امت بر خلاف حقیقه خواهد بود العیاذ بالله تعالی من سوء
الفهم والاعتقاد و آنجا است که نذر نفس منذور به برای
منذور له غیر الله تعالی و تصرف بمصارف لوجه الله تعالی نیابتا
از طرف منذور له بضرورت صحیح است و حساب بر ذمه ناذر
پس هوشیاری در کار لازم او باشد و نیز بدانکه انتساب بغیر الله
تعالی هیچ انتساب مخصوص الله تعالی از مومن نتواند شد
بدلالة ایمان پس فعل مومن را که محتمل بر نیت است پس شق دانش
امر یست مخفی و بدانی چون نیت هم منسوب به بدی نتوانکرد ان
بعض الظن اثم مگر آنکه که انتکار گردد خفی را موافق حکم

اہل سنت و جماعت حنفی بر تقیش لازم است نہ تکفیر و درین ہر دو
اکرمیہ سخن صریح از حرمت حیوانات است نہ از منتسبات عامہ پس
سخن صراحت حرمت منتسبات عامہ از مومن غیر مومن از نہایت
اہل تواند شد کہ افترا باشد و البتہ منتسبات لغیرہ تعالی لوجہ
تعالی از حیوان و غیر آن با مومن نوری بر نوری دارد بسبب
نسبتین بر تفاوت حال منتسب الیہ و خیریت بر خیری ادارہ
الحق العبد و الحق سبحانہ و منتسبات لغیرہ تعالی دون لوجہہ تعالی
از حیوان و غیر آن ظلمتی دارد بسبب حرمت اسراف یا شرک
باللہ تعالی و تسمیہ منتسبات بہا بنابر تقرب ہیچو تقرب
مخصوص اللہ تعالی از شرک باللہ تعالی است و آنکہ بنا بر تقرب
نیست از اسراف است پس حق تقوی اللہ تعالی آنست کہ
از منتسبات لغیرہ تعالی کہ لوجہہ تعالی نباشد پرہیزد تا آنکہ
از آب پاک از دست غافل ہم پرہیزدم کہ فعلش
لغیر اللہ تعالی بود از ینجا است کہ فعل خود ہم وقت غفلت
لغیر اللہ تعالی است و بی شبہہ ظلمت منتسبات لغیر اللہ تعالی را

جز صاحب دل نتواند دریافت و همچنین است ظلمه حرمت
اشیاء مکسوبه ش تنبیه از بخاری قولی است که منتسب الغیر
عموما از حیوان و غیر آن حرام است بدلیل ... یا اهل ... مشترک است بدلیل کریمه ذلکم فسق ... تعالی علم بحقیقة الحال
و الیه المرجع و المآل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا اللهم
صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جماله کما تحبه و ترضاه و تشفعه
فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت میلاد حضرت سید العالم صلی الله تعالی علیه و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله
و اصحابه و اتباعه اجمعین اعلم ان وقت الولادت مع السعادت
و الکرامة و الرحمة لحضرت رحمة للعالمین اکرم الاوقات بکرامة
کلیة لانه مظهر زمانی لمظهر الحسنات کلها و ستشب ... فیه
ولیلها ش نقل عن بعض الشافعیة ان افضل اللیالی لیلة
مولده صلی الله تعالی ... ثم ... الاحرم ...

وعليها كذا واعلموا ان هذا وقت مغيظ اليه الانبياء والملائكة
وما هو الى بالانتظار فسرّوا بظهوره صلعم على ما تمم الله تعالى رحمته
التي توقفت على ظهوره صلعم كما قال الله تعالى وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين خصوصا بظهوره وعموما بوجوده صلعم وقوله صلعم
للسائل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه اشارة الى
شرف اليوم وتعظيمه بالتعبد فيه والسرور فيه بولادته صلعم
شكر الله الرحمن باظهاره اياه رحمة للعالمين وأوصى النبي صلعم
بالالصوم يوم الاثنين وقال فيه وُلدت وفيه انزل على و
فيه هاجرت وفيه اموت الحديث فالتعيين لما ينبغي فيه ظاهر اولاً
لمن يعظمه باتيان الحسنات ويفرح بولادته صلعم فيه
فيشكر نعمائه سبحانه ومن لا فلا وقد تقرر من يفرح بنعمة المنعم
ليفرح به ومن يفرح بشخص ليفرح به فليس الا من شعائر اليوم
الآخر فقال علمائنا شكر الله تعالى سعيهم ذكر ولادته صلعم باجتماع
الناس في يوم معين بدعة حسنة بالاجماع ولا اصل له في الشرع
الشريف للحيثية المجموعية وفي القرون الثلثة المنيفة وبعضهم

استخرجوه قياساً كما ذكر المتأخرون وإنما أنا بتقيد اقتصرت
عبارات المعتبر من كتاب سبيل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد
قال أنا أحدثه ملك عادل عالم وقصد به التقرب إلى الله تعالى
وحضر عنده فيه العلماء والصلحاء من غير نكير منهم وارتضاه ابن دحية
وصنف له من أجله كتاباً فهؤلاء علماء رحمهم الله رضوه وأقروه
ولم ينكروه انتهى وفي الباعث على إنكار البدع والحوادث قال
مثل هذا الحسن يندب إليه ويشكر فاعله ويثنى عليه وفي الدر المنظم
وقد عمل المحبون للنبي صلعم فرحاً بمولده الولائم فمن عمل ذلك
الشيخ أبو الحسن المعروف بابن قفل قدس الله سره وغيره
الحجازي قال رأيت النبي صلعم وداراني وقال لا حضرنك كان
بيده قضيب فقلت لأي شيء يا رسول الله فقال حتى لا تبطل المولد
ولا السنن ويقول الشيخ أبو يوسف موسى الزهري في رأيت
صلعم في النوم فذكرت له ما يقول الفقهاء في عمل الولائم في المولد
فقال صلعم من فرح بنا فرحنا به انتهى وفي قول زيد والمحب
مع أحبابه ويقول المنصور الغباري رأيت النبي صلعم في المنام

يقول لي قوله لا سيطلبه يعني المولد وما عليك ممن اكل وممن لم
ياكل انتهى وقال الحافظ وقد ظهر لي تخريجه على اصل ثابت في الصحيحين
من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون
يوم عاشوراء فسالهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجى موسى
فنحن نصوم شكرا لله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر
بصيامه فيستفاد منه فعل ذلك شكرا لله تعالى على ما من به في
يوم معين من اسداء نعمة ودفع نقمة ويعاد ذلك في نظير ذلك
اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات والسجود
والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز
هذا النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وقال شيخنا رحمه الله تعالى
في فتاواه عنه ان اصل عمل المولد الذي هو اجتماع الناس
وقراءة ما تيسر من القران ورواية الاخبار الواردة في مبدا امر النبي
صلعم وما وقع في مولده من الايات ثم يمد لهم سماط ياكلونه
وينصرفون من غير زيادة على ذلك هي من البدع الحسنة التي
يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي صلعم واظهار الفرح

والاستبشار بمولده الشريف قال وقد ظهر لي تخريجه على اصل آخر
غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي عن انس رضه ان النبي صلعم
عق عن نفسه بعد النبوة مع انه ورد ان جده عبد المطلب عق عنه
في سابع ولادته صلعم والعقيقة لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على ان
هذا فعله صلعم اظهارا للشكر على ايجاد الله تعالى اياه رحمة للعالمين وتشريفا
منه صلعم كما كان يصلي على نفسه كذلك فيستحب لنا ايضا اظهار الشكر
بمولده واطعام الطعام ونحو ذلك من وجوه القربات والمبرات
انتهى وفي شرح سنن ابن ماجه الصواب انه من البدع الحسنة المندوبة
اذا خلا عن المنكرات شرعا انتهى وفي من المواهب اللدنية قد رؤي
ابولهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار
الا انه خفف عني كل ليلة اثنين وامص من بين اصبعي ماء
واشار براس اصبعيه وان ذلك باعتاقي لثويبة عندما بشرتني
بولادة النبي صلعم وبارضاعها له وفي معراج المسلمين عن ابن
عباس بن عبد المطلب قال كنت مواخيا لابي لهب مصاحبا له
فلما مات وقد اخبر الله تعالى عنه ما اخبر فحزنت عليه وهمني امره

محمد يكم

فسألت امه مولاان تریني اياه في المنام قال فرايت نار اللهب
فسألته من حاله فقال اني النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب
الا ليلة الاثنين من كل الليالي والايام فانه يرفع العذاب عني قلت
وكيف ذلك فقال وُلِدَ في تلك الليلة محمد فجارتني امة فبشرتني
بولادته ففرحت لمولده وعتقتها فرحا فاثابني الله بان رفع
عني العذاب في كل ليلة الاثنين لذلك انتهى قال ابن الجوزي
فاذا كان هذا ابو لهب الكافر الذي نزل القران بذمه جوزي
في النار بفرحته ليلة مولد النبي صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امته
عليه السلام يسر بمولده ويبذل ما تصل اليه قدرته في محبته صلعم
لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله العميم
جنات النعيم ولا زال اهل الاسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام
ويعملون الولائم ويتصدقون في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون
السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون بقرءة مولده الكريم
ليظهر عليهم من بركاته كل فضل عميم ومما جرب من خواصه انه امان في
ذلك العام وبشرى عاجلة بنيل البغية والمرام فرحم الله امرءا اتخذ

ليالي شهر مولده المبارك اعيادا ويكون اشد تلك على من في قلبه عناد

ولقد اطنب ابن الحاج في المدخل في انكار ما احدثه الناس من البدع

والاهواء والتغني بالالات المحرمة عند عمل المولد الشريف فالله تعالى

يثيبه على قصده الجميل ويسلك بنا سبيل سنته فانه حسبنا ونعم الوكيل انتهى

وكذا من العلماء الصلحاء ... الله ولي التوفيق البدعة

كلها سيئة ... منع تخصيص ش

... على وجه يتحد الذي به العموم م البعض من العام ش

... في وجه يتحد م ... ش متعلق بالتخصيص اي

بوجه الذي م ليعارض بالعندما ش اي وجه الذي م به العموم

فلا يسع التاويل فلزم التساقط ولافادت الكل التاكيد والحصر

وهما يمنعان الاستدراك والاستثناء والتخصيص وقد لا يفيد ش

الكل التاكيد والحصر م فهو بالاستثناء والاستدراك والتخصيص

فالفرق ش ظاهر م بينهما ش اي كل للتاكيد والحصر و

كل لغيرهما بالاستثناء وغيره المذكور م فان التخصيص لا يزيل

اشتراك ش اي وجه يتحد م الذي به العموم م العموم

والخصوص لا يعتبران الا في العوارض فلا يجتمعان في التعارض

ش الكلام المحقق تفسير دليل على دعوى منع التخصيص بوجه الذي

بالضد وجه الذي به العموم م فكيف تخصيصها ش اي البدعة

من العام م وتحسينها ش استدلوا على صحة بدعة حسنة بقول عمر رض

فيما قيل في اثبات التراويح ان رسول الله تعالى صلعم صلى التراويح

بجماعة فترك جماعتها من خوف نزول فرضيتها على امته صلعم

فيصلونها في بيوتهم منفردين فلما زال سبب تركها من خوف نزول

فرضيتها اعاد جماعتها عمر رض فقيل هذه بدعة فقال عمر رض نعمت

البدعة م فقول عمر رض نعمت البدعة جوابا فيما قيل بدعة لا يدل

على انها بدعة عنده رض اذ كانت صلاها رسول الله تعالى صلعم

بجماعة بل اعادة ش والاعادة ليست ببدعة م فهي ش

اي البدعة م احداث مفسد في الدين وما ليس بمفسد ليس ببدعة

فتسمية ما ليس بمفسد بالبدعة الحسنة مسامحة اللفظ مجازا على ما لم يوجد

عندهم في الكتاب والسنة صراحتا واقتضاءا فاعلم قال الله تعالى

واذكروا نعمة الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به

واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شيء عليم فقد ذكره صلعم فرض
موقوف على انه صلعم بعثه الله تعالى برسالته على ذريته ما يحق وتوقف النزول
وتحصيل ذكر الكتاب والحكمة على الرسال الى كيف استغنائه صلعم من
نعمة الله تعالى وقد قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعث
فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين والتحذير على مخالفة الامر المتنبه
على النفاق بالحق يؤكده ش في انوار التنزيل نعمت الله التي
من جملتها الهداية وبعثة محمد عليه السلام وفي مدارك التنزيل نعمت الله
بالاسلام ونبوة محمد صلى الله عليه وسلم م وقال الله تعالى
ورفعنا لك ذكرك الاية فان ذكر فضائله وشمائله صلعم عمودا كان
وسيلة التقرب الى الله تعالى اذ هو رسول الله تعالى ونبي الانبياء
فاعجازه منها ش ... من فضائله وشمائله صلعم م ولكان
في مجالس الانبياء وصحابهم واصحابه صلعم وتذكر والملائكة لما
قال الله تعالى ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ه والصلوة على النبي شامل لذكره

... مختلف العلماء في انها فرض او واجب وباقي ولادته

صلعم اعطي الاعجاز الا انه لا شتبه بالعقليات والنقليات والتجربات

قال ... في التنوير ... بشير النذير عن ابن عباس رضي الله

تعالى عنهما ... يحدث ... في بيته وقايع ولادته لقوم

... اذ جاء النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت

... وقايع ولادته لابنائه وعشيرته ويقول هذا اليوم

... فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله فتح عليك ابواب الرحمة

... يستغفرون ... فثبت تكليف يكون عمه حسنة

... في القرون الاولى ... فاستدلال آخر على انه ليس ببدعة

... فذكر ولادته صلعم ... فذكر ولادته صلعم

... حسن ... الشرع فاصله بقوله صلعم

... حتى الحديث ولكن العمل الذي لا ...

... سنة ... والقياس والاجماع

... في الاشياء ... استحسانه وقوله

... سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها

وما راٰه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ه ولا تجتمع امتی علی الضلالة ه فاعلم انه لیس الحسن الا و هو فی الکتاب و سنة مفسراً او مدلولا اشارة بقوله سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین او ما فی معناه فی الباب او قیاسا والقیاس علی الحسن حسن فرفع فی ضمن ادلة کمال ما سبق ولحق من الرضا و وقع الاکمال حتی القیاس فی الرضا علی الاحادیث الشریفة المروية فالضلال التی لعناد فی الدین فهی بدعة ما وجدت فی الاصول الاربعة المسلمة فان اصلا منها لذکره صلعم علی الحسنیة المروجة من حیث اجماع الصحابة علی الاستنباط القیاس بقوله صلعم ظاهر ذکره سیکر الاجماع الذی صح وان قیل کل للتاکید والحصر ومعناه کل ما احدث معنه ا فی الدین فهو بدعة سیئة فیقابله کل ما احدث منها فی الدین فهو بدعة حسنة والاحادیث الشریفة المروية فی بحث البدعة اصل لها علی قولهم فیقول الحزین انما هو فی القیاس والاجماع ــــــ اصل الاحادیث الشریفة المروية علی قوله س ث ای الحزین

م ولم يقل صلعم بدعة حسنة بل قال صلعم سنة حسنة وما راه المسلمون
حسنا فتخصيص من القول بالسئ المفسد في الدين ليس ببدعة بل حسن
في حد وان كان تعامل الصالحين الخ وما راه المسلمون الخ وامثالها
بدعة حسنة وما خذ قولهم العام مخصوص البعض لعارض بالضد كل بدعة
ضلالة لتعارض بالضد بتخصيص بالحسنة عموم الضلالة الذي لا يزيله
التخصيص ش فلا يسع التاويل فلزم التساقط م فهذا ما هو المذكور
في تسمية بالسيئ المفسد بالبدعة الحسنة مسامحة اللفظ مجازا
على ما لم يوجد عندهم في الكتاب والسنة صراحة واقتضاء تام
وما وقع في المنام للثقات دليل الى صحة العمل حسنا من اصل الذي
في المنام وانه ش اي الحزين م اخذ به لنفسه عليه لا امر به
لغيره وانه ش اي الحزين م راى النبي صلعم في المنام في
ليلة من الشهر الربيع الاول جاء صلعم في دار امرءة وهي تحتفل
لذكر ميلاد النبي صلعم فعرض لم يا رسول الله صلعم فقال صلعم
من طلبني حبته فالكلام الشريف عام ولكن تعميمه في الوقت اي
احتفل لذكري كانه طلبني وانه ش اي الحزين م على صحة الرواية

من عالم المثال او العمل بها دليل يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول
رايته صلعم حقا وان لم تعرفه صلعم فيما سمعنا عنك وقوله سبحانه
فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله
واليوم الاخر ذلك خير واحسن تاويلا ويدل على تقدم امره صلعم
لنا من عالم المثال ان كنا نعرفه صلعم ونعمل به

في المنام لا يبطله

تقدم النهي

فيقول الحزين

فمن لزمه

اعمالكم الاية

التسهيل

شخصه صلعم

عرف بوصف

اي هو صلعم في عالم

بالاولوية والتوسع زمانا ومكانا للمستعرف فاذا الفرض المطلق
اولى بالاولى فليس تركه الا ترك الاولوية والاعراض عنه بعد ادائه
الفرض المطلق اعراض جزء المطلق اولى الاجزاء ولا ينبغي للمومن
وقبل ادائه كفر فلا بد لنا ان نعرفه صلعم ذاتا وصفاتا بالاذكار سماعا
وتقليدا فذكر الذي يدل على تشخصه صلعم امتيازا عن غيره صلعم
فرض علينا وما هو الا ذكر ولادته وابائه صلعم يشتملهما كما في النعت
ذكر ابائه لمعرفة تشخصه محل الرسالة من غيره صلعم فما بعده على
حاله والتعظيم له صلعم في وقت ينبغي له في حضوره وغيبته صلعم
مما دنا الله تعالى به كله فرض مؤبد قال الله تعالى توقروه ط
ش في الاية انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا لتومنوا بالله
ورسوله وتعزروه وتوقروه طم توقير الرسالة ولا وصافه من
هيبته وشمائله صلعم عام الاتحاد متعلق فاعل لتومنوا ش اشارة الى
التابيد م وعدم تقييد الزمان على معنى مصدر وتقييد الزمان على
معنى مضارع يفيد للاستمرار وباعث التوقير وهي مؤبدة
واين الدليل على عدم توقيت لتومنوا وتوقيت تعزروه وتوقروه

خصوصا و اعلم ان خلاف التوقير يلزم لكفر للاستخفاف بخلاف
التعزير ش اي خلاف التعزير لا يلزم كفر لعدم الاستخفاف مع
والما ثبت تعظيمه صلعم في وقت حضوره صلعم فما هو ممنوع في غير وقت
حضوره صلعم الا تعلم ان لا يرفع الصوت في مسجد النبي صلعم الى الان
على نزول يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الاية
وهو موقت فما هو فرض موقت في حضوره صلعم في عالم الشهود
مستحب في غيبته صلعم من عالم الشهود وحضوره صلعم من عالم البرزخ
على انه صلعم لحي وسميع وبصير عليم مع توسع صفاته عادتا واعجازا
الان كما كان صلعم على اخذ صحابه صلعم الى الآن واما القيام له صلعم
فاعلم قال سبحانه وقوموا لله قانتين وليعجبك استدلالي بقول الكبريا
فعليك النظر الى ذكر كيفية تفسير قوله سبحانه حافظوا على الصلوات
والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فعليك القبول والجواب
بالانصاف فاعلم ان القيام ان كان لتعظيمه صلعم لو قاره برسالته
صلعم فانه عبادت لله سبحانه وكان في حضوره وغيبته صلعم عبادتا
لله سبحانه كالتوجه الى بيت الله سبحانه وتعظيمه في حضوره وغيبته

[illegible] سبحانه صلعم وفی روایة

[illegible] احد ورسوله

[illegible] بتعظیمه صلعم [illegible] صلعم لا

[illegible] الاخلاق

[illegible] رضیا اللهم ونقنا لما تحبه

[illegible] الی الصلوة فقال

[illegible] رضی الله عنه

[illegible] فاذا قام قمنا

[illegible] فاطمة رض

[illegible] رض قالت ما رایت احدا کان اشبه

سمتا [illegible] برسول الله صلعم

من فاطمة [illegible] قام الیها فاخذ بیدها فقبلها

واجلسها فی مجلسه وکان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت

بیده فقبلته واجلسته فی مجلسها [illegible] روایة فی المشکوة

عن انس رض قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم وکانوا

اذا ادوه لم يقوموا لما يعلمون من كراهته لذلك [illegible]

لا يجوز القيام [illegible] لكراهته صلعم لذلك و

لكن لم يقوموا [illegible] كراهته صلعم لذلك و [illegible]

قيامهم له صلعم [illegible] الا لكراهته [illegible]

للثابت المذكور [illegible]

قيامه صلعم لفاطمة رضه [illegible] في المشكوة [illegible]

رضه قال خرج رسول الله صلعم متكيا على عصا فقمنا له فقال لا تقوموا

كما تقوم الاعاجم يعظم بعضها بعضا [illegible]

تشبيه كيفية القيام [illegible]

القيام فلا حاجة [illegible] الى [illegible] الا [illegible]

ليس في النهي وهو الثابت المذكور [illegible] بقيام

بحديث قيام [illegible] له صلعم [illegible]

صلعم والنهي [illegible] صلعم [illegible]

الثابت [illegible] صلعم [illegible]

على [illegible] ابن [illegible] الى [illegible]

فی غیر وقت حضوره صلعم تعظیما له صلعم کما هو ثبت من احد عنه
صلی اللہ امته صلعم فترکه بالکسل حرمان من ثواب الصواب الا عرض
بالصحبة یلزم الاستخفاف وهو کفر واما السکوت عما لا یلیق فی مجلس
ذکره صلعم فعلی نزول یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله
ورسوله واتقوا الله ط منه مش ای من ما هو ممنوع فی غیر وقت
حضوره صلعم تعظیما له صلعم کما هو ثبت من اخذ صلحا امته صلعم
هم وههنا الذکر بمعنی المذکور علی تابید النهی ش وعلیک النظر
فی معنی الایه وما سبقت الی ذکر کیفیة تعظیم النبی صلعم م وقال
ابراهیم النخعی وجب علی کل مومن متی ذکره او ذکر عنده ان یخضع
ویخشع ویتوقر ویسکن من حرکته ویاخذ من هیبته واجلاله بما کان
یاخذ نفسه لو کان بین یدیه ویتادب بما ادبنا الله به انتهی فاذا
قیل قوموا التعظیمه صلعم وقامت الجماعة تعظیما له صلعم ولو فی
غیر وقت حضوره صلعم فلا یقتضی الایمان به صلعم وتعظیمه صلعم
لمومن ان لا یقوم فمن ترکه کاسلا او معرضا فقد ذکر حکمه اعوذ
بالله سبحانه من السوء وقال عثمان بن حسن الشافعی قد جمعت الامة

المحمدیہ من اہل السنۃ والجماعۃ علی استحسان القیام المذکور وقال
صلعم لاتجتمع امتی علی الضلالۃ انتہی وقال عبد اللہ بن عبد الرحمن
السراج اما القیام اذا جاء ذکر ولادتہ صلعم عند قرأۃ المولد
الشریف فتوارثتہ الائمۃ الاعلام من غیر نکیر ولہذا کان مستحسنا و
فیہ اثر عبد اللہ بن مسعود رض مارأہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن
انتہی ولما کان توارث عامۃ المسلمین بلا نکیر عند فی الشرع
معتبرا عند الفقہاء کما ذکر فی کتب الفقہ من الہدایۃ وغیرہا کیف
کان توارث العلماء الصلحاء علی حسن فی الشرع غیر معتبر
فتقیید الیوم والشہر لذلک الذکر باجتماع الناس والتعظیم لذلک الذکر
تعظیما الذکر المذکور للمعظم اولی فالاشارۃ الی تقیید الیوم من
تقیید صوم یوم الاثنین والقیاس لہ علی یوم عاشوراء والاجتماع
بالطلب وفضیلتہ من الجماعۃ فی الصلوۃ بالاذان وقولہ صلعم یداللہ
علی الجماعۃ وفی النزہۃ جاء فی الخبر ان العبد یاتی الی مجلس الذکر
بذنوب کالجبال فیقوم من المجلس لیس علیہ شی فلذلک سماہ
صلی اللہ علیہ وسلم روضۃ من ریاض الجنۃ والتعظیم والقیام

نذاكره صلعم من الخطيب في الجمعة والعيدين بذكر الله تعالى ورسوله
تعالى وآله وصحابه واتباعه صلعم والسلطان المقسط ومن نصبه صلعم
منبرا في المسجد لحسان رض ومن ذاكر معجزه صلعم قائما عليه كما في المشكوة
فثبت حسن التشريف والقيام تعظيما في حالة ذكر المعظم عموما وكذا الذكر
[illegible] عام الاوقات في حده كما ذكر في الوقت المعين بالوجه الاحسن
[illegible] فان لم يتيسر ان العمل به تكليفا لا يطاق او الترك به تفويتا
لما يدرك [illegible] بالقيام المعمول [illegible] الذكر المشغول ومثلا
ان خالق [illegible] الانس لعبادت [illegible] في كل وقت والصلوة
[illegible] ذلك تعينت في الاوقات الخمسة فان اوتيت
[illegible] لكل وقت من الليل والنهار لنيل الحسنات
واذهاب السيئات فاعلم ان ذكر ولادته صلعم ههنا مقصود للفرح
والسرور بحبه صلعم ونشكر الله تعالى على ان بعث الينا رسولا رحمة
للعالمين شفيعا للمذنبين وللبركة في الايمان بذكر اعجازه صلعم
ونزول رحمة الرحمان بحبه صلعم في الدنيا والآخرة وما سوا الا المشركو
الثابت عبادتا لله تعالى يا رب صل على محمد نبي الرحمة وعلى جميع آله

کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا بہ فیا ایہا القاصر الا تری
الیک بسرور ولدک الذی مکین انہ کان لک ضرا الی ابی لہب علی
وسط الصلب فکیف لا تسر بہ وہو شفیعک انبیک صلعم علی وسط القلب
فکیف لا تندم وقال اللہ تعالی قل بفضل اللہ وبرحمتہ فبذلک فلیفرحوا
ہو خیر مما یجمعون ش من شاء یرجع لاستدراک معنی الآیۃ الکریمۃ
الی ذکر کیفیۃ الاخلاق م ہیہات ہیہات ما رضیت باللہ ربا و
بالاسلام دینا و بالقران اماما و بمحمد نبیا صلعم و نسیت الآخرۃ و
نسیت الشفاعۃ وقلت انا مومن فیا ایہا المومن کیف قلت
لا تذکر ولادۃ الرسول الشفیع الاولی بالمومنین من انفسہم مع ما ورد
فی الوقت من اعجازہ صلعم لا بدعۃ سیئۃ وانہ فرض علینا تعبد
ادائہ مستحب یا ایہا المرائی صدرک القلب ام الحجر الصلب کیف لا
یخضع ولا یخشع ولا یعظم للنبی الامی نبی الرحمۃ وہو خیر خلق اللہ
کلہم عند ذکرہ صلعم نحو ما قال قائل رحمۃ اللہ تعالی **شعر**
عند ہبوب الناشرات علی الحمی تمیل غصون البان لا الحجر الصلد
فما نفعت الا جرحت قلوبنا و نسیت الحجر انہ یعقص الحزین

مشته لا ينفع الامن تاب و امن عمل صالحا انه ترك التعيين فيه الى
المذنب شهر او سنة تعيين آخر و اختار تعميم شهر او شهر آكثر للثواب تأكيدا
فيه الا نكار للتعيين فرا في المنام يقول الشيخ من السلسلة المحمدية المجددية
رضي الله تعالى عنه اصحابه استغفرت حالك عن رسول الله تعالى
صلعم فقال صلعم انه يذنب ذنبا قليلا و يرجع عن طريقي رجوعا
قليلا فتحدث في حاله و يستغفر ما فهم و قسي قلبه و لا ينفعه استغفاره
و را في المنام انه دخل بغته في مرقده صلعم و هو صلعم فيه وانه
بين صلعم و وجهه الى وجهه صلعم فاذ ان نظره الى الكعبة الشريفة
و انه مسرور بما انه يخطر في قلبه ان يتوجه الى الكعبة الشريفة دون ان
يكون نظره اليه صلعم لكن يكون قلبه متوجها اليه صلعم فنظر
النبي صلعم و علمه انه تبع الشريعة فنظر فاستفسر تاويله عن
الشيخ من السلسلة العالية القادرية رضي الله تعالى عن اصحابها
فقال سلمه الله تعالى اذ ينبا و يذنب فيستغفر و يستعيذ و لا ينفعه
استغفاره الى الان فرا قبر شيخ الشيخ من السلسلة المحمدية المجددية
رضوان الله تعالى على اصحابها و جلس مراقبا فقال رضي الله تعالى عنه

انت وهابي فتوحش قلبه وقام ورجع فدما في مجلس مراقبا فقال له

شيخي انت وهابي فتوحش قلبه وقام ورجع ثانيا في مجلس مراقبا وما

الى طوره بمجلس فقال انت وهابي فتوحش قلبه وقام ورجع

الى داره فاشتاق قلبه الى خدمة شيخه من السلسلة العلية

النقشبندية رضوان الله تعالى على اصحابها فحضر وعرض ان المسلك

يميل شيئا على ما ذكرنا في صدر القصة فقال رحمه الله تعالى استغفر

الله من العمل بالطريقة الوهابية فاستغفر وتاب فصفى قلبه لان التوبة

الحقيقة بالشفقة فالذين انكروا التعيين بوسنة مستحبة فغلوا في الدين

من غير عذر فيا رب انا نعوذ بك ونعوذ برسولك من

شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له

ومن يضلله فلا هادي له ونشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك

لك ونشهد ان محمدا عبدك ورسولك اللهم ثبت [illegible]

فكيف [illegible] في [illegible] اقتدا [illegible] علينا و [illegible]

كما تحب وترضى [illegible]

ذكر كيفية زيارة التربة [illegible]

قبر نبی صلعم الرحمۃ مع مطالب اخری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ علی آلہ و صحابہ
واتباعہ اجمعین اعلم ان فی تحقیق زیارت القبور کانت علی مشقۃ
لعدم تیسیر اسبابہ فانتظرت الی ان یسیرہ اللہ تعالی فاذا الکتاب
المسمی بالدر المنظم فی اثبات القیام تجاہ القبر المکرم صلی اللہ
علی صاحبہ وسلم تیسر فی تیسیر مقصدی رحمہ اللہ تعالی لمولفہ و
بارک فی معاشہ و معادہ فنقلتہ بعینہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ الملک المعبود القائم علی کل نفس من الخلق ادنی و
اعلی والصلوۃ والسلام علی سیدنا محمد المخصوص بالمقام المحمود والشفاعۃ
الکبری وعلی الہ واصحابہ البائتین لربہم سجدا وقیاما وعلی اتباعہم
القانتین لمولاہم خشعا وصیاما اولئک یجزون الغرفۃ بما صبروا
ویلقون فیہا تحیۃ وسلاما خالدین فیہا حسنت مستقرا ومقاما وبعد
فیقول الفقیر الی رحمۃ مولاہ الغنی محمد مظہر العمری النقشبندی

الاحمدی فنعمدہ اللہ برحمتہ وغفرانہ واسکنہ فسیح جنانہ انہ قدم علینا
بالمدینۃ المنورۃ فی سنۃ ۱۲۹٦ الف و مائتین وستۃ وتسعین فاضل من
اہل الہند ممن جذبہم اللہ تعالی الی الحرمین الشریفین وشرفہم بزیارۃ
روضۃ حبیبہ سید الکونین صلی اللہ وسلم علیہ وزادہم تقربا لدیہ
وہو المولوی عبد العزیز لازال عابد الربہ ومعزا لدینہ وسئلنا
عن قیام الزائر فی مواجہتہ صلے اللہ علیہ وسلم ووضع یمینہ
علی یسارہ کہیئتہ الصلوۃ حین التسلیم علیہ صلی اللہ علیہ وسلم
ہل ہو جائز ام لا فاجبتہ بما فی کتب اصحاب المناسک من المتون
والشروح من اداب زیارتہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہذا کلام
بلا دلیل لیس فیہ شفاء لعلیل مع ورود الاحادیث فی النہی
عن التعظیم والقیام مثل ما تفعلہ الاعاجم والمسئلۃ مشتبہۃ علی ولابد
من التفصیل والتحقیق وکان الوقت اذ ذاک ضیقا فوعدتہ
بالتحریر فاقول وباللہ احول قد تقرر وتحقق بالبرہان المحقق
ان حضور الزائر قبالۃ قبرہ الکریم والتسلیم والصلوۃ علیہ والتوسل
بجاہہ العظیم والاستمداد والاستشفاع بجنابہ الفخیم بل باصحابہ

واهل بيته واوليائه اجمعين صلى الله عليه وعليهم وسلم من
افضل الطاعات واجل العبادات وارجى المثوبات واعظم القربات
عند رب العالمين جل جلاله وعم نواله قال العلامة القسطلاني
في المواهب اللدنية ومن اعتقد غير هذا فقد انخلع من ربقة الاسلام
وخالف الله ورسوله وجماعة العلماء الاعلام انتهى قال جل
ذكره ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما وقال صلى الله عليه وسلم
من جاءني زائرا لا تعمله الا زيارتي كان حقا علي ان اكون
له شفيعا يوم القيامة اخرجه الطبراني في المعجم الكبير وعن حاطب
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من زارني
في حياتي ومن مات في احد الحرمين بعث من الآمنين وعن
انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من زارني محتسبا الى المدينة كان في جواري رواهما الحافظ
البيهقي كذا في المواهب اللدنية وفي هذا الباب سبعة عشر حديثا
عن سيدنا عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عمر

وعبد الله بن عباس وانس بن مالک وابی ہریرۃ وغیرہم
باسانید متعددۃ والفاظ متقاربۃ بروایۃ الدارقطنی والطبرانی
والبیہقی وابن خزیمۃ وابن عساکر والبزار وابی داود الطیالسی
وابی بکر ابن المقری وابن عدی وابی جعفر العقیلی وابی الفتح
الازدی وابن ابی الدنیا وغیرہم ساقہا السید السمہودی فی الوفا
والعلامۃ ابن حجر فی الجوہر المنظم والشیخ محمد عابد السندی فی
طوالع الانوار حاشیۃ الدر المختار قال الحافظ السخاوی تحت
حدیث من زار قبری وجبت لہ شفاعتی ہو عند ابی الشیخ وابن
ابی الدنیا وغیرہما عن ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما صحیح وابن خزیمۃ
اشار الی تضعیفہ والطبرانی وابن عدی والدارقطنی والبیہقی و
ضعفوہ ولفظہم کان کمن زارنی فی حیاتی وقال الذہبی طرقہا کلہا
لینۃ لکن یتقوی بعضہا ببعض لانہ ما فی رواتہا متہم بکذب قال
ومن اجود الاحادیث اسنادا حدیث حاطب واخرجہ ابن عساکر
وغیرہ الی اخرما فی المقاصد الحسنۃ وقد علم بالضرورۃ ان القربات
والطاعات خالصۃ للہ عزوجل لیس فیہا شرکۃ للمخلوق

اصلا لکن فی بعضها بمقتضی الحکمة والمصلحة یلزم توسط مخلوق والتوجه الیه واستقباله من غیر ان یکون هو مقصودا حقیقیا فانه لا مقصود ولا معبود فی الحقیقة الا الله عز وجل وهو سبحانه من کمال کرمه وسع العبادة فی اداء الطاعات والعبادات والاذکار والقربات وقدرها بحالات وهیأت من القیام والقعود والرکوع والسجود واستقبال القبلة وغیرها فقال الله فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم وقال تعالی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض وقال تعالی وقوموا لله قانتین وبین النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه الکرام وعلمائه الفخام ما یلیق فی کل طاعة وعبادة وذکر وفکر من القیام والقعود وتفصیله فی کتب الفقه موجود وخصت هذه القربة بالقیام والوقوف بالاحادیث والاثار عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن الصحابة والتابعین والائمة المجتهدین والسلف الصالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما الاحادیث ففی وقوفه صلی الله علیه وسلم علی قبور المؤمنین فعن ابن

عباس رضی اللہ عنہما قال مر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بقبور المدینة
فاقبل علیہم بوجہہ فقال السلام علیکم یا اہل القبور یغفر اللہ لنا ولکم
انتم سلفنا ونحن بالاثر اخرجہ الامام الحافظ الترمذی فی سننہ
وعن ابی موہبة مولیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اہبنی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جوف اللیل فقال انی أمرت
ان استغفر لاہل البقیع فانطلق معی فانطلقت معہ فلما وقف
بین اظہرہم قال السلام علیکم یا اہل المقابر لیہن لکم ما اصبحتم فیہ
الی ان قال ثم استغفر لہم طویلا وعن عائشة رضی اللہ عنہا
قالت ألا أخبرکم عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عنی قلنا
بلی قالت لما کانت لیلتی انقلب الی ان قالت حتی جاء
البقیع فرفع یدیہ ثلاث مرات واطال القیام ثم انحرف الحدیث
وعنہا ایضا رضی اللہ عنہا قالت قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم
ذات لیلة فلبس ثیابہ ثم خرج فامرت جاریتی بریرة فتبعتہ
حتی جاء البقیع فوقف فیما ادناہ ما شاء اللہ ان یقف
ثم رجع الحدیث اخرج الاحادیث الثلثة الحافظ الحجة

ابو یزید عمر بن شبہ فی اخبار المدینۃ الشریفۃ وقال حدثنا
ابو داود وقال اخبرنا مبارک قال حدثنا الحسن قال اتی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی بقیع الغرقد فقام فقال
السلام علیکم یا اہل القبور الحدیث وبسند آخر عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قام علی اہل البقیع فقال السلام علیکم یا اہل القبور
من المؤمنین والمسلمین لو تعلمون الحدیث واما الوقوف علی
قبر سید المرسلین افضل الاولین والآخرین شفیع المذنبین والرحمۃ
للعالمین محبوب رب السموات والارضین اول شافع واول مشفع
یوم الدین علیہ اتم صلوۃ المصلین واکمل تسلیمات المسلمین الی
ابد الابدین فقد روی فی احادیث کثیرۃ وآثار جمۃ کیف لا
وہو سید القبور ومنبع النور ومہبط التجلیات الالہیۃ ومورد
الفیوضات القدسیۃ وہو محفوف بالملائکۃ المقربین والمحضر
للانبیاء والمرسلین وہو الموصل الی اعلی الدرجات والمفضی الی
اقرب المثوبات قال کعب الاحبار ما من یوم یطلع الا نزل سبعون
الفا من الملائکۃ حتی یحفوا بقبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم یضربون

باجنحتهم ويصلون على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا امسوا عرجوا وهبط مثلهم فصنعوا مثل ذلك حتى اذا انشقت عنه الارض خرج في سبعين الفا من الملائكة يزفونه اخرجه الدارمي في مسنده وما احسن ما قال الامام البوصيري في البردة ٭ هو الحبيب الذي ترجى شفاعته ٭ لكل هول من الاهوال مقتحم ٭ فاق النبيين في خلق وفي خلق ٭ ولم يدانوه في علم ولا كرم ٭ وكلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم ٭ واقفون لديه عند حدهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم ٭ عن عبد الله بن دينار قال رأيت عبد الله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فيصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى ابي بكر وعمر رواه محدث دار الهجرة الامام مالك في الموطا وعن ابن عون قال سأل رجل نافعا هل كان ابن عمر يسلم على القبر قال نعم لقد رأيته مائة مرة او اكثر من مائة كان يأتي القبر فيقوم عنده فيقول السلام على النبي السلام على ابي بكر السلام على ابي وقال يحيى في اخبار المدينة حدثنا هارون بن موسى الفروي قال سمعت جدي ابا علقمة

يسأل كيف كان الناس يسلمون على النبي صلى الله عليه وسلم
قبل ان يدخل البيت في المسجد فقال كان يقف الناس على باب
البيت يسلمون عليه وكان الباب ليس عليه غلق حتى توفيت
عائشة رضي الله عنها وايضا روى يحيى الحسيني في كتابه
عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده رضي الله
عنهم انه كان اذا جاء يسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وقف
عند الاسطوانة التي تلي الروضة ثم يسلم ثم يقول ههنا رأس
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المطري وغيره وهذا موقف
السلف قبل ادخال الحجر في المسجد وروى ابن زبالة عن سلمة
ابن وردان قال رأيت انس بن مالك رضي الله عنهما اذا سلم
على النبي صلى الله عليه وسلم يأتي فيقوم امامه انتهى نقل ذلك الاخبار
كلها السيد السمهودي في وفاء الوفا باخبار دار المصطفى اذ
خرج سيدنا عمر رضي الله عنه الى منبر رسول الله صلى الله عليه
وسلم فاذا معاذ بن جبل قائم يبكي عند قبر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال ما يبكيك يا معاذ الحديث اخرجه الحافظ البزار

فی مسنده نقله مولانا عابد السندی فی حاشیته علی الدر المختار
وروی یحیی ابن الحسن العلوی عن ابن ابی فدیک قال سمعت
بعض من ادرکت یقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبی صلی الله
علیه وسلم فقال ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما صلی الله علی سیدنا محمد وسلم و
فی روایته صلی الله علیک یا رسول الله یقولها سبعین مرة
ناداه ملک صلی الله علیک یا فلان لم تسقط لک الیوم حاجة
کذا فی السیرة الشامیه واما استقبال قبره الشریف الذی
هو قبلة الارواح والاشباح من العلویین والسفلیین بل الخلائق
اجمعین و استدبار القبلة فقد روی سراج الائمة و امام الائمة
الامام ابو حنیفة رضی الله عنه فی مسنده عن ابن عمر رضی الله
عنهما قال من السنة ان تاتی قبر رسول الله صلی الله علیه من
قبل القبلة وتجعل ظهرک الی القبلة وتستقبل القبر الشریف بوجهک
ثم تقول السلام علیک ایها النبی الکریم ورحمة الله وبرکاته
نقله عنه محقق الحقیقة الکمال ابن الهمام وکذا تبعه فی المنسک السدید

السمهودی فی الوفا وروی الامام ابوحنیفة رح عن ایوب
السختیانی انه دنا من قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم مستدبرا القبلة
متوجها الی التربة ثم سلم علیه وصلی ثم غلبه البکاء حتی کاد ان یغشی
علیه اخرجه الحافظ طلحة بن محمد فی مسند الامام ابوحنیفة رح بسند
عنه اورده والعلامة [illegible] محمود الخوارزمی فی جامع المسانید
وقال المحدث مجد الدین الفیروزابادی اللغوی روینا عن الامام
الجلیل ابی عبدالرحمن عن عبداللہ بن المبارک قال سمعت اباحنیفة
رح یقول قدم ایوب السختیانی وانا بالمدینة فقلت لانظرن
ما یصنع فجعل ظهره یلی القبلة ووجهه مما یلی وجه رسول اللہ صلی
اللہ علیه وسلم وبکی غیر متباک فقام مقام رجل فقیه نقله السید
السمهودی فی الوفا وروی ابن وهب عن مالک انه قال اذا
سلم علی النبی صلی اللہ علیه وسلم یقف للدعاء ووجهه الی القبر الشریف
لا الی القبلة وعن ابن حمید قال ناظر ابوجعفر امیرالمومنین مالکا فی
مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فقال مالک یا امیرالمومنین
لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان اللہ ادب قوما فقال

لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية ومدح قوما فقال ان الذين
يغضون اصواتهم عند رسول الله الآية وذم قوما فقال ان الذين
ينادونك من وراء الحجرات الآية وان حرمته ميتا كحرمته حيا فاستكان
لها ابو جعفر فقال يا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعو ام استقبل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ولم تصرف وجهك عنه
وهو وسيلتك ووسيلة ابيك آدم عليه السلام الى الله تعالى
يوم القيامة بل استقبله واستشفع به فيشفعه اخرجه الى قاضي القاضي
عياض في الشفاء بتعظيم حقوق المصطفى بسند جيد وقد اتفق
العلماء على انه عليه الصلوة والسلام حي في قبره الشريف يعلم
بزائره فليستقبله الزائر وليستدبر الكعبة وقد سن استدبار
الخطيب الكعبة لسامعين واستحب العلماء استدبار القوم الكعبة
عند استقبال المدرس ولو بالمسجد الحرام فان صاحبه عليه الصلوة والسلام
اولى واحرى قاله مولانا الشيخ عابد السندي ثم المدني
في حاشية الدر المختار وأما وضع اليمين على الشمال في الزيارة
كما في الصلوة ففي الشفاء قال بعضهم رايت انس بن مالك

الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فوقف فرفع يديه حتى ظننت
انه افتتح الصلوة فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم ثم انصرف قلت
كذا علقه الحافظ وقد اورده الحافظ السخاوي في القول البديع
في الصلوة على الحبيب الشفيع ولفظه اخرج ابن ابي الدنيا ومن طريقه
البيهقي في الشعب من حديث عبد الله بن ابي امامة رضي الله
عنه قال رايت انس بن مالك رضي الله عنه اتى قبر النبي صلى الله
عليه وسلم فوقف فرفع يديه حتى ظننا انه افتتح الصلوة فسلم
على النبي صلى الله عليه وسلم ثم انصرف ومعناه ان سيدنا
انس بن مالك رضي الله عنهما رفع يديه من الركبتين الى قريب الصدر
ووضع اليمين على اليسار فوق السرة او تحتها فظن الرائي انه افتتح
الصلوة والا فالرفع لطريق الدعاء ليس بمحل للاشتباه
والظن فقال وبالوقف على هيئة الصلوة عمل جمهور المسلمين
المتقدمين والمتاخرين السابقين واللاحقين من الحنفية
والشافعية والمالكية والحنبلية وقد صرح بذلك في كتب المناسك
وقال الكرماني في عدة المناسك الحنفية ويضع يمينه على شماله كما

فی الصلوة وکذلک السید السمہودی فی الوفا والعلامۃ الشیخ
محمد بن یوسف الشامی فی السیرۃ النبویۃ والامام ابن حجر العلامۃ ابن
الحجر الهیتمی فی الجوہر المنظم ورأس الحنفیۃ الملا رحمۃ اللہ السندی تبعہم
الملا علی القاری وغیرہم من المتاخرین اصحاب الشروح والفتاوی
کالشارح الدہلوی الشیخ عبد الحق والشیخ محمد عابد السندی فثبت
ان ہذا الوقوف والقیام انما ہو فی الحقیقۃ للہ عزوجل کالقیام
والوقوف بعرفۃ والمزدلفۃ والمشاعر العظام للدعاء والابتہال
الی اللہ الملک العلام غیر ان ہناک استقبال وتوجہ الی الکعبۃ
الشریفۃ التی ہی بیتہ وحرمہ وفی ہذا استقبال وتوجہ الی
سید الانبیاء والمرسلین وافضل الخلائق اجمعین الذی ہو حبیبہ
وخلیلہ صلی اللہ علیہ وعلیہم وسلم فتامل فی الفرق والتفاوت
بینہما تفہم ان ہذا افضل بتجلی ظل صحبتہ صلے اللہ علیہ وسلم
التی ہی افضل مراتب القرب اذ ہو مناجاۃ ومحادثۃ معہ
صلے اللہ علیہ وسلم فقد روی ابو داود من حدیث ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ انہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من مسلم یسلم علی الا رد

[illegible] روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة من
[illegible] من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى علي
[illegible] ذكره القاضي عياض في الشفاء وعن سليمان بن سحيم
[illegible] قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا
رسول الله هؤلاء الذين ياتونك فيسلمون عليك اتفقه سلامهم
قال نعم وارد عليهم كذا في المواهب اللدنية ولاجل ذلك زاد
اهل الحب والعرفان في التشرف بمراتب القرب والاحسان
في [illegible] الزيارة بشرفه [illegible] عليه [illegible] على تمام الخضوع
والخشوع [illegible] وحثوا ما فيه من السنن والاداب المنجيات
قال [illegible] الغزالي رحمه الله تعالى في الاحياء واعلم انه صلى الله
عليه وسلم عالم بحضورك وقيامك وزيارتك وانه يبلغه سلامك
وصلواتك فمثل صورته الكريمة في خيالك احضر عظيم رتبته في قلبك
[illegible] تعرف [illegible] كما وصفنا وتزوره حيا كما كنت
[illegible] انتهى كذا في [illegible] وقال في السيرة الشامية
[illegible] تعالى [illegible] يستقبله من الحجرة

الحجرة الشریفة ملتزما للحیاء والادب التام فی ظاهره وباطنه
انتهی وقال العلامة الشیخ رحمة الله السندی فی لباب المناسک
فی الزیارة ثم قصد ای الزائر التوجه الی القبر المقدس فرغ
القلب من کل شیء من امور الدنیا واقبل بکلیته لما هو بصدده
لیصلح قلبه للاستمداد منه صلی الله علیه وسلم وحرام علی قلب
مشغل بقاذورات الدنیا من الشهوات والارادات ان یصل الیه
من ذلک شیء بل بما یخشی علیه من نوع مقت واعراض والعیاذ
بالله تعالی من ذلک فلیجتهد من ذلک التفریغ ... لکنه یلاحظ
مع ذلک الاستمداد من سعة عفوه صلی الله علیه وسلم وحلمه ورأفته
ان لا یمحه فیما عجز عن ازالته من قلبه قال مولانا الشیخ محمد ...
ولیتیقن انه یمد کلا من الزائرین بما یناسب مرتبته ... انه خلیفة
الاعظم یعطی من یشاء ویمنع من یشاء فوضنا الیه خزائن کرمه
ولا یصل الی الله تعالی احد الا من طریقه انتهی قال ثم توجه
مع رعایت نهایة الادب فقام تجاه الوجه الشریف متخشعا
خاشعا مع الذلة والانکسار والخشیة والوقار غاض الطرف

بمعرفة الجوارح فارغ القلب واضعا يمينه على شماله مستقبلا للوجه
الكريم مستدبر القبلة بمحاذاة مسمار الفضة على نحو اربعة اذرع لا
الا اقل من سارية عند راسه الكريم ناظرا الى الارض والى اسفل ما
يستقبله من الحجرة الشريفة محترزا عن اشتغال النظر بما هو هنالك
من الزينة متمثلا صورته الكريمة في خيالك مستشعرا بانه عليه
الصلوة والسلام عالم بحضورك وقيامك وسلامك مستحضرا عظمته
وجلالته وشرفه وقدره صلى الله عليه وسلم ثم قال مسلما
مقتصدا من غير رفع صوت ولا اخفاء بحضور وحياء السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا رسول الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا خليل الله السلام
عليك يا خير خلق الله السلام عليك يا صفوة الله السلام
عليك يا خيرة الله السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك
يا امام المتقين السلام عليك يا من ارسله الله رحمة للعالمين
السلام عليك يا شفيع المذنبين السلام عليك يا مبشر المحسنين
السلام عليك يا خاتم النبيين [illegible] عليك وعلى جميع الانبياء

والمرسلين والملائكة المقربين السلام عليك وعلى آلك واهل
بيتك وصحابك اجمعين وسائر عباد الله الصالحين جزاك الله
عنا افضل واكمل ما جزى به رسولا عن امته ونبيا عن قومه و
صلى الله وسلم عليك ازكى واعلى وانمى صلاة صليها على احد
من خلقه اشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد انك محمد
ورسوله وخيرته من خلقه واشهد انك قد بلغت الرسالة
واديت الامانة ونصحت الامة واقمت الحجة وجاهدت في الله
حق جهاده وعبدت ربك حتى اتاك اليقين الى ان قال
ثم يطلب الشفاعة فيقول يا رسول الله اسئلك الشفاعة
ثلثا قال شارحه الملا علي القاري لانه اقل مراتب الالحاح
ولا يبعد ان يكون اشارة الى طلبها في المقامات الثلثة
من الدنيا والبرزخ والآخرة قال ثم يتأخر عن يمينه
الى صوب اليمين قدر ذراع فيسلم على خليفة رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابي بكر الصديق رضي الله عنه فيقول السلام عليك
يا خليفة رسول الله السلام عليك يا صفي رسول الله السلام

يا صاحب رسول الله السلام عليك يا وزير رسول الله السلام
عليك يا ثاني رسول الله في الغار ورفيقه في الاسفار وامينه
على الاسرار السلام عليك يا علم المهاجرين والانصار السلام عليك
يا من اختاره الله يا ابا بكر السلام عليك ورحمة الله وبركاته
جزاك الله عن رسوله وعن الاسلام واهله خير الجزاء ورضي الله
عنك احسن الرضا ثم تتأخر الى يمينه قدر ذراع فيقول السلام
عليك يا امير المؤمنين عمر الفاروق السلام عليك يا من كمل الله
به الاربعين السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوة خاتم النبيين
السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا من اعز الله
به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله
محكم الكتاب السلام عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا
شهيدا جزاك الله عن نبيه وخليفته وامته خيرا السلام عليك
ورحمة الله وبركاته ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقف
بين الصديق والفاروق فيقول السلام عليكما يا صاحبي
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى حياله

وجه النبي صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الاقدس قدر
قدر ربع او اقل فيحمد الله تعالى ويثني عليه ويحمد ويصلي
النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به الى ربه ويدعوا بانفع
لنفسه ولوالديه واشياخه ولمن اشار من اقاربه واخوانه لمن
اوصاه وسائر المسلمين الى ان قال وحسن ان يقول اللهم
انك قلت وانت اصدق القائلين ولو انهم اذ ظلموا انفسهم
جاءوك الايه جئناك ظالمين لانفسنا مستغفرين من ذنوبنا
فاشفع لنا واسأله ان يمن علينا بسائر طلباتنا ويحشرنا
في زمرة عباده الصالحين الى آخره قال الشارح رحمه الله
القاري عليه رحمة ربه الباري واما ما اعتاده الناس من
الاتيان خلف الحجرة النورا لزيارة فاطمة الزهراء رضي الله
عنها فلا باس به لانه قد قيل ان هناك قبرها والاظهر
ثم ان طال به القيام يجلس ليكثر من الصلوة والتسليم
والاولى ان يجلس مفترشا او متوركا او جاثيا على ركبتيه
فان ذلك اليق بالادب معه صلى الله عليه وسلم من التربع ونحوه

ذكر العلامة ابن حجر المكي في الجوهر المنظمة قال الشيخ رحمه الله

السندي في لباب المناسك فصل في زيارة اهل البقيع يستحب

ان يخرج كل يوم الى البقيع بعد زيارة النبي صلى الله عليه وسلم وصحابه

فيزور القبور التي به خصوصا يوم الجمعة وقد قيل انه مات بالمدينة

من الصحابة نحو عشرة آلاف غير ان غالبه لا يعرف وممن

يعرف عينا او جهة بالبقيع مشهد عثمان رضي الله عنه ومشهد

ابراهيم ابن النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد عباس عم النبي صلى الله

عليه وسلم ومشهد ازواج النبي صلى الله عليه وسلم ومشهد قبل فيه

ثلاثة من اولاد النبي صلى الله عليه وسلم فيسلم على من لا كلهم

الى ان قال وبقيت ثلاث مشاهد ليست بالبقيع احدها

مشهد مالك بن سنان غربي المدينة داخل السور وثانيها

مشهد النفس الزكية محمد بن عبد الله بن الحسن ابن علي شامي المدينة

وثالثها مشهد سيد الشهداء حمزة عم رسول الله صلى الله عليه

وسلم ورضي عنهم فيستحب ان يزوره ويزور شهداء احد كلهم

والجبل والاولى يوم الخميس ويبدء بمسجد حمزة فيسلم عليه بخشوع

وخضوع مع مراعات غاية الادب والاجلال التام الی اخرما
قاله فیه نقلته عنه مختصرا وقال الفاضل المحقق الشیخ عبد الحق المحدث
الدهلوی فی کتابه جذب القلوب الی دیار المحبوب تکمیل فی زیارة
اهل البیت نقل فی کتاب فصل الخطاب عن الامام جعفر الصادق
رضی الله عنه وعن سائر اهل بیت النبوة انه قال من زار واحدا
من الائمه کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه وسلم وقیل للرضا
رضی الله عنه علمنی قولا ابلغیا کاملا اذا انا زرت واحدا منکم
فقال اذا صرت الی الباب فقف واشهد شهادتین وانت علی غسل
واذا دخلت ورایت القبر فقف وقل الله اکبر ثلثین مرة ثم امش قلیلا
وعلیک السکینة والوقار وقارب بین خطاک ثم قف فکبر الله
ثلثین مرة ثم ادن من القبر وکبر الله اربعین مرة تمام مائة مرة ثم
قل السلام علیکم یا اهل بیت الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الوحی
وخزان العلم ومنتهی الحکم ومعدن الرحمة واصول الکرم قادة
الامم وعناصر الابرار ودعائم الاخیار وابواب الایمان امناء
الرحمن وسلالة خاتم النبیین وعترة صفوة المرسلین صلی الله علیه وسلم

و رحمة الله و بركاته السلام على ائمة الهدى و مصابيح الدجى و اعلام التقى و ذوي الحجى و النهى و رحمة الله و بركاته السلام على محال رحمة الله و ساكن بركة الله و معادن حكمة الله و حفظة سر الله و حملة كتاب الله و ورثة رسول الله صلى الله عليه وسلم و رحمة الله و بركاته السلام على الدعاة الى الله عز و جل و الادلاء على مرضاة الله و المظهرين لامر الله و نهيه و المخلصين في توحيد الله و رحمة الله و بركاته اني مستشفع الى الله عز و جل بكم و مقدمكم امام طلبي و ارادتي و مسئلتي و حاجتي اشهد اني مؤمن بسركم و علانيتكم و اني ابرأ الى الله تعالى من عدو سيدنا محمد و ال سيدنا محمد من الجن و الانس و صلى الله على سيدنا محمد و اله الطيبين الطاهرين و سلم تسليما انتهى و قال المحدث المذكور فيه ايضا قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى ان قبر الامام موسى الكاظم رضي الله عنه ترياق اعظم لقبول الدعا و اجابته انتهى نقلا من كتاب جذب القلوب و هذا الذي ذكرناه من كيفية الزيارة الشريفة و الاستشفاع و الاستمداد

من الحضرة النبوية والتربة المصطفوية على صاحبها الف الف الصلوة والسلام والتحية هو المختار عند العلماء المحققين قديما وحديثا والمعمول عند الاولياء والصالحين سلفا وخلفا من غير نكير منكر ولا رد راد فهو كالاجماع السكوتي عند جميع ارباب المذاهب وليبعد وايا عن الافراط والتفريط المحرمين المذمومين بالاتفاق عندهم قد صرحوا بها في كتبهم ونهوا عنهما في زبرهم اما الافراط فافراط الزائر في التعظيم بحيث ليشابه عبادة القبر الاطهر من الصلوة اليه او السجود او الركوع قال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد اخرجه الامام مالك وغيره وقال صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد اخرجه الشيخان عن عائشة رضي الله عنها واما التفريط فتفريط الزائر في الاحترام حتى يبلغ الى استخفاف القبر الاقدس من استدباره ومد الرجل اليه والقاء البزاق والنخام والاذى لديه ورفع الصوت والخصام واللهو واللعب

عنده والنداء باسمه الشريف بغير تعظيم ووضع النعلين المباركين
فوقه وامثال ذلك من المستقذرات والمنكرات قال الله تعالى
وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده
ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما وقال جل ذكره ان الذين يؤذون
الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا
وبين الافراط والتفريط امور مشتبهات تعارضت فيها الادلة
واختلفت فيها الاقوال كالطواف حول القبر الشريف وتقبيل سدته
العلية ووضع الخد عليه ومس جدرانه والتمرغ على اعتابه ونحوها
فالمشددون من العلماء حرموها او كرهوها سدا لباب
الذرائع لئلا تفضي الى المحرم لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اسكر
كثيره فقليله حرام اخرجه الترمذي وابو داود وغيرهم والمخففون
منهم اباحوها او استحبوها تبركا بجنابه المعظم قال الله تعالى ومن يعظم
شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقال سبحانه ومن يعظم
حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند المحققين منهم
انها تختلف باختلاف الناس والاحوال والاوقات فلا يمنع منها

من لا يملك نفسه من غلبة الوجد و الحب فتت الا من من الشيوع و التقليد العامة و يمنع منها من يملك نفسه من الخوف مما ذكر قال السيد السمهودي في الوفا قال الحافظ ابو عبد الله محمد بن موسى بن نعمان في كتابه مصباح الظلام ان الحافظ ابا سعيد السمعاني ذكر فيما رويناه عنه عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه قال قدم علينا اعرابي بعد ما دفنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بثلثة ايام فرمى بنفسه على قبر النبي صلى الله عليه وسلم وحثى من ترابه على راسه وقال يا رسول الله قلت فسمعنا قولك و وعيت عن الله سبحانه و وعينا عنك وكان فيما انزل عليك ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما وجئتك لتستغفر لي فنودي من القبر انه غفر لك انتهى وقال العلامة تاج الدين السبكي في الرد على ابن تيمية في مسئلة الزيارة ان عدم التمسح بالقبر ليس مما قام الاجماع عليه لكن السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة فطم عن ذلك المودي التمكين منه الى مفاسد من العوام لا تنحصر كما هو ظاهر

قال العز بن جماعة وفي كتاب العلل والسوالات لعبد الله
بن الامام احمد عن ابيه رواية ابي علي بن الصواف عنه قال عبد الله
سالت ابي عن الرجل يمس منبر النبي صلى الله عليه وسلم ويتبرك
بمسه وتقبيله ويفعل بالقبر الشريف مثل ذلك رجاء ثواب الله
عز وجل قال لا باس به. وروى ابن عساكر بسند جيد ان بلالا
رضي الله عنه لما قدم من الشام لزيارة النبي صلى الله عليه
وسلم اتى القبر الشريف فجعل يبكي عنده ويمرغ وجهه عليه
وفي تحفة ابن عساكر من طريق طاهر بن يحيى الحسيني
حدثني ابي عن جدي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي
رضي الله عنه قال لما قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءت
فاطمة رضي الله عنها فوقفت على قبره واخذت قبضة من
تراب القبر ووضعت على عينيها وبكت وانشاءت تقول ماذا
على من شم تربة احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا
صبت علي مصائب لو انها صبت على الايام صرن لياليا وذكر الخطيب بن
جملة ان ابن عمر رضي الله عنهما كان يضع يده اليمنى على القبر الشريف

وان بلالا وضع خدیه علیه ایضا رضی الله عنه ثم قال ولا
شک ان الاستغراق فی المحبة یحمل علی الاذن فی
ذلک والمقصود من ذلک کله الاحترام والتعظیم والناس تختلف
مراتبهم فی ذلک کما کانت تختلف فی حیاته صلی الله علیه وسلم
فاناس حین یرونه لا یملکون انفسهم بل یبادرون الیه
واناس منهم اناة یتاخرون والکل محل خیر قال الحافظ
ابن حجر استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود
جواز تقبیل کل من یستحق التعظیم من ادمی وغیره فاما
تقبیل ید الآدمی فسبق فی الادب واما غیره فنقل
عن الامام احمد انه سئل عن تقبیل منبر النبی صلی الله علیه وسلم
وقبره الشریف فلم یر به باسا نقل ذلک عنه ابنه عبد الله
کما تقدم ونقل عن ابن ابی الضیف الیمنی احد علماء مکة من الشافعیة
جواز تقبیل المصحف واجزاء الحدیث وقبور الصالحین انتهی کلام الحافظ
ونقل الطیب الناشری عن المحب الطبری انه یجوز تقبیل القبر
ومسه قال وعلیه عمل العلماء الصالحین وانشد لو رأینا سلمی اثرا لسجدنا

الف الف للاثر بد وقال الآخر امر على الديار ديار ليلى
اقبل ذا الجدار وذا الجدار وما حب الديار شغفن قلبي ولكن حب من سكن
الديار اه ونقل بعضهم عن ابی خثیمه عن مصعب بن عبد الله عن اسمعیل
بن يعقوب التيمي قال كان ابن المنكدر يجلس مع اصحابه قال وكان
يصيبه الصمات فكان يقوم كما هو ويضع خده على قبر النبي
صلى الله عليه وسلم ثم يرجع فعوتب في ذلك فقال انه يصيبني
خطرة فاذا وجدت ذلك استشفيت بقبر النبي صلى الله عليه وسلم
وكان ياتي موضعا من المسجد في الصحن فيتمرغ ويضطجع فقيل له
في ذلك فقال اني رايت النبي صلى الله عليه وسلم في
هذا الموضع اراه قال في النوم انتهى نقلا من الوفا قال
في المواهب لله در القائل فاح الصعيد بجسمه فكانه بد روض
هم بعرقه المتارج بد ما جسمه مما يغيره الثرى والروح منه
كالمصباح الابلج بد ولله در الابوصيري رحمه الله تعالى قال حيث
لا طيب يعدل تربا ضم اعظمه طوبى لمنتشق منه وملتثم
بد ولا ريب عند من له ادنى تعلق لشريعة الاسلام ان قبره

روضة من رياض الجنة بل افضلها واذا كان القبر كما ذكرنا
وقد حوى جسمه الشريف عليه الصلوة والسلام الذي يطيب العالم باذنه
فلا مرية انه لا يطيب بعد ان تراب قبره مقدس [illegible]
في الجواب وفهمت ما حققت في الخطاب لا يخفى [illegible]
القيام لتعظيم بهذه الكيفية عند النبي الكريم [illegible]
والتسليم بانه لا مناسبة بينه وبين القيام [illegible]
في بعض الاحاديث النبوية لان ذلك من احسن الاخلاق [illegible]
انما قصد به عرض هذا الادنى وهذا من شرف [illegible]
حيث اريد به وجه ربه الاعلى فاستمع [illegible]
الحديث المعول عليه في القديم والحديث قال شيخ الاسلام
الحافظ ابن حجر العسقلاني في فتح الباري شرح صحيح البخاري
تحت حديث قوموا الى سيدكم قال ابن بطال في هذا الحديث
امر الامام الاعظم باكرام الكبير من المسلمين ومشروعية اكرام
اهل الفضل في مجلس الامام والقيام فيه لغيره من اصحابه
والزام الناس بالقيام الى الكبير منهم واجاب الطبري

عن حدیث لا تقوموا کما تقوم الاعاجم یعظم بعضهم بعضا بانه
حدیث ضعیف مضطرب سند فیه من لا یعرف وحدیث من
احب ان یتمثل له الرجال فبانما الحدیث اجاب عنه الطبری بان هذا
الخبر انما فیه نهی من یقام له عن السرور بذلک لا نهی من یقوم
له اکراما له واجاب عنه ابن قتیبة ایضا بان معناه من اراد
ان یقوم الرجال علی راسه کما یقام بین یدی ملوک الاعاجم
ولیس المراد به نهی الرجل عن القیام لاخیه اذا سلم علیه احتج
ابن بطال بجواز القیام بما اخرجه النسائی من طریق عائشة
بنت طلحة عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا رای فاطمة ابنته قد اقبلت رحب بها
ثم قام لها فقبلها ثم اخذ بیدها حتی یجلسها فی مکانه قلت
حدیث عائشة هذا اخرجه ایضا ابوداود والترمذی
وحسنه وصححه الحاکم وابن حبان واصله فی الصحیح کما فی
المواهب وفی الوفات المنسوبة الی اخرها قاله الحافظ و
قال العلامة الشیخ محمد طاهر الفتنی فی مجمع البحار فی غرائب

التنزيل ولطائف الاخبار وحديث قوموا الى سيدكم فيه
استحباب القيام عند دخول الفاضل وهو غير القيام المنهي لان
ذلك بمعنى الوقوف وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي
يتعاهده الاعاجم تعظيما وانما كان سعد وجعا لما رمى في الخندق
فامرهم بالقيام ليعينوه على النزول من الحمار لما فيه من الجرح
ولو اراد التعظيم لقال قوموا لسيدكم وفيه نظر لان الى بمعنى اللام كما
قيل قوموا واذهبوا اليه تلقيا وكرامة لشعره وصف السيادة
واحتج به الجماهير لاكرام اهل الفضل بالقيام اذا اقبل اليهم
القاضي وليس هو من القيام المنهي عنه انما هو فيمن يقومون
عليه وهو جالس ويمثلون قياما طول جلوسه وحديث لا تقوموا
كالاعاجم يعظم بعضهم بعضا اي تعظيم لا محل اليه ومنصب بل لا تعظيم
لصلاحه وعلمه وحديث كانوا اذا راوه لم يقوموا له وذلك
للاتحاد الموجب لرفع الحشمة ومتى صفت القلوب استغنت
عن تكلف اظهار ما فيها والحاصل ان القيام وتركه يختلف الازمان
والاشخاص انتهى وقال العلامة الملا علي القاري في مرقاة

المفاتيح شرح مشكوة المصابيح تحت حديث قوموا الى سيدكم قيل
اي لتعظيمه ليستدل به على عدم كراهيته فيكون الامر للاباحة او
لبيان الجواز وقيل قوموا لاعانته النزول عن الحمار اذ كان به
مرض وفي جرح الحكمه يوم الاحزاب ولو اراد تعظيمه لقال قوموا
لسيدكم وتعقب الطيبي هذا بان الى في هذا المقام افخم من اللام
وقال بعض العلماء في الحديث اكرام اهل الفضل من علم او
صلاح او شرف بالقيام اذا اقبلوا كذا احتج بالحديث جماهير
العلماء وقال القاضي عياض القيام المنهي عنه تمثلهم قياما طول
جلوسه قال النووي هذا القيام للقادم من اهل الفضل مستحب
وقد جاءت احاديث ولم يصح في النهي عنه شئ صريح وقد
جمعت كل ذلك مع كلام العلماء عليه في جزء وقال الامام حجة
الاسلام القيام مكروه على سبيل الاعظام لا على سبيل الاكرام
ولعله اراد بالاكرام القيام للتحية لمزيد المحبة كما تدل عليه المصافحة
وبالاعظام ليتمثل له بالقيام وهو جالس على عادة الامراء
العظام وقال الملا علي المذكور فيه ايضا في حديثه كانوا اذا

رآوه لم يقوموا لما يعلمون من كراهته لذلك سے لقیامهم
تواضعا اور مخالفة لعادة المتكبرين المتجبرين بل اختار الثبات
علی عادة العرب فی ترک التکلف سے قیامهم وجلوسهم واکلهم
وشربهم ولبسهم ومشيهم وسائر افعالهم واخلاقهم ولذا روى
انا واتقياء امتی براء من التكلف قال الطیبی ولعل الکراهة
بسبب المحبة المقتضية للاتحاد الموجبة لرفع التكلف والحشمة و
يدل عليه قوله لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلى الله عليه
وسلم وقال الامام ابو حامد مهما تم الاتحاد خفت الحقوق بينهم
مثل القيام والاعتذار والثناء فانها وان كانت من حقوق
الصحبة لكن فی ضمنها نوع من الاجنبية والتكلف فاذا تم الاتحاد
ليطوى بساط التكلف بالكلية فلا يسلك به الامسلك نفسه
لان هذه الاداب الظاهرة عنوان الاداب الباطنة فاذا صفت
القلوب بالمحبة استغنت عن تكلف اظهار ما فيها والحاصل
ان القيام وتركه يختلف بحسب الازمان والاشخاص والاحوال
وقال الملا علی المذكور فيه ايضا فی حديث من سره ان يتمثل

لیالرجال قیاما الحدیث فیسل ہذا الوعید لمن سلک فیہ طریق
التکبر بقرینۃ السرور بالمثول واما اذا لم یطلب ذلک فامروا
من تلقاء نفسہم طلبا للثواب ولارادۃ التواضع فلا باس بہ وقد
روی البیہقی فی شعب الایمان عن الخطابی فی معنی الحدیث ہو
ان یامرہم بذلک ویلزمہم ایاہ علی مذہب الکبر والنخوۃ قال
وفی حدیث سعد دلالۃ علی ان قیام المرء بین یدی الرئیس
الفاضل والوالی العادل والمتعلم للمعلم مستحب غیر مکروہ و
قال البیہقی ہذا القیام یکون فی ہذا المقام علی وجہ البر والاکرام
کما کان قیام الانصار لسعد وقیام طلحۃ لکعب بن مالک ولا ینبغی
للذی یقام لہ ان یرید ذلک من صاحبہ حتی ان لم یفعل حقد علیہ
او شکاہ او عاتبہ وقال الملا علی المذکور فیہ ایضا فی حدیث لا تقوموا
کما تقوم الاعاجم یعظم بعضہم بعضا ای لمالہ ومنصبہ وانما
ینبغی التعظیم للعلم والصلاح ذکرہ ابن ملک قال شارح
من علمائنا ایضا اذا کان القیام والتعظیم بہ فحسن انتہی تکمیل
الجواب فی الاستشفاع بعالی الجناب قال السید السمہودی

ذ الوفا اعلم ان الاستغاثة والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم
وبجاهه وبركته الى ربه تعالى من فعل الانبياء والمرسلين وسير السلف
الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعد خلقه
في حياته الدنيوية ومدة البرزخ وعرصات القيمة الحال الاول
ورد فيه آثار عن الانبياء صلوات الله عليهم ولنقتصر على ما رواه
جماعة منهم الحاكم وصحح اسناده عن عمر ابن الخطاب رضي الله تعالى
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة
قال يا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لي فقال الله يا آدم وكيف
عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتني بيدك ونفخت
فيّ من روحك رفعت راسي فرأيت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف الى اسمك
الا احب الخلق اليك فقال الله تعالى صدقت يا آدم انه
لاحب الخلق الي اذ سألتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد
ما خلقتك صلى الله عليه وسلم [illegible]
وزاد وهو آخر الانبياء من ذريتك الى آخر ما في [illegible]

زادا اعتقاد الناس وصار متعارفا بينهم لا سيما في الحرمين الشريفين من القيام عند ذكر الولادة الشريفة النبوية في ذكر كيفية مولد الذات المصطفوية صلى الله عليه وسلم وتشرف ومجد وعظم فهو بدعة حسنة لانه داخل تحت قواعد الشرع واصوله وليس فيه مخالفة للسنة ولا مفسدة وبينوا لدخوله فيها وجوهات فقيل لتعظيمه صلى الله عليه وسلم عند ذلك وقيل لتحضر روحانيته صلى الله عليه وسلم حينئذ وقيل لتصور انتقاله من عالم الارواح الى عالم الاشباح او تخييل بروزه الشريف من بطن امه المنيف وقيل غير ذلك ولا يخفى ما فيها من الانظار والاجابات والذي يفهمه هذا الفقير ان اصله هو شكر الحق تعالى على نعمة ايجاده صلى الله عليه وسلم وخلقته وبعثته التي هي من اعظم نعم تعالى على العالمين واكبر منته سبحانه على كافة المؤمنين كيف لا وهي نعمة لولاها ما خلق الله الخلق وما اظهر الربوبية وما خلق الافلاك والجنة والنار نطقت بها الصحف والتوراة والانجيل وبشر بها الخليل والكليم وروح الله والانبياء

والرسل جيلا بعد جيل صلوات الله تعالى وتسليماته عليهم ومحمد وهو
افضلهم خصوصا قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعث
فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة
وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال سبحانه وما ارسلناك
الا رحمة للعالمين وقال صلى الله عليه وسلم فيما رواه الديلمي عن
ابن عباس رضي الله عنهما مرفوعا اتاني جبرئيل فقال يا محمد لولاك
ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا كذا اورده ايضا الملا علي القاري فلما كان
من نعمة يجب على كل الخلق شكرها والشكر على النعمة يستلزم ذكرها
وذكرها في الملاء خير من ذكرها في النفس لاجل ذلك وضع الجمهور
العاشقون اهل السنة والجماعة لذلك الذكر كيفية مخصوصة
من اجتماعهم واستحضار قلوبهم لذلك الشكر وتوجههم اليه بالكلية
وذكرهم كيفية حمله صلى الله عليه وسلم الذي هو صبح طلوع شمس
وجوده الشريف وما ظهر في اثناء ذلك الحمل المنيف من
الآيات الباهرات والخوارق والمعجزات وكيفية وضعه

صلى الله عليه وسلم طلوع شمس وجوده المسعود وبروزه من
عالم الغيب الى عالم الشهود وقدومه من عالم الارواح الى
عالم الاشباح وحضور الملائكة الكرام ببيته وحريم بنت عمران
وحضور جوار الجنان ووقوف الهواتف واخماد النيران وهدم ايوان
كسرى وفيض معين سفى سماوة وغيض بحيرة ساوة واستبشار
الانس والجن والوحوش والطير والملائكة واهل البر والبحر والدنيا
والآخرة بقدومه صلى الله عليه وسلم ويسمون مجموع ذلك بالمولد الشريف
فيتلونه للتبرك واكمال السرور وتجبر واتمام الحبور وشكر الله على
حصول هذه النعمة العظمى والدولة القصوى ومن تمام ذلك الشكر
اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيف وهذا القيام انما هو لاداء
شكر الحق تعالى على هذه النعمة السنية وقد كان يحق القيام
لاداء الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان
الشكر يلزم بمجرد ذكر النعمة وحيث كان في ذلك حرج وتكليف
اكتفى بالقيام الشكري عند ذكر الجزء الاعظم من ميلاده
صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعه المنيف حين ظهور وجوده الشريف

وتخصيص اظهار الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا وبدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر والدعا وحديث برائت عائشة رضي الله عنها وبدليل قيام المصلي و حمده وشكره على التوفيق لاظهار العبودية للملك المعبود في الركوع والسجود الا ترى ان من فاته القيام مع الامام وادرك الركعة ومن فاته الركوع فاتته الركعة اما عادة العرب ففي تاريخ الخميس قال في المنتقى روي ان امنة لما ولدته صلى الله عليه وسلم ارسلت الى عبد المطلب وجاءه البشير وهو جالس في الحجر معه ولده ورجال من قومه فاخبره ان امنة ولدت غلاما فسر بذلك عبد المطلب وقام هو و من كان معه ودخل عليها فاخبرته بكل ما رأت وما قيل لها وما امرت به فاخذه عبد المطلب فادخله جوف الكعبة وقام عندها يدعو الله ويشكره على ما اعطاه الخ واما حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الختم للشكر والدعاء في النشر في قراءة العشر للحافظ الجزري رحمه الله برواية

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و
سلم اذا ختم القرآن قام مما قال وکذا رواه ابو الفرج بن جوزی
فی کتاب الوفا وبروایة من ابی جعفر قال کان علی بن الحسین رضی الله
عنهما یذکر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا ختم القرآن حمد الله
بمحامد وهو قائم ثم یقول الحمد الحدیث قال اخرجه البیهقی فی شعب
الایمان انتهی واما حدیث برارة عائشة ففی صحیح البخاری عن عروة
عن عائشة رضی الله عنها فی حدیث الافک قالت فوالله ما رام
رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا خرج احد من اهل البیت
حتی انزل علیه فاخذه ما کان یاخذه من البرحاء حتی انه لیتحدر
منه مثل الجمان من العرق وهو فی یوم شات من ثقل القول
الذی ینزل علیه قالت فلما سری عنه وهو یضحک فکانت
اول کلمة تکلم بها یا عائشة اما الله فقد برءک فقالت امی قومی
الیه فقلت والله لا اقوم الیه ولا احمد الا الله عز وجل الحدیث
قال القسطلانی قومی الیه صلی الله علیه وسلم لاجل ما بشرک به
ای اشکریه علی ذلک بالقیام الیه وکان القیام الیه

صلى الله عليه وسلم هو الافضل والاكمل كما سنه ذلك
المقام لاداء حقه وشكره وعليه افضل الصلوة والسلام اهو اهل الحال
المنزل عليها من الحق المتعال كلها على الاكمال على الخلائق والجلال
فكيف لا يجب القيام من يجب عليه شكره صلى الله عليه وسلم
عند تذكر ما انعم عليه بوسطته من النعم الظاهرة والباطنة الدنيوية
والاخروية فافهمه فانه هو الاصل عند اولى الالباب واما
النقل من الكتاب فقال العلامة الشيخ على ابن برهان الدين
الحلبي في كتابه انسان العيون في سيرة الامين المأمون المعروف
بالسيرة الحلبية جرت عادة كثير من الناس اذا سمعوا بذكر وضعه
صلى الله عليه وآله وسلم ان يقوموا تعظيما له صلى الله عليه
وسلم وهذا القيام بدعة حسنة لانه ليس كل بدعة مذمومة وقد
قال سيدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه في اجتماع الناس
لصلوة التراويح نعمت البدعة وقد وجد القيام عند ذكر اسمه
صلى الله عليه وسلم من عالم الامة ومقتدى الائمة دينا وورعا
الامام تقي الدين السبكي وتابعه على ذلك مشائخ الاسلام

في عصره فقد حكى بعضهم ان الامام السبكي اجتمع عنده جمع كثير من علماء عصره فانشد بالقول الصرصري رحمه الله في مدحه وشرفه وعظمه صلى الله عليه وسلم ؎ قليل لمدح المصطفى الخط بالذهب ؎ على ورق من خط احسن من كتب ؎ وان تنهض الاشراف عند سماعه ؎ قياما صفوفا او جثيا على الركب ؎ فعند ذلك قام الامام السبكي رحمه الله تعالى وجميع من بالمجلس فحصل انس كثير بذلك المجلس ويكفي ذلك في الاقتداء وقد قال ابن حجر الهيتمي رحمه الله والحاصل ان البدعة الحسنة متفق على ندبها وعمل المولد واجتماع الناس له كذلك اي بدعة حسنة ومن ثم قال الامام ابو شامة شيخ الامام النووي رحمهما الله تعالى ومن احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم الموافق ليوم مولده صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان للفقراء مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه في قلب فاعل ذلك وشكر الله تعالى على ما من به من ايجاد رسوله صلى الله عليه وسلم

الذی ارسلہ رحمۃ للعالمین ہذا کلامہ قال السخاوی لم یفعلہ
احد من السلف فی القرون الثلثۃ وانما حدث بعدہ ثم لا یزال اہل
الاسلام من سائر الاقطار والمدن الکبار یعملون المولد ویتصدقون
فی لیالیہ بانواع الصدقات ویعتنون بقراءۃ مولدہ الکریم
ویظہر علیہم من برکاتہ کل فضل عمیم قال ابن الجوزی من خواصہ
انہ امان فی ذلک العام وبشری عاجلۃ بنیل البغیۃ والمرام
واول من احدثہ من الملوک صاحب اربل وصنف لہ ابن دحیۃ
رحمہ اللہ کتابا فی المولد سماہ التنویر بمولد البشیر النذیر
فاجازہ بالف دینار وقد استخرج لہ الحافظ ابن حجر اصلا
من السنۃ وکذا الحافظ السیوطی رحمہما اللہ تعالی انتہی
مختصرا وہذا اخر ما اوردناہ فی الجواب بعون الملک الوہاب
من الاحادیث الصحیحۃ والنقول الصریحۃ والبراہین الباہرۃ
والحجج الظاہرۃ والتحقیقات الدقیقۃ والتدقیقات الانیقۃ
ورحم اللہ المنصف المتامل البصیر الناقد الذی اذا عرف
الحق اذعن لہ وتقبلہ ولم یعاند فقد ظہر الحق واستنار ظہور

الشمس فی رابعة النهار و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل و هو حسبنا و نعم الوکیل و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله و سلم علی سیدنا محمد سید الانبیاء و المرسلین و شفیع المذنبین المبعوث رحمة للعالمین و علی آله و اصحابه و من تبعهم باحسان الی یوم الدین * فقد تم المکتوب اللهم صل و سلم علی محمد النبی نورک و علی انواره کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا برحمتک *

ذکر کیفیت دعا و اجابتش با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین * آنکه در جانب مسلوبات مخصوصه محمدی مسلم لازم و متعین هست و در جانب موجودات ممکنه جمیع مسلوبات مخصوصه در تنشا بلکه امتیاز موجودات آرد سر دعا لازم تضرع و خشوع و خضوع مستلزم عجز حقیقی که میسر نگشت باعجب الدعوات معرفة تنوع افعالی با ایجاد تنوع حاجات

وقضای آنها خلاصه عبادت است قال علیه السلام الدعاء مخ العبادة وفی روایة الدعاء هو العبادة فی المشکوة و چون بر نظر داعی تا افعال نفساء بافعال حق سبحانه لازم مومن خواهد شد پس دعا که خلاصه عبادت است مقصود خشوع وخضوع و اظهار ذل و افتقار مع الرضا است و تا تمیز اثر فعل عارف عامل و چون بر گزرد سکوت بس افضل می بود درین محل دعا با ذن اطاعت است و خلاف آن همه هوای نفس است که میبرد بمفهوم افرایت من اتخذ الهه هواه زین سبب سخن است در کیفیت اجابت دعوات قال صلی الله علیه وسلم اعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل رواه فی المشکوة وفیه عن سلمان الفارسی رض قال قال رسول الله تعالی صلعم لا یرد القضاء الا الدعاء الحدیث رواه الترمذی باید دانست قضا دائر است میان قاضی و مقضی مراد و دعا دائر است میان داعی و مدعو پس او سبحانه قاضی است باعتبار و مدعو است باعتبار پس معنی آنکه میگرداند او سبحانه که بمراد مدعو است قضا را

که بمراد مقتضی است بدعای داعی سبب را ذکر فرمود صلعم بلاغه
المرام و فصاحة الکلام پس او سبحانه را ذات است برای فعل خود
نه غیرش از انکه مانع و منازع نیست مر فعل او سبحانه را پس قضا
و ردش از فعل او سبحانه معلوم او سبحانه است باید دانست
قضا بمعنی اجرا است لقوله تعالی و اذا قضی امرا انما یقول له
کن فیکون ۝ و گاهی تجرید کرده میشود بمعنی مضاف الیه خود پس
محکوم میشود بآن بالعرض پس بمعنی اجرا درینجا مجازی حادث
است بدلیل ردنش بتعلیق دعا در مرتبه مبرم ممنوع است للتغیر
و تقیید قضا را مر بزمان باید دانست قضا و قدر از صفات
اضافیه متعلق بصفات حقیقیه او سبحانه بمعنی مخصوص خود است
نه آنکه قضا مرتبه اجمال معلوم است و قدر مرتبه تفصیل معلوم
از انکه علم قدیم اجمال و تفصیل را بکمال بسط خود دشمن تنافر
و الا جهل در جهتی لازم است و الا اجمال و تفصیل علم با
والله تعالی اعلم بالصواب و فرمود سبحانه و اذا سالک
عبادی عنی فانی قریب ط اجیب دعوة الداع اذا دعان

فلیستجیبوا لی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون ترجمه وتحقیق الوقوع است که بهر زمانی سوال کنند ترا بندگان من کیف مایجوز فی المضافات وآن چنانست که سوال از من پس تحقیق نزدیکم بذات خود پس این قید بذات تحقیق. برخلاف آنست که گفته شد نزدیک است بصفات خود نه بذات تحقیق این در ذکر کیفیت المعیة والقربة والاحاطة مذکور است هم برای اجابة چنانکه قبول میکنم دعای داعی را هرگاه که خواند مرا هرگاه چنین است پس باید که جواب خواهند بقبول سوال یا جواب دهند بقبول بخبر که پس کاف بیان قبول قضاء مسئول هم خاص برای من است درین طور. دعا که مسالت بارسول صلعم واقع شود یا برای من است رضا من یا قربت یا اجابت خصوصا یا عموما بی تردید و باید که ایمان آرند من درین مسالت بارسول صلعم واستجابة که منتج نتایج رضا وغیره خصوصا یا عموما است پس شفقتا ورحمة بجواله اختیار اضافی عباد فرمود امید است پس امید میکنم یا کنندم که ایشان

راه شود مقبول این مدعا مش است مسالت با رسول کریم
صلعم واجابت از وسبحانه وسلم است که بیان صفت اختیار یه
عبد است پس ترجی بشیر شفقت و رحمت تواند شد نه بشیر احتیاج
که عدم احتیاج خود ظاهر تر است هم باید دانست که ذات مخصوص
است بشرط تمام الزمان محقق الوقوع پس مقتضی است بر
ایجاب سوال مذکور الکیف در باد حذف مفعول ثانی مشیر
توسعش است در عباد با اضافه عام است مظهریت تقمنی و التزامی
موجودات قدیمه بنا بر عموم لفظ و خاص است مظهریت تضمنی
موجودات قدیمه بنا بر خصوص محل است مسالت با رسول کریم
صلعم و استعارت مفید مبالغه مشبه قرب ذاتی مسلم اہل تحقیق
و حذف مفعول قریب توسعش مشیر تفاوت مراتب قرب
بر وفق تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید سائل از رسول
کریم صلعم بمقتضای مفعول مخصوص محل از متشابهات است
و بمقتضای عموم لفظ از محکمات و نیز باید دانست این کریمه
باشارت از معنی فلیستجیبوا بمعنی خاصه طلب و بمعنی فلیجیبوا از

دیگر دارد ارتفاع جهل است ازشان بصفت بتثبیت و تو صیف
صفت اضافی رسول الله تعالی صلعم با چنین فضائل که هست
و نفی استقلال از صفتش صلعم چنانکه در کریمه قل لا املک لنفسی
نفعا ولا ضرا الایه هست با اخبار چنین اعجاز او در صورت فلیستجیبوا
بمعنی خاصه طلب است و ضمائر امر غائب و اسم لعل راجع بعباد
براد مخصوص المحل یا اثبات فضیلة صفات اضافی رسول کریم
است صلعم با چنین فضائل که هست در مقابله منکرین با اخبار
چنین اعجاز او در صورت فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبوا با رجوع ضمائر
امر غائب و اسم لعل بسوی عباد مراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل
است تدبر و اجب است نه پراگنده مغزی و بهر صورت
جواب سائل از قریب مذکور شان نزول است با زیادت
مطالب دیگر بتعلیم طریقه احسن دعا و دعا اغراد اجابت بدلالت
ترجی و استعارت ترکیب نحوی اذا سالک عبادی
مشبه عنی بتقدیر کانه سال عنی مشبه به استعارت تامع غرض
تجاوز لیس مشبه و مشبه به شرط محقق الوقوع عام الزمان

یعنی تعیۃ اوز است فانی قریب مع تقدیر بالاجابت متعلق
قریب جملہ مستانفہ نحوہا مشبہ اجیب ایخ شرطیہ مستانفہ مستعار
بتقدیر حرف تشبیہ ای کما اجیب ایخ مشبہ بہ پس این مجموع
جزا شرط اذ سالک ایخ است جملہ خبریہ و آین سر استیناف
و تشبیہ از فصل مطلق توان دریافت والا وصل توصیفا
یا عطف جزائیہ با احتمال شرط متاخری باید فلیستجیبوا لی و
ولیومنوا بی جملہ معطوفہ جزا رشرط محذوف است اذا کان
الامر کذا و موید این مدعا کریمہ ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاءوک
فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما
است وآعیتوا نی باعباد اللہ و نیز باید دانست درصورت
اختیار عن حکایتا طوالت بحذف بی دلالۃ قل لابد منہ جزائیہ
بسبب عدم استقامۃ معنی این جزا رش ای فانی قریب
ہم برین شرط ش ای اذا سالک ہم است ش مرلوط
است بطوالت ہم و حذف بی مقصود و تاویل باشارت
ملطف خاص رب لعباد مقابلہ و ساطت با رسول نامحمود

وتم شرط وتعمیم اذا بی معنی بود بل کلام ہمچو ویسالونک
عن الروح قل الروح من امر ربی ویسالونک ماذا ینفقون قل
العفو مستقیم المعنی شود واگر اذ کہ ان برده شود بماضی بر
سوال تجرید اجزا بلفظ قل بنا بر سلب اتصال زمانی در جزا شرط
باذ الغو است ش اے شرطیکہ باذ است تحقق وتردد
جزا باتصال زمان خواہد کہ شرط را تاثیر در جزا است
وحال آنکہ شرط محقق الوقوع مقید الزمان بالماضی است
پس استقامت معنی بجزا بلفظ قل چه ان توان شدم و نیز
ش عطف است بر جملہ بنا بر دلیل لغو یعنی صحت جزا
بشرط ممکن الوقوع بجعل جاعل است پس مادام شرط
بود مگر بوقت جعل جاعل بحذف اذ کر لشرط اذا بیان
تحقق ش صیغہ ماضی م لشرط ان ش ای وقت جعل
جاعل وقت شرط است نه وقت وقوع بحذف ذکر الشرط
اذا وحذف ان تحقق لشرط ان م کہ درینجا مستقیم المعنی
تخالف نظم شان نزول ونعین فاعل ش ای در نظم

صیغہ جمع فاعل سالک است و در سوال مذکور شان نزول
تفرد سائل م فہم سخن بر سبب است و اگر گمان برده مستقبل
خلاف زمان سوال مذکور است لیکن آنکه جواب سائل از قرب درین
ضمن متصور گردد و جزا ممکن الوقوع متابع مخصوص الزمان باشد
ش اشارت است باستقامت معنی قل مقابله شرط مستقبل
مخصوص الزمان بوجود عالم شهود م ولیکن تحقق وقوع شرط
بزمان مستقبل مروی نیست و اگر باشد مقوله قل انه است
ولیکن الی شیر بر تخصیص اظهار رحمت بقرب و اجابت تواند شد
و هنوز حذف قل و استقامت معنی تعمیم اذا لمفهوم شرط و جزا
قل همچنان منظور فیه است و اگر گمان برده شود بعموم زمان
اهمال سوال قرب در زمان عام تحصیل حاصل بشهرت تحقق
قرب حق تعالی از کتاب ش الله تعالی و کتاب الرسول صلعم
م است و اهمال جواب بعدم اهلیت استماع بعض سائل
ش است م یا عدم جواب به بعض سائل مخالف امر ش
است و این تردید است بر اهمال جواب م باوجود شمول سائل

بعموم عباد و تفصل عطاف مانع توقیف و عطف فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبو
بجزای شرطای اذا دعوتهم او دعوتهم منافی ایمان طائفه بسبق
حاصل عبادت چه امر بر غیر حاصل تواند شد بنابرین ولیومنوا نیز
و نیز ایمان بر ایمان حاصل باطل است و معنی تاکید داشته باشد
چه تاکید بر معدوم باطل و تاویل بعل بالقصد عدم و توجیه ترجی الحجیل
و افادت معنی تقلیل فائده فلیستجیبوا ولیومنوا از ناقص نیکند ابد
تاویلش بمعنی راجین حاضرین با غائبین نکو تر است بمنا بهت
اصلش که بمعنی تمنی است و نیز باید دانست که این کریمه دلیل جواز
استعانه از رسول کریم صلعم تواند شد و نیز دعا بتوسل بهمانان
عالم روح و عالم شهود و عالم برزخ عموما از انبیا و اولیاء و
ملائکه علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام فرمود صلعم توسلوا بی الی
ربکم + و آن خواست شفاعة از وست صلعم یا خواستن از
حق تعالی بکرامتی که بجال اوست صلعم چنانکه در حدیث شریف
از حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام مذکور است یا رب
اسالک بحق محمد ان تغفرلی و از انحضرت صلعم اللهم انی اسئلک

بحق السائلین علیک ان تقبل فی هذه الغداة والعشیة
وان تجیرنی من النار و چون در لحد حضرت فاطمه بنت اسد درآمد
صلعم دعا کرد صلعم اللّه الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر لامی
فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک و الانبیاء قبلی فانک
ارحم الراحمین باید دانست هر چه کند او سبحانه از نفع و ضرر و خیر و شر
همه راجع بحکمت معلوم اوست سبحانه نه بوجوب حق و غرض که
مستلزم جبر و اضطرار باشد سبحان اللّه عن ذلک البته بمقتضای
کرم و رحم او سبحانه و کرامتی که بحال بعض عباد است حتی غیر را
که شائبه از وجوب دارد بر اوست سبحانه کما قال سبحانه حقا
علینا ننجی المؤمنین ش تنبیه اینجا رد قولی است که گفتند بحق
فلان گفتن ممنوع است چه بر خدای عز و جل حقی از کسی نباشد برای
دلیلی آورده‌اند برین از عدم وجوب امری بر حق سبحانه و نظر نکرده‌اند
بر قرآن مجید و حدیث شریف هم زین پس سخن است در ترتب
اثر دعا باجابت حق سبحانه و ان بالمحال است حسب مراد تخصیصا
باعجاز ش ای بی اشتراک غیر اعجاز هم و تعمیما غالبا بکرامت

ست اے باشتراک غیر یعنی اعجاز و معونت هم دشند و ذا

بمعونت یا بالمستقبل تخصیصا غالبا بکرامت و معونت و شند و

باعجاز غالبا بالحکمة معلومه یا ماول است به بدل تخصیصا غالبا

بمعونت و شند و ذا بکرامت و آن نیز بالحال است یا بالمستقبل

الی الآخرة و نیز بدلی است بآفات و باید دانست که در بدل

بمقتضای حکمة و رحمة دو نعمت است حفظ از ضرر خواسته

وایصال به نفع ناخواسته و این شق داعی هم هنوز با وجود

علم در اعراض حکمة و کفران رحمت و این همه شق ای ترتب

اثر دعا بانواع مذکوره مقتضای انطباق دعا با رادت الهی

حلت ارادة است زین کس سخن است در اجابت دعوات

کفار و آن نیز مقبول است کما قال سبحانه اجیب دعوة الداع

اذا دعان الا ان یعموم داعی و اذا مس الانسان ضر دعا ربه

منیبا الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعو الیه من قبل وجعل

لله اندادا لیضل عن سبیله و تحقیق دعای ابلیس فرمود سبحانه

قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون ۝ قال فانک من المنظرین

و دعای فرعون ستدراجا لهم تا ید داشت در کریمه فیکشف ما تدعو

ای بنابر تعلیق اینکه

الیه ان شاء الا یه ان شاء متعلق یکشف ماتدعون الیه است

بالحال حسب مراد با تفارق مراتب مذکورش که در ترتب اثر

دعا مذکور است هم پس نفی میکند اجابت دعا را که ترتب اثر

بالمستقبل باشد یا بدل ورنه معارض باشد عموم اجیب دعوة

الداع را و نیز بدانکه سلب نسبه احتیاجی محتاج بمحتاج الیه

که بحقیقة خودش غیر منقطع است مطلقاش تمیز از سلب

نسبة احتیاجی هم سلب مطلق محتاج خواهد فکیف و بعضها

موافق دعوی است ش ای بقضای بعض حاجات

پس نفی بعض مادل باشد به بدل بالحال یا بالمستقبل بالتمام فات

هم اگر قطع نظر کرده شود از دعا بانجاح حاجات کفار

استدراجا لهم مثبته غیر متعلق بدعا دعوی بی دلیل خلاف

ما ثبت ورد است زین پس سخن است در تحقیق معنی

وما دعاء الکافرین الا فی ضلال ۰ بدانکه دعا مضمون عبادت

است و مضمون خواست نیز در دنیا و هم در آخرت پس بالتخصیص

مفعول به یعنی تبان یا الله تعالی هم موافق محل نزول حکم کرده شود اسے آنچه درین عالم از افعال بسته به تبان است استعانه باشد یا عبادت اضلال است لبعدا فی اش رتا بمفعول فیه جزئی یعنی نیت عبادت و خواسته کار گردد شرک جنلال است گمرهی و بطالت یا بجای رسیدنی نارسیده یا گم شدنی است نیسته و نابود شونده عند الله تعالی اجرا سخن در رد و قبول دعا است و آنچه در آخرت است از الله سبحانه است عادتا و اسم گم شدنی است اجابه پس اعتراض رفت زین سبب ابدا است انکار اجابت دعا کفر است با نکار نصوص قطعیه العیاذ بالله تعالی منه اللهم وفقنا لما تحبه و ترضاه اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمه وعلی جماله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیته حدیث شریف لا تتخذوا قبری وثنا و حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و

اصحابه واتباعه اجمعین فرمود صلعم لاتتخذوا قبری وثنا ترجمه
هرگز اختیار مکنید قبر مرا سنگ بت به باید دانست اخذ افادت میکند
بر معنی ممنوع الجواز پس اتخاذ نیز کما فی قوله تعالی خذوا ما اتیکم
الرسول الایه پس استفاده تاکید نهی باصل است ش ای باصل
اخذ است نه بعرض حرف تاکید م واستفاده ثبوت متقدم
باقتضای نهی ولطافه اختیار لفظ وثن بحذف حرف تشبیه
بدلیل امتناع مفعولیه ثانیه تابعد مر اسم غیر صفة را مفید
توسعه وجوه تشبیه در عوارض ذاتیه اقرب به تشبیه وعوارض عارضیه
البعد به تشبیه وثن و تاکید منهی عنه باتصال مفعول به است ش
عطف تاکید بر توسعه است و با تعلیل بر اتصال متعلق مفید
یا تاکید م ومقصود تشبیه از عوارض ذاتیه اقرب به تشبیه است
ش نه از عوارض عارضیه البعد به تشبیه م پس حاصل انکه هرگز
اختیار مکنید قبر مرا حجر محض یا غیر نافع ومکروه مسجود وثن بل
اثری دارد از مقبور صلعم کما قال صلعم من زار قبری کنت له
شفیعا وشهیدا ه واین حدیث شریف ش ای لاتتخذوا قبری وثنا

م متضمن دو اعجاز است بدلالت بالاشارت به پیشین گوی
گرفتن قبر مبارک صلعم وقتیکه وجود یابد بمجرد وثن باقتضای نهی
مر ثبوت متقدم را که انطباق پذیرفته و البته درین زمان که اند
که قبر شریف حضرت صلعم را وثن گفتند معنی غیر نافع ش
اعجازیست به پیشین گوی گرفتن قبر مبارک را صلعم غیر نافع
و دوم بگفتن لفظ وثن م و نیز بعد تحقیق حقیقة عابدیه و معبودیه
ش تحقیق حقیقة عابدیه و معبودیه از جای تحقیقش در ذکر
کیفیة العلم و المعرفة واضح است و درینجا اشارتست بابطال
آنکه در وجه تشبیه معبودیه الوثن پوشانیدن داد غلاف
بر قبر و ریختن گل و صندل بر آن گرفته اند ای وای برین فهم
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم م دعبادت ش تحقیق
عبادت در ذکر کیفیة صحة اشتراک و معنی بالله سبحانه مذکور
است م محمول میتواند شد که معبودیه مخصوصة الوثن که از
عوارض عارضیه لعبد به تشبیه است مقصود باشد چنانکه از حدیث
شریف لاحق دانسته میشود با همان اعجاز اگر انطباق پذیرفته باشد

ورنہ بعدم ثبوت متقدم نہی بجای نرسد و معدوم حکمی مقابلہ
موجود حقیقی اعتباری نگیردش انطباق ثبوت متقدم موجود
حقیقی است و عدم ثبوت متقدم معدوم حکمی است بعدم سابق
بخلاف عدم لاحق کہ معدوم حقیقی است هم و قولہ صلعم اللہم
لاتجعل قبری وثنا یعبد اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور
انبیائہم مساجد ہدش اخرجہ الامام مالک وغیرہ هم مؤید این احتمال
آخر نتوانند شد چہ درین محل ثبوت متقدم نفعل عباد مقصود نیست
بلکہ محض عنہ است بدلالۃ خطاب مگر نفعل مخاطب پس دانای آن
سش ای ثبوت متقدم نفعل مخاطب هم رسول اوست صلعم
واقعی است بیشین گوئی بدلالۃ بالاشارت باقتضای نہی
مر ثبوت متقدم را لہ بعد وجود قبر شریف مترتب انطباق
است بخلاف لاتتخذوا ش کہ مقصود اینجا ثبوت متقدم
نفعل عباد است هم و نیز لفظ یعبد مدلل بعوارض عارضیہ
فارق است میان مقصود حدیثین در وجہ تشبیہ بعوارض ذاتیہ
وعوارض عارضیہ باید دانست کہ از اصل اخذ بید است کہ

سجده بر قبر انبیاء علیهم را جائز نمیداشتند الا فضل عبادت
در جوار صلحا در رض ثابت است یا پیش سجده میگردند بمعبودیت
مخصوصه الوثن چه مساجد جمع مسجد بفتح جیم مصدر بمعنی سجده
مستقیم المعنی نیست تامل کنی در یابی و البته درین وقت کسانند
که پیر را سجده نیکن می پرستند پس چه اعتقاد باشد برسول الله
تعالی صلعم تواند شد که گور را هم بدین اعتقاد در باطن خود
پرستیده باشند ازینجا تواند شد که بنا بر راز نهان ع ض مؤدد
صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد آمیده است که این راز
نهان ببرکت دعا حضرت صلعم و حرمت قبر شریف عیان
نشود چه معبودان اصنام در نار باشند صلی الله تعالی علی قبر
محمد فی القبور و اشتد جمله خبریه بنا بر تحذیر است ازینکه چه
حالی باشد در گرفتن قبر مانند وثن شد دعائیه مخالف
شان رحمة هم درین حدیث شریف هم دعا است و هم تحذیر
و هم تحذیر نه آنکه ادب و زیارت و تعظیم قبر مر منکنید بلکه
زیارت و ادب و تعظیم قبر و مقبور ثابت است باید دانست

هر سو ادب ادب است پس نهی از ادب بعدم ترک سو ادب
بنهایت کفر رساند والله تعالی اعلم بالصواب تفسیر
لاتتخذوا قبری عیدا بسم الله المعبود والصلوٰة علی رسوله
المحمود صلعم لاتتخذوا قبری عیدا ترجمه زنهار اختیار مکنید
قبر مرا عیده باید دانست اخذ واتخاذ مفید است بر منع جواز
مقصود کما فی قوله تعالی خذوا ما اتیناکم بقوة الایة پس نهی
نیز و وجه تشبیه عرض بعرض قائم بغیر مشبه و مشبه به یعنی ای
قبر شریف وعید م یعنی ش ای عرض بعرض م زیارت
زائر ولقای مومنین بزینت وسرور بروز عید که در سالی
از دو بار بیش نباشد یعنی کمتر نه بعرض ذاتیه که استقامته
یعنی نیاید ش عرض ذاتیه عید تعیین عبادت از عباد و تعیین
مراحم از رحمن دران روز است م وحذف حرف تشبیه
باستفاده توسعه وجه تشبیه تاکید معنی منهی عنه باتصال
مفعول به است ش عطف تاکید بر توسعه و تعلق بار
تعلیل بر اتصال باستفاده م پس حاصل انکه هرگز اختیار مکنید

زیارت قبر مرا همچو لقاے من نشین بزینت و سرور در روز عید آن
کہ کمتر است پس نہی مشیر است بر تاکید حضور بیشتر غیر مقید
بزینت و سرور آے بو حالیکہ باشید تارع در پیش از سر قدم و ز
سر دو دیدہ پاکنم ہ نہ آنکہ ہجوم و زینت و سرور مہیا شید
با آنکہ ہجوم ناگزیر است و زینت از ادب و تعظیم لوجہ اللہ تعالے
ثابت قال سبحانہ یا بنی آدم خذو ازینتکم عند کل مسجد الایہ
ترجمہ اے اولاد آدم اختیار کنید زینت خود از لباس و
غیر آن نزدیک ہر مسجد ہ باید دانست لفظ خذو امفید اختیار
مختار ممنوع الجواز است و لفظ زینت تمام است بمعنی زینت
بلباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت بمعنی سرائر اخلاص
نہ غیر آن منظم عبارت و شان نزول کہ رسم برہنگی وقت
طواف حرم محترم کعبہ است راست نیاید و مسجد تا بسم تم جنسے
ظرف است و بدلالت التزام بمعنی سجدہ ہم بر مسجد شامل امر
زینت است و سجدہ ہم باولویہ و این از فصاحتہ بلاغتہ نظم
شریف است و ظاہر است کہ حضور بحضرت صلعم واجب است

وفضل از حضور مسجد در هر وجه و سرور بحضور مقتضاے
ایمان برسول است صلعم کما فی المشکوة فی جواب السائل الذی
قال انی احببت الله و رسوله قال صلعم انت مع من احببت
انس رض فما رایت المسلمین فرحوا بشیٔ بعد الاسلام فرحهم بها
فکیف نهی الهجوم و الزینت والسرور بحضوره صلعم و نیز باید دانست
حضور بحضرت صلعم که بر هر واحد واجب است لازم هجوم است
و نهی هجوم بر نفس واحد نتواند شد مگر مع الغیر پس لازم نهی
حضور واجب بحضرت صلعم بر هر واحد است و همچنین ترک
هر زینت که نکند زینت است تا آنکه نهایت کار به برهنگی
منهی عنه رسد و تاویل آنچه از حضرت حسن بن حسن و
زین العابدین رضی الله تعالی عنهم در منع کمث بر مزار بابرکت
و انوار رحمة للعالمین صلعم بار وایه این حدیث شریف
نه در منع وقوف لازم حضور مرویست از کتب اهل سنت و
جماعت باید دریافت چه وقوف حضرات ائمه اهل بیت صلوات
الله تعالی علی النبی الامی و علیهم اجمعین بجوار مزار رحمة آثار

صلے اللہ تعالی علیہ وسلم خود ثابت است فکیف المنع عن الوقوف لازم الحضور الثابت ودرین حدیث شریف ہم اعجازیست پیشین گوئی سستی مردمان بزیارت مزار بابرکت لازم السعادت بدلالۃ بالاشارۃ باقتضای نہی مرتوب متقدم را یا ایہا الناس افلا تعقلون اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ وعلی جمالہ کما تحبہ وترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیۃ منع نوشتن قران مجید از نجاست وسوختن آن با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ مع آلہ وصحابہ واتباعہ اجمعین باید دانست نوشتن قران مجید از نجاستہ کفر است خفیفہ باشد یا غلیظہ قلیل باشد یا کثیر ودم مسفوح ہم درین است پس در تخصیص دم مسفوح کار افتادہ است مرجہ اہانتش ظاہر کما فی شرح العقائد فی بحث والکبیرۃ لا تخرج العبد المومن من الایمان ولا تدخلہ فی الکفر ولا نوع

فی ان المعاصی باجعله الشارع امارة للتکذیب علم کونه کذالک بالادلة الشرعیة کسجود الصنم والقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ بکلمات الکفر ونحو ذلک مما ثبت بالادلة انه کفر انتهی فالقائها علیه لذلک العیاذ باللہ تعالیٰ و قطع نظر از قرانیت کفر دیگر است بانکارش واگر قران مجید نیست پس قطع نظر معنی ندارد وازبحث خارج است و بدانکه قطع نظر در عوارض از یکی بدیگر است نه در ذات مگر نوشتن متشابهات بقران مجید بعض آن کفر است همچو اسمائهی تعالت وحلیت رسول اللہ تعالیٰ صلعم وبعض آن نه مگر از قباحات سو ادب خالی نیست و در نوشتن همچو ننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمومنین تردد لاعلاج له است اگر باقرار قرانیت نوشت یا بقطع نظر ازان کفر است واگر از متشابهات قران مجید است لضمیر متکلم کفر است پس از سوء ادب چه محل سخن است حیرت از انانکه بی اکراه چه ارتش فرمودند و حسرت برانانکه بهوای نفس اصرار نمودند ازانجا که سخن در خلاف این از بعض فقهاء بنابر منافع

خلق بقطع نظر از قرآنیت یا بی قطع نظر از ان لو بست که محمول بر
خطای اجتهادی تواند شد در تکفیر مجوزین احتراز و جب تاویل دم
بغیر مسفوح تواند شد نه در انجاس دیگر و آلبته سوختن از امارات اہانت
و اعراض بالقطع نیست پس تا تحقیق علت حکمی نتوان کرد حیہ
حکم بر علت است آری سوختن با ہانت و اعراض کفر است
بی مصلحت شرعی سوء ادب بمصلحۂ شرعی مستحسن و از فعل حضرت
ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ کہ بضرورت مصلحۂ دین
کہ مقصود از بعثت رسول صلعم بود استدلال برای ہوای نفس
نتواند شد فاتقوا اللہ العظیم یا اولی الالباب بدانکہ تبرک دلوا
بکلمات و اسمائے طیبات و تبرک و استعانۂ از اللہ تعالی و انبیائے
و اولیائے صلی اللہ تعالی علی نبینا و علیہم از روی تعظیم مقتضای
دین و عقل است نہ از روی بیحرمتی نعوذ باللہ تعالی من شرو
واللہ تعالی اعلم و الیہ المرجع اللہم صل و سلم علی
محمد نبی الرحمۃ و علی جمیع آلہ کما تحبہ و ترضاہ و تنعمہ فینا
و ترحمنا بہ . . . .

ذکر کیفیۃ ثبوت شفاعۃ تحقیقها والاختیار دون الاذن با دیگر مطالب . . .

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین دعوی متضمن دلیل بر اصلی چند است اصل مرتبه ذات مستجمع جمیع صفات فی حدها مستقل و کامل و مفیض است و صفات با وصف خصوصیۃ تعین خود از احتیاج قیام خود بذات فارغ نیند اصل ظل ذات بنا بر استجماع تام باشد نه ظلال صفات که با وصف خصوصیۃ تعین خود از احتیاج تضمنی ظل ذات فارغ نباشند بنا بر اصل یکم اصل جذب شئ بمعنی تعدیه پس مفعول لازم اوست م بانجذاب شئ ای جذبیکه حاصل بانجذاب است ای بقوۃ انفعالیه م ضروری بجهۃ شئ ای انجذاب ضروری که حاصل است بجهۃ م تحقق شئ بعلیل معتدم بفعل تواند شد م اتحاد تضمنی ظل ردی

ظل محبوبیتش متعلق اتحاد مر لنفسه تواند شد ضرورتاً اش
تمیز است از جذب فاعل تواند شد مر نه در غیر آن ش ای
ظل و ذی ظل مر پس جذب و انجذاب بمحبة و محبوبیة بر مناسبة
حال مستقل و اضافی محکوم خاص تواند شد بنا بر اصل دوم
اصل ۴ . شفاعة بمعنی خواستن چیزی برای کسی از کسی باقتضای
جذب بنا بر اصل سوم است استقلالاً او اضافة ش مردود
مردود تمیز است از جذب مر اصالتاً ش که از خصائص اولیا
است رضی تردید است از اصالتاً اصل ۵ ظل ذات محمد رسول
الله تعالی است صلعم بدلالت ترتیب ضروری ظهور تعینات
ش چنانکه در ذکر کیفیة وجود اول و ظهور آخر انحضرت صلعم
مذکور شد مر از فعلی که موثر عالم اثر است تا ذات باقتضای
ش از ابتدائیة است و تا انتهائیة و باقتضای متعلق ظهور
مر تعین وجودی از ذات که مبدء تعینات است تا افعال
پس ظلال صفاتی بنا بر تعین وجودی بالضرورت محتاج
حضرت صلعم باشند از اینجا است که اتمام ش بمقابله نقصان

ابراهیم ... [illegible]

م شفاعة و ابداء ش محمد رسول الله تعالی است صلعم که شفاعة کبرے عبارت ازان تواند شد و نیز که ظلال صفات ش با ترکیب اضافی موصوف یا ذو الحال م بالاصالت ش صفة یا حال م را التقدم بشفاعة جائز نباشد مگر بعد ظهور شفاعة کبرے بر توابع و نیز که شفاعة کبری بر اقتضای سر مرکز که مستفیض است از مرکز ذات و مستقل بتعین صفاتی خود و مفیض ش است م نسبة بتوابع تواند شد ش ای شفاعة کبرے م و نیز که تا تحقق اتحاد تضمنی ظلیه شفاعة متحققة المقبولیة است و انعدام ش در انعدام ش ای انعدام شفاعة در انعدام اتحاد تضمنی ظلیه م و اتحاد التزامی شائبه ازان ش ای اتحاد تضمنی م دارد نه حقیقة ش ای اتحاد تضمنی م پس شائبه از شفاعة هم تواند داشت ش باید دانست که در شفاعة کبری جمله خلق شامل است چنانکه در تفسیر معالم التنزیل از حضرت عبد الله ابن عمر رض مروی است تا آنکه فیشفع لیقضی بین الخلائق الخ ه و در شفاء قاضی عیاض است الشفاعة الکبری للخلق اجمعین ه و در اقسام

متحققة المقبولیة

شفاعة است منها تخفیف العذاب عمن استحق الخلود فیها
کما فی حق ابی طالب لقوله صلعم ولعله ینفعه شفاعتی ولقوله
صلعم ولولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار م پس بداهة
انکارش شاهد عدم تحقق التحاد الضمنی طلبیه است تخفیف لاانجذاب هو
اصل اصل الشفاعة ش ای جذب م فالحق للقائل ش
اے آنکه اعتقاد شفاعة کرد یا آنکه انکار شفاعة کرد م اول
باید دانست که نفی جاری میشود بر ترتب اثر متاخر ثبوت ذهنی
آنکه حاصل شود از ما ثبت متقدمش برای تجویز ترتب اثر متاخر
.... نه بر ما ثبت متقدمش نه بر معدوم متاخرش پس بنا بر
نفی شفاعة که نفی ترتب اثر متاخر از ثبوت ذهنی تواند شد
تقدم مصداق ما ثبت ممنوع النفی ضروریست پس با قبضا
اصل مذکور مصداقش شفاعة محمد رسول الله تعالی صلعم
اولا وشفاعة دیگران ثانیا فکیف النفی عما ثبت اصلا
باید دانست که قرار نسب در حقائق ثابته است پس ازینجا
ثبوت وسلب شفاعة پیدا است یعنی ثبوت شفاعة در ثبو

اتحاد تضمنی ظلیه باشد و سلب شفاعته در سلب اتحاد تضمنی ظلیه
پس اذن مستلزم است تعظیم و ثبوت نسبت تشفیع بعد شفاعت کبری
بجواز بالاختیار با ثبوت اتحاد تضمنی و هم در سلب بجواز بالاختیار
با ثبوت اتحاد التزامی بدلالت اختصاص اذن بر جواز بالاختیار
ثبوت و سلب پس کما قال سبحانه لم اذنت لهم و لا یستاذنک
الذین هم نه امر و نهی صریح شرع مشیر بتعظیم است هم بسبب امتناع
جواز بالاختیار و فقد بایسته و قصد ناشایسته پس امر و نهی
صریح مخصوص حضرت نبی مختار معظم که خلاف تعظیم است
بسبب امتناع جواز بالاختیار و ظلیت فقد بایسته مفقود الشبه
بمنع ثبوت متقدم بر فرد اول و منع قصد ناشایسته ممنوع الحصول
در حضرت موجودات ما اول است به سبب خلاف تعظیم ثابت
یا محول بر نحو متشابهات به تبیین خداوند بی نیاز قدر بخش بنا بر حفظ
مراتب تعظیم نهی امر را تاویل دیگر فرمود یا ایها النبی لما تحرم
ما احل الله لک ... قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم الایه و تاویل
امر و نهی که نسبت بحضرت نبی مختار معظم صلعم است در جا بسیار

مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی زین پس سخن است بلکه
نصوص مبارکه در سوره بقره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة و
لا شفاعة والکافرون هم الظالمون ترجمه ای
کسانیکه ایمان آورده اند بذل کنید برای رضای حق تعالی
از آنچه بخشیده ایم از بخشیدنی عام شما را پیش از آمدن روزیکه
نه فروخت است در آن نه خرید نه دوستی که حمایت متوقع
شود نه خواستن چیزی برای کسی و حال آنکه کافران
همانند از حد برون روندگان بعدم قبول امر باید دانست
این غایت عتاب و اعراض است که سخن بتنبیه با کافران
که مورد عتاب هستند ختم ساخته اند است از سخن تنبیه هم
در بیده سخن تنبیه با مومنان که مورد الطاف هستند
ختم ساخته است از سخن تنبیه در رشته آن امر ختم است
پس مضاف و مضاف الیه متعلق عموما امر ... و
انفاق عام است از انواع بخشیده با آنچه در رضا به الله

وخاص است از جان محبت ایمانا که درینجا مقصود است باقتضای
النص ش درنه نفی وسائل رستگاری که لازم بکفر است رایت
نیایدم ونفی وسائل رستگاری یعنی بیع وخلة وشفاعة از کفار
ظلام بعدم قبول امر ایمان که درین خطاب مخصوص صند کرده شد
نه از مومنان زیراکه بیع وخلة وشفاعة از مومن برای
مومن ثابت است که مصداق متقدم همین است مر ثبوت ذاتی
راکه نفی کرده شد ترتب اثر متاخرش نسبة بکفار راز مرعومات
شان نه غیرش لسے نه غیر بیع وخلة وشفاعة که از مومن برای
مومن ثابت است هم مثلا صدارشاد حضرت صلعم این آیت
که الله سبحانه ازلان جنة کرده فرماید بیخری این را بعوض حق
که بر فلان داری پس بخرد وفرمود سبحانه الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین ترجمه این دوستان با جمه
از روز بیکدیگر دشمن باشند مگر دشمن نباشند پرهیزکاران ۹
این استثنا مفید حصر درجمله مستثنی است وبرای ثبوت ذاتی
که نفی ترتب اثر متاخرش کرده شد درجمله مستثنی مصداق

متقدم در جملہ مستغنی منہ است ازانجا کہ خلۃ ایشان لوجہ اللہ
تعالی از تقوی است دائم البقا است ونتیجہ خلۃ از روز حساب
شفاعۃ است وبس و نتیجہ خلۃ دران روز دیگر چہ باشد
ورنہ نفی خلۃ دران روز از بہر چہ پس شفاعۃ انبیاء اللہ تعالے
واولیاء اللہ تعالی کہ متقیانند علی نبینا وعلیہم الصلوۃ والسلام
برائے مخلصین لا الہ بالاشارت التزاما ثابت است
وفرمود سبحانہ لا یملک الذین یدعون من دونہ الشفاعۃ
الا من شہد بالحق وہم یعلمون ترجمہ باختیار ندارند آنانکہ
پرستند بعضی را کہ سوای خدای عزوجل است شفاعۃ را
مگر باختیار دارد آنکہ شہادت داد بحق ای آنچہ حق است
وآن پرستندگان دانند کہ شفاعۃ باختیار جز شاہد بحق نیست بخبر
صادق یا خواہند دانست بروز قیامۃ ہد ازین کریمہ شفاعۃ بالاختیار
ازانکہ مومن بحق است عموما از انبیاء واولیاء وغیرہما علی نبینا
وعلیہم الصلوۃ والسلام ثابت است بنا بر عموم من شہد بالحق
نہ از غیر شاہد بحق ش تنبیہ ازینجا است کہ فرق متخاصمین

از روافض وخوارج ومعتزلین وغیرهم شفاعة نتوانند کرد
بنا برعدم شهادت بحق هم وفرمود سبحانه لا یشفعون الا
لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون ترجمه شفاعة نکنند
کسی را مگر شفاعة کنند برای انکه صاحب رضا است وحال
شان اینست که ترس خود از هیبت عظمة خدای عزوجل از
شفاعة غیرهم تعنی ترسندگانند ازین ایه کریمه واضح میشود
که برای مرتضی شفاعة نجات درکات ورفع درجات است
بنا برتفاوت مراتب ارتضا ونه برای غیر مرتضی ونیز
اختیار شفاعة وفرمود سبحانه لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ
عند الرحمن عهدا ترجمه باختیار ندارند خواستن کسی را
مگر باختیار دارد کسیکه استوار گرفت از رحمت کننده عالم پیمان
باید دانست که رجوع ضمیر لا یملکون بمفاعیل اتخذوا مرجع
ضمیر لیکونوا که در کریمه واتخذوا من دون الله الهة لیکونوا
لهم عزا الایه مذکور است مستثنی منه منفی الشفاعة موافق
انتظام ومرام نظم از روی استیناف برای اثبات وتحصیر

دعا بانقطاع مستثنی است یا فاعلش من فی ای لا یملکون هم غیر متخذ العهد است بدلالة استشناء و من مرفوع بر فاعلیة است نه منصوب بر قیام مقام مفعول مضاف من اعنی شفاعة چه در صورت عموم فاعل در مستثنی اعنی یملک بنوعی متعارض خواهد شد مر ثابت را اعنی لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الایة و نیز خصوص محل مقتضی خصوص فاعل است و اتخاذ ممنوع الجواز است و باختیار و شفاعة الیه لازم عهد متوسع بحذف نیست پس تواند شد که عهد آمرزش مقام و شفاعة عام از رحمن باشد بمقتضای خصوص محال کما قال سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی الایة ثم توسع معنی و عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا الایة در صورت صحه عند بجاءے من منسب نگاه داشت عهد است بخلاف من ش که مشیر نگاهداشت عهد نیست هم کما قال سبحانه قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده الایة و قال سبحانه ام اتخذ عند الرحمن عهدا الایة مش ای لم یتخذ من الرحمن عهدا یحفظ توفیةً هم پس مصداق متخذ العهد که متحقق الوقوع بفعل ماضی است جز

رسول الله تعالی صلعم که شفیع و مشفع اول است نتواند شد حق
چنانکه فرمود صلعم انا اول من ینشق عنه الارض و اول شافع و
اول مشفع مم و تواند شد که عهد بایمان و انقیاد خود نزد رحمن گرفت
سُن ای اختیار کردم پس متخذ العهد من شهد بالحق است عموما
ولیکن محقق الوقوع دمو کد نتواند شد بسبب ظنیة بقای ایمان
و انقیاد بی بخصوص بشارت محلی بزمان نبوت و تحقق وقوع
و اولویة بالاولیة مصداقش محمد رسول الله تعالی صلعم تواند شد
نه غیرش صلعم و ردش مبطل دعوه رحمن و دعوی شفیع و
مشفع اول خواهد شد نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا و هنوز
شفاعة مصداق خاص ش ای محمد رسول الله تعالی صلعم مم
شانی شفاعة مصداق عام ش ای من شهد بالحق مم مثبت
و مفهوم کریمه موکد است بوقف لازم تنبیه ارجاع ضمیر لایملکون
بسوی متقین و مجرمین یا یکی ازینها که در کریمه یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا مذکورند تواند شد
چه بصورت انقطاع مستثنی ش ای من اتخذ الخ مم

من جهتین ش یعنی جهة سعفین و جهة مجرمین م جهة ثالثة نیست و در صورت اتصال ش مستثنی ای من اتخذ الخ م من جهتین اجتماع ضدین در ذات واحد ممنوع است و در صورت اتصال ش مستثنی ای من اتخذ الخ م از شقین بتعارض مستثنی منه ش ای لا یملکون الخ م ثابت مذکور اعنی من شهد بالحق است و نیز اجمالی باثبات از منفی به باشتراک مستثنی بمستثنی منه در اتخاذ عهد عام ش ای شامل مستثنی منه و مستثنی م به شهادت بحق و در صورت انقطاع از شقین تا جا سخن در عهد خاص ش ای غیر شامل مستثنی منه و مستثنی م رود و مستثنی منه معارض گردد مر ثابت مذکور را و در صورت اتصال مجرمین تعارض مستثنی است ثابت را اعنی الا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة و نیز اجمالی باثبات از منفی به باشتراک مستثنی بمستثنی منه در اتخاذ عهد عام شهادت حق مراد عهدم بحق تا جا سخن در عهد خاص رود و مستثنی منه و مستثنی معارض گردد مر ثابت مذکور ش ای لا یملک الذین یدعون

من دونه الشفاعة م را در صورت انقطاع از مجرمین موافق
ما سابق است ش اعنی رجوع ضمیر لا یملکون بسفاعیل
انخذوا یا فاعلش غیر متخذ العهد م وهم دلیلی بر تفرد جهتی از جتیر
نیست انتهی و نیز باید دانست این جملهای مستثنی ش در کریمه
لا یملک الخ و لا یشفعون الخ و لا یملکون الخ م بافادت اثبات
حسن امصداق متقدم است مر ثبوت ذهنی را که نفی کرده شد
ترتب اثر متاخر ش از مزعومات آنکه صاحب ضا نیند در جمله
مستثنی منه نه غیر ش ای مستثنی م و شفاعة بالاختیار
مخصوص است زمانا و مشفوعا و مشفوع عاله بخصوص محل باشارت
نظم و عام است زمانا و مشفوعا و مشفوع عاله باشارت دلالة
مضارع و جنسیه شفاعة و حذف مشفوع و مشفوع له و نیز
اشارت میکند برین خصوص والکافرون هم الظالمون ہ
و نیز شان نزول این کریمه که اشارت بران دارد ش
خطبه جلالت و عظمة است متضمن مراتب کمال الوهیة و استغنا
و قیومیة و تقدیس و شفاعة حبیب خود تعالی صلعم که کفار

با نہمہ کافر بودند بر تنبیہ اینکہ سزاوار بندگی کردہ شدن حضرت
منیت سبحانہ و بس و تشفیع حبیب اوست تعالی مسلم قال الله
تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم
ط ترجمہ ہست اللہ کہ نیست معبودی کامل مگر او کہ زندہ او قائم
بذات است ہرگز نمیگیرد او را غنودگی و خواب ، باید دانست
کفایت کرد در اثبات صفات ثبوتیہ بصفۃ الحی القیوم کہ ام
صفات حقیقیہ و نفسیہ اند و در نفی سلبیہ بصفۃ سنۃ و نوم کہ ام
صفات سلبیہ اند پس در اثبات نعوت خطبہ جلالت بنا بر
دلالہ بذکر مربوبات ابتدا نمودہ قال لہ ما فی السموات و ما
فی الارض ط ترجمہ خاص است برای او آنچہ در آسمانہا و زمین
است ، بحذف تمیز بنا بر توسع بانچہ مناسب شان اوست
تعالی شانہ پس ذکر مربوب اول کہ مرکز مربوبات است
بر نہج تخصیص و تخصیص المقام بفوائد تعظیم و شفاعت استیفا
فرمود یا عطفا بر جملہ قال من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ
ط ترجمہ کیست این کہ خواہد خواست اختیار امور سنا زا خصوصا

[illegible] دیگر را نزد الله تعالی و این شفاعة مخصوص
است بمخصوص محل و نیز اشارت بست بشفاعة عامه بعموم زمانها
معنی شفاعة بعدم تخصیص شفیع و مشفوع له با عموم زمان شفاعة
و لاکن نخواهد خواست هرگاه نزد او را باذن او تعالی با همان خصوص
و عموم • اصل باید دانست که نکره مخصصه بالوصف محتمل ثبوت معنی
مفید استفهام اقراریست مثالش چنانکه من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم ٥ استفهام اقراریست و نیز
صحت ثبوت در جزا مهمل گردد دوم مثالش محتمل نفی مفید استفهام
انکاری مثالش چنانکه من ذا الذی ینصره الا هو انتهی پس درینجا
مثالش اینست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه من و الذی
مفید استفهام اقراریست بنابر صحت نفی در مستدرک نیز مثالش
مفید هم استفهام انکاری بنابر عدم صحت ثبوت در مستدرک
مثالش باید دانست که درینجا الا برای استدراک است با استفاده
وجه استدراک مغایر بالضد و حصر و تحقیق در ثبوت چنانکه
در ذکر کیفیة الاصول فی ذکر کیفیة الاستثناء و الاستدراک

مذکور است م که مذکور مشیود دش اسے صحت نفی در استدراک عدم
صحۃ ثبوت در استدراک م باید دانست که استفهام اقراری دلالت میکند
بر وجود شفیعی بالحال و برخلاف این استفهام انکاری مش ای
برخلاف اقتضای محلی من ذا الذی یشفع استفهام انکاری دلالت میکند
بر عدم شفیعی بالحال م باید دانست استفهام انکاری مفید
نفی باشد پس برای نفی ثبوت ذہنی که از مصداق متقدم
متحقق الحقیقۃ ضروریست معلوم نیست که از کجا است و شفاعت
باذن مصداق متقدم نتواند شد چه آن در تحقق خود محتاج
شفاعۃ متحقق الحقیقۃ است بنا بر تحقق وجود اضطراری خود دش
مش اسے شفاعۃ باذن م و حصول ثبوت مصداق متقدم
بباہی ترتب اثر متاخر از ثبوت ذہنیش مش ای ثبوت
مصداق متقدم م پس حسبان راست آیدش این نفی با
مصداق متقدم م پس از این استفهام اقراری با اسم اشارہ
تنبیہ است از محمد رسول اللہ تعالی صلعم که خواہند خواست
مومنان را بجز است اختیار سے و استدراک مفید منع شفاعت است

باذن او سبحانه که تفسیر است بتعظیم باقی و ست معنی اختیار تحبب
المقام پس چنین متمکن در تشفع و شفاعة محمد رسول الله تعالی است
[illegible] هم برای کافران به صفة اختیاری پس آن نه مفید
منع بصفة احتیاج [illegible] شفاعة بالاختیار متحقق الحقیقت مثبت
مگر باذن که تحبد است [illegible] است هم چنانکه از تایید تحقق
شفاعة و حقیقة [illegible] باختیار باشارت بالاقتضار و منعش بصراحت
واضح است در آیه سوره توبه قال الله تعالی لا تصل علی احد
منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و
ماتوا وهم فاسقون ه ترجمه نماز جنازه مگزار بر کسی از ایشان که
میرد گاهی و مایست بر قبر او تحقیق ایشان انکار ورزند به خدای
تعالی و رسول او تعالی صلعم و میرند حال شان اینست که
بدکارانند ه بدانکه این نهی مشترک الغیر است پس امتناع جواز
بالاختیار نسبة بحضرت نبی مختار صلعم مرفوع البحث است
بسبب اشتراک غیر و لاکن در خصوصیة بالوجه بشیر رحمة و
رافة عام حضرت رحمة للعالمین است صلعم و قیام بر قبرشان

معنی قیام برای تدفین را و هم قیام برای زیارت قبر را و بدانکه
نهی مقتضی ثبوت متقدم خارج است که ماخذ ثبوت ذهنی و اسطه ترتب اثر
متاخرش ممنوع از قاصد است آن ثبوت متقدم خارج صلوة بر جنازه
موسان و قیام بر قبر شان است و مرتب اثر متاخر ثبوت ذهنی ممنوع
از قاصد صلوة بر جنازه کافران قیام بر قبر شان است و تخصیص المجلس
الی بن خلف است و نهی مخصوص نافی عموم ثبوت متقدم خارج
از ینجا ثبوت صلاة بر جنازه موسان و قیام بر قبر شان بدلالت
است که ماخوذ از سنت و جماعه است و در دیگر
مغیبات گوئی احوال منافقین بود بحال و مال شان با خبر
خبر است بدلالة لفظ انهم کفروا ماتوا
دلالت بر استمرار دارد و قصد
ابی بن خلف و لقیام بر قبر مقتضای رحمت
بالاختیار است ش
هرگاه از ین آیات مذکوره شناخت تحقق
است پس از کریمه یا ایها الذین امنوا الفقرا الخ تعارض

شفاعة با نتساب این کریمه بطرف کفار مرفوع تواند شد
اگر کریمه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه چه شفاعة باذن بمعنی
معروف ش ای استفهام انکاری م معدوم بالحقیقة و
موجود بالنسبة بلزوم اضطرار ش به آنکه لزوم اضطرار در عدم
اختیار است درین صورت اطاعة است نه شفاعة م متعارض
لسنه غیر اول ش به آنکه تعارض بالضد اول نمیشود دلیل اسقاط
لضرورت است بخلاف تعارض بالخلاف که تاویل می پذیرد
م از ینها است ش ای از آیات مذکوره نسبة الشفاعة
بالحقیقة والاختیار م بسبب عدم انتساب لا یالی الکفار
بوجود اذن ممنوع ایضا م نیز باید دانست اگر منسوب کرده شود یا
ایها الذین امنوا انفقوا و کریمه من ذا الذی الخ نیز بمومنان
پس باوجود تعارض مذکور اثبات از نفی بعدم ش شفاعة
م بالحقیقة و وجود ش شفاعة م بالنسبة بلزوم اضطرار است
ش اثبات از نفی باطل است و بلزوم اضطرار شفاعة نیست
م و عدم ش شفاعة م بالحقیقة باطل است بتحقق مغفرت

و وجود بالنسبه باطل است بعدم بالحقیقه [illegible] و او اول [illegible] است
یعنی بیان حالت عدم شفاعة بالحقیقه و ثانی [illegible]
درین جمله ابطال اصل [illegible] بطور [illegible] است [illegible]
منسوب کرده شود [illegible] اثبات از نفی با عدم [illegible] شفاعت
بالحقیقه و وجودش [illegible]
وغیرها ممنوع الشفاعة یا از پیغمبران وغیرشان [illegible]
مذکور شد نسبة بانبیا [illegible]
اثبات از نفی با عدم بالحقیقه و وجود بالنسبه [illegible]
بعدم مغفرت وعدم بالحقیقه [illegible]
یعنی بیان حالت اثبات از نفی با عدم بالحقیقه و وجود بالنسبه [illegible]
م و نیز باید دانست [illegible]
الایه دلالت [illegible]
بمیان و وجیزه [illegible]
صلعم بالحال [illegible]
والاسمعوم ذرفی [illegible]

باشد کہ حقیقۃ ذرفی دمن خلقت حبیب اند و گردند تا گاه مشرف
شده دیده که عالمی در تحت قدم حضرت نبی امی صلعم کانه قطرة فی الیم
حضرت نبی الرحمة صلعم را التفاتی بسوی تعالی بنا بر شفاعة در آن
[illegible] بسوی رب العالمین ست مرجو و [illegible] جو شفاعة
[illegible] که صلعم عیان یعنی شفاعة بالمحبیة و بالمحبوبیة
الذاتیة [illegible] و بالرسالة و بالوجاهة ثم حساب کما اصحاب این
[illegible] است [illegible] نیز باید داشت در سوره انفال
[illegible] تعالی [illegible] فیهم الآیة ترجمه زیبا نیست
[illegible] تعالی عذاب [illegible] تو باشی در ایشان
[illegible] بودن حضرت صلعم حقیقتا است ان مصاف
[illegible] صفات [illegible] صلعم [illegible] القصاف
[illegible] الصفات [illegible] صلعم [illegible] نیز میان بودن
[illegible] موجودیت فی زمان حیاته است صلعم در صحابه موجود است
فی حین زمان حیاته است صلعم پس میان صحابه رض حقیقتا است
[illegible] و موجودیتا در میان مومنین غیر صحابه حقیقتا است

انصاف آنحضرت ... است موجود ...

حیاته صلعم ... تیا و مجاز ...

و میان ...

... هرگاه مجاز ...

مانع ظاهر است ...

فرمود سبحانه ...

رحمته ط ذلک ...

بجاله ... هرگاه ... وجود ...

و ما کان دلاله میکند تحقیق ...

جهان باشد تا آنکه ...

شاید لما قال سبحانه و لسوف یعطیک ...

دیگر آنست که ...

که خوشنودی خواهی ...

از ضمن ... دلالت میکند ...

مبارکش صلعم و قبول ...

پس تعلیل ثبوت مفهوم جمله سابق یعنی کمال عطا و رضای
نفس مبارکش صلعم و قبول شفاعت اختیار شد صلعم درین فایده
تفسیر است از کمال اعطا و عام از خواسته و ناخواسته برای
ذات و متعلقات با شارۀ و تعدیه متعدی و حذف مفعول ثانی
بر کثرت و توسعه منافع سیاق و هم تعظیم معطی که پس کاف بیانش
از کمال عطا هم لازم کند رضای نفس معطی له را و رنه ناقص
باشد زیرا که پس تعلیل فا تفسیر هم تعقیب شرط رضا نسبه
بمظهر رضا باطل است و با آنکه پس عطف است بر تعلیل ثبوت
کمال عطا و غیره هم مرویست لما نزلت قال علیه الصلوة
والسلام اذا لا ارضی قط و واحد من امتی فی النار الحدیث
یعنی هر گاه نازل شد این آیه فرمود صلعم هر گاه چنین باشد
راضی نشوم هرگز حالیکه یکی از امتم در دوزخ باشد ولا رضی
مشروط تحت شروط از نار مجوبیه و نار محبتیه است والا یه
با آنکه خت شرف منتسبه حالیه بالا خضیار است ... نیز باید دانست
قوله لعدنعلی ... [illegible]

وفرستادیم ترا مگر رحمت برای عالم‌ها بدانکه مقصود این
استثنا از نفی افادت تاکید ثبوت و حصر است و رحمة للعالمین
در تبع رب العالمین در وجه تضمن التزام است بدانکه رحمة
مفعول مطلق ش ای رحمنا رحمة م است یا مفعول له ش
ارسلناک م یا مفعول ثانی تابع مفعول ه مبالغة للفاعل
ش ای ارسلناک رحیما م یا بمعنی نفس صفة و درین خط دل
دردمندان است از مرتبه خلق تا استحالة الحجاب بسوی ذات
تعالی مشاهده جمال است هرگاه شفاعة از اقتضای رحمة عام
تواند شد اذن در سلب ش شفاعة م باشد نه در ثبوت کثرت
شفاعة م بالحقیقة والا نفی رحمة عام است و نیز باید دانست
قال الله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ه ترجمه
قریب است اینکه خواهد انگیخت ترا رب تو بر مقام محمود + بدانکه
عسی مخبر است بر توقع قربت فعل بفاعل قدیم باخبارش فکیف
البطالة و در معنی مقام محمود اختلاف بسیار است و حاصل
شفاعة است و این مقامی است موعود چنانکه در لباب از عمر رض

در [illegible] مقام محمود [illegible] نزول است تا این نزول نه تعالی
[illegible] صلعم [illegible] یعنی است حقیقت فی معه علی العرش در اسرار این حدیث
[illegible] تجلی از حقائق قاب قوسین میکنیم ازانجا که
[illegible] مقصود است این اتحاد در اظهار انطباق ضروری
[illegible] صلعم [illegible] العرش مستوی است ذاتیت
[illegible] بر ممکنات منبسط موجودات و ملکوتیات
[illegible] نوری ازان نور الله تعالی
[illegible] بخدا [illegible] از زمین خواهد گشت حقیقت شفاعت
[illegible] از شفاعت عامه بر آنکه قوسین است
[illegible] صلعم [illegible] انجاست فتبارک الله احسن الخالقین والحمد
لله رب العالمین اللهم صل وسلم علی محمد حبیبک مظهر انوار کمالا
[illegible] فضیلة [illegible] و در مسند خوارزمی عن ابی سعید خدری
[illegible] صلعم فی قوله تعالی عسی ان یبعثک ربک الخ
قال المقام المحمود الشفاعة یعذب الله قوما من اهل الایمان
بذنوبهم ثم یخرجهم بشفاعة محمد الحدیث صلعم تطبیق باین تواند شد

چه قبول شفاعة خاص عام از مخصوصات آن مقام موعود است
نه آنکه شفاعت موعود باشد سال رسول الله تعالی عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا ان الذی عدته + و شفاعة از صفات اختیاریه ذات
مبارکش صلعم است پس معنی نیست بر عهده آن و نیز باید دانست
که استغفار شفاعة است کما قال الله تعالی و استغفر لذنبک و
للمومنین و المومنات الایه تاویل ذنبک در تفسیر کریمه انا فتحنا الآیه
نوشته شد سخن درین است که صیغه امر استغفار است به تشریف یا لخطاب
به بجا آوری شفاعة برای مذنبین خصوصاً امته صلعم ... باعث بر
حالا و مالا که از مرضیات خداوند کریم عم نواله است تا مبادا که
خلافی یا تهاونی دران از دیگری رو نماید با شارت مخصوص
بدیگران چه رحمة للعالمین صلعم از خلاف عهد، و تهاون دران مبرا
منزه است نه اینکه شفاعة صفة اختیاری ثابت نبود نفس بر
بل چنانست که امر حاصل مشعر به تشریف با خطاب است
و مخصوص بالمعامله غیر اوست صلعم و درین صیغه تبادل ... ذ.
حاجت نیست و نیز باید دانست که شفاعة اجنبی عام است و

ودن باختیار است در آخر سوره توبه قال الله تعالی ومن الاعراب
من یؤمن بالله والیوم الاخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم
ترجمه از دهقانان کسی است که میگرود بخدای عزوجل
روز آخرت ومیگیرد اختیار میکند چیزی را که مید هد برای
قربت خود نزدیک خدای عزوجل برای رحمة رسول
صلعم آگاه باش که بتحقیق آن رحمت وسیله قربت متحقق الحقیقة
است بحذف مضاف مبالغة له ش ای للمضاف چنانکه
تقدیرش وسیله قربت مذکورشدم برای شان فی الحال
درمی آرد ایشانرا الله تعالی در رحمت خود تعالی تحقیق
الله تعالی پوشنده ذنوب متصدقانست لان الصدقة
مکفرة ومهربان است بر متوسلان رحمت رسول صلعم وان الرحمة
واسعة وقریبة • وازالا انها قربة واضح است که اعلی واو
وسائل توسل برسول صلعم است وهم برحمتش صلعم بمقابله
ما ینفق وتمهید است برین قول الله تعالی خذ من اموالهم

صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ط ان صلوٰتک سکن لهم ط والله سمیع علیم ٥ ترجمه ای حبیب من بگیر یعنی قبول کن از مالهای ایشان که از روی هدیه مخصوصه برای تو لوجه الله تعالی است و اعراض مکن از شرم منت هدیه ایشان بهمت علیا و رتبت عظمی توانی که بسیار پاک خواهی کرد ظاهر ایشان را از انچه باید و باک خواهی نمود باطن ایشان را از انچه شاید بافاضت همت علیا اختیاریه با آن هدیه و این احسان تو برایشان فایق از فائق است این اعجازی است که منور نفس اطهر و هم در تبعیت بکرامت مستنیر و رحمة کن برایشان بتحقیق رحمة تو آرامش است برای ایشان از هر اضطرار بوجه رافة تو و نزول رحمة پروردگار و حال آنکه زیاست که الله تعالی شنوا و دانا است بقول اخلاص شان و تحقیقشر و باعراض تو از حیا و بوقوع عصایای تو بظاهر و باطن ایشان بر آنکه سبب وقوع امر عدم حصول مطلوب است پس خذ دلالة میکند باصل لغة بر تاکید امر و اقتضا میکند بر اعراض مشدید آنحضرت صلعم حیا را از منت هدیه بهمت علیا و رتبت عظمی و نیز از

تطهیر [illegible] بصیغه فاعل شده است اشارتی بان است که این
منت بحضرت پیغمبر [illegible] متضمن تطهیر
و تزکیه باشد [illegible] بخلاف صدقه [illegible] تطهیر و تزکی مرفوع است
[illegible] است که [illegible] رسول الله تعالی صلعم
[illegible] تطهیر و تزکیه مشترک
الوصف است [illegible] کما قال یطهرکم تطهیرا و [illegible] تزکی من
[illegible] بحضرات انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام
[illegible]
اصحاب [illegible] و اولیا [illegible] رضوان الله تعالی علی
[illegible] اضافة الی یوم
القیامة [illegible] حاصل ماخوذ است از صدقه که از پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم ثابت است اختیارا و اضطرارا در ضمن اضافة
و احتیاجا دعا [illegible] الی الله تعالی معطوف است بر خذ و صل
علی موافقت میکند از تخصیص بخلاف [illegible] پس بشارت
بجز از عموم حاصل است و نیز باید دانست که اخذ هدیه و تطهیر و تزکیه
از صدقه دائمی است بنابر ثبوت دوام حیات و تصرف حضرت

صلعم وعموم زمان از خود محل تطهیرتم و تزکیهم وخصوص محل که مقصود فی الکلام است مانع عموم زمان بنا بر ثبوت دوام حیات و تصرف حضرتش صلعم نتواند شد والله تعالی اعلم و تیز دانست در شرح سوره یونس ثم قال الله تعالی اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر مبین ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ترجمه چرا شد برای مردمان یعنی کافران تعجب اینکه اخبار کردیم بسوی مردیکه از ایشانست بصفت جامعه اینکه تبرسان مردمان را از ترسانیدنی و مژده رسان آنان را که گرویدند خصوصا اینکه خاص برای ایشانست پیش روندهٔ راسخ صادقین را از روی صدق نزدیک پروردگار ایشان * بدانکه در معنی قدم صدق اختلاف بسیار است که مقصود از آن همه وسیله الی الله تعالی است پس اقرب تاویلات بمقصود بمعنی ذات مبارک صلعم است که از معنی

لفظ و تسمیه مبارک صلعم باین حق ای قدم صدق م و نسق
عبارت عیانست بدانکه قدم مصدر است بمعنی پیش رفتن و درینجا
بمعنی صفت بنا بر غلو مبالغه برای فاعل مقدم مضمر متوسع بحذف
که انبیا هستند بعموم نظم و حضرت محمد سید الانبیا است بخصوص محل
علیه و علیهم الصلوة و السلام و مفعول متاخرش متوسع بحذف
است و مضاف الیه مذکور ضمیر ش صیغه فاعل م پس تقدیرش
قدام الصادقین صدقا باشد و آن عدم تعبیر صدق به نسبتی عموم و
توسعش ظاهر و دلالتی بر بمعنی از لفظ رجل و از لفظ ساحر
که در تقابلش متقاضی ذات است نه صفت قریب تر است و
باید دانست که پیران طریقه را رضی الله تعالی عنهم هم شمول در بمعنی
قدم صدق بعموم نظم تواند شد و البته در اثبات این مدعا بحث
طویل است متفکر بفکر خودش برسد ... تاکیش تردید است
بر لفظ ذات م شفاعت آنحضرت صلعم چنانکه در تفسیر حسینی
ز عین المعانی مذکور است که از آنحضرت صلعم از معنی قدم صدق
پرسیدند فرمود هو شفاعتی توسلوا بی الی ربکم • یعنی توسل کنید

بمن بمقصود شفاعتم سوی پروردگار خود تا ن • وشفاعة یکی از عوارض
بقیام حقیقی اوست صلعم که بقطع نظر از شفیع لا وجود لها است
وآنهم شفاعتی وتوسلوا بی مقصودیت ذات مبارک صلعم خود ظاهر
است یا عمل صالح وهم درین صورت قدم صدق بمعنی حاصل مصدر
یعنی روش است یا اسم جامد است چنانکه وجعلنا لهم لسان
صدق علیا بحذف حرف جار ووقوع اضافت برای قربت
مضاف بمضاف الیه فضلا للمضاف پس قدم بمعنی کوشش و
لسان بمعنی گفتار که از صفات است چنانکه ید بمعنی قدرت و بخشش
محاورهٔ بحکم خصوصیت صفت بجوارح مخصوصه و [illegible] درین صورت
ش ای بمعنی عمل صالح هم استشفاع که صفت شفیع است
اولی الوسائل است بتحقق قبول یقینی شفاعت آنحضرت صلعم
بخلاف دیگر صفات که سبب نامیه تحقق قبول سبب ظنیه تحقق
صحتش پس بتحقق اشارت بر وسیلهٔ متحقق الحقیقة یعنی نعم
شفاعة واستشفاع [illegible] خواهد شد نه بر وسیله مظنونة الصحة
وبمعنی عمل صالح عموما نیز باحتیاج [illegible] مقدر مقصود

ذات مبارکش صلعم ست و مستحق بالا و بودیه معنی قدم صدق
والا فکلیف بعمل الصالح فالان نامیده قال الکافرون الخ تر
گفتند کافران تحقیق این ساحر ظاهر کننده سحر است + ان ربکم
ترجمه تحقیق پروردگار شما که خطاب تام است اسد ست الکه پدید
آسمانها و زمین را در شش روز پس ظهور تجلیات قدیمه بر عرش
کرد باعتبار نسبتهای حد امکان تقیید مکان و تدبیر امر
براد خلق + التدبیر در پس چیزے آوردن چیزی است
از عقب چیزی براد عاقبتش و اسد تعالی اعلم ش باید دانست
معنی این آیه کریمه توسعی در حد امکان دارد در یابد هرکه
م ما من شفیع الخ ترجمه نیست کسی از خواهنده کسی
پس از دستوری او تعالی برای خواهست + بدانکه برکاده
صدق عبارت است از محمد رسول اسد تعالی صلعم مالک
یا شفاعتش صلعم یا عمل صالح پس این نفی شفیع از مزعومات
کفار برای شان است نه از محمد رسول اسد تعالی صلعم بود
مومنان که شفاعتش صلعم مصداق متقدم برای ثبوت ....

منشا، نفی ترتب اثر متاخرش است والا تعارض لازم نظر کنی بر
بودِ اصول مذکوره‌اش چنانکه در آیه قدم صدق و آیات دیگر مذکور شد
هم و این شفاعة ثابت بالاذن بجوازه بالاختیارش واختیار در تحقق
بالحقیقة است هم نسبة بشفیع غیر محمد رسول الله تعالی صلعم است بشفوع
ثبوت اذن برای کفار راجع‌ش بدان نتواند شد هم و نیز از اجل
شرع ظاهر است که ماذون شفاعة اصنام و دیگر خبائث نتوانند شد
مگر ملائکه و پیغمبران و اولیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و مومنان
بعدش این بعدیت برای جمله یعنی پیغمبران و ملائکه و اولیا و
مومنان برابر است هم شفاعة کبری کی ... بیان شفاعة
باذن بعد شفاعة کبرے هم نفی تحقق شفاعة بالحقیقة از شفیع
مطلق نمیکند بل تحققش مینماید والله تعالی اعلم و نیز باید دانست
فرمود صلعم من زارنی میتا فکانما زارنی حیا و من زار قبری
وجبت له شفاعتی یوم القیامة ترجمه هر که زیارت کرد مرا
در حالیکه بعالم برزخ باشم چنانست که زیارت کرد مرا در
حالیکه بعالم شهود هستم و هر که زیارت کرد قبر مرا ضروری شد برای او

تنبیه دیگر بروز قیامت ه آنکه جمله من زار قبری صحیحه زیارت قبر نبی
حضور روحی مقصود و حکم قبر همچو حکم حضور بوجه نسبت با تبرک آثار خفیه
وجوب شفاعت برین مرتبه میشود پس موکد است برای جمله اول در تشبیه
موکد تحقیق در زیارت دائره میان آثر و مزورست صلعم پس وجه تشبیه
آداب و نتایج زیارت لازم طرفین است پس حذر از انکار تبرک از قبر و جانب
و استعانت و اعانت جائز و اخلاص ثابت و مع آنکه لفظ وجبت و اضافه
سوی یا متکلم دلالت میکند بر تحقق شفاعت بالحقیقة و الاختیار و منع
احتیاج اذن چه بعکس این احتیاج اذن ثبوت بالنسبة بلزوم
اضطرار و منع وجوب میباشد زیرا که نیست وجوب مگر بالحقیقة و الاختیار
ش ای در شفاعت متحقق بالحقیقة و الاختیار م و نیز باید دانست
فرمود صلعم من زار قبری کنت له شفیعا و شهیدا و من جاءنی زائرا
لا یعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیامة
ترجمه هرکه زیارت کرد قبر مرا شوم برای او شفیع و شاهد ای برای آن
ه هرکه آمد نزد من زیارت کننده چنانکه نه عامل کند او را حاجتی بدین
زیارت مگر زیارتم یعنی باخلاص خواهد شد حق لازم بر من آنکه شوم

برای او شفیع بروز قیامت ه لفظ کنت له وکان حقا علی ان اکون له
شفیعا دلالة میکند بتحقق فعل بالاختیار والاختیار ینفی الاحتیاج
و نیز باید دانست عرض یا رب امتی امتی وقت ظهور رحمت عالم صلعم
باین عالم شهود کی اذن داشت ای مستفهم بتکرار لفظ امتی تاکید بر خصوصیت
مفعول و بحذف فعل که مفعولش امتی است بقرینه حالی توسع مقصود
است که دلالة دارد به غایت رحمت وحرص بحال امة لقوله تعالی
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ٥ ای حرص کننده است لزوما
بر خیریت شما از مومن و کافر تفاوت حال هر یکی در دنیا و آخرت
و بمومنان مهربان دلسوز است و مهربان بحمایت و شفاعة در دارین
• و نیز باید دانست فرمود صلعم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی من
کذب بها لم ینلها الحدیث ذکره الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی
والطبرانی والحاکم ترجمه شفاعتم ثابت است انانرا که کبیره کرده
از امتانم هر که تکذیب کند بآن یعنی انکار کند حاصل نکند انرا باید دانست
که دلالة بر وجود شفاعة بالحقیقة والاختیار بحکم اضافه به یای متکلم است
ش حیثیت اضافه مگر بوجود دین م و تعمیم بلفظ لاهل الکبائر

بکردار وکننده پس جو ویث لاہل الصغائر بدرجہ اولی است و نیز تخصیص
است بغیر تائبان تحت مشیتیہ چہ تائبان تحت موعود مغفرت ہستند و تخصیم
است باتباعش صلعم از امم دیگر بلفظ من امتی چہ دیگران مشعر بہ خصوصیات
امتہ مرحومہ و صاحبہا صلعم نبید لقولہ تعالی قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی
یحببکم اللہ و یغفر لکم ذنوبکم ط واللہ غفور رحیم ہ تخصیص بشارت، وعدہ
محبوبیہ و مغفرت ذنوب کثیرہ بدلالہ جمع کثرت بر قدر اتباع نہ بمطلق
باتباعش صلعم بالامر ورنہ تعارض از مغفرت و عذاب در تحت مشیتیہ
و دخول نار ثابت ست بخلاف دیگر انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ
والسلام لقولہ تعالی حکایتہ واطیعون یغفر لکم من ذنوبکم الایہ بدلالہ
تبعیض و تخصیص بعد تعمیمش در لاہل الکبائر من امتی ہم نفی جواز
امر مخصوص بہ برای غیر مخصص لہ نمیکند بسبب اشتراک مخصص لہ در تعمیم
ش ازینجا اشارت بانست کہ شفاعتہ حضرت شفیع المذنبین
صلعم برائے اہل کبائر غیر امتہ مرحومہ ہم تواند شد کما قال ملا علی
القاری فی المنح الازہر ان ہذہ الشفاعۃ لیست مختصۃ باہل الکبائر
من ہذہ الامۃ فانہ بالنسبۃ الی جمیع الامۃ کاشف الغمۃ نبی الرحمۃ انتہی

م واز لفظ کذب بها الم ینلها تواند شد که تکذیب شفاعة کذ است
با ینکه ضمیرها بصله حرف با ر و اسطه وقوع فعل بر مفعول اند ای محذوف
توسعا بلفظ مبارک الله تعالی با لفظ مبارک سوال علیم یا مبر رد ا
وبنیت شفاعة اہل کفر را بمنع مغفرت نباید دانست متعلق به اہل
الکبائر متوسع بحذف است پس لازم کند لفظی را که دلالت بر
تحقق وقوع فعل و استمرار دارد بمقابله کذب لم ینل پس لازم
تحقق وقوع شفاعة بر دوام و نیز درین حدیث شریف اعجاز
اخبار بغیب است بمنکر شفاعة و ماش بنا بر تحقق وقوع فعل
بدلالة ماضی ش ای کذب و لم ینل م بجای مضارع را آنکه اندا
ش ای ماضی بجای مضارع م العیاذ بالله تعالی منه
ش ای انکار شفاعة م واتصال جزا را بشرط بحذف فا
جزا تاثیر در معنی دارد باشارت انکه همانا انکار شفاعة و
از شفاعة است آری مفهوم جزا موکد است بمفهوم شرط تحذیرا
عن فی الجامع الصغیر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شفاعة
یوم القیامة حق فمن لم یومن به لم یکن من اہلها الحدیث

تنبیه باید دانست که مقر شفاعة بالاذن بالنفی شفاعة تحقق الحقیقة والاختیار نسبة بحضرت رحمة عالم شفیع و مشفع اول صلی الله تعالی علیه وسلم جاہل بحقیقتہا ست وشامل مرتکب بہالم اینہا است نعوذ بالله تعالی من شرور انفسنا اللہم وفقنا لما تحبه وترضاه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربی خیرنی بین ان یدخل نصف امتی وفی لفظ ثلثی امتی الجنة بغیر حساب ولا عذاب وبین شفاعتی لامتی فاخترت الشفاعة قال ہی لکل مسلم الی اخر الحدیث ذکره الترمذی وابن ماجه وابن حبان والبیہقی والطبرانی والحاکم از لفظ خیرنی واضح میشود اختیار نبی مختار صلعم ش از انکه تخییر واقع میشود بوجود استعداد اختیار مخیر به نه بعدم استعداد اختیار مخیر به هم بانکه هر کرا خواهد داخل جنة و شفاعة کند و هر کرا نخواهد نکند پس مژده فرمود بانکه اختیار کردم شفاعة را برای هر مسلم بنا بر رفع ابهام انکه کند یا نکند پس ابهام در شفاعة شامل تکذیب باشد العیاذ بالله تعالی منه اللہم صل علی محمد نبینا نبی الرحمة و نیز شفاعة مقتضی جاه و ربط است و انکارش مستلزم یا محو فرق و تمرکاه یا

از الله تعالی کفر است در حد خود وش بالزام عجز باری فعل مرجح

کش کاف بیان الزام هم لازم انکار قدرت کامله است وتقطیع

ربط امید رحمة ارحم الراحمین پس یاس از رسول الله تعالی صلعم

در حد خود وش آخر چه خواهد بود بالزام عجز شفاعة که مستلزم کسر

شان عظیم است وتقطیع ربط امید رحمة رحمة للعالمین بدانکه

حدیث شریف من ترک سنتی لیس له شفاعتی هم وش القتال

جزاء لشرط بحذف فاء جزاء تاثیر در معنی دارد باشارت اینکه

گویا ترک سنة بی بهرگی از شفاعة است آری مفهوم جزاء

موکد است بمفهوم شرط تحذیرا هم نفی شفاعة لاهل الکبائر

چه اول بشارت است شفاعة برای نجات مرتکبات کبائر

وتحذیر است از انکار شفاعة وثانی تهدید بسنت به نفی شفاعة

رفعت درجات مرتارکانرا وتحذیر است از ترک سنة

توفیق حدیثین ترک سنة فوق کبائر باشد در آن تامت

ونیز باید دانست آنچه باذن است اظهار است نه شفاعة

چه شفاعة در لغة بمعنی خواستن صفة اختیاری است بخلاف

شفاعة باذن که لزوم سلب بالحقیقة و ثبوت بالنسبة فلزوم اضطرار میکند بر بنای استفهام انکاری و الحقیقة اقدم علی النسبة و نفیها ینفی النسبة و نیز باید دانست که شفاعة باذن نسبة دو جهة مجهول الحال است که نفی شفاعة بالحقیقة و الاختیار بعد ثبوتش نمیکند و درینصورت از اذن مستقل اطلاع بجواز بالاختیار کرده ای جواز شفاعة بالاختیار است متحقق الحقیقة هم جائز نیست چنانکه در معنی کریمه ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین مسند خوارزمی است ابو حنیفه عن حماد عن ابراهیم قال سالته عن قوله تعالی ربما یود الذین کفروا الخ فقال یعذب الله تعالی قوما ممن کان یعبد ولا غیره و قوما ممن کان یعبد غیره ثم یجمعهم فی النار فیعیر الذین کانوا یعبدون غیر الله الذین کانوا یعبدون الله فیقولون عذبنا لانا عبدنا غیره فما اغنت عنکم عبادتکم ایاه و قد عذبکم معنا فیاذن الرب جل جلاله للملائکة و النبیین فیشفعون فلا یبقی فی النار احد ممن کان یعبده الا اخرجه حتی تبیادل للشفاعة المسر بعبادته یعنی الاولی و المقصود التنبیه منع شفاعة

برای کافران ثابت است چنانکه مذکور شد نفی و اثبات برای مومنان عموماً گر خصوصاً شس اسے تواند شد که منع و اذن بخصوصیه حکمتی که بعلم و اراده او سبحانه مقرر است باشد م تا باید دانست که شفاعت تحقق الحقیقة والاختیار حضرت محبوب المحبوبین محمود المحمودین صلعم برای منتظران ثابت است پس نفی آن و ثبوت بالنسبة ش باوجود تحقق بالحقیقة والاختیار م و منع باستشناء بحسب الحال للشفیع والمشفوع وجهی ضروری دارد ش برای نفی ثابت مادل است م نقلاً ش ای است دلیل علم نص م و عقلاً ش ای از روی کشف حقائق موافق نص م والله تعالی اعلم تنبه انکه هرگاه دانستی این مسئله را بدین اصول بمقصود میرسی ان شاء الله تعالی اللهم صل و بارک و سلم دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک و علی آله و اصحابه و شفعه فینا ذریعه تتمه رکوع یا ایها الذین آمنوا انفقوا در بیان منافع و دیگر منافع انتفاع کریمه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ج و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ج ترجمه میداند او سبحانه آنچه در پیش اهل

آسمانها و زمین است ای در زمان حال و آنچه در پس ایشان است
ای در زمان مستقبل و در نمی گیرند ایشان چیزی را از معلومات او
تعالی مگر چیزی را که او تعالی خواست کریمه وسع کرسیه السموٰت والارض
ج ولا یؤده حفظهما ج وهو العلی العظیم ؀ ترجمه در خود گرفت کرسی
او تعالی آسمانها و زمین را و آنچه بران و دران است داخل است
و گران بار نکند او را و در رنج نیفگند او تعالی را نگهبانی آن هر دو
و اوست که برتری و بزرگی که از صفات اضافیه ذاتی است
لازم اوست کریمه لااکراه فی الدین ج قد تبین الرشد من الغی ج
ترجمه نیست رنج رسانیدن در این دین تحقیق جدا شد راه راست یافتن
از گمرهی کریمه فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک
بالعروة الوثقیٰ ج ترجمه تفسیر پس آنکه هر که انکار کند طاغوت
را دیگر و دیگر و بخدای عز و جل پس چنگ زند بر رخت استوار
یعنی محمد رسول الله تعالی صلعم ای استوار بگیرد دست و
ایمان را استدلالاً بدان که بی انکار طاغوت که عبارت است
از الهة باطله او مرادات نفس عموماً و شیاطین و اصنام

حصوصا گرویدن بخدای عزوجل صحیح نباشد و بجای مضارع
ماضی با قد برای تاکید و تحقیق است مر جزای شرط را و العروة الوثقی
بالف ولام تعریف یا عهد ذهنی تعبیر است از محمد رسول الله تعالی الی
صلعم باشارت توقف مقاصد ایمانا و استدلالا و موضوعیا بران
و تسمیه و توصیف بالعروة الوثقی که بمعنی درخت استوار است موکد
بالوصف کما قال الله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء ش بتفسیر این کریمه در ذکر کیفیة الرسالت والنبوت الخ
مذکور است م اکنون انسب معنی ظ ... و ... ثابت
و اگر کرده شود چنانکه کردند البته ... بیان باید و آن کجاست
نه کفایت بزعم مجرد و تو فرضناه تقدیر نظم چنان باید
فیتمسک بالحبل الوثیق الذی هو العروة الوثقی خبر مقام مبتدا است
برای تخفیف کلام و بلاغت مرام زعما جرد ... است
و نه مشبه بحبل وثیق چنانکه گفتند العروة الوثقی من الحبل الوثیق
و هی استعارة ش فی انوار التنزیل و غیره هم و گفت محشی
ذکر المشبه به و اراد المشبه ش فی حاشیة انوار التنزیل م که مخدور فیه است

اما تبیین بعدم ابهام در وجه تبیین که نه از وجوه جائزه است نه از وجه
ش چون ابهام نباشد تبیین که برای رفع ابهام از وجوه جائزه
ورفع جهل از وجوه واجبه است صحة نیز نیرزد م ونبودن یکی تبیین
ش چه تبیین بیکی مبین بی تبیین صورت نه بندد م ودلالت
ش ای نبودن دلالة لفظاً وقرینةً بر تبیین وتعیین بعدم ذکر تعیین
م واما تشبیه بعدم وجه تشبیه ش میان عروة ونفق وحبل وریح
م ودلالت ش ای عدم دلالة لفظاً وقرینةً بر تشبیه وتعیین
بعدم ذکر تشبیه م وسن ایهما تعارض فی المقصودیة است در
اختیار تبیین وتشبیه بی تردید تأمل ش یعنی در تبیین مبین مقصود
الکلام است اصلا ومبین تابع ودر تشبیه مشبه مقصود الکلام است
اصلا ومشبه به تابع همین از عبارت العروة الوثقی من الحبل الوریدی
وهی مستعارة بی تردید تعارض فی المقصود است م کر بمدد الانفصام
لها ط ترجمه که نیست شکستی مر آنرا ای اشتباه ونقصان در
دلالت قطعیه ۵ واین ش ای چنگ زدن بعروة ونفق
م دلیل است برگردیدنش بخدای عزوجل بنا بر توقف ...

همانا این کریمه موافق و مشیر است به تصدیق و اقرار لا اله الا
محمد رسول الله کریمه والله سمیع علیم ترجمه و حال آنست که
الله تعالی شنوا و دانا است بکیفیت این تمسک از آنچه بر زبان و
در دل است و اشارت است بسوی اخلاص و نفاق کریمه
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور ط ترجمه
خدای عز و جل ولی آنانست که گرویدند بخدای عز و جل بیرون
می آرد ایشانرا از تاریکیها بطرف نور کریمه والذین کفروا
اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات ط ترجمه
و آنانکه انکار کردند از خدای بی نیاز اولیای ایشان طاغوت
هستند برون می آرند ایشانرا از نور بسوی تاریکیها باید دانست
که ولایت بعمومیه اختصاص خود بمعانی دلالت میکند بر معنی
دوستی و قربت و تکفل کار و از صیغه مضارع دلالت بر زمان
حال و مستقبل است یعنی بر تحقق ولایت دوام و در این
ظلمات تعبیر است از هر عسر عموما و از کفر بالله تعالی الطاغوت
خصوصا که منشاء آن مسلوبات است و نور تعبیر است از هر یسر

عمر و از ایمان بالله تعالی بمحمد صلعم خصوصا که منشا این موجود
است پس ایمان ولایه عامه خدای عز و جل به تشریف تیسیر الحکمه
در ضمن محمد است صلعم و در کفر ولایه عامه طاغوت در سبیل
عسر مقتضای خذلان الله تعالی و تخلیقه حکمتا و استدراجا
لهم و کریمه اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ترجمه
ایشانند دوزخیان همانند دران همیشه باشندگان و بالله
تعالی اعلم فاعتبروا یا اولی الالباب و تمسکو بالعروة الوثقی
لا انفصام لها وفق الله تعالی ایانا و ایاکم و صلی علی محمد نبی
الرحمة و علی انواره و شفعه فینا و ترحمنا به و همدرین مبحث باید
دانست در سورة النجم قال الله تعالی کم من ملک فی السموات
لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی
الآیه ترجمه بسیارند از فرشته در آسمانها که سودی ندهد خواست
شان برای کسی لیکن بود در پس از آنکه رخصت فرماید الله تعالی
برای شفاعه هر کرا خواهد از شفیع و مشفوع در حالیکه راضی است ازو
و باید دانست لا تغنی شفاعتهم باقتضای نبوت متقدم برای

نفی و تعلق بفاعل دلالة میکند بر تحقق و امکان وجود شفاعة اختیار
چنانکه مذکور شد در حقیقة شفاعة ورنه مقصود لا تغنی شفاعتهم باطل
شود و الا برای استدراک از ما بعدش نه برای استثنا از نبودن مغایرت
ارکان ثلاثه استثنا رو اذن بمعنی تخییر مثبت اختیار و مفعولی بمعنی
شفیع از یاذن محذوف پس اگر خاص است از ملک بمقتضای محل
مفعولی دیگرش بمعنی مشفوع لمن یشاء است و یرضی حال او بر بسط
لام بنا بر تخصیص مفعولیه للمشفوع المرتضی یعنی مومن و این ثابت
شرعی است و اگر عام است از هر شفیع باقتضای حذف شامل
مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی معارض ثابت
شرعی است و اگر حذف مفعولی بمعنی مشفوع عام است و مفعولی
دیگر بمعنی شفیع لمن یشاء خاص است و یرضی حال او مفعول بمعنی
مشفوع عام شامل مرتضی و غیر مرتضی است و در جانب غیر مرتضی
معارض ثابت شرعی است و اگر ان یاذن بمقتضی مفعولین
از شفیع و مشفوع است و لمن یشاء بعموم خودش قائم مقام هر دو است
و یرضی حال اوش ای لمن یشاء من شفیع و لمن یشاء من مشفوع

فی حال رضائه عنها بشهادت الحق م ملائکه نیز مثال شفیع

هستند بری تقدیر فصاحت کلام و بلاغت مرام به ثابت

شرعی مع التوسیع بی احتمال غیر مرتضی است و باید دانست که

این اذن بعد شفاعة کبری از حضرت حبیب الله تعالی

صلعم که مصداق ثبوت متقدم برای نفی لاتغنی شفاعتهم

و نیز مصداق ثبوت متقدم برای اذن است واقع شود نه

قبل بعدم مصداقین منشا حصول نفی اذن و نیز باید دا

این کریمه مخصوص است بملائکه و غیر شان بمحمد صلعم که تا

شفاعة کبری است و تبشر باینکه یا سر سری یا نور نوری یا طراز

معرفتی اذیت ملکی علیک یا محمد من لدن العرش الی تحت

ارضین کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضائک یا محمد

ش بتفسیر این حدیث شریف در ذکر کیفیة تفسیر الحدیث

الشریف یا سر سری یا نور نوری الخ مذکور است م

ولسوف یعطیک ربک فترضی موید اینست و مبشر باینکه

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله

بن ابن ... الذنوب جميعا انه هو ... الر
بيد دانست که یای متکلم در عبادی بمعنی محمد رسول
الله تعالی است صلعم و این انتساب درین آیه حکمتی و
ضروری دارد چنانکه در ذکر کیفیه العلم
المعرفه مذکور است م یارب لا احصی ثناء علیک و
وما عندک بحبیبک دیگر انبیاء و اولیا
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام به تحقق ظل محبوبیة
ذاتی و صفاتی آنحضرت صلعم در ایشان اصلا
و تعابر بمقدار استجماع ازان محبوبیت درین تخصیص
هیچ بهره دارند بترسید از غیرت خداوندی که
مناجات بنده حبیب خود است در حق حبیب
صلعم تا آنکه اثری ازو باشد صلعم باادب
فاتقوا یا اولی الالباب انی لصیر فون و
درین مبحث باید دانست در سوره اعراف قال الله
تعالی قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله

ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی

السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ترجمه
بفرما ای حبیب من که باختیار خود ندارم برای
خود حصول نفع و دفع ضرر از روی استقلال که خاصه الوهیت
است لیکن میدارم باختیار خود حصول نفع و دفع
ضرر برای خود آنچه خواست الله تعالی باضافه او تعالی
که خاصه عبدیت است پس تنکیر باضافات آنحضرت
صلعم اگر توانی بشنو تنظر کالشمس للعینین من بعدها
صغیرة وتکل الطرف من أمم واگر میبودم که دانم
غیب را استقلالا که خاصه الوهیت است لازم بود
که زیاده میشدم ای مستجمع کمالات میشدم در
نفس خود از بهی و بگرفت مرا زشتی هیچو
مستقل بش ای چنانکه مستقل را گرفته م
نیم که مستقل باشم در کار خود نگر ترساننده از عذاب
خدای تعالی عموما و مژده رسان به نعمایش تعالی

برای قومے کہ ایمان آرند گاند خصوصا بعد
باید دانست کہ نفی مستلزم ثبوت متقدم است و
استدراک از لا املک پس بحکم تغایر در استدراک
فرق استقلال کہ مصداق ثبوت متقدم برای نفی اثبات
و اضافہ محصورہ ثابت است وہم از ماشاء اللہ
و تمنع و ضرر حاصل متعاقب العمل است و خیر حاصل
بالکمال است و سوء نقائص مسلوبیت اضافہ توصیفی و رنہ شی ای
اگر نباشد چنانکہ گفتہ شدم و لوکنت عالم الغیب الآیہ
در صورت اضافہ متعارض است از کریمہ عالم الغیب
فلا یظہر علے غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول الآیۃ
و استکثرت ومن الخیر و ما مسنی السوء در صورت
اضافہ موقوف بر زکست اعلم الغیب نتواند شد
کہ معارض است کریمہ ... لنفسی
نفعا ولا ضرا ...
سورۃ الفاطر ما یفتح للناس من رحمۃ فلا ممسک

لهاج وما یمسک فلا مرسل له من بعده ط وهو العزیز الحکیم ۰ ترجمه هرچه بکشاید الله تعالی برای مردمان از رحمة عامه صوری ومعنوی پس نیست باز دارنده آن وآنچه بند دپس نیست رواننده آن پس آن بستن واوست غالب که منع کس بفعل او نرسد ۰ صاحب حکمه در کار خود ۰ ودرینجا مقصود بسط وقبض بالحکمة است ونیز مس سوء ربوبین جه نیست که فرمود سبحانه

والعصران الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقل هل تربصون بنا الا احدی الحسنین وحالانکه انحضرت صلعم خیر الخلق کلهم است ومشرف به بشارت تشریف خیرات دائمی چنانکه فرمود سبحانه وللاخرة خیر لک من الاولی ونیز ظاهر است که انحضرت صلعم بحصول منافع اخروی مطمئن است وازضررش معصون وبمنافع دنیوی مستغنی پس مقصود است نفی استقلال مخصوص الوهیته از ذات مبارک صلعم

باثبات عجز حقیقی و شرافت اضافی چنانکه من
وجهی بهی است مع جواب سوال کفار که در تفاسیر نوشته اند
یافت میشود اهل مکه گفتند که اے محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد
نرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی
خرید کنیم و در گرانی بفروشیم و بدان سود کنیم پس این
آیه نازل شد از تفسیر حسینی م ته فایده نفی شفاعت
بمعنے خوبست که در سنه صفات اضافی آنحضرت است
صلعم در تحت الا ما شاء الله و نیز تنبیه است بر آنکه
بمشاهده جمال جامع اعتقاد الوهیت صلعم نکنند
فیا رب ندانم که فارقی در حصول نفع و دفع ضرر
استقلالا و اضافتا و شفاعته چنان نکردند آن هم
الا المخذولون و حدیث شریف یا فاطمه لا تتکلی
علے انک بنت رسول الله اعملی اعملی ترجمه
ای فاطمه تکیه مکن بر آنکه دختر رسول الله تعالی
هستے عمل بکن عمل بکن عمل بکن یعنی عمل صالح تنبیه است

مباش بر تکیه شرافت نسبی برسول الله تعالی صلعم
بدون عمل صالح سود ی دهد در آخرت چنانکه سود نداد
شرافت نسبی پسر حضرت نوح علیه السلام را و تاکید است
برتجا آوری اوامر و نواهی نه آنکه تکیه بکنی بر شفاعه رسول الله
تعالی صلعم که در شان مومنین و انحضرت صلعم
وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و تخذ
ما ینفق قربات عند الله وصلوات الرسول ط الا انها
قربة لهم ط سیدخلهم الله فی رحمته ط ان الله غفور رحیم
و بپا ازین حدیث شریف قطع امید رحمة از نفس
مبارک شریف هم و بتوسل شفاعتش صلعم از خداوند
ارحم الراحمین بفهم نه آید فاعتبروا یا اولی الالباب
انی یوفکون قال الله تعالی فی سورة الحج من کان
یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا والآخرة فلیمدد
بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده
ما یغیظ ٥ وکذلک انزلناه ایات بینات و ان الله

یهدے من یریده ترجمه هرکه باشد که گمان میبرد
انکه هرگز نصرت نه دهد خدای تعالی پیغمبر خود را در دنیا
با علاے کلمه حق و غلبه بر اعدا و در اخرت بعلو درجه
شفاعت و قرب و کرامة پس باید که دراز کند رسنی
طرف آسمان تا بدان بواسطه قطع مسافت کرده بفلک
رسد یا انکه بکشد خود را برسنی سوی آسمان پس ببرد
که بمیفتد و بمیرد بجهد یا بکوشش یعنی در دفع نصرت
از پیغمبر صلعم جهد تمام کند پس ببیند که با وجود
این سعی و کلفت آیا میبرد فعل مکر او مینزاو چیزیرا
که بخشم آورده است او را یعنی کار پیغمبر صلعم را
نخواهد برد و همچنانکه کار پیغمبر را صلعم استوار و پیدا
کرده ایم که کید کیاد ستن نتواند برد فرود آورده ایم
ای ظاهر ساختیم برای پیغمبر خود صلعم آیات
بینات اسے اعجاز ہاسے بین که وقعات
عجیبه و هم قرآن مجید تواند شد و حال انسبت که

تحقیق الله تعالی راه مینماید و میسر دلیری
پیغمبر صلعم و آیات بینات و بهر چه بشاید هر که میخواهد
اللهم صل و بارک و سلم دائما ابدا علی محمد رسولک
وحبیبک و علی انواره کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا
و ترحمنا به

ذکر کیفیه سلوک معنوی در معرفت نفس برای معرفة الله سبحانه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه
و علی آله و صحابه و اتباعه اجمعین باید دانست
گفته شد فقر انکشاف عقائد است و این
سیر نظری اجمالی است و محتمل سیر قدمی ۲ در دمندی
گفته فقر تبدیل نفس به تشرع است و این سیر قدمی
تفصیلی است و محقق سیر نظری پس فارقی مثبت
میان هر سه گفت گر سیر اجمالی و تفصیلی و نظری

۲ در گفته شد فقر انکشاف شرع است و این سیر نظری تفصیلی است و محتمل سیر قدمی

قدمی و احتمال و ... و التصوف بہمین تمثیل نعز
است ش کیفیتش در تنبیہ لاحق مذکور است م سلوک
طریق بمعنی مجازیست و آن بجا آوردن علم و عمل باوز
مرتبہ فرض تا استحباب است پس سخن در مقدم است
آن حصول معرفۃ ذات و صفات خالق اکبر موقوف
لابل بسبیر نظری و قدمی است پس باید دانست خلق
بوجود بین بعد مین اثر امر است ش که تحقیقش در ذکر کیفیۃ
ثبات مرتبۃ الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق
و در ذکر کیفیۃ حاضری در دسمہ بر استان رحمۃ
نشان حضرت حبیب اللہ علیہ الرضوان مذکور است
م بوجود تضمنی یا التزامی ش کیفیۃ وجود تضمنی
و التزامی در ذکر کیفیۃ الاصول در فصل ذکر کیفیۃ
الانتزاع توان دریافت م از موجودات قدیمہ بخلیق
لن کبیر بواسطہ مرتبہ حجاب بعقل قال سبحانہ
الا لہ الخلق و الامر ط و قال سبحانہ انما امرہ اذا

اراد شیاً ان یقول له کن فیکون ه تکوینیه کہ معنا
تعینات تکیہ نصیبے جزئی وارند عالم کبیرات و انہمہ را
نصیب جزئی عالم صغیر ند پس ہر صغیر را در تقابلش
کبیریست کہ اصلش است و عروج بسوی کبیر منتہی شود
بوجود اول الاولین کہ اصل ہمہ است در تحت امرو
لا امکانیت باعتبار انتہاے عالم اجسام ازانجا کہ
انسان مکرم تعینات است س ش لقولہ سبحانہ لقد
کرمنا بنی آدم ہم بزیادت نصیب و مقصودیہ معاملتہا
کہ با وست مخاطب و فی انفسکم ط افلا تبصرون ا
و بنا برین فرمود صلعم من عرف نفسہ فقد عرف
و نسخہاے مختلف در حقیقتش از آثار عالم کبیر باختلاف
مشاہدت است و لیکن اعلی المقاصد نصاب معرفہ
رب الارباب است پس سخن در ینست باید دانست
نفس انسان تشخصی است بسیط زائد بر ماہیات
از اعلیہا و لا اعیہا و در حد خود مستجم

متن اسے انچه بران قرار تشخص نفس است م
اعنی صفات حقیقیه مع الذات بنا بر تحدد ذات
برین صفات و قرار تشخص نفس برین استجماع ذات
و مالہ ش اسے انچه برای تشخص نفس است م اسے عنی
صفات فعلیه و ثانیه و تنزیه مع الذات بنا بر عدم تحدد
ذات برین صفات و عدم قرار تشخص نفس برین استجماع
ذات و اعتبارات ذاتیه بر ہمه متضمنه موجودات یا سلوبات
ش کیفیت این تضمن در اصل ذکر کیفیه انتزاع تو ان
یافت م علاقه مجهول الکیف به تشخص مرکب عنصرے
که در حد خود مستجمع ما علیه و ماله است دارد و بنا بر این
انسان بایازده تعین یعنی عقل و صفة حقیقیه و ثانیه
و تنزیه و ذات و تشخص نفس از روح و خاک و آب
و آتش و باد و تشخص مرکب صورے از عنصر ہمه عالم خلق
است در تحت امر و تشخص بسیط فی حده در اوصاف خود
احتیاج تشخص مرکب مستقر است و لا مکانے

و لیکن بمقتضای حکمت انتهای معرفة مذ عالم عنصر
در جسد انسان باقتضای حکمة مضغۀ قلب نام مرکز
قرار قلب بسیط کرده شد که در وجه وجود تضمنیش بموجود
گویند که عرش صغیر است در تشابه بعرش کبیر نه در وجه
وجود و التزامیش بتضمن مطلوبات که تشابهی بعرش
کبیر ندارد و لیکن تشابه التزامی بعرش صغیر یافته
پس بتوفیق رب اکبر بتشریح صدر در سیر نفس بتغییر
درآمده باحتیاج وجودش لا انه موجد قدیم محتاج الیه
برگرفته کیفیة اصالة خود یا وساطه بخبی دریابد
بتعبیر عرم باصالت و عرش بوساطت تعینی که این در
تضمن اوست ش اشارت است بتشبیح سالک
م و معرفة عالم صغیر باصلش که عالم کبیر است تا خواست
رب اعلی برسد و انکشاف حقیقة جامعه ش
ای انکه منع مشغول غیر در صفة نکند م حسب استعداد
باحاطه تشخص نفسش مستجمع ما علیه ماله که منتهای تعین است

از حقیقت اثر نیست از امر بار بطر فعلی لا بد منه از امر فا
است پس مربوط با نست هم باید دانست این
احاطه لتخص نفس و کشف مثال همچو قوس مینماید
از ینجا است که قوس نامیده شد و این قوس سفلی ظلی است
و در مقابله قوس علوی حجابی است پس سفلی را درجات
حقیقی است و هریک از ینها نسبه بما فوقه تابع بمطابقه
جزئی است و نسبه بما تحته متبوع بمطابقه جزئی
است پس انکه ما تحته ندارد متبوع نیست و انکه ما فوقه
ندارد تابع نه هم و ما فوق بما تحته اصل و محیط است
و هرچه جز ما فوق همه است از و ولیکن ما فوق همه
تابع بمطابقه کلی باشد مر قوس علوی حجابی را
که اصل و محیط قوس سفلی است و هریکی از ینهمه هرچند
نزول و عروج در سیر ما تحته و ما فوقه نماید از خود در بیاید
دفنا فی الوجود و فناء فی الشیخ و فناء فی الرسول
است از نطبان ابی جهت بحقیقه جامعه است

باید دانست مرتبہ حجاب ظہوری است حادث قائم بقدیم
س تحقیقش در ذکر کیفیۂ اثبات مرتبہ الحجاب بین القدیم
والحادث للمخلوق و ذکر کیفیۂ حاضرے در وقت بندی بر
آستان رحمت نشان حضرت حبیب اللہ علیہ الرضوان بتکرار گذشت
م درکشف مثال باحاطہ تشخص خود ہمچو قوس نماید
و بمقابلہ قوس سفلی قوس علوی نامیدہ شد آنرا
و دو مرتبہ رتبی است بر انطباق اصلش مرتبہ تعین وجود یست
کہ واحدیتہ ہمان است ش کما قال سبحانہ انما اللہ الہ واحد
م و اعتبار ربوبیۃ متعلق ہمین مرتبہ ہست س ش کما قال
سبحانہ رب العالمین م و مرتبہ لاتعین ست کہ احدیتہ
ہمانست س ش کما قال سبحانہ اللہ احد م و اعتبار
استغنا متعلق ہمین مرتبہ ہست س ش کما قال سبحانہ
ان اللہ غنی عن العالمین م و حقیقۃ مستجمعہ جامعہ
انسانیہ در نیراتب کہ بانطباق یک بدیگر در وجہ
جامعیۃ است نہ بلعنیۃ سیر نظری و قدمی بمطابقہ

جزئی یا کلی توسین در خود تعینش نماید و بر این مراتب قرار گیرد پس از انطباق قوس سفلی ظلی بقوس علوی حجابی که فنا در فی الله عبارت ازین است دلالة بر معرفت ذات و صفات قدیم توان یافت و درین میان بتصفیه و تزکیه اجمالی یا تفصیلی عالم صغیر متضمن موجودات و سلوبات مخصوصه محمدی صلعم عروج تشخص روحی بعالم علوی تا عرش کبیر که مقر انوار حجابی باعتبار منتهای عالم کبیر است تواند شد پس سخن در معرفة تفصیلی مرتبه تعین وجود و نسبت از انجا که قلب مرکز تشخص مرکب است و مقر قلب بسیط که تصرفهای فعلیش از انجا ظاهر شود و معرفة ذات موقوف بر صفات است و صفة فعلی نزدیکتر از اثریش ناچار ابتدای معرفت از صفات قلب و صفة فعلی واقع شد پس بدلالة معرفتش تجلی فعلی حجابی بکلیة اجمالا که در عالم صغیر و کبیر باعتبار تعلق

بجزئیات بجزئیته تفصیلاً تمام تر تواند شد معروف
خواهد گردید با محمودیه فاعل و ابتدای اسلام حقیقی از نجات
و توسع علم با دراک ربط دائر از مفعول لفظاً و اتفاقاً
به فاعل فعلاً و ذاتاً همه عالم را از عرض تا جوهر بسیجو اتش
یعنی حروف از مفردات و مرکبات هم از
کتاب کاتب خواهد یافت تا آنکه قطع شود تمام یا رامر
بملاحظه فعل و فاعلش و افضل آنست که هر دو را معاً
ملحوظ ماند هر کرا بتوفیق الهی میسر شود و در معیت
از ابتدای فعل حق لفظ فعلے مشیر است سوی
فعل و معیته فعلی تا ذاتی حق تا انتهائیه است و
لفظ ذاتی مشیر است سوی ذات و معیته ذاتی هم
کما قال سبحانه والله معکم اینما کنتم و معکم یعنی
میسر نماید ادراک ربط دائر از فاعل بمفعول و تحقیق
اینست که ادراک ربط از طرفین حق یعنی از مفعول
بفاعل و از فاعل بمفعول هم معاً است و نیز

ادراک ربط از مفعول بعدم درک ربط از فاعل و ادراک
ربط و ادراک ربط از فاعل بعدم درک دلالة از مفعول
باطل این استجماع از طرفین به عنایت الهی است هرکه
باشد البته طریق حصولش نخواهد است ربط از طرفین بعنایت
است باید که میسر گردد و آن روح بصفة فعلی باستفاضه فیض
این دلالة از قوسین بمطابقة جزئیه اش که برای غیر
حضرت سرور انبیاء است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلا
م یا کلیه اش که مخصوص حضرت سرور انبیاء است
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام م است نظر او قدما
ست سیر قدمی در قوس علوی بسبب وجود حجابی
اوست م و باعتبار خصوصیة وصول نور این دلالة
له اول است بحضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
مصطلح بتسمیة ولایة ادمی است و ولایة نوحی نیز
لیکن در نظر در مسند حضرت نوح علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام درین صفة نه اصل مرکز اند همچو

حضرت ادم عم ش ای چنانکه حضرت ادم عم اصل
مرکز اندم مگر تابع در صفتہ که از شدت پنسیلا تر بوهم
درین صفتہ للحضرت آدم عم سیمانند وآمور وفیض این
ولایت در مرکب بحکمتہ الهی تعالی در جانب حیب
بتسمیہ اصطلاحی بالمظهریه ش ای بانکه مظهر صفتہ
فعلی است م یا لقلب قلب بسوی معرفتہ الهی سمی بہ
قلب است و ابتدای سیر معلوم قاب قوسین از اینجا است
واحکام سیر من جهتہ الی جهتہ از اینجا است پس سیر
من الله تعالی الی غیره تعالی والیه لغیره تعالی
شرک فی المقصود وفی المحبتہ است تا آنکه بکفر و
شرک جلی تواند رسانید ومن غیره الیه تعالی
والی غیره تعالی شرک فی صفات الله تعالی است
حقیقتہ که مستلزم شرک فی الذات است ودر صورت
نسیان وذهول من الله تعالی شائبہ شرک مذکور
بالعرض است ش ای بعرض نسیان وذهول

ند بالحقیقة م لیس مقصود اینجا سیر نسبته الیه معه فیه له
است اگر سیر شود و فنار فی افعاله تعالی عروجا
الی افعاله تعالی و بقار بافعاله تعالی نزولا اسلی
اندها ازینجا است و این سخن در حقائق اجمالی است
که بواسطه این تفصیلات متعدده توانند رسید و سخن در
تفصیل حقائق و متعلقات زائده و کوائف وارد
همت قاصره نتابد و باید دانست درینجا هر که خواهند
نداینکه از مرتبه حجاب است باسمی که مناسب تعینش
است بسمع روحش دهند اگرچه آشکارا نشود حضرت
حسین ابن منصور مخصوص باسم انا الحق بود و حضرت
ابویزید مخصوص باسم سبحانی ما اعظم شانی ولیکن
بازیادت استحاله رضی الله تعالی عنهما و این راز
پرتویست از حقیقة کعبه که در ظهور حقیقة کعبه ظاهر شود
الی ماشاء الله تعالی و هرچه خواهند کلام در میان نهند
کما قال سبحانه کلم الله موسی تکلیما زین کس عروج بسوی

ولایت و دوم بتوسط انتزاع فعل از تعین صفات حقیقیه
که عبارت از صفات سبعه یعنی حیات و علم و قدرت و
ارادت و غیرها که اشهر و معقول و منصوص است تواند شد
و قرب صفاتی مع الذات بتمایز تعین صفات باعتبار
لا عینها که مرتبه صفت ظاهر و مرتبه جمال است و بی تمایز
تعین صفات باعتبار لا غیرها که مرتبه صفت باطن و مرتبه
جلال است باقیام حقیقی بالذات بالمحبوبیه صفاتی
مع الذات بی ملاحظه غیر الملحوظ المحل شان ای افعال
و شیون و غیرها تمام از خصائص اینجا است تا آنکه از
هرچه باشد بقوه و فعل مقدم المدرکات ذات شیخا
باین استجماع صفات است حالا بقرب حجابی حقیقه
غیر نظری و استحالتی فرمود سبحانه فانی قریب
و نحن اقرب الیه من حبل الورید ۵ و قرب بصفه ظاهر
و باطن باستفاضه نور این لائه بسائر قوسین بمطابقت
جزئیه یا کلیه بهمت نظر او قدما و باعتبار خصوصیه

ابرهیم

وصول نور این ولایة بحضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مصطلح بتسمیه ولایة ابراهیمی است ومقام طمانیة برحمة ومسرت بحجلة است وتنور وفیض این ولایة در مرکب بحکمة الهی تعالی جانب راست مقابله قلب تسمیه اصطلاحی بالمظهریة ش ای بانکه روح مظهر صفات تعالی است هم مسمی بروح است زین پس متوسط ما جمعیل ش واسطه ماحصل از انست که ولایة ارجاع وث برفعلیه است و از فعلیه بحقیقیه وثانیه از احتیاجی من وجه تحقیقیه چنانکه در ذکر کیفیة اسماء الله تعالی و صفاته مذکور است هم انکشافی است بولایة سوم لشهود مرتبه تعین ثانیه که عبارت است از اضافات ذاتیه متضمنة الذات بصفة ظاهر وباطن معبر بجمال وجلال درجنب صفات حقیقیه با محبوبیه ومحبیه صفاتی مع الذات وابد رود نور این ولایة روح سائر تومیز با مطابقة جزئیه با کلیه است نظر او قدم با همان قرب

حجابی حقیقة و باعتبار خصوصیته وصول نور این لاتیه
بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
مصطلح به تسمیه و لاتیه موسوی است و معنا م اضطراب
و هیبه بمحبة است در عروجش تا حب و انس توانند شد
و ظهور فیض این لاتیه در مرکب بحکمة الٰهی تعالی
جانب چپ زیر قلب به تسمیه اصطلاحی بالمظهریة
ش اسے بانکه مظهر صفات شانیه است و العبة
صفات شانیه بمقابله صفات حقیقیه مسرور است
م مسمی بسبز است زین پس توسط ما حصل ش و اسط
ما حصل از است که تنزیه منتزع است از زین منزهات
یعنی فعلیه و حقیقیه و شانیه م عروج است بو لاتیه
چهارم لشهود مرتبه تنزیه انتزاعا من المنزهات
با محبوبیة و محبتیه صفاتی مع الذات و ترویح بصفة
تنزیه با استفاضه نور این لاتیه سائر قوسین با مطابقة
جزئیه یا کلیه است نظرا و قدرا با همان قرب حجابی

و باعتبار خصوص نور این ولایت
مجیبے علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام مصطلح بتسمیہ
لایۃ عیسوی است و منور در فیض این ولایۃ در مرکب
اسے الٰہی تعالیٰ بجانب راست زیر روح بتسمیۃ
می بالمظہریۃ ش اسے بانکہ مظہر مرتبہ خفیہ
تنزیہ است م مسمی بخفی است زین پس بتوسط ما حصل
ش و واسطہ ما حصل از بنست کہ معرفۃ ذات موقوف
بر صفات است م عروج است بولایۃ بنجم بشہود مرتبہ
ذات مستجمع جمیع صفات با محبوبیۃ و محبیۃ ذاتی مع
الصفات و عروج بمرتبہ ذات باستفاضہ نور این
لایت سائر قوسین با مطابقۃ جزئیہ یا کلیہ است
فطرا وفقدا با تمام قرب حجابی حقیقۃ و باعتبار
خصوصیۃ وصول نور این ولایۃ بحضرت سید الانبیا
محمد رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی جمیع
نبیاء و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ وسلم مصطلح

به تسمیه ولایت محمدی است صلعم و مقام استجماع
کمالات جمالیه و جلالیه و تنزیهیه بالاصالت است
و ظهور و فیض این ولایت در مرکب بحکمة الهی تعالی
در وسط سینه میان قلب و روح به تسمیه اصطلاحی
بالمطهریه شش اسے بانکه مظهر مرتبه خفیا ذات است
عظم برهانه م مسمی باخفے است و باید دانست
حصر ولایه پنجگانه برین وجه هست که دیگر هرچه یافت شود
از تفرع این اصل پنجگانه است و نیز باید دانست کمالا
ملکیه عبارت است از ظهور تنزیهی منزهات و شهود
جمال و جلال حسب ظهور مشاهده از روی تعدد
و کمالات رسالت و نبوت عبارتست از ظهور منزهات
و شهود جمال و جلال حسب ظهور مشاهده از روی
قرب در قرب و سیر این کمالات شامل سیر
هر ولایه است در جای آن و هم جدا قوانده شد
زین پس بتوسط ماحصل شش واسطه ماحصل از اانست

گردان موقوف علیه معرفت تشخص نفس مستجمع ما علیه و ماله است
هم عروجیت نبوی تشخص نفس و مورد فیض بحکمة الهی تعالی
الکلی در مرکب مقدم دماغ است و سیر است در مراتب اعتباریه
ذاتیه ازانست حقائق انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوٰة
والسلام باید دانست حقیقة نبوت عبارتست از مرتبه
اعتباریه ذاتیکه توجهش بوضعها از جهتی بجهتی با مرکزیة
منتزعات خودش قیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقه
آدمی و حقیقة ابراهیمی و حقیقة موسوی و حقیقة عیسوی
در ضمن آنست و حقیقة رسالت عبارتست از مرتبه
اعتباریه ذاتیکه توجهش منضبها از جهتی بجهتی با مرکزیة
منتزعات خودش بقیام حقیقی یا مجازیست پس حقیقة
محمدیه در ضمن اوست **ش** بیان حقیقة نبوت و
حقیقة رسالت در ذکر کیفیة الرسالة والنبوة بمفصل
توان انست هم نبی و لا سیر است در مرتبه اعتباریه
ذاتیه منشاء تعین حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة

والسلام است پس در مرتبه اعتباریه ذاتیکه منشاء تعین
حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است
پس در مرتبه اعتباریه ذاتیکه منشاء تعین حضرت موسی
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است پس در مرتبه اعتباریه
ذاتیکه منشاء تعین حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام است پس در مرتبه اعتباریه ذاتیکه منشاء
تعین حضرت محمد رسول الله تعالی صلی الله تعالی علیه
وعلی جمیع الانبیاء وعلی آله واصحابه واتباعه وسلم
ش برهان بتعین حقائق انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة و
والسلام از مناشی معینه در ذکر کیفیة وجود اول فی ظهور آخر
انحضرت صلعم قرآن دانست م باید دانست در حقیقة محمد
صلعم باستجماع حقائق انبیاء ش یعنی فعلیه وحقیقیه وشانیه
وتنزیهیة م اصلا اعتباری ممتزج است باعتبار
خصوصیة صفة هرنبی صفوة وخلة ومحبة وتقدس نیز
واعتباری غیر ممتزج است بحقیقة خودش س ش

یعنی مرتبه ذاتیه هم و باعتبار خصوصیته خاصه محمدیے
محبوبیه صرفه نیز و نفس باستفاضه نور این کمالات سایر
قوسین مطابقه جزئیه با کلیه بمراتب اعتباریه ذاتیه
حجابیه باعتبار منشا ر نبوت و رسالت است نظر او
قدما و از انست حقائق الهیات تا بدید دانست حقیقه
کعبه عبارتست از حقیقه نور که نشانش شطر المسجد الحرام
فرموده شد آن نور حجابی است از حقیقه خودش که معبر
بذات فعال است ش صراحة حقیقه کعبه در ذکر کیفیه
حاضری درد مندی بر استان رحمة نشان و ذکر کیفیه
اسرار تعیین قبلة الکعبة الشریفه مرقوم است هم نفس
سالک بهمین نور حجابی تعلق و استفاضه یافته همه
کائنات متضمنه موجودات و سلوبات را در وجه تخلیق
و دیگر صفات که از مرتبه فعلیه است ش همچو ترزیق
و ابداع و انشاء و تکوین هم متعلق بهمان اعتبار
مستجمع در حدس می یابد و سائر قوسین مطابقه

جزئیه یا کلیه نظرا و قدما است و عروج قلب که معبر
بولایه اولی است بسیر قدمی متعلق و منتهی باین حقیقه
حجابی است و حقیقة صوم عبارتست از تنزیه منزهات
و درینجا در برابر نور کعبه بنابر تنزیهش در مرتبه حجاب
وجودی یافته است نفس سالک بواسطه همین نور
حجابی کعبه تعلق و استفاضه بان یافته سائر نور
بمطابقه جزئیه یا کلیه است نظرا و قدما و تواند شد
که در برابر یکی از حقائق الهیات مشهود شود و حقیقه
قران عبارت است از حقائق ثبوتیه اعنی فعلی و
حقیقی و شانی و تنزیهی و ذاتی که در مرتبه
حجاب وجودی یافته و هم از حقیقتش که کلام مجید
تبیان آنهمه است و از حقائق سلبیه نیز نه مجرد
از کلام مش اسے نه عبارتست از مجرد کلام بقطع
نظر از دیگر حقائق ثبوتیه و سلبیه هم بس شامل باشد
بیان حقائق را لا یات تا حسنه را نفس سالک بهمین نور

حجابی تعلق و استفاضه داشته سائر قوسین بمطابقه
جزئیه یا کلیه بی لزوم استجماع بل بروجه افتراق
نظر او قدما است و عروج لطیفه روح و سر و خفی
و اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجابست
از روے عموم حقائق انبیا ء علی نبینا و علیهم الصلوٰة
و السلام با استجماع قلب و حقیقه صلوٰة عبارت است
از حقیقه مستجمعه حقائق ثبوتیه لازم محبتیه و محبوبیه
صفاتی و ذاتی که در مرتبه حجاب وجودی یافته
است نفس سالک بهمین نوع حجابی تعلق و استفاضه
یافته سائر قوسین بمطابقه جزئیه یا کلیه بلزوم
استجماع محبتیه و محبوبیته نظر او قدما است و عروج
اخفی بسیر قدمی متعلق و منتهی باین مرتبه حجاب است
از روی خصوص حقیقه محمدی صلی الله تعالی علیه
و علی جمیع الانبیاء با استجماع لطائف تحتیه و حقیقه
معبودیه عبارت است از حقیقه استجماعیه تشخص نفس

با علیه و ماله که در مرتبه حجاب وجودی یافته است نفس
سالک سائر قوسین بمطابقه جزئیه یا کلیه است نظرا
و قدما زین پس سیر است در مرتبه تعین واحدیه حجابیه
که ممتاز است بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات
ذاتیه در مرتبه لاعین نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا
کلیه قوسین و تعین وجودی هم عبارت از انست تمامًا
که مرتبه اجمال صفته ظاهر است و هم تواند شد که درینجا
سائر شود در مرتبه اعتباریه ذاتیه ربوبیه که با انطباق
و تعلق بمرتبه واحدیه از ماله است نظرا و قدما بمطابقه
جزئیه یا کلیه قوسین اگرچه علیحده سیر کند پس تعریف
صفته واحدیه و وجه تعلق مرتبه ربوبیه با ان از شرح
و حاشیه ذکر کیفیته التوحید توان دریافت هم ازین
پس سیر است در مرتبه احدیه حجابیه که غیر ممتاز است
بوجود عوارض صفاتیه و اعتبارات ذاتیه در مرتبه
لاغیر نظرا و قدما بمطابقه جزئیه یا کلیه قوسین

عدم لاتعین هم عبارت از اینست همانا که مرتبه اجمال صفة
باطن است و هم تواند شد که دریجا سائر شود در مرتبه
اعتباریه ذاتیه استغنا که با انطباق و تعلق
بمرتبه احدیه از ماله است نظر او قدرا بمطابقه جز تبه
با کلیه قوسین اگرچه علیحده سیر کندش تعریف صفة
احدیه و وجه تعلق مرتبه استغنا با آن از شرح و حاشیه
ذکر کیفیة التوحید توان دریافت م تایید است
قرار کمال حقیقه مستجمعه جامعه انسانیه با انطباق
قوسین علی حدها موقوف بر اعتبار استغنا است
و تعین اعتبار احمدیه و محمدیه با فرق وصفی که از
معنیش عیانست بر مابینه واحد و احد است که دلالتی
دارد بر همین فرق وصفی اعتبارین وحدت حقیقتیش
یعنی مرتبه حجاب زین پس بفضل الله تعالی عز وجل
است نبوی و ولایه اصلیه مقصوده اعنی حقائق
مراتب حجاب که اشارتش باد نی است بدلاله مراتب

حجاب بسیر نظری تنبیه باید دانست که سلوک طریق اسلام بر پنج مقام است شهادتین صلوة و صوم و حج و زکوة پس باید دانست که در شهادتین علیحده تفسیر بست ش چنانکه در ذکر کیفیت کلمه مذکور است هم ورنه مصداق لما نفی عنه الالوهیة و تعریض علی ما اثبت له الالوهیة باطل گردد پس شهادتین مع مغایرت من وجه بنا بر تفسیر در حکم واحد هستند ورنه بنای اسلام بر شش خلاف حدیث شریف بنی الاسلام علی خمس قرار باید معرفة حقیقة - شهادتین و صلوة و صوم و کعبه درین ذکر سلوک معنوی مذکور شد اکنون باید دانست زکوة پاک کردنست ازانچه باید ازانجا که انسان مخلوق است از ضمن موجودات و مسلوبات شبها عنها زکوتش در موجودات باختیار احسن است و در مسلوبات ترک مکروه و اخلاص ابیه تعالی قال سبحانه و نفس و ما سوها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها الآیه و یا ایها الذین امنوا انفقوا

مما رزقناکم الآیه یعنی این رزق ای بخشیدن عام را
پس انفاق حسب مرزوق ای شی بخشیده شده نیز
هم باید است زکوة متعلق نزول از عروج سیر معرفة
موجودات ست آنجا ست که نقر تکمیل نفس آ متشرع
است شاید که سایران معارف عروج این نزول را
بسبب عدم شمولش بسیر عروج ذکر نکردند و حالانکه
این نزول در ایشان یافته میشود الی ماشاء الله تعالی
این اجمال را تفصیلی است در قرآن مجید و حدیث
شریف که این مختصر گنجایش آن ندارد تنبیه ای
مشتاق خدای عزوجل بر تست که صلوة را که بهترین
عبادت از تست و بهترین عنایت از رب تهذیب
ظاهر و باطن بجا آر تا بفلاحی رسی که در دنیا کامک
تراه و در آخرت انک تراه است **شعر**
تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

قال سبحانه قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم
للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الی قوله والذین
هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلوتهم
یحافظون ه در اضافهٔ صلوتهم بمراد خصوص و در
للزکوة فاعلون بمقابلهٔ مؤتون سریست که در معرفت
زکوة مذکور است و هر کس بآن نرسد و در احادیث
تفسیر و در یحافظون تاکید جامعه سخن چنانکه در ذکر کیفیت
تفسیر الایة الکریمة حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
الایة مذکور است م والله تعالی اعلم بالصواب صلوة است
که مستجمع شهادتین و صوم و حج و زکوة است صلوة است
که بهره فی شیء ما یتعلق بها توان بود قال سبحانه
وهم علی صلوتهم دائمون ای بر نمازیکه برای ایشانست
دائم اند بران در اوقاتش و نیز دائم اند بران بهر وقت
و این نماز را که چون چه است الله تعالی داند و تواند شد

و متصل هم در این نماز را که چون وجه راست تعلیم و تعلم
هم توان شد و هر کس اهل آن نیست قال سبحانه و یعلمکم
مالم تکونوا تعلمون باید دانست که صلوة را دو مرتبه است
یکی از مسلوبات مخصوصه محمدیه صلعم و دیگری از ظلل
موجودات قدیمه پس هر که بمسلوبات مخصوصه محمدیه صلعم
نرسد بظلل موجودات قدیمه چون رسد من الله التوفیق
تنبیه وجود عنصر منتزع است از روح در معرض
مسلوباتش تحقیقش در ذکر کیفیت حاضری در رسند
باستان رحمت نشان حضرت حبیب الله علیه الرضوان
مذکور است هم بیشتر منتزع باشد مراد وصاف روح را پس
کمال تعین انسانیه تا نزول بمرتبه صورت است و در
صورت فروتر از همه خاک است که متاثر است از
مثل آب و آتش و باد نه آنها متاثر اند از و باین استجماع
آثار سع و عنصر و منتهای نزول باید از متعالین
فانی گشت و در قلب مرکب آثار کیه از روحش رسیده

بکیفیة خاص هر یک انکشافی و امتیازی تواند شد و بر قدر
نزول قلب در صدر هم و برای این اجمال تفصیلی هست از
حقائق متضمنه بموجودات یا مسلوبات اگر گفته شود بعید بود
ولیکن متفکر بقیه فکر تواند دریافت تنبیه در قلب عنصری
درجات و نفض بی تفصیل با تعلق فیاض حقیقی مشهود شد
فالله تعالی اعلم بحقیقتها تنبیه لطائف سته را درجه را
درجات است درجه است که متعلق بعنصر است و درجه
است که در مرتبه مثال است و درجه است که در مرتبه
لاتعین روح است و در هر درجه معرفة الله تعالی الی
اشارالله تعالی است تنبیه بر بنا آنکه گفته شد
انسان با یازده تعین از روح و عنصر همه عالم
خلق است در تحت امر پس مرکبش را از عالم خلق و
بسیطش را از عالم امر گماشتن احتمال دارد که امر
عبارت از روح است و حال آنکه روح اثر امر است
کما قال سبحانه قل الروح من امر ربی ش تحقیقش

در ذکر کیفیة الرسالة والنبوت مذکور شد هم که بیان
جای ملی ندارد ہمین است کہ لطائف روحی از قلب
و روح و سر و خفی و اخفی بکدام معنے از عالم امرست
و نفس با انکه از روح است از عالم خلق فنبوا ایا او
المعارف الہم ارنا حقائق الاشیاء یصبا را و
انت العلیم الحکیم اللہم صل وسلم علی محمد النبی نور ک
وعلی انواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا بہ تنبیہ
صدر عبارت است از بیرون قلب کہ ستانر است از
انا رقلب چنانکه بیرون زجاجه از مصباح و ہمین تا ثر
تابع قلب است و عروج کند بسوی ش قال سبحانه من یرد
الله من یهدیه یشرح صدره للاسلام ش تصریح
صدور ذکر کیفیة صدر است م تشبیه ازین عروج
روحی تا عرش کبیر حاصل نمی شرف تبع سنت
حصول عروج صدر الی ما شاء الله تعالی دریافت نشد
خبر هم که رسول اشرف و اکرم ازین عروج تشریف

وتکرمی یافته بمعتا صد ایقنی بهره ور شد آرسے
عالم علوی بقدوم برکت لزوم حضرت مقصود عالم صلعم
مشرف شد و متعلقات صدر مبارک خود را که انیز
اسفل مراتب متضمنه حقیقه آن مظهر جمال اید سبحا
است مناسب آن عالم مشاهده فرمود و تقربی که
اشارتش بقاب قوسین او ادنی است و حاصل آن
محبوب رحمن پیش ازین بود و اسراریکه اظهارش آن
موقوف وقت معلوم بود بجا عیان شد ا.
معراج بنابر اظهار شرف و اختصاص حبیب و
علویان بود نه بسبب شرف حبیب جای تحیر نیست
که همه عالم از چند قطرات نور آن مظهر جمال اید.
است پس آن نور نامحصور را که مشرف بذاته او
صلعم با عرا ضیکه از دست جهان شرف داده
این داستان شرف حبیب بی پایان ست
رحمت باد تا که گفت ... .

نه حسنش غایتے دارد نه سعدی را سخن پایان
بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

تنبیه فناء شئے در شئے ممتنع است بسبب
منع اتحاد شیئین بودن بهلت بقاء
ز شریعت فناء پس فناء فی الشیخ و فناء فی الرسول
و فناء فی الله بمعنے لغت صورت نه بندد مگر بمعنی
اصطلاحی صوفیان صافی که آن ازاله رذائل از
نفس است و اتصافش بشمائل شیخ دست برکات
شهود معیت و قرب اوست تا آنکه دریابد نفس خویش از
نفس خود بعد دریافت نفس خود یا بعد نفس خود
یا مع نفس خود یا باستجماع اینهمه نظرا باتصاف
مرا مبتدا بدانسته وجودش مثالا در روحا تا آنکه
نیابد نفس خود را در حالت حضور معلوم بمرتبه جنسیه
علم با عالم تا آنکه حضرت شیخ هم نیابد در نفس او
خود را و قیاس کن برین در جهاے دیگر را

ودر جای واقع شود که شیخ از غلبهٔ حالت جذب مریدیابد
در نفس خود دیگر او را تشبیه عروج قوس سفلی که در حد خود
جزیی است و در تضمن قوس سفلی که در حد خود کلی است
بانطباق جامعیه بقوس علوی که مرتبه حجاب است
از روے ظلیه است الی ما شاء اللہ تعالے
چون بی تمایز امر و دلالت و مانعیه میان قوس سفلی و علو نیست
توحید وجودی است و این بوار اضطراریست و چون
تمایز امر و دلالت و مانعیه میان قوس سفلی و علو است
توحید شهودیست من وجه و وجودیست من وجه و این
بتحقیق اختیاریست من وجه و بوار اضطراریست من وجه
و این همه تا عدم تمایز مسلوبات است و چون تمایز
مسلوبات هست توحید شهودیست خالصا تنبیه
بر کاه و فراغ تام از تعلق وجود التزامی و کار بوجود
تضمنی باشد و بس لا تیه سابقیه است تا تعلق
بمرتبه حجاب ظلیه است و تعلق بمرتبه اصل حجاب

اصلیه تشبیه عروج قوس سفلی بسیر قدمی منهی تا مرتبه
حجاب بست و سیر قوسین بانطباق کلی اصالتا مراول
الاولین راست و بانطباق جزئی اصالتا باحتیاج
وجودی متضمن اول الاولین مرغیر او را و بانطباق جزئی
تبعا مرتابعین را تنبیه بنفس و لاله متعلق بدال است و
نفس ربط خلق متعلق بخالق پس حکم کرده شود
برآنها حکم متعلق به از روی حدوث و حجاب و قدم
تنبیه آنجا که معرفة مدلول بدلالة از دال است
تجاوز بدلالت از دال بمدلول و تحقق معیته قرب و
احاطت بما به المعیة والقرب والاحاطت بی تجاوز
از حقائق معامله و زمان عموما و مکان خصوصا
درمعرفة الله تعالی بنا بر احتیاج بجا لغتش و
رسول و شیخ تبعین و حی بنا بر اندراج بمرکز تیه شان
جه تجاوز از یکی از سهها لقطع مرابطت قضیه مقصود
فیما بینهم باطل گردد میش یعنی تجاوز بدلالة از

بعد لوول وتحقق معیہ وقرب واحاطہ بسبب قطع
مرابطہ کہ از یک بدیگر است باطل گردد و درین اصل
معارف است از رسول صلعم بخدای تعالی و آزما
بخدای تعالی در رسول و شیخ صلی اللہ تعالی علی رسولہ
وعلی اتباعہم از دلالت معیہ وقرب واحاطہ بنابر
احتیاج بہ خالقیتش و مرکزیتہ روحی شان بجام
تنبیہ باید دانست کہ دلالہ از حادث بر صفہ فعلیہ
است واز فعلیہ بر حقیقیہ واز حقیقیہ بر ذات فقط و
ثانیہ در جنب حقیقیہ است کہ معروف شود واز فعلیہ
و تنزیہیہ شامل ہمہ فعالت ذاتہ وصفاتہ پس
استجماع فعلیہ و حقیقیہ و ذات با حادث ضرور است
والا دلالہ باطل گردد و ملاحظ ذات بدلالہ فعلیہ
خاطی است و سرانجام این عنایت حق تعالی است
و اہون اینست کہ بدلالہ حادث ناظر اجمالی باشد
اسے اینست باللہ کما ہو باسمائہ وصفاتہ تنبیہ

باید دانست حصول دلالة از دال از جهة عدم سابق
ممیز احتیاج وجود دال بمحتاج الیه است نه از جهة
عدم لاحق که حاصل نشود بی عدم سابق از آن که
ازانکه عدم سابق ضروری نباشد عدم لاحق برو
ممنوع باشد و آنکه عدم سابق ضروری باشد
عدم لاحق نیز برو ضروری باشد پس از عدم لاحق
رجوع بعدم سابق لازم گردد و بر آنچه عدم لاحق
ضروری بنماید تشخصی است زائد بر ماهیة پس
که در معرفة تشخص بنفس انسان همدرین ذکر شناخته
م تنبیه ازانجاکه مظهریة تامه مراول الاولین
راست و ماخذ جمله کائن مراوست صلی الله تعالی
علیه وعلی اله وسلم پس غیرش درین مرتبه گنجایش
ندارد و تواند شد که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل الحدیث درین معنی باشد
ولیکن هر حین بر قدر استعداد وش بهره که دارد چیز نیست

و توسع هر معین متفاوت در مرتبه خود و عروج نبوے

حقیقة الحقائق که حقیقة محمد است صلعم کوائف اصلیه و

عرضیه و تبعیه دارد پس احاطه کلی بر ماخوذات مراول

الاولین را است و جزئی مرغیرشں را اگر امتیاز در کیفیة او

و غیرش بکرده شود نقصان نظر است و بیم آنکه نظیر

مزعوم شود اللهم وفقنا للحق واحفظنا من الزیغ والنقص

تنبیه بدلالة قوس سفلی سیر قوس علوی است که منتهای

ولایة ظلی و سیر قدمی است و مشارت بکریمه فکان

قاب قوسین ترجمه پس شد رسول الله تعالی علیه و

سلم متصل اتصال گوشه دو کمان هم در ترجیح

این دعوے از ابتدای ثم دنی بمقابله اختلاف

سخن بسیار بدلالة نص است اگر توجه خاطر بتوفیق الله

تعالی شد نوشته خواهد شد پس بدلالة قوس علوی

سیر نظری در مقام ادنی که ولایة اصلی و اصل

مرتبه حجاب و مقصود ذات تواند شد و اشارت

عطف مدلل به کان محقق وجود بش بعدم تقابل
سلب استعمالا هم مانع ترديدش چه ترديد نافی مردد
ومثبت مردد در وجه واحد است بخلاف عطف هم محقق
قرب قاب قوسين بر ادنی است در وجه مقصوديتش و
دلالة قرب قاب قوسين بسوی ادنی و حولش میان
حادث وقدیم تا بجا ماند حد طرفين و آنرا بمیان آشارت ترديد مانع
عطف بش چه عطف مثبت معطوف علیه ومعطوف نیست
در وجه واحد بخلاف ترديدهم نافی قرب قوسين ا
در وجه مقصوديتش مقصداً ومثبت قرب ادنی است
در وجه مقصوديتش مقصداً ونیز باید دانست عطف
علم قطعی را خواهد وحال آنست که ترديد صريح مانع
آنست وترديد علم مشکوک را خواهد وحال اینست
که اینجا بطرف الله سبحانه علم محض وبطرف غیر رسول
صلعم جهل محض مانع آنست پس ناچار توجه باشارة
مرقومه افتد وآن هر مرتبه قرب سفلی سر در قوس صعود کر

بمطابقة و از هر مرتبه قوس علوی سیر در اصلش
بمطابقة تواند کرد و این اتصال در نظر در دمند
باین صورت ○ است و شنیدم که باین صورت (ا) است
ولیکن بر دن رفتن گوشه از جانبی بجانبی
خلاف تحقیق عرشانی است و در تحقیق این مقصد
کلام مطول است که محول بر معارف محقق نمودم ش
تحقیقش از لفظ مطابقة و دائره توان فهمیدم و
لفظ دائره که حضرات مجددیه رضی الله تعالی عنهم
میفرمایند موید صحت نظر در دمند است والله تعالی
اعلم بالصواب تنبیه سالک بعد فنای وجود تضمنی
مسلوبات غیر مخصوصه محمدی صلعم از و باقی بر وجود تضمنی
موجودات و مسلوبات مخصوصه محمدی صلعم است و
عنصر تابع روح است و فنا سیری شدن است
وان بعدم لاحق است مر وجود بین العدمین کانه بعدم
سابق چه حکم فنا بر معدوم حقیقی تواند شد نه بمعدوم

حکمی و نہ بر وجود فارغ از عدمین پس اگر دانیش
دلالت آرد بر وجود موصوف و رنہ نی بل وجود فارغ
از عدمین نماید آے مستفہم اگر فانی شد دلیل از ہستی
وو دانستہ شدن خودش فانی شد دلالۃ و معرفۃ
مدلول و اگر فانی نشد دلالۃ و معرفۃ مدلول حسبات
فانی شد دلیل پس لازم است بر تو کہ بفہمی اینکہ
فناء دلیل و دلالۃ در عروج و معرفۃ مدلول را
باین طور کہ دلیل و دلالۃ نقلبت وجو دما دست
مستمرع نظار در علم استقرار زمانی منگیرد
بکہ مدلول بسبب وجود قدیم باقی کہ مقصود است
نہ بطور فناء دلیل و دلالۃ حقیقتا تنبیہ اختلافی
در تعین حقیقۃ احمدی و حقیقۃ محمدی صلعم در ذکر حقیقۃ
متعین احمدیۃ و محمدیۃ مذکور است دانستنی است و اللہ
الموفق لمن یشاء تنبیہ در مشکوۃ است فرمود صلی
اللہ تعالی علیہ وسلم کہ رویت اللہ تعالی در عالم شہود

تحقق علم با دست تعالی و فرمود صلعم انما الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه بد همانا که تحقق علم با دست
تعالی وقال سبحانه الم ترالی ربک کیف مد الظل الایه
تری بمعنی رویت قلب ای علم بدلاله مفعولین خصوصیه
الی ربک وقال سبحانه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
علی بصیرة انا ومن اتبعنی الایه تنبیه سیر نظری
کشف بالاختصاص عبارتست از علم و سیر قدمی
دکشف خاص عبارتست ازادراک تنبیه حیرت که
عجز علم بکنه ما یتعلق به العلم است متفاوت است
تفاوت مناسب هر ولایه تنبیه نفس سالک
با نطباق حقیقة جامعه انسانیه بحقائق ما فوقها
از حد تعین خود بیرون نتواند شد بلکه قرار تشخص نفس بر
انطباق شود وازما فوقها همچنان مستفیض است
که بود پس اگر باهمین انطباق کار از سرگیرد محجوب
گردد وازانکه عروج و نزول بحصول معارف درحد

نفس عارف است و بس پس کہ تحقیقش در ذکر
کیفیۃ العلم والمعرفۃ والعارف والمعروف مذکور ہست
هم امتداد وانتهاء کار ہمہ در نفس اوست تشبیہ حصول
معرفت از غیر خود موصل بمعیۃ و قرب و احاطہ بنفس
عارف نباشد و بخطای نظر در فتنہ افتد و حصول
معرفت از خود موصل بمعیۃ و قرب و احاطہ بنفس عارف
باشد و بخطای نظر در فتنہ نیفتد و نیز سالک ناظر
کرامات حضرت شیخ در نفس خود سعید است و بعد
ازان بعد تشبیہ عروج بہر ولایۃ کہ شود واسطہ قلب
منقطع نشود اگرچہ از غلبہ ما فی الوقت ممتاز نگردد
و قلب عروج کند تا حقیقۃ جامعہ انسانیہ پس ہمہ
مدها ہمہ داخل قلب شود و کار بقلب بود و بس
تشبیہ این مرتبہ حجاب را کہ ظلال ہم توان گفت
توافق باصل واجب است پس اگر حادثی تحت
مرتبہ حجاب نباشد بل ظہور عین حجاب باشد و بس

لازم است که صفات مسلوبه مثلا سنه و نوم و عدم علم
وجود واجب و دیگر هم برین قیاس در و نباشد و حال
آنکه هست پس این پس اسے بود صفات مسلوبه
هم مبنی بر آنست که وجود سے متضمن مسلوبات بوجود
التزامی در تحت مرتبه حجاب است ورنه از لزوم مذکور
چاره نباشد و نیز از محکمات نقلی دلالتی بر ظهور عین
حق بہ بنیت تشبیه بوجود تضمنی والتزامی سے یعنی
وجوب از دست بسبب دلالۂ احتیاج سوی محتاج
الیه که فارق میان حدوث و قدم است و هم معرفه
موجودات واجبه است بسبب دلالۂ ظلیه متضمنه و هم معرفه
مسلوبات واجبه است بسبب دلالۂ ظلیه ملتزمه و ظلیه
شناخته نمیشود مگر بدلالۂ احتیاج بسوی ذی ظل
پس اگر امتیازی در دلالۂ ظلیه بوجود تضمنی و التزامی
نکرده شود اثبات مسلوبات هم در مرتبه واجبه لازم
آید نعوذ بالله تعالی منه پس سالک ضعیف الاستعداد

راد لاالہ با حتیاج اھون تو محتاط است و اجماع دلالتین
افضل تنبیہ در معرفۃ صفات سلبیہ کہ واجب است
ہمچو معرفۃ صفات ثبوتیہ توحید شہودی لازم گردد
تنبیہ باید دانست وجود فارغ از عدمین ثابت بنفسہ وجوبا
این معرفۃ صفات ثبوتیہ است پس عدم و حدوث کہ
مبنی علیہ از حادث است از وجود ثابت بنفسہ وجوبا
مسلوب ضروریست این معرفۃ صفات سلبیہ است
فتم المقصد للاذکیاء واما الفضول للاغبیاء
پس ازینجا است امتناع جواز امکان مسلوبات
بوجود ثابت بنفسہ وجوبا چہ حقیقۃ واحدہ بہ ثبوت
ضروری و سلب ضروری اتصاف نتواند ورنہ مقصد
لاالہ الا اللہ تحقیق و تخصیص نباید و حق باطل گردد
تنبیہ باید دانست صوف بمعنی بازماندن بدی
از کسیت صراح ہمانا مبالغہ است بمعنی مقابلہ
بازماندن کسی از بدی پس صوفی منسوب بصوف است

و تصوف برگزیدن صوف است حقیقت پس تزه
علم و عمل از شوائب کفر و شرک و جمنائی کبائر و
صغائر تا آنکه از مکروه و عبث تصوف حقیقی است
والله تعالی یهدی الیه من یشاء همانا صوفی
نور من الله تعالی است قال الله تعالی لقد جاءکم
من الله نور الآیه وقال صلی الله تعالی علیه و علی آله
وسلم انا من نور الله باید دانست علم و عمل تصوف
شامل است باین علم و عمل ظاهر که می تراود از
نظم قرآن مجید و با آنکه دلالت نظم موصل
بعلم و عمل تصوف است نتوان رسید تا تعلیم و تعلم
درکار نباشد قال الله تعالی یعلمکم الکتاب والحکمة
ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون صحة علم و عمل ظاهر واسطه
وصول بعلم و عمل تصوف است هر که نرسد بصحت
علم و عمل ظاهر نرسد بعلم و عمل تصوف و با وجود صحت
علم و عمل ظاهر محتاج تعلیم و تعلم علم و عمل تصوف است

چنانکه فرمود ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون پس تصوف
بی صحۀ علم وعمل ظاهر تزندق است نعوذ باللہ تعالی منہ
برای صوفی از علم و عملش حالات غریبہ است کہ جز
صوفی متوافق با دراکش نتواند رسید تنبیہ حدیث
نفس متعلق صفت کلام است کہ در قلب میگذرد و
مانع اطمینان قلب بذکر میشود باید دانست ہرچہ بین اللہ
تعالی نباشد ہمہ از افعال نفس است کہ ش بیان
افعال نفس ہم متعلق بصفتی از صفات ذاتیہ است
پس ہرچہ از خیر و شر بوجود آید از افعال نفس محل
قیام عوارض است پس نزاع از افعال نفس ...
ش وحدیث نفس انکہ است ہم بی فنای نفس ش
ای خود بودن ہم بملاحظہ ربط احتیاج با موجد
نتواند شد و این راز کسی داند کہ باین معرفت رسیدہ و با
البتہ بذریعہ تعلیم و تعلم بسیر نظری کہ مسبب حصول
سیر قدمی است توان رسید واللہ تعالی یہدی من یشاء

تنبیه در ذکر الهی تعالی نگاهداشت ذکر در وقت حال
است هرکرا میسر گردد خوش اوقتش و فکر ماضی و مستقبل
اضاعت وقت عزیز است که تدارکش نتواند شد شعر

مافات مضی وما یاتیک فاین

قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

تنبیه چون در معرفت صفت عجز رو نماید ذکر اسمش طمانیه
بخش دل عارف شود تنبیه بسبب اختلاف روداد
سالکین که از اختلاف منشا تعین وجود ایشان است
در کیفیت مواجید و واردات سخن بکرده شد و از معتقدات
و متشابه که خلاف تحقیق و جای خطر است تبرّی
نموده شد و نیز احتیاط در انست که متصوف بی حقیقت
از تصنع در بلا نیفتد و نیفگند و مقلد از محقق ممتاز گردد
تنبیه تعیین مقامات و ترتیب سیر از روی حقائق
ثابته چنانکه مذکور شد ضروری است از روی تحقیق نیز
فاما مساوات سیر سائرین بعدم حصر سیر در معرفة

الهی سبحانه ضروری نیست و بعض را تفاوت تعیین
مقامات متعلقه عنصر و ترتیب سیر رسیده هر دو این
بمقتضای نصیب است فاما تفاوت به ترتیب
سیر لازم نقصان معرفة است پس نتوان گفت
که همین و همچنین است و بس تنبیه باید دانست هر صفته با
ادراکش بی تفاوت است یعنی هر صفته را ادراک
است و صفته با ادراکش بی تقدم و تاخر است قال
سبحانه لا تدرکه الابصار الایه م واز لفظ ادراک
علم شیء مقصود است پس تا آنکه زبان و دل و فکر متعلق
بلفظ است همه مقال است و ادراک شیء مقصود حال
و این تقریر شامل هر لفظ و معنی است و دم و قدم نیز
عبارت از مقال و حال است حضرت سعدی علیه الرحمه فرموده
بیت قدم باید اندر طریقت نه دم × که اصلی ندارد دم بی قدم
چون در معرفة الله تعالی از مقال بحال رسد فانی
حسب حال مقامات معروفه شود از اینجا است که در تعبیر

سال حضرت مولوی رومی علیه الرحمة فرموده بیت
گم شدن در گم شدن کار من است اندر نیستی ز هستی سر زمن است
باین گم شدن و نیستی از هستی بی تعلم از معلم بحق رسیده هرچند
چون عنایت حق تعالی به بنده شامل شود ملازمت صحبت
مرد بحق رسیده و تاثیر و تاثر حاصل شود بیت
بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیه هستش ورق
نارسیده بحق نرساند و خود در و بضلالت رود لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم تنبیه طریق تعلیم چنان
مناسب مے نماید که بواسطه بروز و القا رد فع غفلت
از تصدیق مرتبه اجمالیه الوهیته الله واجب الوجود
بدلالة حادث کنانیده شود چنانکه مفهوم است
به تحقیق ایمان بالغیب سرمایه سعادت باشد شعر
دور بینان بارگاه الست بیش ازین پی نبرده‌اند که هست
پس در تفصیل هم بواسطه بروز و القا رکار کرده شود
تا سالک را حفظ و سلوک میسر گردد و اتباع متبوع

صلعم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة الآیة
سبب سعادت عالم ومتعلم شود والتوفیق من الله تعالی
ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة
لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا
فانصرنا علی القوم الکافرین وصل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت اخلاق که برای تصفیه و تزکیه باطن لابد منها است با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه
وعلی آله وصحبه واتباعه اجمعین سخن در اخلاق است که برای
تصفیه وتزکیه باطن لابد منها است فرمود سبحانه
انک لعلی خلق عظیم ۵ بدانکه خلق بمعنی خوی شایسته

و بایسته است و ان دلالت می کند بر تحقیق و لام بر تاکید
و خلق عظیم بر استجماع اخلاق با الله تعالی و بالخلق
بلزوم عظمت در مقابل آنچه دانسته شود پس محصور نباشد
در جهتی در نظر ظاهر بینت مثلی آدم که قصر و طول موجود
متخالف منتزع من جهتین است نه متضاد پس
اجتماع این چنین متخالفین در ذات واحد صلعم با امتناع
حصر و تحدد اعجاز است وعلی هذا القیاس شعر

ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجا است

دعا بر آنکه گفت شعر ندانم کدامین سخن گویمت
که والاترے زانچه من گویمت وزین بیش نتوان گفت

پس بمقتضاے ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
الآیه احب الخیر محبوبیته در اتباع اوست صلعم المقصود
آنچه با الله تعالی است ایمان با الله سبحانه کما هو
باسمائه و صفاته بقبول او امر و نواهی است که جلة

وصول بجمله حسنات وخیرات است وبهمین جهت منشأ این همه حسنات وخیرات هم تشریف برؤیة ذو الجلال والاکرام است ومحبة خدای عز وجل ومحبة لازم خشوع وخضوع وشکر وصبر وتوکل وزهد ورضا بصفات وذات محبوب است تا ملاحظه عوارض خود وصنعتش آنست که نخواهد غیر محبوب را ونهایتش تا حب ذاتی مستلزم فراغت از نسب است فلا یبقی الا المحبوب باید دانست ابتدای محبت از میلان است چون ازین برگزرد عشق است چون ازین برگزرد محبت است چون ازین برگزرد حب است میلان وعشق در وصف قدیم مذکور نشد مگر محبت وحب وحادث بطلانش مستغنی است ان شاء الله تعالی قال سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الایة ویحبهم ویحبونه الایة محبت در مرتبه واحدیت است وحب در مرتبه احدیت وباین حقایق خبر

غایت معارج سلوک معنوی معرفتی ندارد ❊
ورضا باو سبحانه از روی صفات چه فعلی وچه حقیقی
وغیرهما که صحتش در تقابل سلب خواست خوداست
پس بفضله تعالی منتج اتصاف بصفات الله
تعالی تواند شد ❊ غایتش فنای خود بشهود افعال
وصفات وذات است تا والایه نجم ❊ وشکر بمعنی
قدردانی کما قال سبحانه واشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون ❊ درین آیه کریمه بنا بر تخصیص در شرط و
رابط در جزا حفظ دل در مسند نیست فافهم ماذا
ونهبتر بن نعما ایمان است پس توفیق بجا آوردن
مرضیات که نتیجه این ش ای ایمان و توفیق
م تشریف بشر الطف قربت و روئیت است لقوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیاده الایه وتکفیر
سیئات غیر کبیره لقوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیاتکم ولقوله تعالی ان الحسنات

یذهبن السیئات الآیه بسبب بشارتی بر شکر سے
تسلسل نامتناهی است نتیجه آن زیادت نعمت است
لقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم الآیه واگر نیکو در یابی
زیادت دریابی و مآل شکر فضل او سبحانه لوجهه تعالی
است علی کیف یسره وربع الیضا و غایتش در گذشتن
از تمایز کیف طرفین شی است انچه از وست تعالی
وانچه از خود است م و وصول منعم بغیر واسطه فعلی است
واین عروج تا ولایت اول است لاکن بر کیفیت معرفت
حقائق بغایر سیر نظری تا ولایت پنجم میتوان کرد
وتوکل در جمله احوال نفسی و آفاقی لقوله تعالی فتوکل
علی الله ؛ و نتیجه آن عافیت و کفایت کردن
و سبحانه است لقوله تعالی ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه الآیه و آخرش قطع از غیر اوست تعالی
غایتش فناء نفسی و آفاقی است تا ولایت اول
زهد یعنی قصر الامل والامل نهی الآمل کما قال سبحانه

بلهیم الامل الایه و نتیجه ان عافیت است و آنرش
بریدن طمع است که اصل امل است ز شاخش انکه
نماند مگر با صول موجود فکیف الامل باید دانست چون
نظر بمقدر دارد از طمع و امل فارغ شده قانع شود
و چون دل را از مشوشات ماسوائه سبحانه فارغ
دارد همه اصول را از مراتب متضمنه موجودات دران
یافته فارغ از مراتب متضمنه مسلوبات باشد و صبر بر
شدائد محنه ش ای بر مومن هرچه هست از محنه ا
و شدت محنه اشد الشدائد و قال صلعم ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت هم و صبر بر تکلیف بجا آوردن
اوامر لقوله تعالی و ما اتکم الرسول فخذوه الایه و
نواهی لقوله تعالی لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
الآیه و صبر بر مخالفت مراد لقوله تعالی فاصبر صبراً
جمیلا ه و اصبر لحکم ربک الایه و نتیجه آن یکی از دو
نیکی است لقوله تعالی قل هل تربصون بنا الا احدی

الآیه وحال صبر بجعل او سبحانه لوجه تعالی
علی کیف الحزن مع الرضا لقوله تعالی
الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم + ولربک فاصبر +
در گذشتن از تمایز کیف طرفین پیش آدمی
از دوست تعالی وآنچه از خود است م ومعیته
شهیدی اسطه فعلی است لقوله تعالی ان الله
الصابرین وبیش ازین ترقی نتوان کرد بخلاف
پس بی ابتغاء وجه الرب وتحقق معیت صبر
بوصفه نتواند شد واستغفار بمعنی پوشش وجود
سلوبی خواستن لقوله تعالی واستغفره که لازم
استغفار وعجز است وغایتش وصول بعجز حقیقی است
میسر دستوری توبه بمعنی رجوع از بنده بخدای
عزوجل واز خدای عزوجل بر بنده وکه غایتش
فنای خود شهود افعال وذات است فذکر
الجفار بعد الوفا رجفاء وزین بعد کار توبه بیشتر است

و باستغفار کمتر و حفظ اعمال لقوله تعالی لا تبطلوا
اعمالکم الایه از مفسدات ظاهری و ترک بعد اختیار که
از فقه توان دریافت و مبطلات باطنی مجحور یا لقوله
علیه السلام قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک
من عمل عملاً اشرک فیه غیری فانا منه بری هو للذی
عمله فی المشکوة و سمعه لقوله علیه السلام من سمع سمع
الله به و من یرائی یرائی الله به و غفلت لقوله علیه
السلام لا یجوز الصلوة الا بحضور القلب نفس علی
الصلوة العبادات کلها لانها مستجمعتها و از محبطات
هیچ کفر لقوله تعالی اولئک الذین کفروا بایات
ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم الایه و شرک لقوله
تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک الایه و ایذا و منت
لقوله تعالی و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی
الایه که اینهمه موجب اضاعه اسباب تقربات
حیا من الله تعالی اصلے اصح در صحت اعمال ابتنا

جوارح وقلب مشغول باشد و در کردنی در
از ناکردنی باز ماند و در کردنی انطباق طن ہو
بحضرت ہادی طریقت خواہد و از ناکردنی در سایہ
پناہ آرد و سخن تا اختیار است و خوردن و پوشیدن
حلال کہ از اعظم امور دین است تبوقف جملہ
برکات و خیرات علم و عمل بران فرمود صلعم طلب کسب
حلال فریضۃ بعد الفریضۃ فی المشکوۃ بر بنای الف و
لام استغراق بعد فرضیۃ ہمہ فرائض فرضیۃ طلب کسب
حلال است متعاقبا و بر بنای الف و لام جنس بعد ہر فرد
فریضہ فرضیت طلب کسب حلال است متعاقبا و از
لفظ بعد واضح است کہ فرضیۃ طلب کسب حلال داخل
ارکان خمسہ نیست مگر زائد بران متوقف علیہ برکات
ارکان خمسہ و این امر از اہل دل پوشیدہ نخواہد بود
فرمود صلعم ان اللہ طیب لا یقبل الا طیبا وان اللہ امر
المومنین بما امر بہ المرسلین فقال یا ایہا الرسل

کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً و قال یا ایها الذین
آمنوا کلوا من طیبات ما رزقنکم فی المشکوة تقدیم کلوا
من الطیبات بر اعملوا صالحاً مشیر توقف مذکورست پس
شناخته سلبش از فضل تیونش توان دریافت و ضیای
قناعت که رضا و کفایت بحاصل است و ترک طمع که
امید زیادت بر حاصل ست لقوله تعالی لا تمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم
فیه ط و رزق ربک خیر و ابقی و نتیجه آن بقول علی
مرتضی است کرم الله تعالی وجهه عز من قنع ذل من طمع
• و این عزت و ذلت عام در دنیا و آخرتست باید دانست
با اینهمه که گفته شد فضل ظاهر و باطن درین کیفیت حالی
است کما قال صلی الله علیه وسلم فی جواب سائل یا الایمان
رضیت بالله ربا و بالاسلام دیناً و بالقرآن اماماً و بالکعبة
قبلةً و بمحمد نبیاً صلعم ترجمه شاد شدم بخدای پاک
ازروی آنکه پروردگار ست و باسلام ازروی آنکه کیش ست

بقران مجید از روی آیه مستوا است در مقام صدق معرفت
ای پاک و اوامر و نواهی و تنبیهات و کعبه معظمه از روی
دالیها است و محمد صلی الله تعالی علیه و سلم از روی
پیغمبر است ختم الانبیا مظهر کبریا و قال سبحانه قل
بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون
باید دانست که فضل زیادت است پس متقابل باشد
ف رحمته و تحقق رضا و فرحت در سلب و ثبوت
مقابل است و ما یجمعون غائب که عام است در فاعل و
مفعول بخلاف ما تجمعون مخاطب در مقابله یا ایها
الذین آمنوا آیه سابقه که خاص است ابلغ بمقاصد است
من مشیر انفصال و اتصال ش یعنی اشارت ب
انفصال و اتصال ما بعدش از ما قبلش میکند بخلاف
مشیر اتصال نیست چنانکه سبحان الله عما یصفون
حاصل آنکه آنچه جمع میکنند آن از خیر باشد یا شر
پس معنی کریمه در غایت البحث بدلالت لغت و تائید آیات

مدعا و ثبوت خیر در بعضا به مشترک ما یجمعون و علت موهبه
اش ش ای هوای دنیا و هوای آخرت هم بمقابله اختلاف
معانی فضل و رحمة چنانکه در تفاسیر مذکور است ای فضل
قران مجید و رحمه ایت بآن یا حضرت صلعم یا فضل توفیق
و رحمه عصمت یا فضل معرفه و رحمت توفیق دریافت آن
یا فضل نعم ظاهره و رحمة نعم باطنه یا فضل دخول جنان
و رحمت نجات نیران یا فضل کشف غطا و رحمة شهود
لقا این است قل بفضل الله بفرمای ای حبیب من بفضل
خدای پاک که مشرف کردنش در دین همچو تست صلعم
که جای حصول تمامه حسنات و خیرات و برکات کامله
مخصوصه است در تقابل دیگران من دون لا استحقاق
و برحمته و برحمة او تعالی یعنی حضرت رحمة للعالمین صلعم یا
مدلاله اللفظ مزید المعنی و تبیین تخصیص از مدعای سابق لتنبیه
قدراً و توافق شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمومنین
که عبارتست از ذات بابرکات حضرت صلعم مغایر موعظة

بدلالت تعلق من حیث انکه فرمود یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة
للمؤمنین ہ ہم بدانکه شفاء لما فی الصدور در معنی تعمیم رحمة للعالمین
است و هدی و رحمة للمؤمنین در معنی تخصیص شفاء و رحمة للمؤمنین
با بعثت حضرت صلعم و الا فکیف ما تلم فبذلک پس بان
ای قران مجید لفاء عاطفه منبئ تعقیبش بواسطه ضروری
رسول الله تعالی صلعم بدلالت مناسبت ما سبق ای
موعظة من ربکم فلیفرحوا پس باید که شاد شوند بانهمه
نوازشهاے حق تعالی که رسانید بایشان ہ فاء بر
صیغهٔ امر غائب بخطاب عام مفید وجوب ابتناء
افادت معنی جزاء شرط متقدم ضروری بجواز خصص المؤمنین
بفضل الله الخ میکند والا شش اسے واگر نباشد
افادت معنی جزاء و شرط بجو مذکور ہم مانع تعلق
مجرورات متقدم با اہمال است فکیف و اگر معنی بهتر
ازین باشد مقبول ہو خیر مما یجمعون ان فرح بانهمه

عطیات بهتر است از آنچه اندوزند از اعراض عیش دنیا
و آخرت بآنکه حقیقه ایمان در رضا و فرحت بانهمه است
والا حقیقه نفاق و کفر متحقق است باید دانست که نبا
از خوردن و پوشیدن و گفتن و شنیدن و خفتن و با خلق
پیوستن چاره نباشد پس حفظ در انهمه بآنچه باید از روی
اخلاص با لله سبحانه ای حلال خوردن بقدر ضرورت
و حلال پوشیدن بقدر ضرورت و حلال گفتن بقدر
ضرورت و حلال شنیدن بقدر ضرورت و در یاد
خفتن بقدر ضرورت و با خلق پیوستن بقدر ضرورت
موجب فلاح است در آنچه باید و آنچه با خلق است
عفو و امر بالمعروف و اعراض از جاهلان و استعاذه
وقت نزغ شیطان در انهمه از سنوح تکاهل و تساهل
لقوله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین
و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله
انه هو السمیع العلیم و سخن پاک گفتن وقت فنی صمت

وحفظ از نزغ شیطان لقوله تعالی قل لعبادی یقول التی هو احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا لقوله تعالی یدرؤن بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار ترجمه انانکه دور میکنند به نیکی بدی را از نفس خود یا غیر چنانکه نیکی میکنند بکسی که بدی کرد بایشان یا آنکه نیکی میکنند بکسی که بدی میکند بایشان تا آنکه باز ماند از آن بدی که حقیقتا برای اوست و بهمه وجوه رجوع میکند بوجه اول ایشانند که برای ایشانست سرانجام خانه دنیا و آخرت بد و پوشیدن عیب قال صلعم من رای عورة فسترها کان کمن احیی مووده فی المشکوة بر حال خود به بینی تا قدر عیب پوشی بدانی و حسن ظن بمومنین عبد الله ایمان لقوله صلعم ظنوا بالمومنین خیرا و حذر از ظن سوء بمومنین لقوله تعالی ان بعض الظن اثم الایة خصوصا بانبیاء الله تعالی و اولیاء الله تعالی

ه ۵۱۱ [illegible]

که بر بناے حقیقت خود تا کفر یا کبیره یا صغیره یا محروم
از خیرات خواهد رسید و ازینجا است که افعال و اقوال
اولیاء الله تعالی اگر خلاف از محکمات داشته باشد
بحوض نباید رفت بلکه در رجاے متشابهات باید نهاد و اگر
تواند تاویل موافق محکمات بالخیر نماید چه ایشان خیر آمیز
هستند ورنه حواله ایشان کند چه تخطیه و تشنیع ایشان نباید
تواند شد که بهتان و اثم مبین باشد و البته بعض حسن
متشابه بقبیح است چنانکه بعض قبیح متشابه بحسن و نیز
میتواند شد که معصیة بعض ایشان غیر ارادی باشد
چنانکه نسبة حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
فرمود سبحانه و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی
ولم نجد له عزما و نیز در حق بعض ایشان قوله تعالی
فاولئک یبدل الله سیاٰتهم حسنات ط منطبق است
ترجمه پس آنند که بدل میکند الله تعالی بدیهاے
شان را به نکیها و بفهم درد مند بدل چنانست که

سیات شان رنگ حسنات می یابد بہ صحتہ نیات حیث کہ
حضرت مولوی معنوی رومی قدس سرہ فرمود **شعر**

ہرچہ گیرد علتی علت شود ہرچہ گیرد کاملی ملت شود

در تفصیل این اجمال بہ بیم کجی فہم جہال تعذر است یا از
محبوبیۃ بالمحبتیہ سیئاتیکہ مناسب حال مثل ای ہنار
معصومیہ و محفوظیہ ہم شان است در مرتبہ مقبولیت
است چنان کہ از حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ
الصلوۃ والسلام یجادلنا فی قوم لوط الایہ واز
حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام قال
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر الایہ ترجمہ گفت
ای رب من تحقیق من بسبب چیزیکہ فرو آوردی
بطرف من از خیر نادارندہ ام بانچہ می بایدم بہ باید دانست
اگر لما سببیہ بحذف مفعول فقیر مگرفتہ شود مفعول تنوی
مر فقیر را پس معنی آنست کہ نادارندہ آنم کہ فرو آوردی
بسویم از خیر بہ درحالیکہ الی متنیر اخبار خیر است کلام

بی مرادے باشد و اگر الی بمعنی علی گرفته شود انقطار
حاصل است و از حضرت سرور انبیاء صلی الله تعالی
علیه و علی اخوانه من الانبیاء وسلم اذا لا ارضی وقد
و واحد من امتی فی النار به درین آیات کریمه و حدیث شریف
نازش ما از سند آن است و آنکه از حضرت انس رضی الله تعالی
عنه از یجا اوری مرحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
ظاهر او در مشکوة مذکور است عن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احسن الناس خلقا فارسلنی
یوما لحاجة فقلت والله لا اذهب وفی نفسی ان اذهب
لما امرنی رواه مسلم شعر اکنون کرا مجال که پرسد زباغبان
بلبل چه گفت و گل چه شنید و صبا چه کرد ه دیگر نیز باید دانست
که حسنات در ضمن موجودات است و سیئات در ضمن
مسلوبات پس حسنات و سیئات بتفاوت درجات
در ضمن خود عام است نه بهمینقدر که اطاعة از حسنات است
و عصیان از سیئات و بس آری اطاعة هم از ضمن

موجودات است و دیگر نیز و عصیان هم از ضمن مسلوبات است
و دیگر نیز چنانکه استدلال بر عموم بر کور نفر بود و حق سبحانه
بلوناهم بالحسنات والسیئات الایه و دیگر آیات هم که از مطالعه
قران مجید و تفسیر می‌توان دانست بعد ثبوت این همه باید دانست
هرچه از مسلوبات است اگر دلاله اختیار کرده شود معرفه
مسلوبات واجبه و موجودات واجبه از وجود التزامی شامل
حسنات خواهد شد و نیز هرچه از مسلوبات است اگر ابتدا کرده شود
آنچه از موجودات است شامل موجودات میگردد مثلا
قتل و نهب جان مال همه از سیئات است چون ابتدا کرده شود
به نیت اعلاء حق همه از حسنات است و نکاح با شروط شرعی
خارج از سیئات و داخل در حسنات میشود و تاکل به بسم الله
الرحمن الرحیم به نیت قربت در عبادت با دیگر فوائد و نیز
با بتدار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم به نیت طمانیت
عبادت با دیگر فوائد و نیز با بتدار اللهم انا نعوذ بک
من الخبث والخبائث به نیت طمانیته در عبادت با فوائد

دیگر و قیاس کن دیگر سئیات را که به در آوردنش تحت
حسنات داخل حسنات میشود و این میسر نشود مگر باتباع
قول و فعل رسول الله تعالی صلعم پس چه رحمت است در
اتباعش صلعم و چه زحمت در ترک اتباعش صلعم و این
اتباع و تبدیل سر یست از اسرار کریمه فلا یرغبوا بانفسهم و
عن نفسه الایة است باید که میل نکنند بمرادات نفوس
خودشان تجاوز از مرادات نفس مبارک ابرالابرار
خیر الاخیار صلعم و مرادات نفس مبارکش صلعم از
حق نفسه الکریم و حق الله العظیم همه بر و خیر است و
فائده اتباع ارشاد میشود ذلک بانهم لا یصیبهم
ظمأ و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئا
یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم
عمل صالح الایة آنهمه تبدیل سئیات بحسنات است
و این تبدیل بعد توبه و ایمان و صلاح است که از صدر
آیه یعنی الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا موید است

فائدہ تفسیر نہ جزاء شرط محذوف و الا جزاء ثواب
بر عمل پیش از توبہ لازم بخلاف مش مربوط بہ خیال ایت
ہم تفسیر دیگر مفسرین کہ آن محو سیئات است بسبب
حسنات یا عدم اثبات سیئات است متعاقب حسنات
تبدیل کما قال سبحانہ ان الحسنات یذہبن السیئات
الآیۃ و جای غور ہست اگر بدل بحسنات نا کردہ است
موافق تقریر ہست و اگر بدل بحسنات کردہ است آن
خود مستحق است نہ سیئات بمنزلہ حسنات واللہ تعالی
اعلم و نیز بعض الشان در حکم عفو و مغفرت ہمچو بدریانست
بمعنی اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مش ان اللہ قد ٥
اطلع علی اہل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت
م و فی روایۃ فقد وجبت لکم الجنۃ الحدیث ہم خیال
نسبتہ باہل بدر کریمہ لولا کتاب من اللہ سبق لمسکم فیما
اخذتم عذاب عظیم الآیۃ شاہد حال است ترجمہ
اگر نبودے نوشتہ از اللہ سبحانہ کہ پیشی گرفتہ است

یعنی وعده عفو و مغفرت برامیه سبقت شما را در رنجه
گردیده عذاب بزرگ ه باید دانست اگر از لولا کتاب من
الله سبق وجهی دیگر هم مقصود باشد وعده عفو و
مغفرت اهل بدر که شامل ما جرا هستند باطل نشود
ش در تفسیر ابو الشبه است ای لولا حکم منه تعالی سبق
اثباته فی اللوح المحفوظ الی ان قال او ان لا یعذب
اهل البدر وو در تفسیر کبیر است قال قوم قد سبق
حکم الله بانه لا یعذب احدا من شهد بدرا مع النبی
ص ق هذا لیس مع ما بعدش مربوط است بحکم عفو
و مغفرت بسیج بدریان هم مغفرت تحت مشیة
بد خبر ظنی ش چه بعدم قرار مغفرت بعض منع مغفرت
مطلق نتواند شد کما قال سبحانه یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء از اینجا هیچ فارقی در مغفرت نباشد مگر در
خبر ظنیت و قطعیه هم و از کریمه لولا کتاب الخ ارتفاع
امر و نهی از اهل بدر نتواند شد بل اثباتش و خبر عفو

ومغفرت است و اگر هیچ نتواند نظر خود از ان بپوشد ورنه در وقوع استغفارش از ایشان چه تردد است دیده شد که شیطان ملقی ظن سوء میشود تا انکه میشنود می بیند ناگفته و ناشده از دور و نزدیک و میداند که کشف مغیبات است العیاذ بالله تعالی منه و دیده شده که هرگاه ظن سوء کرده شد بعد تحقیق کیفیه ماجرا که خیر بود بندا برین تخطیه که عیب خود بود نصیب شد و نخور بخبر که فاسق رساند که دران مصلحتها است لقوله تعالی یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و انتفاع خلق چه احیاء و چه اموات ترحما لقوله علیه الصلوة والسلام ارحموا ترحموا چه بعکس این مورد صلعم لا یرحم الله من لا یرحم الناس فی المشکوه پس هرچه هست به نفس خود عائد است وای مسلمانان این قصه تا چند خوانم توفیق از خدای عزوجل و علم و عمل از صحبت صلحا بجوئید

اگرچه اندک باشد بحقیقة خود صحیح باشد و در قبول امر خدای عزوجل و رسول مقبول صلعم و اولیاء الله تعالی در حق الله تعالی و حق العبد و تهذیب نفس بهرچه تواند و طغیانات شیوه سعادت بسمعنا و اطعنا صدقوا و تصدیقا گیرد پس امید توفیق و فلاح است قال سبحانه انما کان قول المومنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا ط اولئک هم المفلحون ترجمه فرمود سبحانه تعالی جز این نیست که هست گفت مومنان هرگاه که خوانده شوند بطرف خدای پاک و پیغمبر او تعالی صلعم تا که حکم فرماید داعی میان ایشان گفتن شان شنیدیم و فرمان بردیم هانند ... بشری رسندگان باید دانست بطریق عموم زمان و تحقق وقوع شرط بدلالت اذا و توسع فاعل که مقتضی آیة ضروریست بدلالت مجهول این دعوت محقق الوقوع و مستدار الزمان الی ماشاء الله تعالی از ایام زمانه حیات و حکم عام ...

ازینکه بر بنای عطف نسق باشد یا عطف تفسیر و نظر بحقیق و تحصیر و تاکید جزا ر بدلالت انما کان تکفرن بمعنا و الطفا بمراد بزیرا کردن بجا آوردن از خصائل منافق است العیاذ بالله تعالی منه و حذر از عذرکه بمانا موجب اشتغال دنیوی باشد و الا نه و شامل مراد داعی است و چنان چه شد سعید هرجاکه رود سعید است و بحکم سعادت عادتش اخذ ما صفا و دع ما کدر است و شقی هرجاکه رود شقی است و بحکم شقاوت عادتش دع ما صفا و خذ ما کدر است والله المستعان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **متفرقات** مناسب آنکه بهرکس نه پیوندد و چون پیوست وضع او و خود را نگاه دارد از آلست که از جبان شجاعت و از بخیل سخاوت و از صالح طلاحت و از طالح صلاحت نخواهد مگر بقدر درخواست صلاحت بتدریج که لازم خیر است تا نوبت بترک نرسد و اگر خود شجاع است و سخی و صالح و

خود نگزارد که بهانا از واو راست و از تو تراست

فی المشکوة قال صلعم لاتکونوا امعة تقولون ان احسن
الناس احسنا وان ظلموا ظلمنا ولکن وطنوا انفسکم ان احسن
الناس ان تحسنوا وان اساءوا فلا تظلموا رواه
الترمذی ترجمه مشوید مرد هر جائی وخود را سے
که بگوئید اگر نیکی کنند مردمان نیکی کنیم و اگر ظلم کنند
ظلم کنیم ولکن مقرر کنید نفوس خود را بانیکه اگر
نیکی کنند مردمان نیکی کنید و اگر بدی کنند پس ظلم
نکنید۔ ف در حذف مفعول سریست بتوسیع تعمیم
مفعول از خود و غیر خود بمطلب جمیل کریمه ان احسنتم
احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها الایه وکریمه لمن انتصر بعد
ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل ۵ که از الفاظ حدیث
شریف فهیم تواند دریافت و از بریدن پرهیزد
ع بریدن ز یاران خلاف وفاست۔ باید دانست
اتحاد قلبی امری عظیم است در وجهی هم دشوار است

وجه دشوارتر و درین جز اتحاد وجهی دیگر متصور
نگهداشت آن باز انکشاف موانع اتحاد لازم
آنکه گفت شعر نی تار عمر محکم و نی تار دوستی
زین دو رشته که بسیار نازک است بهر صحة اتحاد
خواست خود نتواند شد و این کار مردان کنند
دهد داند که بخشنده اوست تعالی پس از منت
ارهد و خوش آنکه شکر خدای کریم کند که ترا باو
و او را بتو واسطه فرمود و چون باید داند که بخشنده
اوست تعالی ولیکن شکر خدای کریم واسطه را
هم نفراموشد قال صلعم من لم یشکر الناس لم یشکر الله
واگر ندهد و نیابد داند که مانع اوست تعالی تا اضافات
حجاب حقیقه نگردد و از خبث نفس که در دادن و
نادادن و یافتن و نیافتن توان آمد مامون باشد
و خوش آنکه سائل را عزیز و مکرم دارد باشد
که این عزت و ... بعزیز و مکرم مستور

رسیده سبب قربت باشد حق در حدیث شریف است
هرگاه کسی بحبی برای خدا عزوجل بسیه هر اول برت
برای عزوجل سے افتد پس تعظیم و تکریم لازم است
قال صلعم یا عائشة احبی المساکین و قربیهم فان الله
یقربک یوم القیامة. و تا تواند دهد قال صلعم یا
عائشة لا تردی المسکین ولو بشق تمرة. و درشت
نگوید لقوله تعالی واما السائل فلا تنهر الایة و در ربط
این آیه واما بنعمة ربک فحدث اشارتی لشکر این است
که او را پیش تو آرد نه ترا پیش او. و گفته اند در
خدمت شاهان حفظ نگاه است از انتشار و در
خدمت علماء حفظ زبانست از لغو و در خدمت
اولیاء الله تعالی حفظ دل است از خطرات
در هندی میگویند اینهمه در خدمت اولیاء الله
تعالی لازم بود بل حفظ جمله ظاهر و باطن بموافقت
شرع شریف حتی الامکان و اگر نه تواند به آنکه

ومانند چه شاهند بی تاج و تخت و عمل در بانی اند
ان خداوند ذو الجلال والاکرام شان چه توانند
و علما نتوانند مگر زجر اولیا رالله تعالی آن کنند که
نتوانند در صفت ایشان است در سورهٔ مریم قوله تعالی
الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
و در سورهٔ زمر قوله تعالی لهم ما یشاءون عند ربهم
و این هر دو کریمه بدلالت لفظ و نظم عام است
ز دنیا و آخرت رحم و قهر خدای بی نیاز در رحم
قهر ایشان مستور است و اگر واند عیا نست الحق دلیل
اند بر کمالات رسول مظهر شیونات لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و
لو جئنا بمثله مددا ع زین بیش چه گویمت که چونند
اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی الانوار و کما تحبه
و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به ذکر انبیا رالله تعالی
ز ذات و صفات و افعال و دیگر عوارض لاحقه حال

شان سـ علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والسلام به نیت اهتدا
تا آنکه واقعی باشد موجب برکات وخیرات در امور
معاش ومعاد است لقوله تعالی وکلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت به فوادک وجاءک فی هذه الحق
وموعظة وذکری للمومنین پس ذکر احوال اولیاء
الله تعالی از صحابه وغیرهم نیز در تعبیت فی حدها ش
ای محفوظیة با تفاوت درجات ولایت صحابه وغیرهم
است بنابر دلالة بر احوال انبیاء الله تعالی علی نبینا وعلیهم
الصلوٰة والسلام با زیادت استفاده آداب
درجات متفاوت درین ذکر البته فکری رسا
وقلبی با رسا باید تا حقیقة مقصوده ذکر بحسب حال
مقصود ومراد دارد بدلالة لفظ للمومنین که در آثار
ایشان ست کریمه انما المومنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم ؞ اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم
ایمانا وعلی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوٰة

مما رزقناهم ینفقون ۞ اولیک هم المومنون حقا ط
درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم ۞ پس
را جز اساطیر الاولین یا حظ نفس نباشد و از
واقعی حذر دارد اگرچه در وجه فضل باشد و اگر
فضولی کند بحرمت ایشان جای عفو است
ادت بر سه وجه است ارادت دنیا محض
قال الله تعالی ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته
ز و ماله فی الاخرة من نصیب ٥ و نشان مرتبه
و ترآن دو چیز است در زیادتی دنیا نقصان
راضی بودن و از درویشان و مسلمانان معرض
دن و ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد
خرة وسعی لها سعیها وهو مومن فاولئک کان
مشکورا ٥ و قال سبحانه من کان یرید حرث
خرت نزد له فی حرثه ح و نشان درجه وز دتر
دو چیز است در سلامتی دین نقصان دنیا رضا گرفتن

دوست و موافقت با درویشان گرفتن و ارادت حق محض کما قال الله تعالی یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه الایة ونشان درجه فروتر آن درگذشتن است از مقصودیت ماسوی الله تعالی بدانکه ارادت دنیا ارادت مجهول است و ارادت آخرت ارادت معلوم و ارادت حق ارادت موجود حسرت برای آنکه مرادش مجهول است و تاسف برای آنکه مرادش معلوم و حسرت برای آنکه مرادش موجود و نیز باید دانست فروتر از آثار ترک حرص متاع دنیا الست چون متاع دنیا حاصل شود فرحتی در دل نیاید بلکه متوحش شود که از اسباب خطر است اگرچه بصرف امور ضروری باشد و چون حاصل نشود ملالتی در دل نیاید بلکه فرحتی رو نماید که از اسباب طمینان بالله تعالی است اگرچه محروم از خیرات اخروی باشد از ناچاری کیست که

در دعوت خداوند پس دعوت خداوند اصطلاح
نخوردن است و درینحال روزی از نور خداست
شانه و عافیه از تشنگی و گرسنگی کما قال سبحانه الا یصیبهم
لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله الایه ازین سبب
خداوند فرموده اند فاقه که نصیب طالبان دنیا است
و در حجاب از الله تعالی مرتفع میشد از مهتم خانه
چیزی هست گفت نیست متحیر و مشوش شد
حتی آن حجاب مرتفع شد وقتی دیگر مهتم خانه
جستم قدر یک توله برنج در ظرفی یافتم که خیشکان
اختم همان وقت رفع حجاب بود پس کیفیه این حجاب
نفاحش اهل الله تعالی دانند نه غیرهم سبحان الله
خوشا سامان عشاق است شعر
وقتی و خورم روزگاری که یاری برخوردار و دل یاری
از متاع دنیا گردش گیرد از و فارغ بوده سکنیت
سبب سعادت خود سازد یا رب توفیق فرمود

صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله وسلم اللهم احینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی مسکینا فی زمرة المساکین الحدیث
گفته اند مسکین نیست که از اسباب اطمینان نفس هیچ ندارد کسی
گفت که از اسباب اطمینان نفس جز خدای تعالی هیچ ندارد
خوشا آرزوی آن حبیب الله بهترین ماسوی الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وصحابه واتباعه وسلم ورنه درین دنیا بسا
دیده شد که از اسباب اطمینان نفس هیچ ندارند و نا داشت
بکفر رسانیده نعوذ بالله تعالی منه اللهم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی صحابه کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة ذکر اسما طیبات شیوخ

دامت برکاتهم با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی
آله واصحابه واتباعه اجمعین باید دانست در اثبات
ذکر اسما طیبات شیوخ ادام الله تعالی برکاتهم

ش بالسبب استحسانا اعتصام میکنم اولا بکلمه شهادت
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و بدانکه تغیر
ان و تشدید ان از آن مخففة اشارت است
تخفیف ای تقلیل ذکر لا اله الا الله از انکه درین دلالة عامه
بموجودات و مسلوبات است و معرفة مقصوده اجمالیه
المراد و از ان مشدده اشارتست به تشدید ای
ذکر محمد رسول الله از انکه درین دلالة خاصه از تعمیر
موجودات است و معرفة مقصوده تفصیلی فزیاده بعد
زیاده فلا تحصی و مسلوبات متنبه علیها از ان است
دلالة خاصه از وست ش ای از موجودات م
پس اگر موجود نشود انکه دلالت خاصه از وست معرفة
مقصوده منقطع شود و موجود نشود انکه دلالة عامه از
تعمیر اوست ش ای مسلوبات م از اینجا است
محمد رسول الله مخصص للاستیناف است از عموم لا اله
موجز بنا بر مطلبی که مذکور شد ش باید دانست ان وا

شده در حال تخفیف از اقتضاء عملش ساقط گردد

ای اسم و نصب و خبر در رفع نیس واقع شود بر فعل و حرف

با بقاء معنی تحقیق چنانکه علم ان سیکون منکم مرضی الآیه

ببلاغت تقلیل مرضی و ان کنت من قبله لمن الغافلین

ببلاغت تقلیل غفلت و ان هذان لساحران ببلاغة

تقلیل اشخاص و اشهد ان لا اله الا الله ببلاغت تقلیل ذکر

با انکه جائز بود اشهد انه لا اله الا الله نیس تاویل به اشهد انه

لا اله الا الله با وجود صحت فصاحة و صراحت تخفیف

و بلاغة لطیف دور از دانش است و نیز تخفیف تحقیق با وجود

بقاء معنی تحقیق بعید از مقصود و نیز محقق نشود محمد رسول

بوجهی و نیز معارض شود در تحقیق الله به تخفیف تحقیق و

تشدید تحقیق بوجهی نیس تا جای سخن در تخفیف و تشدید

به تقلیل و تکثیر ذکر لفظی و معنوی رود و اگر سر اشارت

نمی پذیری از قبول دعوی که از حقائق است چاره نباشد

مم و ثانیا بنص کریمه و رفعنا لک ذکرک الآیه ترجمه

طبند کردیم برای تو ذکر تو تخصیصا ش بدلالة لام اسے با متناع اشتراک غیر مخاطب درین صفت رفعت م بدانکه ذکر حضرت نبی الانبیاء در مجالس انبیاء و اولیا بود و خواهد بود صلی اللہ تعالی علی نبینا و علیہم الصلوة و السلام و مفسرین گفته اند که ذکر اسم ذاتی یا صفاتی رسول اللہ تعالی صلعم با اسم ذاتی یا صفاتی خدای عزوجل است مگر در آخر اذان و اقامت و تکبیر تحریمه و تکبیر ذبح انتہی و این ش ای گفته مفسرین م از اعتصام اول که اصل الاصل ایمان است ظاهر و استثنار ضم در دست نے میگوید که استثنا نتواند شد بانکه کاف خطاب بذات است که مظهریة تامه خودش دلیل کامل بر ذات اللہ تعالی و صفاته است پس ذکر اسم با اسم گنجایش استثنار تواند داشت نه ذکر ذاتش بذات و صفات بصفات و نیز فکری در عموم رفعت با نواعش و عموم ذکر ذاکر و مقام ذکر با نواعش ش چنانکه در ذکر کیفیة

تفسیر کریمه اذکروا نعمت الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعظکم به مذکور است هم بدین سبب لازم است
وکریمه قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا الآیه ترجمه
فرو آورد الله تعالیٰ بسوی شما ذکر یعنی رسول ۔ ذکراست
که میرساند بذکور ربها نا دال است بر مدلول بدلالت عقلی
ولفظی و مراد از ذکر رسول است که دلالتی دارد بنفس
نفیس خود بر مراتب مثبتة الالوهیة واوامر و مراتب
منفیة الالوهیة ونواهی بمظهریت خود از موجودات بوجود
تضمنی واز مسلوبات بوجود التزامی وانتزاعی پس از
ذکر رسول بزبان بل بدل وجان چاره نبود یارب صل
وسلم علیه دائما ابدا واز کریمه واذکروا نعمت الله
علیکم الآیه ترجمه یاد کنید نعمت الله تعالیٰ را که بر شماست
فرضیة تا بیدی ذکر نعمت الله که محمد صلی الله تعالے
علیه وسلم است برسالت خودش بمظهریت تضمنی معم
صفات ثبوتیه قدیمه والتزامی صفات مسلوبه محدثه

محمدیه صلعم بقرینه بالحق است و ما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعظکم به ظاهر از آنکه توقف نزول و تحصیل ذکر کتاب
و حکمة برسول است ظاهر است عباد تا مد تعالی و ستشنا
حضرت مظهر اطهر صلعم که اعلی النعماء است از عموم نعمة نتوان
شد حش و فی انوار التنزیل واذکروا نعمة الله علیکم التی
من جملتها الهدایة وبعثة محمد علیه السلام و فی مدارک
التنزیل واذکروا نعمة الله علیکم بالاسلام وبنبوت محمد
صلے الله علیه وسلم م وکریمه یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیماه ترجمه ای آنانکه گرویدند صلوة و تحیت
برا و صلعم و سلام بجا آرید بنوع بجا آوردن با کثرت
حش بنا بر دلالة مفعول مطلق و نوع بجا آوردن
ادب است م ذکر رسول الله تعالی صلعم مشمول صلوة
وسلام در حکم فرض یا وجوب است علی اختلاف العلماء
بابد دانست تقدیم تصدیق ذات واجب تعالی شانه
بغرض بالذات است پس اقرار زبانی نیز در مرتبه

اختلاف چنانکه معروف است پس بضرورتش حق
اے تصدیق ذات واجب تعالی هم تصدیق بذات
محمد رسول الله تعالی صلعم ولا التا على ذاته وصفاته تعالی
بذاته وصفاته صلعم بفرض بالسبب است واقرار بحو اقرار
مذکور وتحسین ست تصدیق واقرار بذات شیخ بصفة
ولایت ودلالة الی الله تعالی ورسوله تعالی صلعم درتبع
رسول صلعم بذاته وصفاته شرفه الله تعالی شرفا
وشرفا به اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی صحابه
کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة حاضری در درمسند باستان
رحمة نشان خواجه خواجگان حضرت
حبیب الله معین الحق والدین محمد
معین الدین حسن چشتی رحمة الله تعالی علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله
و اصحابه و اتباعه اجمعین در و هندی یازدهم ماه ذیقعده
۱۲۸۰ هزار و دو صد و هشتاد هجری مقدس آستان بوس
حضرت علیه الرحمة مظهر نور و جمال ظهور رب العالمین
حبیب الله محمد معین الدین حسن چشتی اجمیری شد شعر

فطوبی لباب کبیت العتیق — حوالیه من کل فج عمیق

و در سلوک پیشین حال در بعض کیفیت مخالفت رو نمود
و آن بر آمدن است از اشتباهات معارف محصوله‌اش
اعنی محصوله است بفضل الله تعالی نه متحصله بکسب خود
چه معرفت علویات بکسب نانجامد م پیشینه و در ترتیب
و ترتیب ضروری نیست یا معین سلوک این طریقه علیاء
همچنین باشد رضی الله تعالی عن اهالیها کرت سوم
که ماه جمادی الاول ۱۲۸۱ هزار و دو صد و هشتاد و یک
هجری مقدس سعید تا سه روز وقت قصد باریاب شد

وفیض اجمالی بر وحش میرسید و فانی مثال نور تمثال
حضرت علیه الرحمة میگردید و تا چندی بحسب الاشارة
بوردیا عظیم فیض از حضرت علیه الرحمة میرسید آنجا
پندارد که منشاء تعین تشخص حضرت علیه الرحمة ذات
تعالی شانه باعتبار شان العظیم است بنصیب جزئی
والله تعالی اعلم بحقیقة الحال پس تعلقش بحضرت صلعم
بحسب الاشارة ذکر کلمه طیبه مع الصلوة گرفت و توسل
بصفات مشترکه وصفی تضمناً مش در اشتراک صفی و
اتصاف بصفات الله تعالی تضمناً ضروریت نه التزاماً
پس تمایزش بصفة العلم که دران علم ذات واجب
تضمناً ضروریست بین است بمقابله علمیکه دران علم
ذات واجب تضمناً نیست م برسید گاهی بملاحظه
عالم امر و گاهی مع فنایش بشهود عالم خلق و ازان
بماهیات حسنه تعبیر میکرد و این فرق ماهیات مشترکه
اسمی التزاماً است مش در اشتراک اسمی عدم اتصاف

ت اللہ تعالی تضمنا ضروریست مگر التزاما پس
بین بصفۃ العلم کہ دران علم ذات واجب تضمنا
ضروری نیست بین است بمقابلہ علمیکہ دران علم ذات
تضمنا ضروری است م واین انوار ما بیات
بسیر نظری از سہ سال مینمود وآرزو پیش میداشت
کنون بضمن حضرت علیہ الرحمۃ از انحضرت صلی اللہ
لی علیہ وسلم بسیر قدمی نصیب شد اقتان و خیزان
از مرتبہ لاعین بمرتبہ لا غیر رسید و انقطاع کلے
از ملاحظہ عالم امر شد و اینہمہ را در مرتبہ اعتبار ربوبیت
یافت زین پس از ظل محبت کہ دران لحاظ نسبت
ہم است پس از ظل حب تقطیع نسبت باتصاف
محض کہ اللہ سبحانہ را بذات خود تعالی است پس
بمحبوبیۃ بلا اعتبار نسبت بل تقطیع لحاظ حب مشرف شد
و باشد کہ عروج حقیقت موسوی تا اینجا باشد علی
نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وزین پس عروج شد

وکیفیتہ تفصیلی مشہود نشد پس تواند شد کہ بسبب عروج
بسوے اجمال ذات تفصیل نباشد هم وهم از
اشتباہ باخذ انتزاع اصول عناصر برآمد در سلوک
پیشین باخذ انتزاع اصول عناصر مرتبہ ذات مستجمع
صفات تعالت وتقدست شبہا عنہا دانستہ بود
اکنون معلوم شد کہ مرتبہ ذات مستجمع صفات محمد
صلعم باخذ انتزاع وجود عناصر است در معرض
سلوبات شد وهمچنین دیگر ذوات بر تفاوت درجات
موجودات وسلوبات و ذات متصفہ بشان العلیم
باخذ انتزاع ارض است و باخذ انتزاع دیگر نداشتہ
واللہ تعالی اعلم بحقیقۃ الحال وزین پس سیر در مرتبہ
اعتبارات اللہ غنی عن العالمین شد کہ درینجا لحاظ
ربوبیت نیست و اینمرتبہ نیز در حقیقت محمدی صلی اللہ
تعالی علیہ وسلم بسیر قدمی یافت پس تعلق شد
بہ مبادیات وجدانی رسول اللہ تعالی صلی اللہ تعالی علیہ

وسلم و بر دلش فرمودند که ذات مسمی باسم مبارک
محمد صلعم منطبق است بذات مسمی باسم مبارک الله
سبحانه و تعالی شانه و فیض در وسط سرش نزول
یافت پس در جمله نباتات وجدانی و در ضمن آن بعناصر
هم جاری شد و معلوم شد که بهمین مرتبه نباتات وجدانی
دلالة بانطباق است و فیضی در همین مقام خاص از
حضرت امام زین العابدین تا سه پاس لقوت میرسید
پس متصلا در همین مقام فیضی از حضرت امام جعفر
صادق رض تا سه روز میرسید گاهی لقوت گاهی بضعف
پس چنان معلوم شد که فرمودند بآنحضرت صلعم متوجه
شود تعلقش بتدریج در سه چهار روز از آنان رضی الله
تعالی عنهما بریده شد و بآنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم
پیوسته لاکن چندی تضمن آن هر دو امام همام نهان
معین بود و تضمن حضرت ثانی اکثر متمائز میشد و درین
مقام توقف شد و بتدریج سیر در مرتبه که جامع است

جمیع اعتبارات را حاصل شد از تشبیه تا استغنا ر
زهی شان آن مظهر اتم صلعم و در معنی لی مع الله
وقت الخ انکشاف بمین دلاله بانطباق است که
صفته مانعه است و تکمیل معرفتش واضح باد که تکمیل
معرفه بمرتبه انطباق در عجز ادراک است نه ادراک
بالاحاطه و کیفیته چه عجز لازم اینجا است م الله تعالی
بی معرفته این مرتبه ممتنع باشد و یای متکلم مفعول به است
و ملائک اربعه و انبیا را اولوالعزم مقصود فی الکلام
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام فاعل لا یسع چه ایشان
مرکز تعینات حوادث بعد تقرر مرکزیه اولی بحضرت
صلعم هستندش باید دانست مرکز فرود احاطه مرکز
بالا نتواند کرد و متضمن خود نتواند آورد دیگر مشرف شود
بطلال او بر قدر استعداد خود م فلهذا اش ای توقف
تکمیل معرفته الله تعالی بر معرفه محمد رسول الله تعالی صلعم
م اقرار گرفته شد از انبیا کما قال الله تعالی و اذ

الله میثاق النبین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه ط قال ءاقررتم
واخذتم علی ذالکم اصری قالوا اقررنا ط قال فاشهدوا
وانا معکم من الشاهدین ش تفسیر این کریمه در ذکر کیفیت
کریمه اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
وحکمة الخ باثبات عظمت و فضل حضرت نبی الانبیا
بر غیر ش علیه وعلیهم الصلوة والسلام مذکور است
هم و اولیاء و سائر مومنان در تبع انبیاء بمعرفت آن
رسول که محمد است صلعم ش اقرار گرفته شدند هم
و این فضل خدای مفضل است بر همه و در بحث
معارف است و در ضمن همین معارف کیفیت برآید از
اشتباهات است یکی در ما خذ انتزاع اصول عناصر
دوم در حقیقت قرب خاص الخاص که استحاله حقیقت
حادثه با حقیقت قدیمه میداشته بود کما یزعم عن قوله
علیه الصلوة والسلام ما زال عبدی یتقرب الی بالنوافل

حتی أحببه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی
بها الحدیث نوافل ما دون فرض و واجب است و
ضمیر متکلم در کنت مشیر مبالغه اختصاص است که بتقدیر
فکان سمعی سمعه خواهد شد چنانکه در کریمه لاحقه از اضافت
ید الله ظاهر است و رنه استحاله ذات بصفته به فهم در نمی
آید و قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم ج و قوله تعالی فلم تقتلوهم
ولکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
الآیه باید دانست که این نفی ترتب اثر ثبوت ذهنی از
مصداق متقدم تخالف ما ثبت باشد که این همانا
قتل ایشانست مر کفار را یا قتل و رمی از کسی بر
کسی پس مقصود کلام اینست که این قتل چنان نیست
که واقع شد از ایشان بر کفار یا هر قتل و رمی
که واقع شود از کسی بر کسی پس مبهم شد در حقیقت خود

ستدراک حقیقتش فرمود ولکن الله قتلهم و ...
... ما جز استحاله مدعای دیگر بفهم در مسند نمی‌رسد
آیهٔ کریمه ید الله فوق ایدیهم و حدیث شریف کنت
... تفصیلش بها و این هر دو کریمه موید مذکر بعضی حریت
... پذیرندش بدانند که نفی بعینه ما ثبت باطل است
باید دانست که ما رمیت و فلم تقتلوهم اگر نفی در
... ت است باطل است و اگر در خلاف ثابت است
باطل نپذیرد چنانکه از استدراکش ظاهر است هم
معنی فعل اختیاری عباد با نسبتش بفعل الله تعالی
حقیقة بفارق عدمین و انتفاء استحقاق جزاء موعود
عمل صحت نپذیرد و نگفته شود لم تفعلوه و لکن الله فعله
بل فرمود خلقکم و ما تعملون ۵ و اگر مقصود است تبع
فعل عبد بفعل الهی تعالی و حقیقة تخلیق پس بعموم تخ
تخلیق این تخصیص بجرا است و ابهام و استدراک
از کجا شعر اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار است + والله تعالی
اعلم بالصواب ش هر چند متن متضمن ایراد وجواب ایراد است
لاکن ازانکه فهم هر کس بآن نرسد فضولی کرده میشود بایددانست
گفتن آنکه گویا دست خدا بردست ایشان است وگوئی که این
فعل ازخدا است وگفتی که این رمی ازخدا است مفید تمثیل است
وحال آنکه لکن براے تمثیل نمیشود پس این حکم بی دلالة
لفظ است و در تمثیل اتحاد در وجه ضرور است پس اگر
تمثل از ثابت ثابت است نفی مهمل است وهمچنین تمثیل
از نفی ثابت وانما وما رمیت دلالت میکند بر تحقیق وتحصیر
که لفظ المعنی صریح از متشابهات واجب التسلیم است
والله تعالی اعلم بالصواب هم اکنون هویدا شد که آن
معیت هم حادث غیر خود ش است در شبه حقیقت ذات
وصفات تنزیهی تشبیهی ذات الهی متشانه وداخل تحت
امر متشابه بلکه ازجهت تابت مس عبارت است از مرتبه
حادثه غیر مخلوقه هم منسوبات ذات وصفات تنزیهی و

او تعالی است که حادث میشود بقدرت و ارادت
نه از روی زیادت بر صفاتیکه قائم بذات است
یدل علیه قوله تعالی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون ای اذا اراد شیئا الکونیة الخارجیة ش
مرتبة العلم ثم یقول له کن فیکون کائنا خارجیا ش
مرتبة العلم ثم تترتب وجود یقتضی ولتسامی تکوینه
سبحانه آنرا بافادت معنی خود بر تقیید زمانی که از خصائص
حادث است دلالة میکند بر حدوث شرط و شرط بر
حدوث جزاء و متعلقاتش و متعقب بر تجاوز خود از امر
و بقوم یقول له کن فیکون موید است بر تقیید زمانی
ش تصریح تحقیقش در ذکر کیفیة اثبات مرتبة الحجاب
بین القدیم والحادث المخلوق مذکور است ثم دارا ش
ای حجابات را هم انواع غیر محصوره است و معارف
دربنجا است حقیقة تجلی طور بقوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل
الآیه که دلالة میکند بر تقیید زمانی در مکانی که از خصائص

حادث است و حقیقت حادثه قرآن مجید و کلام با موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام کما فی قوله تعالی و
ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الآیة
یکلم متعدی بمفعولین دلالت میکند بر عروض قوت بمفعول
ثانی محذوف برای مفعول اول و بقرینه ضروری
و آن ش ای عروض م تجاوز نفس کلام است
از منشا کلام نفسی و الا نفی لا یکلمهم الله یوم القیامة
الآیة از کلام نفسی دون التجاوز و التقیید و ادراک
حادث غیر حادث را نتواند شد ش موافقت میکند
این قول را قول صاحب المعتبر و امام رازی در مطالب
العالیه ان کلامه یرجع الی ما یحدثه من قدرته وارادة
اعلام بذاته تعالی کما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی
القاری م و حقیقت قبله کعبه مبارکه و بیت المقدس
مدلالت قبلتین و مسجودیه الیهما حیه قدیم متوحد و مسجود له
و حقیقت کعبه عبارتست از مرتبه تعین ذاتی که منشاء صفت

فعلی در تضمن صفت حقیقی است بنا بر قرار فعل بآن مرتبه
ذات حقیقتاً و رجوع حوادث بآن فهو سبحانه فعال لما یرید
فهی مرتبة مبدء ربوبیة مندرجة فی حقیقة المحمدیة
المستجمعة لاعتبارات الذات فانها مظهرة ماهیته و
انتزاعیاتها معها و الفرق بین حقیقة قبله بیت المقدس
والکعبة الشریفة انها من تنزیه مرتبة التی هی حقیقة
الکعبة الشریفة مندرجة فی حقیقة العیسویة المستجمعة لاعتبار
تنزیه المنزهات منتزعا فانها مظهر الانتزاعیات
وما بینها معها و حقیقة امر و تخلیق آدم بید مبارک
خود تعالی کما فی قوله تعالی قال یا ابلیس ما منعک
ان تسجد لما خلقت بیدی ط و نوعی حقیقة فیض رحمانی
ازینجا است و این استحاله الصفات حجابی لفنا و
مستحال و بقاء مابه الاستحاله از متشابهات نباشد
آری استحاله الصفات قدیمه اگر بندارند از متشابهات
باشند پس امتیاز ز انشابه و حال آنکه آن ممتاز است

و نیز فاذا احببته کنت سمعه الخ دلالت میکند بر حدوث
حی سنے من بدلائلی که در تفسیر کریمه انما امره اذا
اراد شیئا الخ مذکور شده ام و هرکه نرسد بکیفیة حقائق
درین مسئله نصیب قدحی در ایمان اجمالی او داهون است
که کیفیة این حقائق بعلم الله سبحانه سپارد و عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الا
پس رسول یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و تنزیه در مقابله
نقائص است که حقیقتش صفة تقدیس است که تنزیه
است از حقائق عینیه مقابله نقائص مسلوبه و
سبحانیه صفتی است فوق تقدیس و فوق اعتبارات
زائده آن تنزیه است در مقابله شوائب نقائص
که از صفات زائده بر ذات در مرتبه لا عینها ناشی است
پس عروج تقدیس تا مرتبه سبحانیه باشد و این مدعا
مدلل نصیص نیافته شد والله تعالی اعلم بحقیقة تتمه
چند بیت در سیر غیبیات وجدانی آن مظهر جمال حق

صلعم بود شبی بخواب دید بر آتش بزرگی نقشبندی
و بجنب بزرگی چشتی نشسته اند و شخصی تیشی استاده میرسد
که نقشبندی هستی یا چشتی بدل میگوید که ابتدائیش از
نقشبندیه است و انتهائیش از چشتیه باب انتساب خاص
بدل خود نادم جوابش نگفت بزرگ نقشبندی فرمود

دو هزار و پانصد مرتبه ذکر اسم بصفتیکه سواد اعظم است

یکهزار دو صد مرتبه ذکر اسم . . . . .

و این سه سطر بهمین عبارت بخط نورانی نمودند و در مقابله
سطر اول سواد اعظم بچو قوس نورانی منقوش بود دیش
این نوشته نمودن دلیل صدق معامله موافق کشف بزرگان
نقشبندیه است رضم هم فکر کرد معلوم شد که اسم مبارک
محمد است که صفتش سواد اعظم است بدلیل قوله تعالی
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون ۰ ترجمه او ست چنانکه
فرستاد پیغمبر خود را متصف بصفت هدایت و دین حق

تامل برگرداند او را بر همه ادیان اگرچه رنجه باشند مشرکان
انتهی باید دانست اتصاف معنی لیظهره علی الدین کله دلالت
میکند بر مظهریت جنس این حق متضمن موجودات و باطل
ملتزم مش ای موجود ملتزم هم متضمن مسلوبات پس
ثابت شد مظهریت تامه و احاطه کلی آنحضرت مظهر اتم صلعم
در آوان مبتنی مانتش تضمنا و التزاما بقیام حقیقی و مجازی
و تفصیل از تفسیر این کریمه بجایش دریافته شود مش تفسیر
این کریمه در ذکر کیفیته تفسیر کریمه یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم الایه مذکور است هم عدمی مخصوصه نور محمدی
مش ای مسلوبا بکه وجود یافته است در ذات مبارک صلعم
هم و انتزاعیات وجود از مرتبه ربوبیت تا استغنا بتوسط
شد صلعم و در پیچ امتداد اتیه ما به النفی ملحوظ نیست بل تعزز
لا اله اما به الاثبات است و معارف نامتناهی است
در انتزاع از منتزع منه در جانب عدمیات تنزلا و در
جانب موجودات عروجا له حاصل میشود تا آخر است

او تعالی زیرا که ازین همه سطر اشارتست به تعداد ذکر اسم
تا رقت مناسب و باز هرچه تواند در مرتبه سواد اعظم منطبق بر
ذات واجب نتواند شد چه سواد مقتضی حد حادث هست و او
تعالی ازین محدودیه منزه است پس این انطباق بر مرکز
دائره حوادث یعنی ذات مبارک محمد صلعم منطبق باشد
که محدودیه آن در حد حدوث است نه در حد ذات وعوارض
چه تشخص وحی حضرت مظهر جمال حق صلعم بحکم ظلیت ذی
ظل اوسع و تشخص عنصری در تبع روح متضمن موجودات
بمعرض سلوبانش در مقابله تنزه ذاتیش متخذ ازوست
و هرچه از سلوبات مخصوصه محمدیه صلعم موجود خارج در آنحضرت
صلعم یافته شود غیر مقصود و لمحل است و از متشابهات
تاویلش بعلم الهی سبحانه باید سپرد و ازینجاست دفع منافات
آنکه مبدئیه و اولیه ذات مبارک صلعم ممکنات را مرکبا و
بسیطا مانع تربیتش صلعم از عالم کبیر است و تربیتش از
عالم کبیر مانع مبدئیه و اولیه او صلعم والبته در توسیع روح

و کیفیت اتخاذ وی به خاء و ذال منقوطتین هم عنصر ازو
قدر بیشتر نارسا است و معارف کمال سعه صفات حق سبحانه
درین واسطه توسیع روح و اتخاذ عنصر از وی است هر که شناختن
وی ای کیفیت توسیع و اتخاذ عنصر را هم شناختن وی
ای آن معارف را هم پس عنصر اشرف حضرت مظهر اول
صلعم اطهر و الطف از عنصر غیر خود است و همانا نبودن سایه
عنصر مبارکش را صلعم که ازین اتخاذ است وی ای از
اتخاذ عنصر در تبع روح هم دلیل فضیلة نهایت تنزه عنصر و
روح مبارکش صلعم بر مقابل است و اگر برسد به کیفیت
اتخاذ عنصر دریابد که فضلات اعالی حضرت النبی الاطهر
علیه الصلوة والسلام طاهر است لعصمة موجودات از
ملوثات وجوبا و فرق مراتب تنزه میان حقائق معصوم
و محفوظ و بهم گر حقائق متجانسه به قدر تفاوت تنزل
از جانب موجودات بسوی ملوثات است پس این طهارت
در دیگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام متوهمند

جوازاست دلیل بر وجوب وجواز از ذکر کیفیة تخلیق نور
محمد صلعم من نور الله سبحانه الخ توان دریافت م
پس بنگر بحقیقة ناقصة الحفظ وجائزة الحفظ بحکم امتزاج
حقیقة وجودی وعدمی ش حکم در امتزاج حقیقة وجودی
وعدمی چنانست که حکم کرده شود بر عدمی چنانکه ایمان و
کفر وشرک بهم کند در نفس خود پس حکم کرده شود بر کفر
کما قال اولئک الذین کفروا بآیات ربهم ولقائه فحبطت
اعمالهم الآیه ولئن اشرکت لیحبطن عملک الایه و در اجتماع
عمل باطاعة وعصیان کبیره حکم کرده شود بفسق م
پس ممنوعة الحفظ ممنوعة الطهارت است فالحکم من
الحقائق وما من الاحکام عند الله تعالی ورسوله تعالی
صلعم کما فی قوله تعالی انما المشرکون نجس الآیه ترجمه
جز این نیست که مشرکان عین النجاسة اند. حضرت
ابن عباس فرمود نجس العین اند همچو کلاب پس اگر وضو
نباشد مضر نه ش اشارت در اختلاف حنفیه وشافعیه

ونهایة البحث برین حکم راجح درجانب حنفیه بی خلاف
شافعیه است هم باید داشت فضلات اعانی صاحب
الطیب الطیب صلعم باوجود طهارت رایحه طیبه بیداشت
بس فضلات لطیفه راچه باشد ع نه غنچه نه گل تر سے
حقا ز بهار عالم دیگرسے : ونوشید بول حضرت حبیب
الرحمن صلعم را ام ایمن نه خادمه حضرت حبیب الرحمن
صلعم تبسم فرمود وامر نفرمود بغسل دهن ونهی نفرمود از
بار دیگر بلکه فرمود شکم تو هرگز درد نکند ونوشیدند خون
دیگران نیز و مالک ابن سنان پدر ابوسعید خدری مکید
خون زخم دندان مبارک حضرت حبیب الرحمن صلعم را
بروز احد وفرو برد فرمود صلعم هرکه خواهد دیدن مردے
از اهل جنت را بدبیند سوی این مرد و خوردند دیگران نیز
متردد را باید که رو آرد کتب اهل سنة وجماعت که اینها
طهارت را از خصوصیات حضرت حبیب الرحمن صلعم
گفتند و دلیلی بر خصوصیة نیاوردند و در دست

زمعه حقائق از خصوصیات نه پندارد مگر بعزق
نیاوجواز مذکور والله اعلم بحقیقة الحال وکیفیته رایحه
ت امعانی وفضلات لطیفه بعض اولیا رالله تعالی
نت ابراهیم ادهم ودیگران نیز رضی الله تعالی عنهم کودر
تمق بوده باشد ازکتب سیر دریابد واگر ذکر مصداق
دعوی بغیر حضرت سید الانبیار الموصوف بطیب النشر
صلعم درکتب نیافته شود دعوی مسلم که از حقائق ثابته
بدیهه باشد بعدم ذکرش باطل الحقیقه نتواند شد پس
روزی درتفکر بود از حواس ظاهر فارغ میشد قوت
نیافت سر بتکیه بنهاد دید که از رسول الله تعالی صلعم
بربالینش تشریف میدارند فیض بغلبه تمام میرسد
وقل هو الله احد الله الصمد میخواند باز بهوشیاری هم تا دیر
مفاض علیه ماند معلوم شد که اشاریست بفیض صمدیه
واحدیه پس واضح شد که صفة صمدیه هم نزه است فوق
.یت بلا اعتبار مقابله وتمانز خواتب نقائص

در مرتبه استغنا رو احدیه خود صفتی است که تنزیهش صمدیه است چنانکه از نسق عبارت قوله تعالی منش ای قل هو الله احد الله الصمد هم عیانست نه تجرد ذاتست از صفات بل لزوم وحدت بست لقطع نظر از شوائب حدوث مستلزمه در مرتبه تمایز غیریت صفات بدلالة لفظ منش چه صیغه صفة مشبهه دلالة میکند بر لزوم هم بخلاف واحدیه منش که دلالة میکند بر حدوث هم فهو سبحانه فی ذاته مع صفاته فی اعتبار علیتها احد والله تعالی اعلم بحقیقته و از طوریکه رو داده مفهوم میشود که سلوک این سلسله عالیه برین شش مقام معین است قلب و روح و سر و خفی و اخفی و نفس در مرتبه اجمال والله تعالی اعلم روزی متفکر بود حواس ظاهرش بیکار شد سر تکیه نهاد اشارت شد نذکر محمد رسول الله لا احصی ثناء علیه ازینجا واضح میشود که فکر در بند در اشارت مذکور از بزرگ نقشبندی بجای خود

سیده بود درین ذکر مقصود بی نهایتی مرتبه سواد اعظم
و نظر عارف مع مقصودیه دلالة بلحاظ امر و خلق است
ادراک دلالة بر نوعین است ادراک دلالة از دال بمعرفة
لول و ادراک دلالة بمعرفة دال از مدلول و صحة بلاغة
با دراک ربط واحد دائر طرفین ممتاز از طرفین بر نوعین
حق بر نوعین متعلق ممتاز و است مربوط است
با دراک که مضاف ربط مع متعلقات ربط است نه بربط
هم و در کیفیة تجدد تمایز امر و خلق دشوار است چه کیفیة
تجدد در امر و خلق در تحت اعتبار ربوبیة بقلت وجود قلت
فرصت تمایزش نشید هد پس چه جای تمایزش در اعتبار
استغنا است که فارغ از امکان و اعتبار ربوبیة است
حاصل اینجا مرتبه استجماع به بی نهایتی است کما یدل
علیها الحدیث انه لیغف لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب ولا نبی مرسل الحدیث فالاستجماع اصلا
ممنوع لغیره صلعم الا تبعا به صلعم نصیبا جزئیا

تا انجه بحاکم و کیف اعتبارات صفاتی و ذاتی از بیان نحو
من بلغ بلغ و تکمیل نفس در این اتصاف است و آنچه گفته است که
گفته الفقر تکمیل النفس علی ما قیل عنه صلعم الفقر ازاتم
فهو اسمه اعلم ان الفقر وصف جبلی بالاحتیاج الی ما احتاج
الیه فی الموجودات والمطلوبات کما قال صلعم الفقر فخری
والفقر سواد الوجه فی الدارین وبما عرفت ان بالموجودات
والمطلوبات فالذی بالموجودات اذا طابق باصله جبلی
الیه فی وجوده ثم نفسا واستجمع باوصافه ثم فهو اسمه
نهایة المشابهة باوصافه تعالی علی الاستعارة للمبالغة
واستفادت الاستجماع وان لا یسلمه غیری تعالی وبه
تعالی اعلم باید دانست که تشخص ممکن ممتنع القیام مجازی
است از تشخص قدیم مع لزوم مطلوبات تیر که ظهور ظلال
جانب قدم است از مشغولی هستی خود فارغ است با آنکه
بعلم هستی خودش تا مرتبه ربوبیت می باشد و هر آنکه تعین
انسانیت را تعینات است با آنکه فارقی است در مرتبه
باو نسبه

اسمی و وصفی پس فارق در اشتراک وصفی و
النبوت وحجب الولایه با فرق از مرتبه ولایه
تا ولایت خاصه وحجب العروج از افعال تا ذات
ربوبیه تا استغنا ر پس حجب النزول و فراغت تام از علم
خودش در مرتبه استغناء است و استجماع در نزول
وظهور جانب مسلوبا تست از علم هستی خودش جاره
وانتزاعیات عدمی مخصوصه محمدی صلعم من حیث المسلوبا
وجود یافته است در ذات مبارک صلعم لازم اوست
پس اگر بعلم هستی خودش ظهور تشبهات بموجودات قدیمه
یا انتزاعیات عدمی غیر مخصوصه محمدی صلعم من حیث المسلوبا
در ذات مبارک صلعم وجود نیافته هست ان عنب است
یا صغیره یا کبیره یا کفر یا شرک علی تفاوت الدرجات در
شریعة یا طریقة العیاذ بالله تعالی منها اللهم صل و بارک
وسلم دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک وعلی انواره
لما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت کلمه طیبه لفظاً و معناً با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستغفره و علی آله
واصحابه و اتباعه اجمعین سخن اینست در تحقیق لفظ و معنی کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله مقدمه مشتمل بر تنبیهات
تنبیه نفی جاری میشود بر ترتب آثار متاخر ثبوت ذهنی که حاصل
شود از مصداق متقدم ثابت نه بر عین ثبوت که خلاف بداهت
وعقل است و نه بر عین عدم که علم و حکم بر عدم غیر معقول است
ش این اصل در ذکر کیفیة الاصول در اصل ذکر کیفیة النفی
مصرح است م فکیف الحکم تنبیه مقصود در حساب
اثبات و نفی از عوارض میشود نه از ذات س چه در ذات بحث
نکرده شود مگر بعوارض و نیز مخبر به بودن ذات مهمل است
وهم نفی ذات نفی بر عین ثابت است یا بر عین عدم

ولیکن نفی عرض منطبق بالعینیه بما قام به ش کالوجود
م نفی بر عین ثبوت از روی نفس عرض و ما قام
به است یا بر عین عدم لازم علم و حکم بر عدم و این همه باطل
و بودن صفة نفس ذات ش چنانکه گرفته شود که وجود
نفس ذات است و صفات ذاتیه نفس ذات است م معقول
نیست و مهمل اخبار ش ازانکه مسند الیه و مسند حقیقة واحده شود
و حال آنکه نشود م و مبطل اصل مختار ش یعنی مقصود
در اخبار اثبات و نفی عوارض است نه از ذات م تنبیه
خبر جز صیغه صفة نتواند شد و رنه خبر تیش بنعقد ان عاید معنید
اسناد حقیقی باطل است مگر تا ویلا ش بودن خبر صیغه
صفة ضرور نیست چه تحقق اسناد حقیقتا در فعل و فاعل است
ازینجاست که اسناد حقیقی جز در فعل و اسم صفة و اسم
صحیح نیست و خلاف آن ماول شود بفعل یا اسم صفة و اسم
حملا بالمجازات چون الله نور السموات ای منور و زید عدل
ای عادل و آله واحد ای اله جاری مجری ای اسم ا

و قوله‌نا بالمقدرات چون زید حجر ای زید متصف بصفة الحجر
و این کلام استعاره است مبالغة و زید ابوه قائم ای زید وجد
اباه قائما و ضمیر در ابوه بر بنای اسناد مجازی برای تخصیص کرده
بنابر استقامة معنی مخصوص اوست نه برای صحة اسناد حقیقی
بسوی زید که بتفسید معنی صحة مبتدا است و ابوه مرفوع است
بر بنای قیام بمقام خبر چنانکه حجر و قائم تابع او تنبیه
لفظ اله صفة مشبهة است معنی پرستیده شونده از الهة
بمعنی پرستیده شدن که اصلش متنوعیة جانبی است مر
جانبی را بترتب تا متبوع مر تابع را تضمنا او التزاما
پس آن حقیقتا است بصفة مانعة کقوله سبحانه انما هو
اله واحد الایة در این ایه کریمه لفظ اله متنازع است
ای بنسبة ما قبلش اسم صفة است و بنسبة ما بعدش
جاری مجری اسم از اینجا است که لفظ اله اسم جنس خوانند
هم یا مجاز است بصفة جامعة نه اسم جنس بوجود
استقاق و عدم جمودش گفته شد اله بمعنی معبود

زفا است اصلا والف زائده از آلهٔ بفتح و الههٔ
بمعنی عبادت چون امام بمعنی ماموم و آسم غیر مشتق
نیز بمعنی اسم مفعول نزد محققین و گفته شد از آلہ بکسر بمعنی
تحیر در معرفته و بمعنی فزع ای پناه جستن و گفته شد از
وَلَهٔ بمعنی تحیر پس اصلش ولاه است بدل کرده شد
واو بهمزه چون دراشاح از وشاح درین صورت ہا
بمعنی مفعول خواهد شد ازانکه عبادت و فزع و تحیر
می آرد عابد و عائذ و مشتاق و عارف بسوی او تعالی
انتهی آلنبه از الهه او لی المقاصد تحقیقا است بانچه در متن
مشار شد و باختیارش غیر مشتق بمعنی مفعول تعذر است
بانکه موضوع له صرف لغت است که لفظ عبارت از نسبت
پس در صورت غیر مشتق بمعنی مفعول وجهی مدلل از صرف
مجهول است مگر در صورت اشتقاق دلالة ربطی مجوز
معنی مجازی تواند شد چنانکه مصدر و صفت مشبهه بمعنی
مفعول و فاعل بمعنی مضارع و دیگر هم برین قیاس

وشتی ہیہات بمعنی بعد باصل وضع سماعی است بعقد ان
ربطی که در اشتقاق وغیر آن است بخلاف الکه اشتقاق ز
از اختلاف معنی و مادهٔ ظاہر است انتهی وگفته شد اسم جنس
است برای آنکه صفة صفة کرده میشود و تر و کرده شد بانکه
صفة جاری مجری اسم میشود پس صفة کرده میشود انتهی
واگر رد کرده شود بانکه اسم جنس جامد است متصف
بمفهوم مصدر جعلی نه مشتق میشود و نه مشتق منه شاید
اقرب باشد م تنبیه الا برای استثناء است وتغاير
ش در تقابل نفی واثبات وتنکیر وتعریف یا
وجهی دیگر م در ارکان ثلاثه استثناء ش اعنی
مستثنی منه ومستثنی ووجه استثناء م اگرچه متصل باشد
ضروریست ورنه بسبب اتحاد محل وهمچنین غیر وغیره
هم مفید استثناء است تنبیه لفظ مبارک الله صیغهٔ
مبالغه صفة مانعه است ش پس نخواهد جنس وعموم را م
واسم معرفه مناسب ذات واجب بتسمیهٔ قدیمه نه

اله مخصص بالام که نکره مخصص شود بنا بر ازاله تنکیر و ان
در مرتبه قدم نتواند شد چه ذات مبارک الله جل جلاله با تبع
افراد متقابله در تعریف خود فی حد ذاته چنانست که حاجتی
بغیر ندارد و تعریف و تنکیر لفظ بر بنای تعریف و تنکیر
معنی است و تخصیص نکره اقتضای جلیش را است که عموم است
م باطل نکند ش پس با وجود تخصیص اله وجود منکر در
قدم دائما نعوذ بالله تعالی منه م و حذف همزه لفظ
مبارک الله با اتصال ما قبل خلاف قیاس است ش
ازانکه اصلی است م مدعا بعد تفهم تنبیهات مقدمه منکر
که درین کلمه طیبه لفظ اله اسم لا جنس و موجود خبر محذوف
نتواند شد ورنه نفی مطلقا و بعضا صادق نمی آید زیرا که
در مطلق نفی از ما ثبت در خبر و اثبات از منفی به در استثنا
است و آن هر دو غیر معقول و در بعض وجه نفی و استثنا
ثابت نمیشود چراکه همه افراد در مقصودیه اتحاد مجازی
بمعنی مصدر جبلی مساوی اند باید دانست حکم جنس

باتحاد مجازی افراد بهم آراست بمعنی مصدر جعلی بکدیگر
معنی لعینیه منطبقه اند بآن نه باتحاد حقیقی چه اتحاد در
حقیقتین نیست نه در حقیقت واحده و اتحاد حقیقی حقیقتین
ممتنع مکرر صفا و آن مجاز نیست پس اله اگر اسم جنس است
الله از افراد اوست یا نه اگر نیست باطل شد اتصافش
بالوهیته و اگر هست متحد مجازیست یا حقیقی اگر متحد مجاز نیست
باطل شد وجود متوحد به بطلان اتحاد حقیقی و اگر متحد
حقیقی است فرضا باطلا باطل شد تعریف جنس ببطلان
افراد بفقدان اتحاد مجازی و مختصر انست که وجود افراد
ابطال وجود متوحد و وجود متوحد ابطال وجود افراد
میکند و چون همه افراد در مقصود اتصاف بمعنی مصدر جعلی
بکل واحد هستند پس دانسته شد که این نفی و اثبات
مطلق و بعضا بجهه صورت بندد و فردی بجهه مستحق اثبات
شده نه دیگران و همین تردد لاحق است بمعنی جامعه
اند قطع نظر از ما نعیه و مقصود نفی در حصر و اثبات

در استتار ماورای الوهیة باشد و حال آنکه سخن ایمان
در الوهیة واجبة الوجود است نه در غیر واجب الالوهیة پس
از اسم لا بنفرض جنسیة اله موجود و معبود نتواند شد از سبب
افادت معنی منطبق بالعینیة مسند الیه تضمنا و تخمین مقصود و
مثل آن که معنیش مقصود در الوهیة است التزاما و جنسیة
وجود در ضمن جنسیة اله بحثی در افراد وجود رود چنانکه در افراد
اله رفته است و در صورت تقدیر موجود این نفی را ثبوت
متقدم اگر از وجود حادث است اثبات وجود قدیم و نفی
وجود حادث در غیر الله سبحانه است و تحقیق و تحصیر وجود حادث
بالله سبحانه نعوذ بالله سبحانه منه و اگر از وجود قدیم است
ناچار اثبات وجود حادث و نفی وجود قدیم در غیر الله سبحانه
است و تحقیق و تحصیر وجود قدیم بالله سبحانه که منافی جنسیة
الله سبحانه بالله است تحقیق و تحصیر الوهیة مقصود ایمان
در وجود واحد است نفی از ما ثبت و اثبات از منفی
و جنسیة از اسم باطل و اگر وجودی مثبت نفی

واثبات بر عدم است باید دانست که مراد خبر عام ش اے
مشترک الغیر م محذوف که گفته شد ش ای نحویان م
ای بالتقیم المعنی منطبقا بالعینیه بمسنده ش همین انطباق
بالعینیه مفید دلالت بر حذف خبر است واگر نباشد دلالت
بر حذف خبر کجا است م نفی ثابت در خبر و اثبات منفی
در استثناء است و ش هر کاو که تمام است م عدم قطعیه
خبر بعدم تعینش ش است م و حال آنکه قطعیه خبر بالوجوب
مقصود است و در معنی بالستقیم المعنی منطبقا بالعینیه
بمسنده اگر خبر خاص ش ای مانع الغیر م گفته شدی
موافق فصاحت کلام و بلاغت مرام بودی و مراد خبر غیر تمام
اعنی معین غیر منطبق چون قیام و متغایر بالعرض چون موجود
فی الدار اگرچه نفی از ثابتیکه در ضمن مسند الیه است میشود
ولیکن دلالت واجبه بقرینه حالیه یا مقالیه بر حذف خبر
و در معنی معین غیر منطبق که مشترک الغیر تواند شد اگر
خبر عام گفته شدی مناسب بودے فعلیک التامل

فی الکلام و ہمچنانکہ در استثنا متصل در وجہ انطباق
بالعینیہ خبر اثبات مغنی بہ لازم الاہمال است در منقطع انقطاع
جنسیہ مقصود ہ ش لازم الاہمال است بانکہ منع الوہیۃ
در ذات اللہ تعالی خواہد بشد بقطع جنسیۃ ہم اگرچہ اثبات
از مغنی بہ لازم نہ و آختیار الا بمعنی غیر ہم مفید استثنا است
فالفرار مین القرار و اگر در غیر عائد گرفتہ شود در کریمہ و لو کان
فیہما الہۃ الا اللہ الآیہ تخالف مرجع ش ای الہۃ با عائد
ہم چہ توان گفت و اگر عائد گرفتہ شود در لا الہ الا اللہ و
لا الہ غیرک بضرورت عائد ش بسوی الہ ہم چہ توان گفت
و اگر لفظ غیر بفرض عائد حال یا صفۃ بواسطہ ضمیر خبر محذوف
برای اسم است پس حال و صفۃ عرضا در وجہ صفۃ شامل
و تابع ذو الحال و موصوف است فضلۃ و مقصود فی الکلام
اصلا ذو الحال و موصوف است نہ حال و صفۃ پس مقصود
فی الکلام اصلا اثبات الوہیۃ برای اللہ سبحانہ نشد ش
بل نفی الوہیۃ مطلقا خواہد شد ہم در صورت وجود ان

نصلة و هم عدم ان م وحال آنکه اینجا اثبات الوهیة برای
الله سبحانه و نفی الوهیة از غیر او سبحانه مع تقدم نفی تحصیرا
للاثبات تحقیقا للمقصود ش ای مقصود آنست که اول نفی
کفر و شرک کرده شود پس آن اثبات الوهیة تا ایمان محقق
بالله سبحانه گردد کما قال سبحانه فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله الآیة و رنه تا ثبوت کفر و شرک ایمان محقق بالله سبحانه
نزدم فی الاستثناء مراد است و بی واسطه ضمیر خبر
کلام مهمل است و هم نفی افادت معنی جنسیة مقصوده میکند تکیف
ش الا بمعنی غیر م یا بی فرض عاید مفعول مالم یسم فاعله
خبر محذوفست پس در خبر ضمیر سوی مسند الیه فاقد است
تکیف الخبر در خبر ش به نقد عاید و با اهمال معنی باطل جه حاصل
این است که افراد اله غیر الله نیند ای عین الله هستند تفصیل
اهمال آنست که مدلول اله جنس است و مدلول الله معرفه فردی
از افراد جنس ش ای مدلول اله م پس بگر عینیة افراد
با فردی اندراج کل در جزء است و انجا حقیقی حقیقتین

ممتنع واتحاد مجازی سے مبطل توحد و ترکیب و تجزیہ در ذات
اللہ تعالی باطل و نیز اگر از افراد الہ الہہ باطلہ مراد است
عینیہ و جنسیہ بالہ حق چہ بانست و اگر الہہ حقہ مراد است تعدد
الہہ حقہ چسان و نیز بندہ اللہ سبحانہ درین دعوی اتحاد بندہ
اصنام ہم شد و ہنوز وحدت وجود حاصل نشد چہ درین دعوی
عینیہ بندہ باللہ سبحانہ متحقق نیست سخن در عینیہ الہ باللہ سبحانہ
است و بس و نیز عابد متقاضی معبود است و معبود متقاضی
عابد پس بمنع وجود مغائر تجویز عابدیہ و معبودیہ واجبہ
بہمہ گر افراد ہر موجود بہ نسبتی عابد تواند شد و بہ نسبتی معبود
بہ نسبت مخصوصہ میان عابد و معبودش کہ در غیر این عابد
معبود مخصوص ہمہ گز نتواند شد م و ہم تکاثر ہر دو ش
ازانکہ برای عابدی معبودی مخصوص است و برای
معبودی عابدے خاص پس کثرت عابد بقدر کثرت
معبود است و کثرت معبود بقدر کثرت عابد خود و با معنی
من سوء الفہم م نگوت نزد او لی عابد نتواند شد بہ انعدام

معبودیش و فرد آخر معبود نتواند شد بانعدام عابدیش
پس چون نظر کنی همه افراد مشترک الحکم در عابدیت و معبودیت
است نه مخصوص الحکم فکیف التصدیق الذی هو علم جازم
علی الحکم المخصوص المقصود فی ایمان العابدیة والمعبودیة الا
فی الفرد الاول للمعبودیة و فی الفرد الآخر للعابدیة فحینئذ
زال حکم العابدیة من الفرد الاول و حکم المعبودیة من الفرد
الآخر مع وجوب الاشتراک فی الحکم بالجنسیة و نیز انچه
اقتضای عابدیت و معبودیت تجویز نتواند شد وجود یست
فارغ از نسبتین پس دران چه حکم توان کرد زانکه تحقیقش و نیز
بالله سبحانه و نیز اگر ثبوت عابدیت و معبودیت بربط تبع
خاص است که حادث را با قدیم است این معنی است
مانع مقصود ایمان بالله تعالی است و اگر بربط تبع عام
است که مشترک وصفی یا اسمی است بل صفتی است تا معه
که مقصود ایمان بالله تعالی مثبت و نیز اگر فردی را ربط
تبع بافراد است برای تابدی معبودها است و نیز اگر

فردی با فردی با یکدیگر ربط تبع دارد و در عابدیه و معبودیه
با همه گراست فکیف الحکم فیما بینهما من الاحکام و اگر افراد گرفته
شود ربط تبع در وجود واحد نتواند شد و نیز فرمود حق سبحانه
انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون
پس برین اعتبار که هر عین بوجهی عابد و بوجهی معبود است بجب الاآیه
همه افراد فی النار هستند نه فی الجنه کیانند و اگر این ورود نار
برای عابدان و معبودان من دون الله است نه برای عابدان
و معبودان بعینه پس همه عین الله هستند من دون الله که اما اند
و نیز حق سبحانه استدلال بنفی الهیه ما تعبدون من دون الله بآیه
لو کان هولاء الهة ما وردوها و کل فیها خالدون فرمود پس
چسان گفته شود این همه عین الله و نیز عجب است بدلیه
لفظ مبارک الله بالغا را الا زیرا که مبدل منه در محل نفی است
و لفظ الا مانع اتحاد مقصود در ما تعاش بل عطف نتواند شد
و هم بدل با مبدل منه کلام تام نتواند شد و حال آنکه کلام تام
بودن این کلام واجب است بنا بر دلالت بر آنچه ایمان حسبه

انا لله وانا الیه راجعون بحث این توجیهات در مقابله موجهین
است هم پس تقدیر لا اله الا الله همچو تقدیر لا مقصود الا الله
تواند شد بمانعیه مقصود و الا فکیف انتفاء الشرک فی المقصود
و موانع بر جنسیه و عمومیه مقصود از لفظ و اهمال معنی خود ظاهر است
مرجع ضمیر مقصود که ما فی الذهن است اسم لا یعنی مبتداء الیه
است و درین نکته است بتوسع نفی مقصودیه الوهیه
مانعه از مذهوبات چنانکه الله اکبر بتشبیه اثبات توسع
است و هم اشارت بمغایرت حقیقی میان مفضل و
مفضل علیه که موید مقصود لا اله الا الله است و لفظ
مقصود خبر است منصوب بر بنای قیام مقام اسم
جنس دلالة واحترازا عن الرفع للمعرفة ش ای منصوب
است برای دلالت بر اسم جنس برای احتراز از رفع دال
بر اسم معرفه هم جمله مستثنی منه و الا الله با خبر مقصود
محذوف بدلالة قرینه وجه استثناء جمله مستثنی رجب ابا
الانقطاع و این استثنا مفرغ است که دلالت دارد

بر توسع مسند الیه معبود ذہنی پس قیاس کن ہمچنین
اله را که صفت مشبهه بر وزن فعال باشد بلزوم الوہیة
مانعه یعنی استجماع بجمال باکمال ورنه بمعنی معبودیة حقه
چون تواند شد و نیز ثبوت متقدم نفی لفظ اله را بمعنی
مذکور خواہد نه اسم غیر مشتق بی ضمیر بمعنی صفت جامعه و نه
اسم جنس چنانکه مذکور شد و باید دانست که جامعیة باشتراک
موصوف یا اسمی مانع مانعیة نه پس حکم کرده شود موافق
حکم اقامت به چنانکه در انما الله اله واحد بصراحت
و در لا اله الا الله باستثنا لفظ اله صیغه صفت و خبر واقع
است و اگر درین بحث لفظ اله صفت مانعه نباشد فکیف
یستقیم المعنی فی استغفار الشرک فی الالوہیة و اگر این ترکیب
مسلم نشود ہمه وجوه مذکورة الصدر معارض خواہند شد
و در صورت مانعیة الا بمعنی غیر که حال یا صفت از ضمیر اله برای
تعریف و تخصیص ذو الحال یا موصوف باشد ہمه
به نتیجه ظنی بحصول اثبات الوہیة الله سبحانه بد

ش ان خیالست که مصداق مقصود معین نباشد
لیکن نفی بعض را مستلزم تحقق مصداقیه مقصود بعض
نماید و حال آنکه قطعیه بران هم معلوم و مصدق منیت جائز
باشد عدم تحقق بران نیز لازم که بحسب اللفظ معنی چنین است
که منیت چیزی متصف بالوہیته حال آنچیز امنیت که غیر الله
است پس نتیجه ظنی آن بحسب المعنی الله اله تواند شد و حال
آنکه بحسب التحقیق قطعی است مگر وجود مذکور ظنیت نتیجه
مانع و عجب است بحصول اثبات بدوران نفی باآنکه دوران
نفی محتاج ثبوت منتقدمی است که خود مستلزم نفی این نحو
از غیر خود است نه محتاج نفی و نیز باید دانست که لا اله الا الله
جمله استثنائیه معترضه است و محمد رسول الله جمله اسمیه مخصص
از عموم لا اله برای استیناف مفسر مصداق لما نفی عنه
الالوہیته و تعریضا علی ما اثبت له الالوہیته پس مفسر و مفسر جمله
معترضه خواهد بود یا مستانفه ورنه مصداق و تعریض ضروری
باطل شود و باید دانست بدلیست لفظ مبارک محمد صلعم را

جملہ استئنافیہ ہم متن ازین کہ اگر بدل از جملہ منفیہ است
تعریض علی ما ثبت لہ الالوہیۃ باطل و اگر از جملہ مثبتہ است
مصداق لما نفی عنہ الالوہیۃ باطل و اگر از منفیہ و مثبتہ
معا گفتہ شود تعارض مبطل ہم و اضافۃ رسول ہا نیز ہیچ
چہ اضافۃ نمی شود مگر در متغایرین فکیف البدل م باید
دانست اللہ کہ محتاج الیہ است مر محتاج را شناختہ نمی شود
مگر بدلالۃ لا الہ از محتاج بر بط احتیاج پس برای حصول ثبوت ذہنی
الوہیۃ کہ ترتب اثر متاخر ش مورد نفی نسبتہ بمحتاج است
مصداق متقدم باشد و ہمچنین محتاج مصداق متقدم است
برای حصول ثبوت ذہنی نقایص کہ ترتب اثر متاخر ش
مورد نفی نسبتہ باللہ محتاج الیہ است تعبہ حصول اینچنین تصدیق
اقرار لا الہ الا اللہ دلالت ظنی بر آن دارد و رنہ حیات
تحقق نپذیرد نفی و اثبات و قبول شارع تصدیق را از
اقرار ہمین لا الہ است ظنا و اتباع ظن واجب و اللہ تعالی
اعلم بالصواب تنبیہ غرض متکلم ما فی الباب صحۃ عقیدہ است

نه مناظره و مکابره چون به تعبیر ماهیات از لفظ گزیری
نیست بنا بر صحت مدلولات الفاظ مختصه و تصحیح الفاظ بقواعد
صرف و نحو و نقل و عقل سخن واجب آمد پس سخن در ان وجوه
که گفته شد بفکر باید فهمید و اگر تجاوز نشود از ان وجوه بمدعا
نرسد تنبیه اینهمه بحثی بود موافق علمای الفاظ ظاهره
اکنون اشارتی موافق علمای حقایق باطنه میشود که
این کلام را بکلمه نامیدند پس واجب آمد برای آن معنی مفرد
و قسمی از اقسام ثلثه پس اسم است باعتبار لحاظ معنی قائم بنفسه
پس مدلول مفردش ذات قدیم باوصاف ثابته با تعلق
متعلقات حادثه که در کلام اسم مبارکش الله است و صفتش
لا اله الا هو و فعل است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر
اصلا پس مدلول مفردش صفت است در مرتبه قدیم با تعلق
متعلقات حادثه و حرف است باعتبار لحاظ معنی قائم بالغیر
غیر نسا پس مدلول مفردش صفت است در مرتبه قدیم با تعلق
متعلقات حادثه پس محمد رسول الله هم کلمه است با معنی مفرد

که بیان است مراقسام ثلثه را دلالت پس بحدوث خود دلیل
است مر معنی مفرد اسم را ذاتا با تعلق متعلقات منتزعه خود
و مر معنی مفرد فعل را وصفا با تعلق متعلقات منتزعه خود
و مر معنی مفرد حرف را ضمیمة با تعلق متعلقات منتزعه خود
قال سبحانه مثل کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها فی
السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها الخ تفسیر این کریمه
در ذکر کیفیة الرسالة والنبوة والولایة الخ مرقوم است
و از تعریف کلام بکلمه مراد معنی مفرد است والا تکلیف تنبیه
معنی مفرد اسم نصیب محمد رسول الله تعالی نور اول ما خلق الله
تعالی است صلعم و معنی مفرد فعل نصیب انبیاء الله تعالی است
صلعم و معنی مفرد حرف نصیب مومنین است رضی الله تعالی
عنهم تنبیه در حذف اسم لا اشارت است بحکم گردیدنش
بملاحظه الوهیة الله سبحانه واین صحبت نه پزیرد مگر بشرف
معرفة صحیحه دلالت دوم وما فوقش تعقلش بنا بر دلالة
واجبه لسوی الوهیة اللهم صل وبارک وسلم علی محمد

رسولک حبیبک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه
فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت تعین احمدیه محمدیه با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحابه واتباعه اجمعین باید دانست که اعتبار احمدیه فوق اعتبار محمدیه فرمودند چه اصل اعتبار احمدیه اعتبار احدیه واصل اعتبار محمدیه اعتبار واحدیه فرمودند پس اعتبار احمدیه مرجع ومآب اعتبارات کلها متضمنه محمدیه است چنانکه اعتبار احدیت مرجع ومآب اعتبارات کلها متضمنه واحدیت است پس اعتبار احمدیه منشاء انتزاع ماهیات است واعتبار محمدیه منشاء اعتبارات محضه واین تسمیه اعتبارین باحمدیه ومحمدیه موافق تقریر قدما است ودلالتی نصی برین معلوم در دست نیست لیکن مراد نص مبارک اعنی محمد رسول الله الایه ومبشرا برسول یاتی من بعده اسمه احمد الایه وجود دنیاوی وجودی

مسمی بمحمد و احمد صلعم بتشخص روحی فی حده درین عالم شهود
موجود و مقصود واحد است مع فرق اعتبارها که بمفهوم
خود شش دلالت میکند بر ان ای محمدیه بظهور موجودات
مع لزوم سلوبات و احمدیه بمعرفت موجودات و سلوبات
بدلالت اعتبار محمدیه صلعم از روی ناعتیش پس مقصود معروفیه
اعتبار محمدیه است و مقصود عارفیه اعتبار احمدیه چنانکه
فرمود صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه پیش ببین که
نفس عارف است و هم معروف و عارفیه از اوصاف
رب هم و تحقق ایمان بر اعتبار محمدیه است گفته می شود
محمد رسول الله صلعم پس اعتبار محمدیه و احمدیه از روی ناعتیه
در حد خود و از روی جامعیه در حد خود برین بنا نسبی گویم را
و البته اعتبار محمدیه فوق اعتبار احمدیه است از روی تفضیل
چه اظهر است که احمد تفضیل فاعل است و محمد مبالغه مفعول
بحکم خاصیه تفضیل مبالغه افضل است از تفضیل بانکه
تفضیل در حد خود بافادت معنی محتاج باشد بغیر سش

پس محدود باشد در حد اضافة بخلاف مبالغه که در حد خود
بافادت معنی محتاج غیر نباشد بعدم اقتضای اضافة پس
محدود نباشد پس فضل مبالغه از تفضیل ظاهر است و هم
کمال مظهریة و مقصودیة معرفتش که از اعتبار محمدیة است و هم
عجز در حصر معرفة کمال از اعتبار احمدیة است و وجود عنصر
با نتزاع تضمنی از روح است بمعرض مسلوباتش پس ای محرم روم
بدان که محبوبیة محمدی را اعتبار نیست از ابتدای انتزاعیات عدمی
مخصوصه محمدیة تا غایت انتزاعیات وجودی از ابتدای ربوبیة
تا استغفار مع اعتبار انتهائی حدها و همه داخل محبوبیة است
مفرق نسب اعتبارات وانکه گفتیم و گوییم از انکشاف حقیقة
مرتبه سواد اعظم مؤید میشود و از اینجاست که محبوبیة محمدیة
بر محبوبیة احمدیة و محبوبیة انتزاعیات وجودی بر محبوبیة
انتزاعیات عدمی مخصوصه محمدیة فضلی دارد و در حد اعتبار تنها
و تفصیلات در فرق نسب اعتبارات نامتناهی است
تقید بیان نپذیرد و اگر خواست او تعالی است بوقتی اجمالی

از فرق تا قدم می نویسد اللهم صل وسلم علی محمد النبی نورک و علی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ وشفعہ فینا و ترحمنا بہ تمت موعودہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامدا ومصلیا ومسلما قال صلعم اللہ جمیل ویحب الجمال بدانکہ وصف جمال معمم الاضافۃ است بعدم ذکر تخصیص اضافۃ واجب الی ما بہ القیام پس متوسع المعنی است باضافۃ سوی قدیم وحادث متضمن بالموجودات وملزومش متضمن بالمسلوبات نیز واگر نبی بریدی بینیم چہ میگوئی پس تفاوت محبۃ بر قدر کیفیۃ جمال است کہ موضح می شود بتوفیقہ تعالی بدانکہ محبوبیۃ ذات وصفات خود محبت ذات وصفات خود است ازینجا ست کہ محب نخواہد غیر محبوب را تا باشد میان محب ومحبوب مگر محبۃ ازانجا کہ بمقصود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ش گفت ابن تیمیہ ندانستہ شد برای این سند صحیح نہ ضعیف و تبع کردش زرکشی وعسقلانی لکن معنیش صحیح است کہ مستفاد است از قولہ تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ٥

ای لیعرفونی کما فسره ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بچنین
گفت ملا علی القاری انتهی گفت آنکه هدایت میکند مرا که
سزاوار نیست که بر آورده شود ضمنا از حدیث نبی صلعم ازانکه
متعرض شده است عدم حصر حدیث نبی صلعم بین عدم حصول رؤیا
برای بعض بیرون میکند از احتما از حدیث نبی صلعم و گفت
که عبودیت تبع خلقیه است بصفات ذی ظل بحقیقتش خود نبود
پس متضمن باشد معرفة ومحبة وغیرهما را هم مشعر انکه ازین خلقت
بر مقتضای محبوبیه خود ومحبیه بخود خود معروفست وبخود نمای
بدلالة صیغه مجهول به لطافت توسع فاعل و تقیید مفعول باستفاده
توسع معرفة صفاتی بدلالة لغت تخصیص معرفت از علم فالله
سبحانه فی نفسه محمود و بنفسه احمد فمحمد صلعم فی نفسه محمد و بنفسه
احمد لحصول الدلالة بربط الفعل منهما بهما معرفتهما و درین مقصود
نظر غائر از محکمات است مبادا که بزیغ نظر از محل معرفة در
متشابهات افتد خلاصه آفرینش جز انسان که ماخوذ است از
انس که لعنکر در دسند مرتبه صحو حسب المحکم شبه ممنوع از

صانع چنانکه فرمود صلعم خلق الله الانسان علی صورته نتوانید
وفی المشکوٰة خلق الله آدم علی صورته بباید دانست که این حدیثیز
متفاوت معنی هستند بلفظ انسان و آدم که عارف حقایق دانم
وگفته شد که رجوع ضمیر در صورته بسوی الله است و حاصلش
علی صفاته است واین حق است وگفته شد بسوی
انسان آدم است و حاصلش کما فی علمه است این مهمل است
ازانکه مشبه ومشبه به واحد است پس محبیه ومحبوبیه حسب
تفاوت درجات مناشی موجود التزامی متضمنه مسلوبات
وموجود تضمنی متضمن موجودات لازم حقیقتش باشد بش بدانکه
انسان ماخوذ است ازانس که صنعة الله است براسے
ذات او تعالی پس انسان معنی است چنانکه خلق است
ازموجودات واجبه بتضمنادان مومن است پس انسان مرز
افضل است بغلبه اش در موجودات ازغیرش ازینجا است
لقد کرمنا بنی آدم به نبوت یا ولوتیه کرامته حضرت آدم علی نبینا
وعلیه الصلوٰة والسلام وچنانکه خلق است ازموجودات

واجب التزاما از مسلوبات واجب تضمنا وان کافر است
پس انسان کافر افضل است بغلبه ایش در مسلوبات از نعام
از ینجا است اولئک کالانعام بل هم اضل پس تحصیل معرفت
بهر دو است برای معرفة الله تعالی بصفات ثبوتیه و سلبیه
بدلالة وجود تضمنی و التزامی چنانکه واقع شد احببت ان اعرف
فخلقت الخلق تو سع فاعل و معرفة بصفات ثبوتیه و سلبیه
هم و اختیار کرده شد لفظ صورت که عبارت است از مرتبه
تشبیه بنا بر استجماعش مرتبه تنزیه را پس صورت انسانیه تا
عالم مثال منتهی باشد و تا فقط کیفیة صورت ذی ظل تعالی
کیفیة صورت ظل و از ینجا است لقد کرمنا بنی آدم به ثبوت
باولویة کرامة حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و از ینجا است انا عرضنا الامانة علی السموٰت و الارض و الجبال
فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات
و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات و کان الله غفورا رحیما

باید دانست الامانة بدلالة الف ولام استغراق بر انواع یا عهد ذهنی
بر تعیین معرفة توحید اللہ تعالی ومعبودیة اوست تعالی ومحبة معبودیة
برای اوست تعالی و انسان ہم بدلالة الف ولام استغراق بر انواع
عام است از منافقان و مشرکان و مومنان پس ظلوم و جهول که صیغ
انسان است نیز حسب تخالف کیفیة انسان متخالف معنی است
پس ظلوم و جهول نسبة بمنافقان و مشرکان یعنی انکه ظلم کفر و شرک
بر خود کرده و جاہل از کیفیة شرافت امانتها و اہانت عذابها
نسبة بمومنان عاصیان انکه ظلم بر خود کرده بعصیان و غافل
از شرف بجا اوری حق اجابة امانة و عذاب نافرمانی و نسبة
بانبیاء و اولیاء تابعان سنة انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام انکه ظلم بر نفس خود کرده بمشقة مجاہدات در بجا اوری
اجابت امانة یا عارف بمرتبه ظلمة رسیده و از جهل کیفیة
کنه ذات اللہ تعالی و حکمة در امانتها مش تفصیل این اجمال
استدلال و ایراد در ذکر کیفیة تفسیر کریمه انا عرضنا الامانة الخ
یافت مر چنانکه نظم شریف لیعذب اللہ الخ و یتوب اللہ الخ

مشیر انهمه پس که در بیان امانة وانسان و ظلوم و جهول گفته شد
هم است و از همه فحوای محبة است قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله الایة بحکم اصالة رسول در مظهریة محبة ملکم
مستلزم محبوبیة تبعیة و تقدم موجودات بر مسلوبات پس از اینجا
که تاخر یغفر لکم ذنوبکم بر تاخر مسلوبات هم و یحبهم و یحبونه از اینجا
است پس مقصود فاتبعونی اتباع در محبة ذات و صفات
الله تعالی است که لازم کند محبوبیة متبع را و این کریمه
دال است بر افضلیة محمد رسول الله تعالی صلعم و توابعش
صلعم بخصوصیة محبوبیة و مغفرت جمیع ذنوب شان بدلالة
جمع کثرت و معقولیة بی روابط موثره موعوده در اتباعش
صلعم پس ثبوت محبوبیة حضرت صلعم با ولویة است و
چنانکه از لقد کرمنا بنی آدم اولویة کرامة حضرت آدم علی
نبینا و علیه الصلوة و السلام هم بخلاف دیگر انبیاء
علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام پس که اتباع شان
موعود محبوبیة نیست البته موعود مغفرت است چنانکه

تا اینجا فاتبعونی از ... کن ... از ... الهی ... کرد

در قران مجید است لیتبعوا نی یغفر لکم من ذنوبکم بربط من تبعیضیه هم
ونیز هدایت است بر اتبعا محبة ذات وصفات رسول الله تعالی
صلعم چه اتباع مقتضی محبت متبع است بنا بر دلالة مقصود نطلیتا البته
حصول مرتبه مستجمعه جمال مخصوصه حقیقه محمدی صلعم مربوط بنماز
عشا است و تهجد و وتر مخصوصا تابع اوست و نوافل شبین نیز
بخلاف صلوة مغرب که دران حصول مرتبه مستجمعه انتزاعی از
حقائق ثابته مخصوصه حقیقه عیسوی است علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام و نفل او این تابع اوست پس برکات نماز عشا بموجب
زیادت و نزول برکات در نماز غیر خودش باشد و غیرش سبب
ترقی و عروج سوی حصول برکاتش و اصل درین معامله
ش ای ترقی و عروج هم نماز فجر است بخصوصیه حقیقه
آدمی و این بسوی حصول برکات نماز ظهر و این بخصوصیه حقیقه
ابراهیمی بسوی حصول برکات نماز عصر و این بخصوصیه حقیقه
سوی بسوی حصول برکات نماز مغرب و این بسوی
ل برکات نماز عشا صلی الله تعالی علی نبینا وعلی اخوانه

من الانبیاء رقیل لرسول الله صلعم متی کون مومنا صادقا
قال اذا احببت الله فقیل متی احب الله قال اذا احببت
رسوله فقیل متی احب رسوله قال اذا اتبعت طریقته واستعملت
بسنته واحببت بحبه وابغضت ببغضه وو الیت بولایته وعادت
بعداوته وتیفاوت الناس فی الایمان علی قدر تفاوتهم
فی محبتی وتیفاوتون فی الکفر علی قدر تفاوتهم فی بغضی الا
لا ایمان لمن لا محبة له الا لا ایمان لمن لا محبة له الحدیث اینجا
حقیقة ایمان محبة است که لازم علم است نه علم مجرد که لازم محبت
نیست می تواند شد که علم با لعداوت باشد و نیز تواند شد
که نه محبت باشد و نه عداوت پس شرط در ایمان وکفر محبة
وعداوت لازم العلم است نه علم وجهل مجرد چنان است
که لاریب شاه و روم باچنین اقتدار است د لیکن هندیان را با و
چه سروکار هم لکن استقامة ایمان بر صحة علم مجرد وتسلیم ذاته
وصفاته سبحانه معنا مجازیا وتسهیلا للعوام است وبر صحة
محبة معنا حقیقیا وتکمیلا للخواص و ربط میان مجاز وحقیقة

لزوم علو محبة است آنجا که محبة اصل همه مقاصد است
صد حیله وصول بجاے آرد کنت کنزا الخ ازینجا است
محبة سبب امید و بیم است الایمان بین الخوف والرجاء
ازینجا است آری شعر محبت است که دل را امید آرام
وگرنه کیست که آسودگی نمیخواهد پس بدانکه محبتی است موجود
التزامی موجودات متضمنه مسلوبات پس مخصوصه محمدیست
صلعم که شائبه از حقیقة محبة متضمنه موجودات دارد یا غیر
مخصوصه که فارغ ازانست العیاذ بالله تعالی منها و از آیت
من اتخذ الهه هواه ازحقیقة این نوعین است و محبتی است
موجود تضمنی بموجودات حسب تفاوت درجات اعتبارات
جمله متضمنه موجودات شرفنا الله تعالی بها و یحبهم و
یحبونه ازین حقیقة است پس معصومه است که انتفایش
نتواند شد و محفوظه است که نقیض جائز و معونه است
که بیشتر حال عروض انعقادش است پس نزول معصومه
تا محفوظه و نزولش تا معونه و نزولش تا مخصوصه نزولش

تا غیر مخصوصه العیاذ باللہ تعالی منہا و تا آنکہ تواند رسید این
اصول را بر فروعاتش عموماً داند تواند یافت و با وصف اتحاد
اماتش بر متکلم بصفة جامعه اثانیه باشتراک اسمی و وصفی بوجود التزامی
و تضمنی تفرقه اثانیه را از یکدیگر بصفة مانعه بر بنای اصول مذکوره
تواند شناخت حق پس از تفرقه تعینات اثانیه تفرقه نسبه
مجوبیه خود عیانست هم ان شاء اللہ تعالی اللهم صل و سلم علی محمد
نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت احاطه علم آنحضرت کثیر العلم صلی اللہ تعالی علیه و سلم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین سخن در احاطه علم آنحضرت کثیر العلم
صلی اللہ تعالی علیه و سلم است مر کل حوادث را باید دانست
اگر برای مصنوع اول شبهتش از ذات و صفات صانع ضروری
نباشد مصنوع مجهول و ممتنع الوجود باشد

واگر مظهریت تامش فی حده از ابتدا تا انتها با و وان در
تضمن تشخصش تحدد واجب نباشد مقصود معرفة ناقص
باشد و بابطال تحدد لزوم احاطه کل بهر چه در ضمن مصنوع
در آسانی و عدم احتیاج در بقا و افعال است پس چون
تواند شد احاطه کل در آسانی از روی ذات و
صفات و افعال در حد مصنوع اول و حال آنست
که احاطه کل در آسانی خلاف بداهة در وجود اوست
صلعم و چون تواند شد علم الهی منتزعات آئینه
که از واست صلعم و نیز باید دانست انچه دیده و دانسته
میشود در عالم مثال عیان مش مبانیه و مربوط دیده و دانسته
میشود هم که آنی از این عالم شهود است و آوان در عالم مثال
مش مبانیه و مربوط دیده و دانسته میشود هم هست که لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا ... فی حدود
مش ... متعلق وحدت و ضمیر ...

و منتزعات آن ش ای منتزعاتیکه تمام مجازی بوی
یافته تضمنی باشد یا التزامی و این معنی در مقابله ما فی حده
متمایز است م که بعالم مثال دیده و دانسته میشود در اوان ا
نه در آنی من بلغه بلغ و من جهله جهل و میتواند آفرید چنانکه
احاطه کل در آنی در د باشد بتجدد مثل همان احاطه لیکن از برآ
ما فی حده دلالتی بر و نیست مگر منافات تکیف الثبوت
بمر اختیار کرده شود این احاطه کل در آنی بعالم مثال که
نهایة ظهور تجلی از مرتبه تشبیه قدیم است با تجدد مثل دلیل
اظهار تمثیلات بنا بر تطبیق و تکمیل مظهریة فی حده و متعلقات
منتزعات آن ش تضمنی باشد یا التزامی م برای
مقصود معرفة که اعظم است ش ای آن مقصود م دعوی
و دلیل بالغ است و انطباق خبر شریف علمت علم الاولین
والآخرین ش از عالمین یا معلومین م فی الوجهین
ش متعلق انطباق ای درو جه آنی و هم او آن م
هم میتوانند شد دیگر آنچه درین عالم شهود بحکمة او سبحانه

که خود دانا تر بانیست از بدایة ما فی صدور عبارتست کلی اوانی تواند

و قال الله تعالی و انزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم

ترجمه فرود آورد الله تعالی بر تو کتاب که عبارتست از علم احکام

و اخبار و حکمه که عبارت است از رسیدن بحقیقة کار و دانا نید

ترا هر آنچیز را که نبودی که دانیش بزبان حال و مستقبل هم

تواند شد که این تعلیم عام است از حقائق الهیه و امکانیه سوای

معلومات عادیه و غیر عادیه بسبب تحصیل حاصل به نزول کتاب

و حکمه و بامتناع عموم جهل برای عالم و تعذر ورت نبوت

متقدم در مصنوع اول بنا بر نفی ترتب اثر متأخر از شبه

ذهنیش در غیرش و آن تعلیم در بدو وجود نتواند شد

چه پیش از آن حکم بما لم تکن تعلم بر معدوم باطل است

و بعد وجود مقتضی ترتب آنی است من حیث الوجود

و احاطه علم بر کل حوادث آنی نتواند شد بنا بر تجدد من

حیث التعلیم پس هر چه مجهول مزعوم شود بدرستیکه معلوم

پس ما لم تکن تعلم کیف واقع است میان علم متجدد

برای معلومین متصلین ومنفصلین بعد وجود خارج آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وسلم ورنه خطاب مالم تکن تعلم نسبت
بمصنوع اول نتواند شد چه شبهٔ وجود خارجی مسلوبات
را ثبوت متقدم نه از صانع توان یافت که مسلوبات در
تقابلش مبنی علیه نیست و نه از مصنوع اول که اجتماع منافات
سبعه صفاتش و عدم سعه و جمباع ثانویه با اولیه از حیثیت
حصول شبه وجود خارج مسلوبات از ثبوت متقدم آخر از
اول ش اعنی این ثبوت متقدم بنا بر حصول وجود خارجی
مسلوبات که در مصنوع اول یافته شود دیگر باشد
از ثبوت متقدم اول که در صانع یافته شود و این خطاب
نسبت بمصنوع اول در ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم از
نور الله سبحانه اوضح است هم در حد مصنوع اول
لازم گردد و نه از غیرش که با اجتماع مذکور دور لازم است
میان هر دو ش ای مصنوع اول و غیرش هم
دائر شود و اولیه باطل و اگر این ندای مالم تکن تعلم

نتوانی نهمید رست که از متشابهات شماری و تاویلش
بخدای دانای راز سپاری و کان فضل الله علیک عظیما
ترجمه هست فضل خدا بر تو بزرگ این تحقق فضل
عظیم در اقبال غیر منقطع بعدم دلالة بر قطع اعجاز او
صلی الله علیه وسلم در تقابل در هر وجه بعموم لفظ و در وجه
تعلیم بخصوص محل پس دردمندی در حالت تحیر و خوف
باعتقاد احاطه کل آنی یا اوانی رسید از کسیکه دلیل
بظهور خود است بسوی مقصودش فرمود هو کثیر العلم فقط
صلعم این چه قول جمیل جامع و محفوظ است تبارک الله
احسن الخالقین باید دانست هرگاه اشیاء بوصف جامع
و مانع دانسته شد محاط علم شد در آنی پس جهل از و زایل شد
ولیکن هرگاه علم بمعنی مختص شود قطع تعلق علم از دیگر
لازم گردد بوجه اختصاص بوجه دیگر پس تحقیق رسید کثیر العلم
بدلوفی الوجهین است در آنی و هم در اوان چه لفظ کثیر
توسع دارد تا احاطه کل در آنی و هم در اوان از انجا که

سخن در شان حبیبی است اسد الله فی شانه و مدلول مخالف
شد تخالف و لیس لی ترجیح این از ز امحول بعلم النبی کعالمی
داشته اعتقاد بکثیر العلم که دعوی اظهر از بداهت ما فی حیز
و محاط و محفوظ است او لیس است قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله قد رفع الدنیا فانا انظر الیها و الی ما هو کائن
فیها الی یوم القیامة کانما انظر الی کفی هذه رواه الطبرانی
ثم قد رفع اے اظهر و باذکر بعده لفظ حاف فنبت ازهم
علی الاستمرار الدنیا سے عالم الشهود فانا انظر الیها استمرارا
علی اصل المضارع و ما قال صلعم نظرت لیدل علی توقیت
زمانا و ما هو کائن فیها علی اصلها هو کائن فاسم الفاعل یدل
علی الاستمرار علی اصله و عمومه فمؤکد لاستمرار المضارع
فیها الی علی اصل غیر حسن یوم القیامة کانما انظر الی کفی هذه
فالتشبیه یدل علی تحقیق المشبه استمراره فالحدیث الشریف
یدل علی استمرار رویة صلعم بکیفیة الکائن العام زمانا و تخصصا
بوجوده الشهودی والله تعالی اعلم بالصواب م

وفی المواہب عن ابی ذر لقد ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم ما یحرک الطائر بجناحیہ فی السماء الا ذکر منہ علما ولا شک
ان اللہ تعالی قد اطلعہ علی ازید من ذلک والقی علیہ علم الاولین والآخرین
الحدیث وفی حدیث عن عبداللہ ابن عمرؓ قال خرج الینا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم وفی یدیہ کتابان فقال اتدرون ما ہذان الکتابان قلنا
لا یا رسول اللہ الا ان تخبرنا فقال الذی فی یدی الیمنی ہذا الکتاب
من رب العالمین فیہ اسماء اہل الجنۃ واسماء آبائہم وقبائلہم ثم
اجمل علی آخرہم فلا یزاد فیہم ولا ینقص فیہم ثم قال الذی
فی شمالی ہذا من رب العالمین فیہ اسماء اہل النار واسماء آبائہم
وقبائلہم ثم اجمل فی آخرہم فلا یزاد ولا ینقص فیہم ابدا رواہ
الترمذی وقال الامام النووی فی فتاواہ لا یعلم الغیب
استقلالا الا اللہ تعالی اما الکرامات والمعجزات فحصلت باعلام اللہ
تعالی للانبیاء والاولیاء وما جاء فی الحدیث انی لا اعلم ما وراء
جداری ولا یعلم ما فی الغد الا اللہ تعالی فہذا کان قبل حصول العلم
الوسیع وقال فی المواہب انی لا اعلم الحدیث ذکرہ ابن

الجوزی فی کتبه بغیر اسناد وان صح فالجواب عنه بان نفی العلم
فی هذا علی اصل الوضع وهو ان علم الغیب مختص بالله تعالی
وما وقع منه علی لسان نبی صح بالالهام والوحی او معنی لا اعلم
وراء جدار ای یعنی بالاستقلال اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی جماله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة تفسیر کریمه یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم الایه در اثبات احاطه حضرت نبی الامی صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله
واصحابه واتباعه اجمعین باید دانست قال الله تعالی یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون ۝
ترجمه میخواهند یهود تا فرو نشانند نور خدا تعالی را که رسول
اوست تعالی صلعم به دهانهای خود یعنی ایشان ناپسندیده انکار
رسالت وحال اینست که الله تعالی کامل کننده است نور خود را

یعنی ظهور کمالات پیغمبر بدلالة لفظ مترجم به نعدیه و نقصان در
لازم او بنعت اضافه تخیلی را در فوز و دلالتی میکند حدوث
مغایرت باضافه میان ذره دارد اگرچه رنجه باشند کافران

هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون ترجمه اوست چنانکه فرستاد پیغمبر خود را
متصف بوصف هدایت و دین حق تا ظاهر گرداند او را بر همه
ادیان اگرچه رنجه باشند مشرکان این کریمه هو الذی
ارسل رسوله الخ دعوی مع الدلیل است بر اثبات توحید
خود تعالی و حقیت رسول خود صلعم و شرک مشرکان هر آنکه
هو یعنی اوست واحد آنکه فرستاد رسول خود را و بر شرک فا نبع
انعدام رسول لازم بودست و اختیار لفظ رسوله اشارتست
بسوی حقیقت رسالة که عبارت است از مرکزیة تعیینی که منشأ
افادت منتزعات خود است بقیام حقیقی و مجازی نسبت
رسول باین نسبت معروفه دلالت میکند به نفس نفیس خود
بر ذات و صفات مرسل بحکم حدوث و حصول نشئه

صنع خود از ذات و صفات مرسل و اتصاف او بصفة بدی

بمعنی حاصل بالمصدر دلالة بریت و اتصاف او بدین حق

ای جنس دین حق که عبارت است از ایمانیات و عملیات

دلالة میکند پس فاعلش اتصاف هم برحقیت رسول که از عوارض

متضمنه بالموجودات اوست و ملتزمه مخصوصه او و اتصاف او

بمعنی لیظهره علی الدین کله دلالة میکند برمظهریة جنس دین حق

پس بی اضافه سوم متضمنه بالموجودات و باطل ملتزمه غیر مخصوصه او

متضمنه بالمسلوبات و ثابت شد از لفظ متم نوره و لیظهره علی الدین

کله مظهریة تامه و احاطه کلی در اوان بمنتزعات تضمنی و التزامی او صلعم

بعنوان حقیقی و مجازی و نتوانند نفی وجود بدیهی را اگرچه اقرار نکنند

و ندانند که ابطال او ابطال است از آنچه قبول کرده اند از وجود

توحید که آنچه در تصدیق این مظهر تام مصدق تواند شد و در انکار

آن ان همه منکر مقتضائی کریمه رسول مصدق لما معکم بس چون

مومن باشند بآنچه میگویند و الله تعالی اعلم و الیه المرجع اللهم

سلم علی محمد نبی الرحمة و علی جمیع آله کما تحبه و ترضاه و تبرا

اتحاد من وجه وتغاير من وجه
ایمان وعمل وتقلید وتلفیق با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله و
واتباعه اجمعین باید دانست اصلی که مذکور میشود مفید دلیل
مطالب است اصل در عطفی که تفسیر از عوارض معطوف
شد مع مقصودیة معطوف علیه ومعطوف در مقصود احد استلزام
وصفی معطوف علیه ومعطوف فی نفسهما مقصودات مع تخصیص
باطل شد در اعطاف دیگر بسبب جواز تردید فارق باشد
تفسیر ذات واسطه عطف حذف کرده شود بنابر دلالة اتحاد
آنکه در جاء عمرو ابو حفص در این بدل نیست زیراکه در ابدال بدل
مقصود است نه مبدل منه فقط نه در تفسیر عوارض بنابر ضرورت
تغایر ذاتی در معطوف علیه ومعطوف زیراکه عطف در متغایرین
چنانکه ضرب زید وعمرو آخر قولنا ودرین تجویز-

ترديد صحيح نباشد مطلب بر بناى اين اصل در آمنوا وعملوا لصالحات عطف تفسير از عوارض است والا مغايرت عطف مانع اتحاد مطلق صلاح عمل است مطلب و همچنين در اطيعوا الله مراد از اطاعه امر است و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم كه مراد از اطاعت عمل است كه اتحادى دارد از امر با مغايرت من وجه بدلالة خاصه عطف تفسير ومن يطع الرسول فقد اطاع الله مؤيد اوست فهذا حق ش اى اتحاد اطاعه م و ... اتحاد در وجه ترديد است وهذا باطل ش اى عدم اتحاد اطاعه م پس فرضيه نفس تقليد مطلقا ظاهرا و باطنا در اعتبارات فرض و واجب و سنت و مستحب همچنان ش اى همچو آن اعتبارات پس تقليد فرض فرض باشد و تقليد واجب واجب و قس على هذا م ظاهر و دائر است تا ادنى الامر و تقطع تقليد و اتحاد منزه ان قرب نظرى الى الله تعالى كه در ضمن واست نتواند شد و اين دليلى ست قوى بر صحت تقليد و اتحاد پس منكر ش همچو در عمل و قرب است وقال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله

ابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ترجمه
ای کسانیکه گرویدند بترسید از خدای عزوجل و بپسندیدگی
طلب کنید سوی الله تعالی وسیله و بکوشید در راه تقرب او تعالی
امید است که فلاح یابید ای فلاح علمی و عملی که موجب ثواب
است شود یا برثواب آخرت + باید دانست لعل بر ممکنات است
الا صفة اختیاری عباد در غلبه وجود فلاح واز روی شفقة
عمة نه عجز و معنی قد مفید تقلیل است و آن درینجا باطل
است که لعل بر فعل نمی آید نه قد بر اسم پس لعل معنی قد
تواند شد و باید دانست کوشش در حصول هر مقصود
موقوف بر معرفة است و معرفة کوشش در حصول تقرب
حق موقوف معرفة محمد رسول الله تعالی است صلعم
و تقدیم تصدیق ذات واجب تعالی شانه بغرض بالذات
پس اقرار نیز در مرتبه اختلاف چنانکه در ذکر کیفیة العلم
فیه مذکور شد پس بضرورتش ای تصدیق ذات
تعالی ثم تصدیق واقرار بذات محمد رسول الله تعالی

صلعم در وجه ابتغاء وسیله است دلالة الی ذاته وصفاته
و اوامره و نواهیه تعالی شانه بذاته و عوارضه صلعم ازینجا است
که ذکر محمد صلعم رسول الله تعالی مفید تصدیق و اقرار لا اله الا الله
است چنانکه بعد امر ابتغاء وسیله امر مجاهده بعطف تفسیری
بر اتقوا الله است توقف مجاهده بر ابتغاء وسیله و توقف
ابتغاء وسیله بر تقوی و توقف تقوی بر ایمان فلو کان
کالقطرة من البحر روح وریحان علی قدره و تخمین بتصدیق
و اقرار بذات شیخ بصفة ولایت در وجه ابتغاء وسیله است
دلالة الی الله تعالی و رسوله تعالی صلعم بذاته و عوارضه شرفه
الله تعالی شرفا و شرفنا به ازینجا است که ذکر شیخ در تبع
ذکر محمد رسول الله تعالی مفید تصدیق و اقرار لا اله الا الله است
محمد رسول الله و آنچه اختلاف در معنی ابتغاء وسیله است
غایة البحث تصدیق و اقرار بذات محمد رسول الله تعالی نیز
بالذات در سببیت است زیراکه موضوع عوارض ظاهره
و باطنه مقصوده همان است پس شیخ وقت نیز در تبعیتش قال الله

تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم بعطف تفسیر
ازینجا است که درآمدن درسلسله از سلاسل موصله که انبیا منبت
اصلی رحمت رحمة للعالمین صلعم هستند بوسیله صاحبش فرض
لاسبب تفسیر آیه کریمه قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا
یتلو علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین امنوا وعملوا الصالحات
من الظلمات الی النور در تائید معنی وسیله با دیگر مطالب آنکه
در تاویل ذکرا رسولا اختلاف است سخن بی تاویل میگویم غالبا
مقبول سلیم القلب شود ترجمه بتحقیق آورد الله تعالے
سوی شما ذکر یعنی رسول ذکر آنست که میرساند بمذکور یعنا دال
است بمدلول بدلالت عقلی ولفظی ورسول بدل آن که
دلیل است بدلالة عقلی از نفس نفیس خود بر مراتب مثبته
الالوهیته واوامر و مراتب منفیة الالوهیته ونواهی بمظهریته
خود از موجودات بوجود تضمنی واز مسلوبات بوجود التزامی
وانتزاعی چنانکه ظاهر میکند بر شما دلائل از صنائع بر معرفة
صانع که ظاهر تر گردیده شده اند واظهر همه نور رسول است

صلعم یا میخواند بر شما آیات که از کلام الله تعالی است که جدا کرده شده اند بشرف خود از غیر خود بدلائل کلامی توحید ذات و صفات الله تعالی و اوامر و نواهی یعنی می آرد دلالة لفظی بر آن از کلام الهی برای افهام تا مش تعلیل آورد یا ظاهر میکند یا میخواندم که برآرد الله تعالی یا رسول او تعالی صلعم آنانرا که گرویدند بآیات و کردند کارهای نیک یعنی احکام امر و نهی موافق قول و فعل رسول صلعم از تاریکیها که عبارتست از متعلقات مسلوبات از عث و صغیره و کبیره و کفر و عذاب برزخ و دوزخ و شداید مواقف بطرف روشنی که عبارت است از متعلقات موجودات از ایمان بتوحید ذات و صفات و بانچه ایمان واجب فرض و واجب و سنت و مستحب و نعماء برزخ و جنت و طمانیت مواقف باید دانست دلالة بر ماهیت مقصود بذکر رسول است بنابر مظهریة نه بذکر لفظی بی تقدم علم ماهیت مقصود ازینجاست که دلالة بذکر رسول اقدم و اوصل و افضل و امون است

از دلالة بذکر لفظی وعملی که محتاج رسول است پس رجوع ضمیر
لیخرج بسوی لفظ مبارک الله در تعلیل انزل انسب است
والله تعالی اعلم وولی التوفیق اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة
وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به تفسیر کریمه
وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقاه وننزل
من القران ماهو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
ه در تائید معنی وسیله با دیگر مطالب ترجمه وبغیر ما آمد حق
که مراد است از ظهور حق عموما بحسب المقام محمد رسول الله تعالی
است صلعم خصوصا که دین حق را بذات وصفات موجود
متضمنه موجودات وموجوده التزامی مخصوصه محمدی صلعم
متضمنه مسلوبات خوش صورتی است ع من صفة نور لهدی
من ذاته عین الحکم ، تبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین
وازینجا است که کلمه طیبه را بانکشاف این حقیقت تامه محمدی
صلعم در مرتبه حق الیقین کلمة الحق نامند وهرگاه عوارض
حادثه بنا بر قیام حقیقی ومجازی خود محتاج ماهیته

حادثه بالضرورت باشد فلیف لااحتراز عن المعنی و آمو ید ایمعنی
کریمۀ و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم الایه است ترجمه
وگرویدند بانچه فرو آورده شد بر محمد صلعم یعنی قران مجید و
حال انیست که او صلعم حق است در ذات و صفات خودش
صلعم از پروردگار ایشان بانتزاع تضمنی بدلیل انکه اگر جمله
و هو الحق من ربهم حالا صفة محمد صلعم نگفته شود رجوع میکند
بما نزل و حال انکه حقیت قران مجید محتاج تقدم حقیة محمد
رسول الله تعالی صلعم است و همچنین کریمه ان الذین اتبعوا
الحق الآیه ترجمه بتحقیق انانکه پیروی کردند حق را یعنی محمد صلعم را
بدلالة مفعولیته به الحق و حذف مفعول ثانی تابع که از عوارض او ست
صلعم بدلالة اقتضای فعل و الا مفعولیته به خلاف مذکورش
مفعول به متعلق
خلاف مذکور رای عدم مفعولیته به الحق و عدم حذف مفعول ثانی
و اختیار الحق بمعنی غیر مذکور م غیر صحیح است بانکه متبع نشود
مگر ماهیته در عوارض ش نه ماهیته بر ماهیته نه عرض بر
عرض پس در اختیار غیر مذکور لزوم عرض بر عرض است

باقتضاے فعل مفعول ثانی را وآن باطل ہست یا ماہیۃ
مجرد از عرض است پس ماہیۃ متبع نشود در حکم ماہیۃ مگر بعوارض
م ونیز سر انجام امر بفعل موقوف اتباع رسول است ش
پس اتباع امر کتاب بی اتباع فعل رسول صلعم صورت نه بندد
م غور سخن لازم لبیب ست + وگم شد باطل که مراد است از سلوبات
موجوده التزامی غیر مخصوصه محمدی صلعم واین اجمال در حقیقة
حق وباطل متوسع لتفصیل است فادرک ماذاتدرک تحقیقت
باطل گم شونده است + زہوق تعبیر است از مغلوبیت باطل
باعتبار وجود غالب حق نه زہوق مطلق که خلاف بداہة
مقصود من وجه در معرفة امتیاز خود ش موجودات است
ش مقصود من وجه در معرفة امتیاز موجودات باین است
معرفة امتیاز بالضد است م وفرود آریم ای اثبات
میکنیم ش کما قال سبحانه انزلنا الحدید فیه باس شدید
الایه ای بوجود آوردیم آہن را م بدلائل از قران مجید ہستی
که شفا ورحمة است برای مومنان + شفا ورحمة بمعنی

صفۃ است یا مبالغہ یعنی حقیقت ہمان حق و معرفتش ذات او
صفات اوکہ شفا است در دنیا از اسقام سلوبات و رحمت
است در آخرت برای ترقی درجات و نجات از درکات مباینہ
جمال ذات و صفات بنابر دلالہ بر موجودات قدیمہ است از ینجا
کہ فرمود صلعم من رانی فقد رای الحق و بدانکہ لفظ الحق بقاعدہ
نحو مفعول بہ است نہ تمیز بدلالہ الف و لام تعریف و با لہم رش
تبنیہ پس ندانستہ شد کہ تخصیص رویت فی المنام بحیثیت ص و
ازینجا است کہ عرضداشت حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی
عنہ حبب الی من الدنیا ثلث النظر الی وجہ رسول اللہ صلعم
و ملاحظہ اعمال برای تعمیل و جزا و نجاتیہ و شفاعتہ و نیز استفادہ معنی
شفاء و رحمۃ در مقابلہ مرض و معصیبہ و صعوتہ تلمیحا بواسطہ لفظ شفا
عام المقصود تواند شد چنانکہ مسلم البدایت است نہ بدلالہ از ان
درین محل صراحتا کہ ربطی از نظم ما سبق ندارد و نیز تواند شد کہ مقصود
از ما موصولہ ایات شفاء و رحمۃ است زیراکہ نازل نشود از قرآن
مگر قران بمغایرت من وجہ نہ غیر مطلق نہ عین مطلق و ازینجا

عموم استغفار و رحمه بر هر مراد تواند شد ع فکر هر کس بقدر همت اوست

دو نمی افزاید قران مجید از صد بر دن و ندگان را مگر خسارت بد بنابر

مفهوم تفصیل بر کثیر او زیادت خسارت بر محرومی از استغفار و رحمة
زیان

بعقاب و عذاب و منحصر و محقق و موکد است علی تفاوت الدرجات

العیاذ بالله تعالی منه باید دانست که لفظ ظالمین میخواهد استغفار

و رحمة را بر مراد اول محالانه بر ثانی و لفظ خسارًا نیز چه خسارت

مخصوص در انکار همین مراد اول است و درینجا لطیفه بر مراد ثانی نسبت

خلاف مراد ما و ل بخیریت استغفار و رحمة ثابته است بحکمت

خدای حکیم و علیم و نیز هر کس را که حصول استغفار و رحمه بر مراد

اول از قران مجید نباشد و نه بر مراد ثانی ظالم است نعوذ بالله

تعالی من امراض القلب اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی

اله و ازواجه کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به بر این حکایتی است

اشنائی با کسی جنونی میداشت گاهی که مرضش میگرفت حلقه انگشت

نشانی از وی داشته بود در دهن می نهاد و بالحال استغفار می یافت و ای

ومی از استغفار و رحمت بنظر بی محبتی که مبدء همه اظلام و علة

زیادت خسارت است ایوای چه توان گفت شعر

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم صل وسلم علی محمد نبی الکریم وعلی جماله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به باید دانست یافتن صحبة نبی وقت فرض است وصحبة عبارتست از تاثر واگر نیافت ابتلای ضروری شریعت نتواند شد اگرچه عارف توحید پروردگار عالم باشد همانا که در جاهلیة است پس دانست یافتن صحبة آنکه یافتنش برای انتفاع منافع صحبة پیغمبر لقوله علیه الصلوة والسلام من لم یدرک امام زمانه فقد مات کمیتة جاهلیة وقوله صلعم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته ومؤید این است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تشبیه شیخ قوم به نبی امته در مرکزیة تعین است که منشا افادت منتزعات خود است بانتزاع تضمنی یا التزامی لقیام حقیقی یا مجازی وهمین است معنی امام از نیجا است تقلید مقلد بمقلد عنه فکیف الفراغ بینهما وازینجا است قوله صلعم

من تاسیح از فسیحه السلطان برای نشار افادت نشر ماتش
و باید دانست تقلید در لغت قلاده بگردن انداختن است و در اصطلاح
فرمانبری کسی لازم قرار است در دائره تبع صاحب مرکز که ماخذ تقلید
است پس تقلید حسن حسن است و تقلید قبیح قبیح و تلفیق بهم در آوردن
دو چیز است و در اصطلاح مخالطت ملت و مذهب کسی لازم خروج از
دائره تبع صاحب مرکز است پس تلفیق مبطل تقلید محکوم بر تعاون
تعیین مرکز حق برای متعلق تقلید یعنی دیگر از آن که متعلق محکوم
است و هر دو مقصود تو از شد م است و اگر رجوع کند باصل
مبطلان تقلید لازم تعارض احکام باطل شد یافتن صحبه و ساقط شد
اعتبار تنها هوای نفس را در پرده شریعت تابع است نه شریعت
را قال الله تعالی و من یشاقق الرسول بعد ما تبین له الهدی
و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا
ترجمه فرمود خدا تعالی و هر که مخالفت کند رسول را صلعم پس
آنکه ظاهر شد برای او هدایت و پیروی کند غیر راهی را از راههای
مومنین بگردانیم او را بآنچیز که دوست داشت آنرا و رسانیم

اورا بد و زنخ که جای بد است * باید دانست الف ولام تعریف
یا عهد ذهنی بر لفظ رسول است بنا بر خصوص محل و بمقتضای
صیحة عموم واقع از روی عموم لفظ الف ولام استغراق هم تواند
با شمول خصوص و بر مومنین الف ولام تعریف یا عهد ذهنی است
با اعجاز پیشین گوئی که بر مذهب چهار مفید تعیین بشارت مرتبه اقل
جمع کثرت تا چهار که در شهادت بر نفس خود و بر غیر خود و در جماعة
و در قول عوام محاوره معتبر است ش باید دانست گفته‌اند که
جمع قلت و جمع کثرت در جانب کثرت متفاوت است نه در
جانب قلت پس مرتبه اقل جمع که سه است در هر دو معتبر است
انتهی و تواند شد که مرتبه اقل جمع کثرت چهار باشد چنانکه در جانب
کثرت متفاوت است در جانب قلت نیز بنظر کنی بر قول آیه‌ها
اربع شهادات بالله الآیه و فاستشهدوا علیهن اربعة منکم الآیه
و بر قول فقهاء بعض قرار جماعة در نماز بیک امام و دو مقتدی
گفته‌اند و بعض بیک امام و سه مقتدی پس محتمل اول بر بنای
مرتبه اقل جمع قلت است و ثانی بر بنای مرتبه اقل جمع کثرت

که در نماز جمعه محتاط و معتبر است و بر قول عوام که میگویند که تخته
جای کس نگویند م انطباق نپذیرفته نه الف ولام استغراق بنا بر
آنکه صحت عموم واقع مستلزم مشاقه است و منافی تعیین و تعدد
ما تبین له الهدی شرط صحت مشاقه و تلفیق است ش ای تبیین
هدایت مشاقه و تلفیق صورت نه بندد م ولفظ یشاقق الرسول
دال است بر مخالفت مرکز اصلی و تتبع غیر سبیل المؤمنین عطف تفسیر
باتحاد فی العوارض از مشاقه است مع مغایرة من وجه بتعیین مرکز
تابع مغایر همه گر من وجه ماخذ تلفیق که مستفاد است بدلالة اقتضای
جنسیه سبیل بمقابله جمع ش باضافة سبیل بسوی مؤمنین م مراد از
راجح آنکه واحد بمقابله واحد از مرتبه اقل جمع کثرت تا جواز انطباق
نپذیرد که بمقتضای الف ولام تعریف یا عهد ذهنی در محل بنا بر
ارتفاع لزوم مشاقه است ورنه ش ای اگر نباشد عطف تفسیر
از مشاقه باتحاد فی العوارض مع مغایرت من وجه
متعین مرکز تابع مغایر همه گر من وجه م بمغایرت
من کل الوجوه بجواز تردید مفهوم شرط متعارض و حکم جزا

متخالف مسلم است و طبقی دیگر ثابت و ثابت اتحاد من کل الوجوه که شقاق
است بدلالة سبیل بمعنی راه مفید نتیجه اجماع و با ضافتش با غیر نتیجه
اندراجش مشاقه بارسول عطف مهمل است و متحد من بعض الوجه
ش ای غیر مجمع علیه بمچو مسائل خلافی هم باطل و بمشاقه
شامل و خیابان منیت ش که مسائل خلافی باطل و بمشاقه شامل
گردد هم بخلاف مغایرت من وجه بتعین آنکه مقصود و صحیح عطف
و متحد من بعض الوجه است باید دانست مخالطت اتباع مراکز
اصلیه مشاقه آرد و مراکز تابع متحد المنشاء ش عطف است
بر مراکز اصلیه هم تعلیق ش آرد هم و تنها مخالطت در مرکز
واحد نتواند شد مگر در مرکزین پس مستلزم مخالفت یک دیگرا ست
بلزوم خروج غیر متعارض از هر مرکز نه ش ای نه مستلزم موافقت
هم موافقت یک دیگر باتباع دخول متعارض در هر مرکز
پس مخالطت باتباع مراکز خروج لازم است و مخالفت
باتباع مراکز خروج ملتزم ش تفاوت لازم و ملتزم بحد است
و بس هم بین ازین کریمه قبح مشاقه بارسول و اتباع

غیر سبیل المومنین باشارت تحقق جزا بر شرط و حسن بود
با رسول و اتباع سبیل المومنین در خلاف شرط و جزا ثابت است
و از انجا که برای صحت اضافه در منکر تخصیص لابد است که ناشی
زهمین اضافه است چنانکه بر دوش تا باستقامه بمراد بیان معنی ضرورست
ش چه اضافه در منکرات غیر مخصصه مهمل المعنی است هم از
اشارت تخصیص کتب باضافه بر سبیل المومنین منتج افراد است
حنفیه و مغایرت مراکز تابعه ش سلف هم موصله ش خلف
بسلف هم مومنین یعنی مذاهب اربعه مرتبه اقل جمع کثرت که
معبر بسواد اعظم است ش سواد اعظم عبارت است از جود
باجود حضرت محمد رسول الله تعالی صلعم چنانکه در ذکر حاضری
در درهندی آستان رحمه نشان حضرت حبیب الله معین الدین حسن
ش ت اجمیری رحمة الله تعالی علیه گوهر ستای محمدیه درین چهار
است یعنی مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین و فضیلت این چهار مذهب و سلاسل متضمنه
آنها و فضل صاحب مذهب و سلسله و کیفیت اجماع بر حقیقت

اینهمه در قرون که باطل نتواند شد بل منکرش خود باطل است
بر ماهر کتب اہل سنت وجماعۃ مخفی نخواہد بود هم وسلاسل پیران
طریقت رضوان اللہ تعالی علیهم در احتیاج مرکز اصلی و اتباع
یکی از آنها بر اقتضای خلاف شرط واضح است کما ہو المشہور سلفا
باجماعهم تقدس تعالی لما بین ایدیهم ش درین عبارت مختصر از کما ہو
تا ایدیهم بحثے طویل بدعوی متضمن دلالۃ بر اثبات مقصود است
به بندیم تا جها بندم پس ردش بر او گردانیده شود تا آنکه
مفهوم جمله مهمل گردد و حال آنست که مهمل نتواند شد و نیز فرمود
سبحانه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه ح و هو فی الآخرة
من الخاسرین ترجمه و هر که اختیار کند به پسندیدگی غیر اسلام را
از روی دین پس هرگز قبول نکرده شود آن دین از و و آن
در آخرت از خاسران است ۵ معنی خسارت بمقابله نفع است
باید دانست که اسلام دین محمدیست صلعم چنانکه در سوره حج است
هو سمٰکم المسلمین ؕ پس غیر اسلام غیر دین اہل سنت و جماعه محمدی است
بدلیل آنکه بعد اقرار شهادتین دلیلے بر تخصیص و تحقیق اسلام

ماورای دلائل نصی اجماع است پس اجماع بر تعیین دین اسلام
جز در همین چهار فرقه حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و سلاسل
متضمنه اینها از یک بدیگر به تصدیق ما بین ایدیهم یافته نشود
و اجماع از دلائل قطعیه است کما هو المقرر پس که خلاف اجماع شد
از تخصیص و تحقیق قطعی اسلام مجمع علیه بیرون شد بخلاف
فرق دیگر که اجماع بر کفر هر فرقه بتکذیب ما بین ایدیهم از
یک بدیگر است پس تخصیص و تحقیق دین اسلام نباشد
اگر در همین چهار و سلاسل متضمنه انها و بنا بر استدراک سبیل المومنین
فرموده تعالی شانه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
ترجمه پرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمیدانید + باید دانست که مراد از
که مذکور میرساند همانا دال است بر مدلول پس اهل ذکر آنند
که میدارند دلائل عقلی موافق دلائل قولی و فعلی و حالی
بر مدلول ولیکن بهترین دلائل دلالة حالیست که خاصه
خاصان است پس فعلی پس قولی پس تقدیم جهل به علم ممکن
از احتیاج اهل ذکر چاره نباشد پس تقلید امری بدیهی

از عادت خلق است که انکارش نتواند شد زین پس باید دانست
اگر تنازعی شود در امری از اولو الامر بهتر آنست که بگردانند آنرا
بسوی خدای عز وجل و رسول مقبول او تعالی صلعم تا حکم
فرماید لقوله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ط ذلک خیر و احسن تأویلا
باید دانست تنازعی که با غیر اولی الامر است متصل در ضمن اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم است پس این تنازع
با اولی الامر است نه با غیر و تنازع با رسول صلعم نتواند شد
از آنکه آمر و ناهی است اصلا و هم ردوه الی الرسول دافع
تنازع بر رسول است صلعم و لفظ رسول بمعنی صریح است
بامکان دعوی رسول پس تاویلی وا نباشد و تنازع نشود
مگر در آنچه نیافته شود در کتاب و سنت صراحتا در متنازع
و متنازع فیه مرجوع الیه نتواند شد و ازینجا استدلال
است به تحقیق معنی این آیه و ازین آیه دلیلی بر بقای
حیات و شعور بل جمله صفات ذاتیه رسول الله تعالی صلعم

بعالم برزخ کما قال صلعم علمی بعد وفاتی کعلمی فی حیاتی + وبرین
قیاس جملہ صفات ذاتیہ و دوام رجوع بآنحضرت صلعم در امور
متنازعہ وغیر متنازعہ و وجوب عمل موافق حکم عالم برزخ نیز ثابت
ورنہ ردوہ الی الرسول وذلک خیر واحسن تاویلا لامعنی لہ است
و بر آنکہ اطاعۃ اولی الامر در حکم خدائی عزوجل و رسول مقبول او تعالی
صلعم نہ در غیر آن چنانکہ توقف حضرت زید ابن ثابت در اجتماع قرآن
مجید با مر حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم رضی اللہ تعالی عنہم تا آنکہ
کشاد اللہ تعالی سینہ او را بآنکہ کشاد سینہ صدیق اکبر و فاروق اعظم را
بآن یعنی بخیریت اجتماع قرآن مجید المذکور فی المشکوۃ والبتہ نزاع
ورد معاملہ را ہر کس میسر د تا تواند بپرہیزد و بہ کہ میں فائدہ رد برای
اوست نہ برای غیر تا برسد از خداوند ذوالجلال الاکرم کہ فرمود فکیف
اذا جئنا من کل امۃ بشہید وجئنا بک علی ہولاء شہیدا ۰ ترجمہ
چہ حال باشد وقتی کہ خواہیم آورد ترا برین گروہ گواہ تا زینہا لب
پس ازان نمیدانیست کہ گواہی خواہد داد برای ما کہ تقسیم خود صلعم
صلعم المعیاذ باللہ تعالی سبحانہ اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ علیہ

حاله کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت وجود اول و ظهور آخر آن حضرت صلعم

فصل بعض انبیاء بر بعض با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین باید دانست چون آفرینش بمقصود معرفت
خواستند بمقتضای حصول شیء از وجود خارجی تعینات خمسه مبارکه
یعنی مرتبه ذات مستجمع جمیع اعتبارات است اولا و اصلا و صفات حقیقیه که
تحدد ذات بر آنست و انتزاع و صحت تخصیص فعل از آن ثانیا و
شانیه که تحدد ذات بران منشأ تقدم و تاخر وجود از حقیقیه یا آن
پس در استقرار خود در برابر حقیقیه است ثالثا و تنزیه که منتزع است
از منزهات ذات و صفات وصفا للوجود لا احتیاجا للوجود پس
در استقرار خود در برابر ذات است با استجماع رابعا و فعلیه که
منتزع است از حقیقیه احتیاجا للوجود پس در استقرار برابر شود
با حقیقیه و شانیه و ذات و موثر عالم اثر خامسا همه باعتبار زیادت

بہ ذات وجود ہر متعین جامع ومانع ضروری ست جامع
بنابر اتصاف عام ومانع بنابر تعین خاص کہ ہر متعین را از جمیع
ومنع چارہ نیست بنابر احتیاج قیام نسبوی ذات واستجماع ذات بہر
ہم ظاہر شد وبحکم آنکہ ظہور تعینات وجودی علمی را بطرف حدوث
تقدم متعلق بصفۃ فعلیہ کہ تعین آخر است بنابر تاثیر ضروریست تعین آخر
ظاہر اول شود وتعین اول ظاہر آخر ضرورتا للترتیب فی الموجود الاحتیاج
فی الظہور پس مرتبہ صفۃ فعلیہ را کہ منشاء تعین حضرت آدم عم است ظہور
اول بہمین واسطہ شد وہمچنین مرتبہ صفات حقیقیہ را کہ منشاء تعین حضرت
ابراہیم عم است ظہور ثانی بہمین واسطہ شد وہمچنین مرتبہ شانیہ را کہ منشاء
تعین حضرت موسی عم است ظہور ثالث بہمین واسطہ شد در برابر صفات
حقیقیہ وہمچنین مرتبہ تنزیہ را کہ منشاء تعین حضرت عیسی عم است
ظہور رابع بہمین واسطہ شد در برابر ذات وہمچنین مرتبہ ذات را
کہ منشاء تعین حضرت سید الانبیاء محمد رسول اللہ تعالی صلعم است
ظہور خامس بہمین واسطہ شد پس عبدیت تامہ مراد است صلی اللہ
تعالی علیہ وعلی اخوانہ من الانبیاء وآلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین

وختم شده ترتیب مرتبه وجود که مستلزم ختم ترتیب است زمانا ظهوراً
ومرتبه ذات متجزی متعدد نیست پس من بعد تجویز رسول دیگر
ازین مرکز نتواند شد ونه از مرکز غیرش که خلاف ترتیب در ظهور تعینات
صفات بر بنا رند کور واقع شود از آنجا که تعین حضرت عیسی عم
باستجماع انتزاعی در برابر تعین آنحضرت صلعم است خود را عبده
فرمود وخطاب نبوت اشارت باستجماع مذکور است و باهر معجزه
ظهور حادث در فضیلة همدیگر بر حکم فضیلة همدیگر تعین وجودی است
بنا بر فضیلة همدیگر حقائق منشأ تعین پس در معرفت فضیلة حقائق
در مرتبه تعینی که نظر کنی باستقلال و انتزاع پس در مستعدش نظر
هم تجدد ذات بر آن وعدم تجدد بر آن در منتزعه‌ش نظر کنی
هم باستقرارش در تساوی متساوی به فی لا استقرارش در
تخییر که در فضل بهمدیگر حضرت موسی عم وحضرت عیسی عم است
مرتفع تواند شد و دلالت بر این مع عوارض بداهت در ظهوریت و در فضیلة
بعض از بداهت ترتیب در وجود پس از آنچه گفته شد از حقائق
از حیثیة تعین وجود ظهوریت لیکن آنچه از حیثیت علة ظهوریت تعین فعلی

حقیقة ظهور است ازانکه ظهور اثر فعل است و تعین صفات حقیقیه حقیقة
است ازانکه صحت و تخصیص فعل ازوست و تعین شانیه حقیقة
ظهور است ازانکه موجب ظهور حب معرفة خود است و تعین ذات حقیقة ظهور است
باستجماع اینهمه که مذکور شد پس تعینات فعلی و صفات حقیقیه و شانیه
همه حقیقة محمد است صلعم بوجه مخصوص پس جائزاست بمچنین گفتن صفات
ش ای جائزاست گفتن آنکه حقیقة آدمی و حقیقة ابراهیمی و حقیقة
موسوی حقیقة محمد است صلعم و حقیقة محمدیه حقیقة ادم و ابراهیم و موسی
است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام م و نیز باید دانست که اختلاف
در انکشاف حقائق انبیا را اولو العزم صلی الله تعالی علی نبینا وعلی
اخوانه من الانبیاء وآلهم واصحابهم واتباعهم اجمعین حسب حکمة الهی
جل شانه تواند شد نه در تحقق حقائق و این مسئله تعین حقائق انبیا فی
صوفیه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مسلم الثبوت است ش
چنانکه از اعتقاد اہل سنة وجماعة است م وان الله ولی التوفیق
لیهدی من یشاء ربنا انه لذو الفضل العظیم و نیز باید دانست از کریمه تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض م منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات

و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس ترجمه
این رسولانند که بزرگ کردیم بعض ایشان را بر بعض تعض بینات
آنست که کلام فرمود الله تعالی او را و بلند کرد بعض ایشان را
درجات فی نفسه تفضیل بوجه حقیقه منشا تعین وجودش و حقیقه
ظهور و اسبابش بغیره از کثرت بعثت انبیا علیهم السلام تلبس علیهم و بخشیدیم عیسی
ابن مریم را معجزات و مدد کردیم او را بروح پاک مضاف الیه
بعض آخر را ذکر نفرمود بنابر اشارت تعمیم و روح القدس بمعنی
معروف جبرئیل علیه السلام است و تواند شد که اشارت بمرتبه تنزیه باشد
مجرد روحی والله تعالی اعلم قطعیت تفضیل بعض بر بعض بی صحه
مصداق صراحتا و تاکیدا جابت و تفکر درین اجمال از وقف
لازم و واضح است پس این معلوم که در صحه مصداق می توانیم
هم ازین آیه مدالله بالتزام در حکم قطعیه استاعنی معصود تلک
الرسل انبیا اولوالعزم هستند علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
باستحقاق اصالت و اولیت در مبدئیه و مظهریت در جمیع مراتب
و الا معرفه حیثیه درست نشود باید دانست اگر فضل جزئی ای توجه

مراد شود ہر یک بفضل خود ممتاز ہست و اگر تقابل
کرده شود تعارض سقط فضل یکدیگر راست ناچار مقصود
این کریمه فضل کلی یکی بر دیگری مقصود است چنانکه تعارض منتفی
باشد پس کلی بغیر انبیاء اولوالعزم موافق نتواند شد و در مقصود فضلنا
بعضهم علی بعض ظاهر آنست که منهم من کلم الله حضرت آدم ہستند
چنانکه فرمود قلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة الآیه حضرت موسی
عم ہستند چنانکه فرمود انی انا ربک الآیه کلم الله موسی تکلیما و حضرت سرور
انبیاء صلعم ہستند چنانکه فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی الآیه و رفع بعضهم درجات
حضرت ابراہیم عم ہستند چنانکه فرمود تلک حجتنا اتیناها ابراہیم علی قومه
نرفع درجات من نشاء الآیه و این کریمه نرفع الخ مخصوص بوجه است
و عموم بوجه بدلالت خصوص محل و عموم لفظ پس مانع است مخصوص
اصلا و جامع بعموم عرضا و اگر فضل خدای پاک بر شود حقیقة از
خصوص و منع و عموم و جمع از عرش حقیقة ابراہیمی مصطلحه که
حقیقة ظهور اثر وی صحة فعل از فاعل و تخصیص فعل از مخصص است
و فعل منتزع است از وی و ذات معطل است بی او و توان در یافت

وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ظاہر است باید دانست
که درینجا ترتیب بخصوصیتہ صفات خاصہ است حصر آنہ بفضل بعض
بر بعض پس اگر این خصوصیتہ بالصفات بدیگرے ہم یافتہ شود جزئے
باشد زیراکه فضل بعض بر بعض محصور بانبیا اولو العزم است و پس
باید دانست افضل الشیان حضرت محمد رسول الله تعالی است پس حضرت
ابراہیم پس حضرت موسیٰ پس حضرت عیسیٰ پس حضرت آدم علی نبینا
وعلیہم الصلوۃ والسلام و این مقصد فضل بعض بر بعض باعتبار فضل
بہمہ گر حقائق منشا تعین انبیا اولو العزم علی نبینا وعلیہم الصلوۃ
والسلام چنانکه مذکور شد واضح لیکن در فضیلت بہمہ گر حضرت موسیٰ ا
و حضرت عیسیٰ علیہم د لالہ نص ظاہر سکوت از احتیاط است وآذ
اخذنا من النبیین میثاقہم ومنک ومن نوح وابراہیم وموسی وعیسی
ابن مریم الآیہ ترجمہ یاد کن ہر گاہ که گرفتیم از پیغمبران عہد مناسب
حال ایشان در ربوبیتہ وعبودیتہ و دعوت و شہادت حق بر حال
امتہ و بر پیغمبران پیشین و پسین خصوصا از آنحضرت صلعم و خصوصا
از تو که محمدی و از نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ پسر مریم علی نبینا

وعلیهم الصلوٰة والسلام موضح ترتیب ظهور تخصیص اولو العزم
است نه ترتیب فضل ورنه خلاف اجماع و ترتیب حقائق
تعین وجود بفضل حضرت نوح علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام توان گفت و
این تقدیم آنحضرت صلعم خلاف ترتیب ضرور است تخصیص لبعض نسیم خطابات
و در آن حقیقة که بجای حضرت آدم علیه السلام حضرت نوح علیه السلام را ممتاز فرمودند
و جهش اشتراک او چه در حقیقة واحده هم خصوصیة محلی است که ظهور برین ترتیب
بنا بر همان اشتراک است ش گفته اند که هرگاه حضرت آدم علیه السلام پس از
طواف بیت معمور رجوع بسراندیپ کرد به بطن نعمان با بجای دیگر بجواب ا
رفت الله سبحانه از پشتش علیه السلام ارواح انبیاء و علماء و مؤمنین
عام برآورد اول از همه روح مبارک سید الانبیاء محمد صلعم پس روح
مبارک حضرت نوح علیه السلام پس روح مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام پس روح
مبارک حضرت موسی علیه السلام پس روح مبارک حضرت عیسی علیه السلام
پس ارواح انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والسلام و عهد گرفت از همه
صاحب اسرار خود بفکری تواند دریافت والله تعالی اعلم و هو
نغفور و عفو لما نسینا و اخطانا اللهم صل و سلم علی محمد نبی الرحمة و علی آله الزلزالها

کما تحبه و ترضاه و نشفعه فینا و ترحمنا به

ذکر کیفیت ولایت سابقیه و صحابیه و تابعیه و

فصل صحابه و تابعین با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و صحابه
واتباعه اجمعین باید شنید که پیش حضرت رسول خدای تعالی
صلعم که بر آب صافی دریای بدان استاده بودند اصحاب کرام حاضر
و بسیار آنحضرت صلعم در رو شدند فرمودند صلعم من دخل منهم
فانه منهم والسابقون الاولون پس داخل شد میان فاروق
و ذی النورین بجا دادن شان را چنانکه تجاوز بی قسمه
از حد یکه بران بودند شد پس رسید ازان تجاوز فقال صلعم الا با
پس ظاهر شد او بنسبتی صدیق اکبر رض و تشرف یافت بفیض ولایت
سابقیت که مرتبه ولایت اصلی است در مقابل ولایت ظلی هم
است و مفهوم آن ولایت کریمه لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر د مکشوفت ترجمه نمی یابند

اینها او سے یا بد بینها را حالش اینست که او پاکیزه است
از دریافت و آگاه باید دانست یافته محاط است و احاطه برا و تعالی
ممتنع و آبصار جمیع بصر عام است از شهود و مثال و روح نه جمیع
بصر شهود مجرد و الا جزا ادراک از مثال و روح خلاف امتناع مسلّم
تواند شد و لطیف دلیل دعوی است و خبیر متوسع المفعول بنفسه
و هم بغیره تواند شد بانکه ندانداو را بنفسه سبحانه مگر او پس غیر او را ادراک
بدلائل است نه بنفسه سبحانه و ظاهر است که دلیل مغائر مدلول است
باید دانست در آخر سورهٔ توبه فرمود والسابقون الاولون من
المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا
عنه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا ذلک الفوز العظیم ۝ ترجمه آنانکه متصف اند بنور ولایت
سابقیه در قرن اول حال شان اینست که از جدا شوند گناهند
از هر چه باید و فی الصحیح البخاری و المهاجر من هجر ما نهی الله
عنه الحدیث و از مددگار هستند بر غیر خود درین هجرت بعطف
تفسیری و آن اصحاب کرام هستند خصوصاً و غیرهم عموماً

رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پس اول الاولین این چهار
سر آمد روزگار صدیق اکبر است پس دیگران هم علی تفاوت
درجاتهم وازانانکه پیروی کردند صحابه درین هجرت ونصرت با
حضور دل بخدا تعالی ورسول او تعالی صلعم معطف تفسیری
مع استثنا از اولین بلفظ اتبعواهم آن تابعین هستند وتعمیم الذین
اتبعواهم تا انتهاء دور زمان ایمان قوم اند شد والا الاولون طعنه
کاشعه ال البقون سودی ندارد والله تعالی اعلم و استفاده
عموم بشارت رضائع خوشنود شد الله تعالی از اصحاب و پیروان
شان و خوشنود شدند ایشان از و تعالی واین رضا همه گر شفا
است از معنی رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبالقران اماما
بالکعبه قبله وبمحمد نبیا صلعم و مقرر کرد برای شان بوستانها که
روانست زیر آنها جوها دائم باشندگانند در آنها ابدا وانما فیت
رسیدنی بزرگ و نیز باید دانست انانکه احتیاج در استقرار
خود یکی از تعینات خمسه مبارکه واحتیاج وجود و تبع با احتیاج
و تبع بی احتیاج یا استجماع تبع با احتیاج و بی احتیاج

هر زمان متضمن حضرت صلعم بحضرت صلعم دارند اصحاب
و انانکه متضمن غیر دارند توابع اند بخلاف انبیاء در احتیاج
استقرار و تبع علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام پس انانکه تبعیه
باحتیاج دارند محتاج اند و انانکه تبع بی احتیاج دارند صدیق اند
و انانکه استجماع تبع دارند ذی النورین اند پس انانکه مشرف بنورین
اند متخصص زاید ماخوذ برانست و نیز باید دانست که فیض نور ولایه
صدیقیت را مخرجی است خورد در جنب مخرج فیض نور نبوت
بزرگتر است چنانکه در سرائی دو بابست مثلا بخلاف فیض
نور ولایه بالاحتیاج که مخرجی خاص ندارد پس حضرت ابوبکر
رضی الله تعالی عنه درین ولایت صدیق اکبر و اول است
بکلم اولیه منشار رسالت و نبوت حضرت سرور انبیاء صلعم
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه درین ولایت در پی صدیق
اصالتا فارغ از نسبه ولایت بالاحتیاج فاروق اعظم است
حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه باستجماع نور ولایت
تبعیه و الاحتیاج کالبرزخ المحاذی بین ای وجود

مشاهر از مشاعرین مستجمع باثار طرفین و تفصیل این در ذکر کیفیة
برزخ باید دریافت م و استقرار فی المحل فی النورین است و
حضرت علی کرم الله تعالی وجهه در ولایة بالاحتیاج فارغ
از اصالة مرتضی است و خاتم الولایة است بحکم خاتمیت منشأ
نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلعم نه آنکه ولی بعدش رضی الله
تعالی عنه نیست و ازینجا است که تشریف بولایة احتیاجی
درین امة مرحومه در تضمن حضرت مرتضی است نه بامم دیگر
زیراکه خصوصیت مرکزیة نبوت فارق از همدگر است و حقیقة
اختلاف درین مسئله سلیم الفکر ازین تقریر تواند دریافت
و چون حصول معارف رحمانی بر طریق ولایت بالاصالت
است یا بالاحتیاج لاجرم مجری کار حضرت صدیق اکبر بود
یا حضرت مرتضی رضی الله تعالی عنهما و باشد که حضرت مولوی
معنوی رومی قدس سره اشارتی درین معنی فرموده باشد بیت
سر حق را تو چه دانی جاهلی تو گرفتاری به بوبکر و علی
و از ان محل ارشاد الف و لام عهد ذهنی در السابقون مفهوم میشد

والله تعالی اعلم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا وصل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انواره کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیت اسرار الم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین قال الله تعالی الم در اسرار الم وتفصیل وترکیب آن بدانکه اشارت از ا مصداق لفظ مبارک الله است واز ل مصداق لفظ لا اله واز م مصداق لفظ مبارک محمد واشارت از تفصیل ا اول و م آخر مفهوم یا محمد انا وانت آب واز ترکیب ل به آ و م مفهوم خلقت سواک لاجلک معنی دلالة بر استدراک آ و م چه با وصف تحقق وجود خارجی آ و م توقف معرفته بر استدلال از نفس است و م موجود خارج است بانتزاع تضمنی والتزامی مخصوصه م لقیام مجازی زیرا ل موجود انتزاعی است از سلوبات تضمنا والتزاما بخصوصه وغیر مخصوصه م چه منشایش در سلوبات است در مقابل

ادم مح وابال باید خواند والم مقدمه کتاب است والله تعالی
اعلم بحقیقة اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی انواره وشفعه
عینا وترحمنا به فشرحه فرمود الله تعالی الم یس یعنی محمد رسول الله
تعالی صلعم الم یس عین محمد وانکه رمز الم از الله وازل لا اله الا الله
وازم محمد مقصود است یس عین محمد وانکه دیگر رمز از تفصیل وترکیب
وانکه ابال باید خواند والم مقدمه کتاب است پس صحت اش کرد
در دست وبنغز دبران قوله دم موجود خارج است الخ
ای تعین حضرت محمد صلعم بانتزاع تضمنی از موجودات واجبی
در معرض مسلوباتش بلزوم مسلوبات انتزاعی ووجود التزامی
مسلوبات مخصوصه ذات مبارکش بقیام مجازی باشتراک وصفی
ظهور نموده قوله دل موجود انتزاعی است الخ اسے
همچنین تعین حضرت ابراهیم از موجودات محمدی بانتزاع تضمنی
بمعرض مسلوباتش بلزوم مسلوبات انتزاعی ووجود التزامی
مسلوبات مخصوصه محمدی بقیام مجازی باشتراک وصفی در تحت
موجودات محمدی وهمچنین تعین حضرت موسی از موجودات محمدی بانتزاعی

تضمنی بمعرض مسلوباتش بلزوم مسلوبات انتزاعی
و وجود التزامی مسلوبات مخصوصه محمدی بقیام مجازی باشتراک وصفی
در برابر موجودات ابراهیمی و همچنین تعین حضرت عیسی از موجودات
انتزاعیه حقیقة محمدی و ابراهیمی و موسوی بانتزاع تضمنی بمعرض
مسلوبات شان بلزوم مسلوبات انتزاعی و وجود التزامی مسلوبات
مخصوصه محمدی بقیام مجازی باشتراک وصفی در برابر موجودات محمدی
و همچنین تعین حضرت آدم از موجودات ابراهیمی بانتزاع تضمنی
بمعرض مسلوباتش بلزوم مسلوبات انتزاعی و وجود التزامی
مسلوبات مخصوصه محمدی بقیام مجازی باشتراک وصفی در تحت
موجودات ابراهیمی و همچنین ظهور انبیاء غیر اولو العزم بانتزاع تضمنی
از موجودات اولو العزم بمعرض مسلوبات شان بلزوم
مسلوبات انتزاعی و وجود التزامی مسلوبات مخصوصه محمدی بقیام
مجازی باشتراک وصفی و همچنین وجود بعض اولیاء بانتزاع تضمنی
از موجودات در تحت اولو العزم و بعض در تحت غیر اولو العزم
بمعرض مسلوبات شان بلزوم مسلوبات انتزاعی و وجود التزامی

مسلوبات مخصوصه وغیر مخصوصه محمدی بقیام مجازی باشتراک
وصفی واسمی وهمچنین وجود مومنین عام بانتزاع تضمنی از موجودات
اولیاء الله تعالی بمعرض مسلوبات شان بلزوم مسلوبات انتزاعی
ووجود التزامی مسلوبات مخصوصه وغیر مخصوصه محمدی بقیام
مجازی باشتراک وصفی واسمی ووجود کافر بانتزاع تضمنی از
مسلوبات مومنین عام بوجود التزامی بمعرض مسلوبات شان
درتحت اولیاء الله تعالی باشتراک اسمی پس ازین در انتزاع بعد
انتزاع تنزلا عقل وفکر خیره است والله تعالی اعلم به درانجا که
خاصان بادراک وسعة حکمة ومعرفت نوع صفتة عترف بعجز اند
دیگران چه دارند **شعر** که خاصان درین ره فرس رانده اند
بلا احصی از تک فرو مانده اند ❊ **قوله** چه نشانیش در مسلوبات است
الخ ای مسلوبات واجبی لازم محمد ومسلوبات مخصوصه محمدی ای
مسلوباتیکه بذات مبارک صلعم وجود التزامی یافته بمعرفة
خودش ممتاز گشته ومسلوبات غیر مخصوصه ای مسلوباتیکه در
ذات مبارک صلعم وجودی نیافته انتزاعی است محض که در محل دیگر

جو د التزامی یافته بمعرفته خودش ممتاز گشته قوله و لیف
ل ها می خواند انتهی است از وصل با ال اشارت است بحصول
امر الا آنکه ال بتجاوز رتبی حیه استدراکش بی ولا آنه و به تجاوز
زمانی و مکانی ممتنع باشد قوله المقدمه کتاب است انتهی
ای برای تحقق مبادی که توقف مسائل بر آن است پس
این کتاب محصور بر دو جز است ای اول و هم آخر که مشیر
مفهوم ادات است ورنه بحث از موضوع له قرانی درست
نیاید تذییل اگر اول موضوع گفته شود نه هم آخر بدانکه هم آخر
منشاء حوادث ناگزیر است اگر گرفته شود بموضوع له اشارت
ترکیب بکار است و حال آنکه همان ح ای همیکه در ترکیب
واقع است پس بمقتضای توقف معرفته بر استدلال از
نفس موضوع له دلیل برای موضوعین است و اگر این شارت
گرفته شود مبادی متحقق نشود و فی استقرار موضوع که منشاء
عوارض بقیام حقیقی و مجازی است و تعلق معرفته و غرض
با وست بحث از ینها چنان کرده شود فلیتفکر ذلک الکتاب

لاریب فیه هدی للمتقین اللهم صل وسلم وبارک دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک وعلی انواره وشفعه فینا وترحمنا بہ فمن بعد من یشار یزد ویصل علی محمد وآلا احصی ثنا علیہ

ذکر کیفیت تفسیر کریمہ یا ایہا الذین امنوا لاتتخذوا الیہود والنصاری اولیاء مع الآیہ با دیگر مطالب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ اجمعین قال اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا لاتتخذوا الیہود والنصاری اولیاء بعضہم اولیاء بعض ؕ ومن یتولہم منکم فانہ منہم ؕ ان اللہ لایہدی القوم الظالمین ۝ ترجمہ اے کسانیکہ ایمان آوردند زنہار مگیرید یہود ونصاری را اولی خود بعض ایشان ولی بعض ایشان است یعنی یکی مر دیگر را که از دوست پس ہر کہ بولایت گیرد ایشان را پس بتحقیق او از ایشانست تحقیق اللہ تعالی براہ راست نمی برد قوم ظالمان را + باید دانست کہ نہی مستفید تابید است از آنجا کہ یعنی ممنوع الجواز

و اولیا جمع ولی از ولایت عامة الاختصاص بالمعانی که دلالت
میکند بر معنی قرابت و مدد و مالکیه و دوستی و تکفل کار مقصود آنکه
هرگز نگیرید یهود و نصاری را بولایت از هر جنس که باشد بوجوب
تحذر از منهی عنه بعموم اختصاص بالمعانی و هر که گیرد بحکم اقتضای
مخالفة خطاب نهی فانه منهم از ظالمان است پس قضیه این نهی
به قواعد فقه و عقائد در معنی ولایت عامه از عبث صغیره و کبیره
تا کفر و ارتداد خواهد شد چنانکه لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الآیة
پس قضیه نهی عام است و تفاوت در حقیقت منهی عنه
در مقابله یکدیگر از روی حقائق ثابته است و تاکید نهی
نزول متواتر و تاکید اجابت بوقف لازم در وقف النبی
صلعم و دلالت بر مغفرت محبیان از وقف غفران ظاهر است
پس اعراض ازین نهی کفر است چه وقوع کفر بانکار
فرضی منضم اقرارهای دیگر است العیاذ بالله تعالی منه
مگر آنکه با تسلیم و اقرار این امر خود را گنهگار در عدم ادای شرع
ای نفس خواند البته احکام حنفیه رم تزیش نتواند شد

مگر میرساند اصرار بر جنبث بصغیره و بر صغیره بکبیره و بر کبیره بقرب
کفر و برین بنا بر هر عملی دو مواخذه متحقق یکی در مقابله سوء
عمل و دیگرے در مقابله مخالفت نهی پس در معنی فانه منهم
از تاکید تشبیه استعاره مستفاد و در فهم قاصر همین است که در
صورت عدم توبه مغفرتش داخل تحت مشیته نخواهد شد بلکه
عذاب خواهد یافت بقدر استحقاق خودش و در معنی ان الله
لا یهدی القوم الظالمین مستفاد می شود که توفیق مرضیات
نیابد بدون قطع ازین تعلق ولایه و اظهر است که توبه بدون
قطع ازین علاقه توبه نیست یا راه نماید بسوی جنت بعدم عفو
آن یا از نیافتن توفیق مرضیات تشبیه باید دانست
که دعا در حصول هدایت بی سود است تا حالت بقای
این علاقه و اگر مفید شود همانا که تائب شود و در ورای آن
قبول از جنس استدراج است قال الله تعالی سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون ٥ پس زیادت میکند در عصیان
تنبیه حیف است بر داعی لنفسه لغیره در ورای هدایت

که با دعوی ولایت و ایمان اینقدر هم نمی فهمند که نسبة بهر دو
استدراج است آه مسلمانی مسلمانی را در تنذیر فانه منهم و ان الله
لا یهدی القوم الظالمین میخواهد و یاد نمی آرد قال الله تعالی من
یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها الآیة و باین استدراج بر قبولیت
دعاهای خود مینازند اللهم احفظنا و وفقنا لما تحبه و ترضاه تتمه
کلمات طیبات را در خصوص حصول سیئات وسیله آوردن ظلمی
دیگر است بر خود باوجود استدراج زیرا که کلمات طیبات با عمالها
خصوصیتی در حق خودش با قاری در حضور حق تعالی باشد ای
مردم آخرت را فراموش شدی شعر چون گرد با دگر فلک بر کشی چه سود
آخر چو خاک زیر ته پا نشستنیست ٭ اللهم تعالیت و اعلم ربنا
فاغفر لنا ما نسینا و خطانا و انت الغفور الرحیم وصل و بارک وسلم
دائما ابدا علی محمد رسولک حبیبک علی افراده و شفعه فینا و ترحمنا آمین

ذکر کیفیة تفسیر آیات کریمه اجعل الالهة الها واحدا
ان هذا لشیٔ عجاب وکریمه اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الآیة وکریمه
هو الله فی السموات و الارض الآیة وکریمه هو الذی

فی السماء اله وفی الارض اله الآیه وکریمه
کل شیء هالک الا وجهه الآیه وتاویل باطل نفی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه علی آله وصحابه
واتباعه اجمعین یارب شعر نگهدار مارا از راه خطا درگذار وهم خطا صواب نما
باید دانست فرمود سبحانه اجعل الالهة الها واحدا ح مستعبدانه
بهمه گر پرسیده آیا گردانید محمد صلعم اله متعدد وجود ها را یک اله
ان هذا الشیء عجاب ه تحقیق این سخن عجیب است یعنی توحید
در تکثر خلاف عقل و درایت ه وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا
علی الهتکم ح روان شدند سرداران قوم مکه آمده بودند گویان
که بروید و صبر کنید بر معبودان خود ها درین مخالفت که میان ما
و محمد که جای خطر است ه ان هذا لشیء یراد ه هر آینه این مخالفت
که میان ما و محمد است چیز خواسته شده است از طرفین که ترک
نتواند شد ه ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ح چون ترک نکنیم
که نشنیدیم اینکه با اعتقاد تثلیث توحید اعتقاد کنند در ملت

ق

پیین لہ اشارت ست بملت نصاری اه ان ہذا الا اختلاق
ہ نیست این سخن محمد مگر نو ساختہ ہد ازین گفتن کافران یعنی
اجعل الالہۃ الہاً واحدًا الخ ظاہر است کہ از لا الہ الا اللہ نفی الوہیۃ از
الہہ متکثرہ باطلہ تحقیقش بانہا در دلہاے خود شان و تصدیق
واقرار بالہہ واحد حق نفہمیدند و نیز از کریمہ ما سمعنا الخ دلالتی
برین عیانست در نہ بگفتند کہ نفی الہہ کہ سلف شان می پرستیدند
باثبات الہ واحد میفرمایند واین جاے استبعاد نیست کہ نفی
متکثر واثبات متوحد خلاف عقل و بداہت نیست گر استبعاد
دررزند باین حق از مشاہدہ کیفیتہ باطلہ ملت پیشین المقصود محل
استبعاد توحد در تکثر است و بعکس این چنانکہ اجعل الواحد
اثنین کہ از ممتنعات عقل و بداہت است یا رب چہ رو داد این
ماولانرا کہ بانچہ کفار استبعاد ورزند ایشان حجیت خود برا اثبات
توحید وجود سے سازند کہ متولد شد تو وحدت قدیمہ را کہ
مبرا از شائبہ حدوث است دید توحد و تکثر حادث الہہ باطلہ
ندانند این چہ اعتقاد است دور از حقیقۃ نعوذ باللہ تعالی منہ

وہم اعراض بدابت ونسق عبارت یعنے کہ مفعول ثانی
تابع وصفت مفعول اول در وقوع فعل مقصود جز این معنی نبود
کہ ایا الٰہ ہست کثیرہ را الٰہ واحد گردانید واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب
ناولان خود را از اختلاق خود توجیہ دہند و بفہم معانی قرآن
مجید مجتہد العیاذ باللہ تعالیٰ منہ خلاصہ شان نزول آیت
کہ کافران قریش از آنحضرت صلعم مصالحہ خواستند تا الطال
دین معابید شان نفرمایند آنحضرت صلعم فرمودند مصالحہ ہست بر قول
لا الٰہ الا اللہ اگر بپذیرید پس مستعد شدند بانکہ اجعل الالٰہ الخ چنانکہ
مذکور شد اعبدوا اللہ ما لکم من الٰہ غیرہ باید دانست کہ لیس ابت
و غیرہ اسم مؤخر شد و لکم و من الٰہ متعلق باخبر ہست حاصل اینست
کہ نیست برای شما الٰہی کہ ہست غیر اللہ نیست ای عین اللہ است
و درین صورت غیرہ خبر منصوب است اسم منونہ مقلوب من جلالت
اجماع نفع است باید دانست لکم مربوط بغیرہ متعلق ثابت است
و من الشیبین از تعریض بناء غیرہ مزعوم مخاطب و این ہر دو معنی
بہ است بحاصل نفی عنہ و درین نظم شریف تحرز است

نقص ... (marginal note, partly illegible)

ازالہا لکم کہ مغیر معنے مراد ما دل است ای ادیب در ترکیب
نظم تعمق کرده تدبر بنگر و نیز باید دانست کہ اللہ عزوجل اصنام را
الہہ نفرمود البتہ بلکہ الہہ فرمود لو کان فیہما الہۃ الا اللہ لفسدتا
الآیہ پس تفسیر این کریمہ در ذکر کلمہ طیبہ مذکور است و تعبیر
کفار اصنام را بالہ باطل است فکیف این اصنام را الہ بلکہ عین اللہ
گفتن واللہ تعالی اعلم بالصواب ہو اللہ فی السموات و الارض الآیہ
باید دانست لفظ اللہ متعلق بہ نتواند شد و نہ مادل باسم صفت
بنا بر علمیتش پس متعلق بہ مستقیم معنی فی السموات والارض کہ ضرور است
بحذفش متبادر است اگر متعلق بہ لفظ ظاہر گرفتہ شود فی السموات
والارض ظرف مجازی باشد و ظاہر از تقیید احکام ظرف و مظروف
حقیقی یعنی کہ ظرف متوسع و مقدم و مغایر باشد مظروف را
مبرا است مثلاً محدود و فیہ لادلیل علیہ اینکہ سموات و ارض مظہر
و ہم عین ظاہر باشد بنا بر این تعدیل اینکہ احکام ظرف و مظروف
حقیقی و ہمچنین دیگر متعلقات بما مستقیم معنی جائز و نیست اگر مراد
متعلق بہ لفظ اللہ اسم صفت است بہ معنی پس منع جنب انقطاع

در ذکر کیفیت کلمہ طیبہ مذکور است م بنابرش تعلیل نسب ام فز
معنی وصفیہ بلفظ اللہ کہ علم لوصف مبالغہ است تعالت
اسمائہ وجلت صفاتہ واللہ تعالی اعلم بالصواب ہو الذی فی
السماء الہ وفی الارض الہ ہو الذی فی السماء الخ نظر فیہ ومظروفیہ
مجازی سبب از احکام ظرفیہ ومظروفیہ حقیقی ش چنانکہ
در تفسیر کریمہ ہو اللہ فی السموات وفی الارض مذکور شد م ہمچو زید
زید فی الدار قائم حاصل آنکہ ان ای اللہ در آسمان الہ است و ہم
در زمین الہ است نہ غیر او و ازین نظم نتوان فہمید کہ الہی
کہ در آسمان ست و الہی کہ در زیر زمین است عین اللہ است
و معلوم نیست کہ اللہ در آسمان کیست و الہ در زمین کیست اللہ تعالی
نفی الہہ میفرماید ولو کان معہ الہۃ کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا لاکن از قول ما و ان الہہ واضح باشد
کہ در زمین اصنام را کہ معبود مشرکان اند الہ قرار دادند
و در آسمان ملائکہ ہم الہ تراشیدہ بودند کہ این ہمہ الہۂ سماوی وزمینی
را عین اللہ گویند نعوذ باللہ تعالی من ذلک تعالی اللہ عما یصفون

حق شئ هالك الا وجهه" باید دانست که هالک عدم لاحق است
بوجود سابق العدم نه بوجود فارغ العدم و نه بعدم آنست هالک
بمعنے عدم مطلق شئے نحن مستبعد فیه است از آنکه علم وحکم بر عدم
مطلق متواند شد والله تعالے اعلم بالصواب اللهم صل وسلم
علے محمد نبی الرحمة وعلی محمد آله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

ذکر کیفیت وقف لازم بر آیه وما یعلم تاویله الا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله و
اصحابه واتباعه اجمعین قال الله تعالی هو الذی انزل
علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تاویله ج وما یعلم تاویله الا الله ج والراسخون
فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب
٥ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة

انک انت الوهاب ترجمه اوست که فرود آورد بر تو کتاب بعض از ان آیات محکمات اند ای استوار کرده شده در افادت مقصود آن همه اصل کتاب هستند یعنی از مقاصد صریحه و دیگر متشابهات اند ای و معنیین موقوف علیه تشابه احتمال پس آن بالذات باشد بدلالة اللغة بمعنی موضوع یا بالعرض همچو استعاره بدلالة محاورة بمعنی غیر موضوع پس اختیار کرده شود معنی المقصود و ازین کریمه واضح است که جمله آیات محصور است در محکمات و متشابهات پس لیکن آنانکه کجی است در دلهای شان در پی می روند آنچه را که متشابه شد از ان کتاب بنا بر خواست فتنه و خواست تاویل متشابه و حال متشابه اینست که نمی داند تاویل آنرا جز خدای تعالی

والراسخون فی العلم الخ و استوارا ان در دانش متشابه که میگویند ایمان آوردیم متشابه بقطع نظر از خواستن فتنه و خواست تاویل موافق مواجه از محکم و متشابه از نزد پروردگار ماست و نمی ذکر الخ و هرگز بداوای مخصوص متشابه نمی رسد مگر آنانکه صاحبان عقول هستند بحصر وجه استثنا مستثنی منه و مستثنی و مبالغه

وبخاصیت باب ربنا لا تزغ قلوبنا ای پروردگار ما محفوظ
دار از کجے دلہاے ما پس انکہ راہ رست بخشیدی ما را بعلم
وعمل وبخش ما را از نزد خود رحمتہ یعنی اجابت یا علم دیگر انک انت
تحقیق تو بسیار بخشندہ ہدا یتہ فہم اگر این عطف والراسخون
بر جملہ باشد منع علم تاویل متشابہ بغیر اللہ تعالیٰ است وحال انکہ
ندانستن انبیاء تاویل متشابہ را خلاف شان نبوت است ونزد وے
عبث واگر مستثنی باشد گو فارقی در حد نفس صفۃ علم حق
سبحانہ عن متشابہ وعلم راسخین است نہ در حد معلوم چہ اشتراک
در حد معلوم ہست ای معلوم اللہ تعالیٰ وغیرہ تعالیٰ ہم ضروریست
نہ در حد مجہول ہست اسے مجہول غیرہ تعالیٰ ہم پس عدم اشتراک
در معلوم تخصیصا ہست ای معلوم اللہ تعالیٰ فقط ہم است نہ در
معلوم تعمیما ہست ای معلوم اللہ تعالیٰ وہم معلوم غیرہ تعالیٰ ہم
وہر انکہ علم تاویل مقصود متشابہات در اصل محتاج محکمات وحی
است یا الہام چنانکہ قطعی ہست ہمچو الہام انبیاء رضہم ہم باشد
یا ظنی ہست ہمچو الہام اولیاء رضہم پس دلالتی بر صحتہ تکلمہ

وتخصیص مذکور ش یعنی کدام متشابه معمم العلم است بین الله
سبحانه وغیره سبحانه وکدام مخصص العلم بالله سبحانه م لی وحی
والهام تواند شد و بدانکه این وقف لازم و وقف النبی صلعم
و وقف غفران بر مستثنی منه در اسرار خود از متشابهات است
اگر به ثبوت قطعی صریح ش ای از ارشاد پیغمبر عم م باشد
فهو المراد والا ظنی خیالست که وقف لازم مفصلی است بنابر
تخصیص ضروری ش ای انچه علمش خاص است برای الله
سبحانه م وعطف موصلی است بنابر تعمیم ضروری ش
ای انچه علمش مشترک است بینه تعالی وغیره تعالی م پس
از فصل امتناع فیما فیه الامتناع واز وصل اشتراک فیما فیه
الاشتراک لازم و حقیقة وقف النبی صلعم و وقف غفران از
سر وقف لازم خود پیدا است پس وقف بر والراسخون فی
العلم بوجهی از محکمات و متشابهات ملزوم یا بی لزوم ش
ای بوجه وقف محکم لازم یا غیر لازم و بوجه وقف متشابه
لازم یا غیر لازم م بفهم در نمی آید مگر وصل بنابر

[illegible]

توصیف نه خبر که لازم عطف جمله بر جمله است پس که مفید نفی علم با
در همچنین متشابهات است چنانکه مذکور شد م و قول ربنا مقصود
متشابهات علما است در خلاف ابتغاء فتنه و در ین ابتغاء تاویل آن
موافق موابد لا له عطف و آنکه ایمان بر مجهولات ممتنع باشد و بعض آیه
متشابه لی نفع و ربنا لا تزغ قلوبنا الخ دعا بر استقامتش هست عتقادا
و عملا زیرا که بعض در قوسوس تاویل ان اتبعا الفتنه را می هست اعتقادا
و عملا و هب لنا الخ دعا بر قبولش با زیادت علم مد آنکه از راسخون
فی العلم علما متشابهات غیر انبیاء مقصود هستند که دلاله بران خود
از وال راسخون فی العلم بعد م اختصاصش با نبیاء و الف و لام تعریف
بر علم است و نیز از ما یذکر الا اولوا الالباب و دعای ربنا لا تزغ الخ و
شان نزول پیدا است پس انبیاء در ین اشتراک مجال ممتاز
باشند و اگر الف و لام جنس گفته شود از تعمیم علم اشتراک فیما فیه
الامتناع لازم و الله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل و سلم علی محمد
نبی الرحمة و علی اله کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به -
ذکر کیفیة تفسیر الحدیث الفقر لا صلوة الا شفعه و ما فیها

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابته
واتباعه اجمعين اعلم ان في قوله صلى الله تعالى عليه وسلم لا صلوة الا
بشفعة ان كانت الصلوة مستغرقا جنسا فالاستثناء يفيد الحصر والحصر
لا ينتقض ولا دليل على حصر الصلوة ان فلة فكيف استثناء الفرض
عنها وتعارضها بالثلاثية والرباعية وما زادت وان كانت مخصصة
معهودة ذهنيا فلا دلالة عليها ش اي المخصصة المعهودة الذهنية
م ولا نفي لغيرها ش اي مخصصة معهودة ذهنية م وان
كانت محدودة في شفعة من التحريمة والخروج لها فان فصل من شفعتين
بخروج وتحريمة غير الاولى فلا جبر لنقصان في شفعة اولى بسجدة
سهو في شفعة ثانية وان لم يفصل فيهما فليتا الشفعتين منفصلتين
وكذا ش كسجدة السهو م بناء شفعة ثانية على شفعة اولى لان
البناء في حقيقة واحدة لا متغائرة ولا تحريمة محدودة فان
فصلت فلا بناء عليها وان ثبت فلا انفصال عنها دفي اعادة
شفعة بفساد احدهما خالف ابو يوسف بابي حنيفة ومحمد رحمهم الله تعالى

با عادة شفعتين فقال رسول الله تعالى صلى الله تعالى عليه وعلى آله
وسلم عن معنى الحديث الشريف فقال صلعم لا ركعة اي نفي ركعة
لا ما زادت من الركعتين بتحريمة وخروج واحد فتقدير الكلام الشريف
ان لا صلوة بركعة الا بشفعة فاية صلوة لا تخلو من شفعة فاشتملت
الفرض والنفل من شفعة وما زادت فيجبر بسجدة سهو في شفعة اولى
في شفعة اخرى ورفع التعارض من الذي ذكرت م ومواظبة
الوتر على الثلاثة بتحريمة تقتضي نسخ ركعة وخمسة وسبعة في الوتر
اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى انواره كما تحبه وترضاه
وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية تفسير كريمة قالوا أانت فعلت هذا بآلهتنا
يا ابرهيم قال بل فعله ق صلے الى آخرها

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه
واتباعه اجمعين قال الله تعالى حكايتا قالوا أانت فعلت هذا
بآلهتنا يا ابراهيم ط قال بل فعله ق صلى كبيرهم هذا فاسئلوهم

ان کانوا ینطقون ٭ ترجمه گفتند آیا تو کردی این کار بخدایان ما ای ابراهیم گفت بلکه کرد این کار کلان شان اینکه گفتیم بپرسید از زبان شکسته اگر باشند که بگویند باید دانست کلام ستنا مبهم شد از کمال بلاغت وفصاحت بمقتضای حکمت در اظهار صدق والزام سکوت بر مخاصمین تا دلیل مقصود آنکه بل برای ترقی است که نفی ما قبل نمیکند ووقف ق بمعنی قیل علیه التوقف وصل یعنی اولویة الوصل بنابر اتصال فاعل یعنی لفظ کبیرهم از تشابهات تشابه فی الذات یعنی توقف مشعر اقرار واتصال بعد التوقف بلفظ مبهم کبیرهم فی انکار مهیج ابهام وتردد مستفهم واگر از کبیرهم ذات شریف حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واز هذا بقوله بل فعله کبیرهم که معرفه حسی قریب هستند یا احد المفعولین فاسئلوهم است و فا در جزا رشرط متاخر نه بل برای اضراب که نفی ما سبق وتعلیل وقف ق است ونیز مشار الیه هذا کبیرهم هذا دلیل که کبیرهم در مقصود ابهام است و هذا در مقصود تعریف بسر موافقت نکنند ونیز اگر معرف شود بت کلان کذب بالعمد خلاف

عصمت از کبیره است و مبطل ترقی و اگر معروف شود نفس
مبارک حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بقصد
بالقصد اضراب باطل است و مقوله فاسئلوهم ان کانوا ینطقون
مهمل فکیف ماذا یعبرون فیا ایها المومنون اتقوا الله العلی العظیم
فی الانبیاء صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم وسلم و نسبت ایهام
در کلام ایشان چه در شب هجرت حضرت صدیق اکبر رضی بجواب
پرسنده نسبت رسول الله تعالی صلعم که این کیست فرمود
رجل یهدینا السبیل و حضرت صلعم بجواب پرسنده که
کیستید فرمود انا مائی + از انجا که کلام صادق فی وجه و محتمل
کذب فی وجه بقصد واقع شد بمقتضای کمال تنزه برآن
نادم باشند و نفس خود را ملوم و تماشع سازند قال صلعم فیقول
انی لست هناکم و میگوید کذبت ثلث کذبات کذبهن و نیز باید دانست
بر تقریر کذب بالعمد اگر قبل از نبوت هست جائز است و لو واقع باشد
که در محل کذب واجب باشد و اگر بعد از نبوت است کبیره بعمد هر
جائز نتواند شد مگر کلام با دله الله تعالی کذب بالصواب

اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه وترضاه وسعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة تفسیر کریمه انا فتحنا لک فتحا مبینا الی آخر الآیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی اله وصحابه واتباعه اجمعین قال الله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا دمیتواند شد که فتح عبارتست از کشف ظهور تام متضمن استجماعی بالانطباق صنعه مانعه که بموجود اول بر بنای حصول اشیا از صانع متحقق التعین والتخصیص درانست بدلالت حرف تحقیق واشارات اتصال ضمیر مع الغیر مشیر بصفات زائدین که منشا تعین حوادث است از روی حصول شبه صنع حوادث ازو وتوسیع مفعول به بحذف وتخصیص مانع الشرکت بلام وتاکید بمفعول مطلق موصوف بابانة مانعه ش ای لصفته مبین م واین فتح کامل معلل به مقدم تقدیم تشریف تخصوصیه مقصود اظهار ومعرفة موجودات قدیمه بحدوث مبنی علیه اولیه

ش معطوف علیه و معطوف مضاف و موجودات قدیمه مضاف
الیه پس اینهمه مضاف الیه مقصود و بحدوث متعلق اظهار و معرفة
پس اینهمه مضاف الیه خصوصیة بنا بر تعلیل مانع الشرکت مربوط با
تقدیم تشریف و مبنی علیه اول آنکه مبنی علیه است از حادثات اول
م برای مغفرت مخصصه ش بمفعول ثانی لصلة الام ای لک
م ما تقدم و ما تاخر از ذنب خاص او صلعم بدلالة اضافة لامی
و خصوصیة متعلق به ش باید دانست هرگاه متعلق به ممنوع الشرکت
است متعلق نیز م اعنی مسلوبات لازمه مخصوصه محمد صلعم
متقدمة و متاخرات ش معطوف علیه و معطوف حال از
مسلوبات لازمه است اسے آن سلب کمال است بعدم
متقدم و متاخر م فارقة ش صفة ذو الحال مع الحال
م بین العبد و المعبود عموما بنا بر جامعیه ش ای آنکه در غیر او
صلعم نیز یافته شود م و خصوصا بنا بر مانعیه است ش آنکه
در غیرش صلعم نیافته شود و پست مربوط است به متعلق به حاصل آنکه
این فتح کامل علة مغفرت ما تقدم و ما تاخر از ذنب است م

یا بتقدم و تاخر بر حکم ظهور جامع و مانع س اشارت بظهور یکه

در غیر او صلعم است جامع معاس وجه و مانع معاس وجه م لیس بهر وجه

این ذنب و مغفرت شامل خواهد شد بر وجود انبیاء و اولیاء تضمنا

تبوتیاس ش ای از روی وجود تضمنی انبیاء و اولیاء علی نبینا و

علیهم الصلوة و السلام المعفات تبوتیه در تحت سر مرکزم و

التزاما سلبیاش ش ای از روی وجود التزامی انبیاء و اولیاء

عم از صفات سلبیه در تحت سر مرکزم پس مغفرتش باوصف

لزومش اشارت است به قطع نظر از ان باختلاف اوان

متصلا بدلالة عمومیة مضارع و اتمام نعمت عبارت است مظهریة

تامه فی اختلاف الاوان اتصالا و هدایت صراط مستقیم ساختن

بی زیغ است بدلالة جامعیة مظهریة تامه بحقیقت وجه انا فانا

در اختلاف اوان اتصالا و نصر موکد عبارت است تائید سبحانه

در وجود انوار تجلی واجب سبحانه در نفس مبارک صلعم علی الدوام

حالا و مستقبلا و تم اگر بقلب سلیم تدبر کنی بر این مفهوم ما تیاخر

من الآیات مشیر است به این محبوبیتش صلعم که خدای

بی نیاز قطع نظر از فارق سفر باید و محقق است که بملاحظه
موجودات تخصیصا قطع نظر از مسلوبات است و تجربه کسی که
عبس و تولی ایما فرما است بانتساب ذنب غیر ممنوع الاشتراک
مستلزم الوهن چه جا است ش چنانکه فرمودند از ذنبک ذنب
امته مقصود است م و نیز مخالفت لفظی ش ای اضافت
که مقتضی ذنب خاص است نه ذنب غیر م و معارضت بعض
شرعی یعذب من یشاء ظاهر ش چنانکه فرمودند هرگاه ذنب
امته منسوب بحضرت محبوب مرحوم مطلق است همه مغفور است
موید ان الله یغفر الذنوب جمیعا است پس معارض شود
یعذب من یشاء را م و جای دیگر فرمود و استغفر لذنبک و
للمومنین این خود مفارق همگر است والا مکرار معنوی
مهمل ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + از نجا
بدیدن محمد صلعم دیدن خدا است تعالی شانه و الحق
اصلعم دیده جان من باید الله سبحانه جزاء دادن
دیدن رو ترا دیده جان من باید × این کجا مرتبه چشم جهان بین من است

هرگز بحقیقة مغفرت و ذنب آن معصوم از مسلوبات غیر مخصوص
محمدی صلعم نرسد و نیز تواند شد که این بشارت است
بر لجوی حبیب خود تعالی صلعم در اندوه ذنب ما عبدناک حق
عبادتک وحق عبادت آنست که مقابل شود بالوهیة کامله غیر
محصوره در ظهور موجودات و مسلوبات لازمه مخصوصه محمدی
صلعم و آن بلزوم عدم ظهور او فی بوجوب نقص و حضرت
تکلیف بتحقق حق العبادت و الا تکلیف و هو صلعم معصوم ظاهرا
و باطنا و آنچه گفته شد از روی حقیقة مجمله التفصیلات
و نیز شامل بشارت گشودگیست از زبان حال و مستقبل بفضل و
ینصرک الله نصرا عزیزا موکد بمفعول مطلق هم و فتح مکه
مبارکه بقرینه محل بروز اینست صلعم الفتح مبادی مکه قال لیغفر
و مغفرت ما تقدم و ما تأخر من ذنب محو ما و این قصد غیر مصرح
بوحی تواند شد و از اینجاست که صلح حدیبیه که بعد و اصحاب
حنفیه فتح مکه است اول فتح باشد محمول بر خلاف العیاذ
بالله تعالی منه قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله تعالی آمنین محلقین رؤسکم ومقصرین لاتخافون فعلم مالم تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا ۞ پس این قصد وصلح حضرت حبیب کبریا صلعم که متضمن وقائع ظاهر و باطن ست از اسرار علام مالم تعلموا است ولعبد حجته مقصود منش اسے اتباء علام که از اسرار علم مالم تعلموا ست هم اخبار صداقت واوصاف حضرت رسول مقبول خود تعالی واصحابش صلعم چنانکه فرمود تا آخر رکوع خود ظاهر والله تعالی اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جمیع اله و اصحابه وتوبته و شفیعنا وترحمنا به

ذکر الحکمة فی معنی سورة الحشر نفاتحه والکافرون تعلی ما یدی لبیه ماده

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله بنعمته ونصلی علی رسوله محمد بن عبد الله وتسلیما واصحابه واتباعه اجمعین اعلم ایها المؤمن انی معنی سوره ...

بان اذا عامته زمانا حقيقة بتضمن الشرط مجازا وجار بمعنى باص لتقضير
المفعول لتعدية والضرورت تخصيص بامو المقصود للنصر والفتح متوسعا
بحذفه فهو كم لاعائبا لا استثنا بصلعم بنه فيشير الى معنى اذكر والنصر
هو فى ايجاد الموجد اثر اس ش تميز بين الايجاد و بين النصر م لفعل الله
حميد الفعال بلطفه س ش يتعلق بالايجاد او النصر م والفتح
هو نكشاف الحقيقة بلا القدم تضمنا منطبقا باصله والتزاميا منه
س ش يتعلق كائنا والضمير المجرور الى القدم م على تفاوت
الدرجات فخصص بصلعم لشرف الخطاب لاظهار درجته العليا
صلعم ورأيت بمعنى بصرت حال للمفعول المخصوص من التوسع
والناس مفعول موصوف ويدخلون حال الصفة لا المفعول
الثانى للمعنى علمت لفعاليته س ش الضمير راجع اليه يدخلون م و
دين الله عام فيشمل دينه حقيقته المستجمعة التضمنية صلعم والاسداد
المسلوبة بالنزمته بها س ش الواو حالية لبيان حالت الاضداد المسلوبة
بانها ملزمته بحقيقته المستجمعة التضمنية صلعم م وتسبيح
التنزه عن شوائب النقص والحمد بمعنى مجهول اى محمود ية على فعاله

والاستغفار طلب الستر وحذف المفعول للتوسع بمعنى لهم
والامران بالاشتراك فطلب تاكيد من غيره صلعم وتشريف
بالخطاب له صلعم والتوبة هي رجوع مطلق فتقييد بمحل كما تاب العبد الى الله
وتاب الله عليه فالمعنى اذكر حبيبي اذ جاء كم نصر الله والفتح في وقت
الازل وبصرت الناس يدخلون في دين الله القصاف افواجا
من آدم عليه السلام الى آخر الزمان فيه س ش اي وقت الازل
يتعلق ببصرت م هذا تذكير له صلعم بما وقع في وقت الازل من
رتبة صلعم هو شرح الصدر فالم نشرح لك صدرك اشارة اليه
وما ذكر في القران المجيد وبعضه يبين لبعضه ما هو شرح الصدر
الا اذا جاء نصر الله والفتح ورايت الناس يدخلون في دين الله
افواجا تخصيصا على المراد س ش اي مراد اختيار الاية على ما نزيد
او مراد ذكر دين الله المقصود لتضمنه بالموجودات والاضداد
المسلوبة ملتزمة بها فلا حاجة الى ذكر بالخصوصها م فهذا هو
س ش اي شرح الصدر م واخبار بما وقع ويقع في عالم
ومن دخل الناس في دين الله افواجا من كل جهة

ان الله معهم اذا كان الله معهم فلا شي اشد منهم

فسبح بحمد ربك اي سبح بمحمودية ربك في جميع الافعال في جميع
الاحوال متعلق بالمربوب على النصر والفتح جزاء الشرط في وتحت
جعل الجاعل المطلوب والموكد من غيره صلعم والتشريف بالخطاب
له صلعم واستغفره جزاء الشرط لفا ونشرا او غيره ص اي غير الجز
م اي استتر من الله الستار للمسلوبات الموجودة الملتزمة على
تفاوت حالك ولهم من الانبياء والاولياء والمومنين فالاستغفار
على الاستغفار فهو شفاعته تامة منه صلعم وتشريفا بالخطاب بماله
صلعم ومن غيره صلعم لنفسه او لغيره مطلوبة او موكدة ولما استتر
من المسلوبات فانظر ماذا ترى من الموجودات انه هو الرب السبحان
المحمود كان توابا اي رجاعا اي متوجها في الدارين مبالغة التوجه
عليك وعليهم بستر ما يستر باستغفارك يا حبيبي فالمغفرة
المغفرة والمعنى اشتمل ما هو شامل في النصر والفتح ويمكن
ان يختار رجاء ما ضيا والنصر والفتح في افتتاح الممالك
عموما ازلية وخصوصا مرتبا على نزول السورة بعد افتتاح مكة
المباركة فدين الله يا دل الاسلام على المحل والشرط لصحيح [illegible]

جعل الجاعل لتحقق الواقع فی الزمان الماضی وعلی زبہا
قبل افتتاحہا ان یکون جاء مستقبلا متحقق الوجود باذا والماضی
وکانہ جاء والشرط یصح علی الوقوع بجعل الجاعل لتحقق الوقوع
فی الزمان المستقبل وبہذا رایت فیہ خاوون جال للناس فہو تحقق
تحقق الفعل للمفعول فیمکن ان یکون رایت لو بمعنی مستقبل متوسعا
للاستمرار لعموم المفعول الموصوف بوصف عام نظرا الی خلقتہ
صلعم واجبۃ التوسع ش کما یظہر وجوب التوسع فی ذکر کیفیۃ
تخلیق نور محمد صلعم من نور اللہ سبحانہ والمخلوق کلہ من نورہ
صلعم والکمالات الثبوتیۃ اللہ سبحانہ فیہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
والنقائص السلبیۃ من اللہ سبحانہ فیہ صلعم م فیما من النصر والفتح
المستقبل عام ازلیا وخاص مرئیا واستغفرہ لہم علی سوق الکلام
لاالک واعلم ان الجزاء الشرط ممکن وقوعا تابع الشرط زمانا
ش ہذا جواب ما قیل ہہنا لا یوافق الجزاء الشرط زمانا ہم ولتوابا
بمعنی قابل التوبۃ ہی رجوع عن الذنب لا یوافق استغفرہ
ان الاستغفار طلب المغفرۃ لما وقع من الذنب لا رجوع

منه ولكن يوافق بمعنى رجوع مطلق بتقيد محل كما ذكر
اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه
وشفعه فينا وترحمنا به ثم الى معنى سورة الفاتحة بان الحمد مصدر
مجهول بلام المعهود الذهني او التعريف والفاعل المتوسع فكان المبهم
سبحانه او غيره فالحاصل ان المحمودية المستقلة لا تحتاج في
مقصوديتها الى فاعل بخلاف المعروف ش اي المصدر
المعروف في مقصوديته يحتاج الى فاعل م من اي فاعل
لله على خلقه الخير والشر في تربية العالمين كما قال رب العالمين
الوصف باستدلال العقل فلفظ الرب شامل لمعنى الخلق
والعالمين منبي عن تنوع العالم والعالم هو المربوب الرحمن
مالك يوم الدين الوصفان باستدلال النقل ذكر صفتي
قبل ذكر مالك يوم الدين لاطمينان قلب لرؤف الرحيم بالمومنين
صلعم ش هو صلعم م فالرحمن خاص لاسمه تعالى لخصوصية
الوصف به تعالى بسالغة فمنعه لغيره تعالى اسما ووصفا
فبالوصف خاص باسمه صلعم على مربوبية الاولى

معنى الرحمانية فخاتم لغيرها معنى استجماعه صلعم وفيه اشارة الى مقاصد
الرحمن على العرش استوى متعلقا بصفة تقدمته ش اى متعلقا
بصفة رب العالمين التى تقدمت وصف الرحمن م بدلالة وجوده صلعم
كما هو فى حد وتسعيم البهاش اى مقاصد الرحمن على العرش استوى م
فانظر ماذا ترى من عظمته صلعم والرحيم عام بمقابلة خصوص الرحمن فلا يجوز
له الخصوص وخاص بمقابلة عموم الرحمن فلا يجوز له العموم فلما تحقق
الايمان بالوصفين المقصودين اى معرفة الله تعالى من ربوبيته واليوم
الاخر احتياجا الا الاستدلالين من تعلق العالم من ربوبيته دلالة عامة
واشتغل مع الاقرار اياك نعبد لتخصيص بالعبادت الخاصة له تعالى
من حيث انه سبحانه خالق لا تشتمل العامة والا فكيف ان اشكر
ولوالديك مع واشكروا الله انكنتم اياه تعبدون واسجدوا لادم مع
اسجدوا لله الذى خلقهن انكنتم اياه تعبدون واعبدوا الله انكنتم اياه
تعبدون وضمير المتكلم مع الغير موضح ان كل التقاتون بكل قنوت
وفى اشتراك الغير فى الفعل مسائل التى لا يسعها المحل منها
العبادة لغير عمل عامل لغيره فهى مش اى العبادت الخاصة له تعالى

من حيث انه سبحانه خالق لا الشتمل العامة ثم تاثبت مع تقدم
تعريفها وتصديقها على اقرارها من الحمد لله الى يوم الدين والا الاقرار
على المجهول فكيف واياك نستعين التخصيص بالاستعانة التي منه
تعالى من حيث انه سبحانه خالق لا الشتمل غيرها والا فكيف من تولى
الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون وضمير المتكلم
مع الغير كما وضح اهدنا الصراط المستقيم الاستهدار الى الصراط المستقيم
الذي هو ايمان بربه بمعرفة رب نبيه ورب شيخه كما قال سبحانه قالوا
امنا برب العالمين رب موسى وهارون والا لبطل التقليد ففي الجاهلية
ولا ايمان لو كان بربه مع انكار نبيه كما قال سبحانه قال امنت
برب الذي آمنت به بنو اسرائيل فبرب محمد صلعم تخصيصا بخصوصيته
على مركزيته العامة على مظهريته الرحمانية التي هي بدو معاد والا لبطل
الاستجماع المقصود وضمير المتكلم مع الغير كما وضح وحذف الى لقرب
المفعولين اشارة الاتصال بينهما واللام للعهد الذهني فتوافق
البدل اسم صراط الذين انعمت عليهم الانعام هو ايمان بربه
بمعرفة رب نبيه ورب شيخه فبرب محمد صلعم كما قال سبحانه

واذا اخذ الله میثاق النبین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم
رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه فالانعام علیهم وعلی
من تبعهم والا فکیف تخصیص الملت الواجب لعموم البدل فی وجه الاحکام
واستحصال حاصل فی وجه معرفة الله تعالی غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
فی الوصفین اشارة الی تنزه ایمانهم وعاقبتهم فی الدارین و اشارة
الی مغضوبیة وضلالت من ضل عن الصراط المستقیم عموما ولو یشیر
الی الخصوص بلا غش ولو الی الیهود والنصاری م والا فکیف بتعقیم
الاستثناء لغیر المخصوص وکیف اشتماله بصراط الذین انعمت علیهم آمین
هذا ما کتب اجمال بالاشارات التی تشتمل مفصلات القرآن المجید
یا ایها المرء لا تفهم الاجمال الا بمعرفة حقیقة الرسالة المحمدیة ولا تفهمها
الا علی قدر الوصول حقیقة الولایة الصدیقیة والولایة الاجتبائیة
اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه وترضاه
وتشفعه فینا وترحمنا به ثم سئل فی معنی سورة الکافرون قال
احد اعدوک نفسک التی بین جنبیک اشد کفرا من الکافرین
لا اعبد ما تعبدون مومخالفة بمرضات الله تعالی هی الجهاد الاکبر

فالاصغر منه لكم دينكم هو المخالفة المخصوصة المقصودة بغير مرضات الله تعالى ولي دين هو المخالفة المخصوصة المقصودة بمرضات الله تعالى

فالمجابهات تخصيص منه ش اي من الدين م فالجهاد بالكفار

منها وان لم يستقم المعنى فكيف تحقق لا اعبد ما تعبدون لكم دينكم

ولي دين وهدي الى اظهار كسر نون دين لانه علامة حذف اليا

للوقف في اللفظ والا الوقف على الوقف ولا اعبد وفي المعنى

على تحريف الدين المخصوص فان لم يظهر الكسر فالدين منكر فلا يجوز

الدين المعروف المخصوص المقصود فعلى هذه القراءة تفسد صلوة من

لم يظهر الكسر فان قيل لا تفسد على قراءة تنوين الرفع المأول

بالتخصيص قلنا نعم ولكن الحكم بالفساد على قراءة بالياء لا قراءة بالرفع

فلو لم تكن القراءة بالرفع لفسدت ويقال الاولى اولى ش لان الصراحة

اولى من التاويل م ولا دليل على حذف اليا تخفيفا ثم ش

على حذف م الكسر وقفا بل الوقف يفيد فائدتين ش اي

التخفيف والوقف م لا التخفيف ش اي لا يفيد التخفيف لفائدتين

م وكذا الاظهار في مثله اللهم صل وسلم على محمد نبي الرحمة وحبيبنا كما تحبه وترضاه وتحفظنا وترحمنا

ذکر کیفیۃ تفسیر آیۃ الکریمۃ الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا واقعۃ فی سورۃ المائدہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستغفرہ وعلی الہ وصحابہ و اتباعہ اجمعین الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا الایۃ لابد من مصداق الثلثۃ المذکورۃ فی الآیۃ الکریمۃ ای دینکم ونعمتی والاسلام دینا فان لم یفرق بینہم فالتکرار معنا وان یفرق بما لم یقصد فی الباب وزمانا حالا فکیف الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا تحقیقا فالیوم اکملت لکم دینکم ہو الاعتقاد بما ہو الحق عموما مما سبق الی ما لحق زمانا حالا لانہما ہو دین واحد ای من شریعۃ آدم الی شریعۃ محمد صلعم دین واحد قال سبحانہ ہذا الدین الواحد ای مما سبق الی ما لحق مع واتممت علیکم نعمتی ہو اتمام نعمت النبوت ہی العلیا

متوقفة عليها لما من الله تعالى والیه تعالی بمحمد صلعم ورضیت
لکم الاسلام دینا بالتخصیص ہو دین محمد صلعم مستجمع ما سبق و ان
لم یکن کذا فما الفرق وکیف اکمال الدین بدون اتمام النبوت ہی
موقوفة علیها للاسلام دینا فکیف الرضا ربالاسلام دینا موقوف
علیه لاکمال الدین علی اشتماله فالکریمة تدل علی ختم الرسالة
بمحمد صلعم رتبة و زمانا اذلا یبقی بعد المکمل والمتمم شئی سنه اللهم صل
وسلم علی محمد نبی الرحمة وعلی جماله کما تحبه ترضاه و شفعه فینا و رحمنا

ذکر کیفیة تفسیر آیه کریمه واذکروا نعمت الله علیکم
وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به ط
واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شئی علیم واقع

سوره بقره

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله و
اصحابه واتباعه اجمعین قال الله تعالی واذکروا نعمت الله علیکم
من الکتاب والحکمة یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شئی علیم

باید دانست که ذکر میرساند مذکور بنابر ربط و مضاف بمضاف الیه
بنابر اضافه و درینجا اضافه حادث بسوی قدیم مفید این ربط تواند شد
و نعمة الله محمد است صلعم برسالته بمظهریة تضمنی صفات ثبوتیه قدیمه
والتزامی صفات سلوبیه مخصوصه محمدیه صلعم بقرینه بالحق الی
ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به ازانکه توقف دل و
تحصیل ذکر کتاب و حکمه برسول است و استثنا رحضرت مظهر اظهر
صلعم که اعلی النعماء است از عموم نعمه چون تواند شد که فرمود
سبحانه لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو
علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل
لفی ضلال مبین خصوصا ازینجا که دلالتی از بالحق
برخلاف استثناء است و یاد فرمود الله تعالی محمد
رسول الله تعالی را نعمت الله که شامل جمیع نعماء الهی است
مقصدا و اصلا و ما انزل من الکتاب والحکمة بتفسیر نعمة الله است
بعطف تفسیری فی العوارض مع عطف تفسیری فی العوارض
حکمه بر کتاب بنابر تخصیص و تاکید پس منشاء استغاده نعمة محمد

رسول اللہ تعالی است خصوصا الظهور و عموما بوجوده ش
در صحیح بخاری در کتاب المغازی از حضرت ابن عباس رض
در انطباق کریمۂ الذین بدلوا نعمة اللہ کفرا مرویست قال ہم
واللہ کفار قریش و محمد صلعم نعمة اللہ پس باید دانست کہ ذکر
محمد رسول اللہ تعالی صلعم بانچہ نازل کرد اللہ تعالی از
کتاب و حکمة فرض موبد است بدلالۃ نص عبادت اللہ تعالی
و شکر او معرفۃ لہ تعالی و بر مخالفت امر تحذیر است بہ اتقوا اللہ
و تنبیہ است بر نفاق بہ اعلموا ان اللہ بکل شیء علیم و این ذکر
فرض مطلق نتواند شد بملاحظہ کیفیات عطف تفسیری
فی العوارض بلکہ ذاکر بدین ذکر دائم الوصف خواہد شد و
ذکر را انواع است بہ تنوع اذکار و مقاماتش و اصل الاصل
اینہمہ ذکر روح است و ذکر قلب بسیط و قلب مرکب و
جوارح تابع و فرع پس بانعدام ذکر روح قلب بسیط
و قلب مرکب جوارح از حقیقت ذکر محروم است و ہر چہ
یافتہ شود بعد سقوط ذکر روح در حکم نسیان است و

و در حکم اذکار با اذکار روح لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و ذکر جوارح را انواع است به تنوع جوارح و اذکار مع ربط بر
قلب مرکب و قلب بسیط و تبع ذکر روح و ذکر قلب مرکب را انواع است
به تنوع اذکار مناسب مرکب مع ربط بقلب بسیط و تبع بذکر روح
و درجات نامتناهی است به تنوع اذکار مناسب بسیط مع ربط
و تبع بذکر روح و ذکر روح را تنوع است به تنوع مقاماتش و
به تنوع نعمت و نهایتی نیست از کمال بسط و به بی نهایتی نعمة
الله و اهبة مرتبه قلب بسیط که یکی از مقامات روح است
فصل تنوع ذکر روح بهره بر قدر وسعت خود میابد الی ما شاء
الله تعالی نه مرتبه قلب مرکب و جوارح آنچه که گفته شد
شامل تفسیر ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة است که تفسیر
فی العوارض از نعمت الله است پس نعمت اسباب قربت الهی تعالی شانه
بذکر محمد رسول الله تعالی است صلعم بموافقت کتاب و حکمة پس
هرکه ازینچنین ذکر محمد رسول الله تعالی صلعم مشرف نشود در
حقیقة معرفة و شکر نعمة نبرد هیهات هیهات از اضافة

مضاف بمضاف الیه غایت المقصود چون آن در تبرین ذکر
مشرف نشود مگر بعنایت حق تعالی بواسطه خاصانش در ضمن
تصلیه بر قدر مقدر اللهم صل وسلم علی محمد نبی الرحمة و
علی حبابه کما تحبه وترضاه وتشفعه فینا وترحمنا به
ذکر کیفیة تفسیر آیه کریمه لقد من الله علی المومنین اذ بعث
فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم
الکتاب والحکمة الخ واقع سوره ال عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه
واتباعه اجمعین قال الله تعالی لقد من الله علی المومنین اذ بعث
فیهم رسولا ترجمه هر آینه بتحقیق منت نهاد الله تعالی بر مومنان
بانکه فرستاد میان شان پیغمبر بدانکه فائق از همه نعمای الهی
عمم احسانه بعث هر پیغمبر است خصوصا صلی الله تعالی علی نبینا
وعلی جمیع الانبیاء وسلم که منت است بر همه عالم و مومنین را
مخصوص خطاب این منت لشرف معرفة فرموده است مقصود ازان

سبب وجود و حصول خیرات معاش و معاد در صد مرکزیته خود
است خصوصاً بظهوره و عموماً بوجوده متقیداً علی الصفات وراً
خصوصاً بعث محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه و علی
جمیع الانبیاء و سلم خصوصاً بظهوره و عموماً بوجوده مطلقاً علی الذات
پس احتیاج از یکدیگر میان انبیاء هم است چنانکه ذات را در
حصول و اظهار کمالات احتیاج بصفات است و صفات را در
حصول کمالات احتیاج بذات و هم بصفات و مرادمیان را
بانبیاء تا آنکه ملائکه نیز درین منت و احتیاج بسوی انبیاء شمول دارند
من انفسهم ترجمه از جنس و بشریت شان، اینجا مقصود این صفت
جامعه تأثر و محبة و معرفة است و استثناء بدین تخصیص
از غیر شرف نه بتثلیت نه ابتلاء و الا شامل منت نتواند شد
آری اگر نبودی صفة جامعه تأثر و محبة را گنجایش نبودی پس
شرائف معنوی که محتاج تأثر و محبة است تشرف نشدند و نه بغیر
شفیع و انیس دردمندان تهی منت برمنت است الحمد لله
منته یتلوا علیهم آیاته ترجمه بیان میکند بر شان دلائل از صنائع

صنایع در آنچه شاید مر باید دانست که از آیات صنایع مراد نشود تکرار مثل بمطابقه کتاب است و آزین صنعت استغفار از غیر مخصوص لعبث است و دیگر تعلیم ترجمه پاک سبب از دشمنان از آنچه باید مر این که با میان لال آیات بهت اختیار است اضافه اعجاز از عالم شهود حالا و از عالم برزخ مستقبلا رحمة ورافة ال مانشاء تعالی کما قال صلعم رحمة و رافة یارب امتی پیش از تعلیم کتاب وحکمة سنتی است که از اقتضای صفة جامعه است و درین است بر جمیع رسول هم هست از آنکه رحمة ورافة چنین است نکو که بذل همت علیا ما بر نوازش در بسته گرفتاران ضلالت جهل جهیا باشد ویعلمهم الکتاب والحکمة ترجمه می آموزد شان را کتاب یعنی علم عمل ظاهر و می آموزد حکمة ای حقیقة کار رسیدن باید دانست کتاب معنی عمل دوان العلم تواند شد مگر علم عمل مقصود درین تعلیم که تعلیم اعجاز نیست از عالم شهود حالا و از عالم برزخ مستقبلا بس این که تا بیان لال آیات تواند شد

نہ بیش و کتاب خود شامل حکمۃ است پس این عطف تفسیر
فی العوارض بنا بر تخصیص و تاکید است و ظاہر است کہ عمل ظاہر
بی باطن بحقیقۃ کارنا رسیدہ است و بعطف غیر تفسیر عموم حکمۃ
مراد شود و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ترجمہ
حال اینست کہ تحقیق بودند پیش از بعث و تلاوت و تزکیہ و تعلیم
ہر آئینہ در گمرہی جدا کنندہ از ہمہ یا ظاہر + واو حالیہ است و ان
مخففہ ان مشددہ بدلالۃ لام تاکید و استقامۃ معنی و تحذف ...
تو صحنش معقود است ای قبل بعث یا تلاوت آیات و تزکیہ یا
تعلیم کتاب و حکمۃ یا ازہمہ پس برآمد از ضلال متخالف الوجوہ
بتوافق مضاف الیہ است فراغت تام از مراتب ضلال بہ
تعلم حکمۃ است و از اینجاست ہر کہ بعد تعلم بدین صفات پیغمبر
نیافتہ خلیفہ نتواند شد و چون متصف شود خلافتش در حکم لقد
من اللہ علی المومنین اذ بعث فیہم رسولا من انفسہم الخ
است اللہم صل وسلم علی محمد نبی الرحمۃ و علی جمیع ...
و ارضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیت تفسیر کریمه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة ق وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ۝ واخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ۝ ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۝

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی اله واصحابه واتباعه اجمعین قال سبحانه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة ق وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین لا واخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم ترجمه آن است که وی شاد در آنانکه منسوب باصل اند پیغمبری را که از ایشان است یعنی امی چنانکه میان مکینه برشان دلائل از صنائع بر معرفت صانع بهرچه ستاید و پاک میشاستانرا از هرچه باید

و می آموزد شان را کتاب یعنی علم و عمل و حکمة ای تحقیقه کار رسیدن و تحقیق بودند پیش ازین همه ای بعث و تلاوت و تزکیه و تعلیم در گمری هویدا کننده از همه یا ظاهر و دیگران از امیان که از پس بپیوندند باسین سابقین و حالیا که او سبحانه غالب صاحب حکمت است بدانید دانست ای بیای نسبت منسوب باصل هر چیز است پس از نیجا دو نسبة حاصل شد نسبتی بذات واجب تعالی شانه شرعین را از روی منشا انتزاع بقیام حقیقی یا مجازی و در مجازی ذات محمد رسول الله تعالی صلعم منتزع اول است و نسبتی بذات محمد رسول الله تعالی شرعین را از روی منشا انتزاع بقیام حقیقی یا مجازی و در مجازی ذات صلعم منتزع اول است و بدین واسطه تعلق باصل الاصل دارد پس امی اوست صلعم و مبین امتش صلعم و بدین نسبة شرافتش صلعم بر پیغمبران عم و شرافتش امتش صلعم بر امم واضح است و بدین معنی الف ولام جنس باشد یا استغراق یا عهد ذهنی یا معرفه و تعیین و فی منفید

تخصیص بالبعث عام زماناً وتخصصا در مرکز واحد راست
وعطف آخرین منهم لما یلحقوا بهم باعموم زمانی لا المان
بر همین سابقین با تضمن عموم عطف بر ضمائر متصله مجرور
ومنصوب بنا بر تاکید اثبات استمرار تلاوت وتزکیه وتعلیم است
ودر صورت خصوص عطف بر یکی ازینها مقصود بعث حاصل
نشود پس ازین تلاوت وتزکیه وتعلیم اعجازیست بوجود صوری
ومعنوی از عالم شهود وروح نسبت به بعض بلا واسطه ونسبت به
بعض بالواسطه که هرکس حسب حال تواند دانست وبقای
همین بعث خاتم حیات النبی صفة مانعه است بخلاف حیات
انبیاء واولیاء صفة جامعه صلی الله تعالی علی نبینا وعلیهم و
سلم واو سبحانه غالب صاحب حکمة است عموماً وخصوصاً
در وقوع اینچنین اعجازها تا آیه کریمه هو الذی بعث الخ نوید
شرافت وکرامت است نسبت بحضرت ؐ ورانبیاء صلعم و
امتانش صلعم ونیز باید دانست اگر گرفته شود امی بمعنی
ناخوانده وتانویسنده تغلیباً شایعاً بقصد عموم بعث تا ثابت

زماناً وشخصاً وعطف کرد و شود اٰخرین منهم لما یلحقوا بهم بر امیین پس
اٰخرین منهم لما یلحقوا بهم باعتبار تاخر زمانی تنبیه واقع شود بر بعث عام زماناً
آری در صورت احتمال این تغلیب شائع محتمل العموم است زماناً وشخصاً و دیگر
مصرح الخصوص است شخصاً بلفظ الامیین بعدم ثبوت دعوی این تغلیب
شائع بنابر فصاحت و بلاغت کلام الٰہی اعجاز مقابل و وقت تا بت قطعیہ
و نیز دلالت آیه لاحقه مثل الذین حملوا التوراة اگرچه بر امیین الف ولام
جنس یا استغراق گرفته شود و آن باطل است به ثبوت عموم بعث زماناً
وشخصاً پس نگرچه حالست این احتمال عموم را بصراحت خصوص و صراحت
خصوص را به ثبوت عموم والله تعالی اعلم بالصواب ذالک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ترجمه این بعث نبی امی
فضل خدا است مر امیین را بهره از لی تقابل دیگران می بخشد مر
هر کرا خواهد و حال اینست که الله تعالی صاحب فضل عظیم است
از آنچه متقابل باشد مراد آنکه فضل و عظمت جز در تقابل ممتاز
نشود و هر چه در دنیا فضل است مناسب محل امیین معنی
اول است نه ثانی که منظور نسیخه ست اللهم صل وسلم علی محمد و آله

وعلى جماله كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية اسرار التعين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود والتولية اليها واتمام النعمة بها وما هو النعمة مع مطالب اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين هذا الكلام في اسرار تعيين قبلة الكعبة الشريفة في عالم الشهود والتولية اليها واتمام النعمة بها وما هو النعمة مع مطالب اخرى اعلم ان نور الذي في الكعبة الشريفة حجاب حدث بقدرته تعالى من مرتبة مستجمعة الربوبية الذاتية الالهية الاصلية القديمة المسجودة لها التي هي منشأ التعين وجود محمد صلى الله تعالى عليه وسلم مبدوة الربوبية من المرتبة الفعالية التي هي علة الظهور الى الحادث وعلة العروج معرفة الى القديم اذ هي تستحق علية فهو ظهور مرتبة الربوبية الذاتية والانتزاعيات التنزيهية معها في عالم الشهود في البيت المعمور كما قال سبحانه ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا

وہدی للعالمین ۝ ثم رفع الی السماء ثم اقیمت الکعبۃ الشریفۃ
مقامہ کما قال سبحانہ جعل اللہ الکعبۃ البیت الحرام قیما للناس
الآیہ و نور الذی فی بیت المقدس حجاب حدث بقدرتہ تعالے
من مرتبۃ التنزیہ المنتزعۃ من المرتبۃ المستجمعۃ المذکورۃ فی ضمنہا
فی المرتبۃ القدیمۃ وظہور الحجاب والمعرفۃ معہا بہا التی ہی
منشاء التعین وجود عیسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام و
لیست بعلۃ الظہور والعروج اذ ہی لا تستحق علیہ فہو ظہور
مرتبۃ الربوبیۃ التنزیہیۃ الانتزاعیۃ والماہیات المنزہۃ بعینہا
فافاضۃ منہا من الماہیۃ ففرق بین نور الذی فی الکعبۃ الشریفۃ
ومناسبتہ بمحمد صلعم و نور الذی فی بیت المقدس ومناسبتہ
بعیسی عم مبین بما تبین ۔ فاستبقوا الخیرات اشارۃ الی
خیریۃ نور الذی فی الکعبۃ الشریفۃ باستجماعہ الخیرات لعلیتہ
اصلہ فیا من یرید المعرفۃ والمحبۃ اعلم الحکمۃ التی فی ظہور مرتبۃ
الربوبیۃ فی عالم الشہود ان الروح لشرف نور قدیم لقصا فانا
الی غایۃ مثالہ لا الجسد ولو کان الجسد یشرف آخر معہ فظہرت

الربوبية الحجابية عينها في عالم الشهود لتشريف خاص الجسد ولو كان
الروح يشرف آخر معه كما يشير اليه المفضل المجيد ان اول بيت وضع للناس
الى آخره واول الناس محمد رسول الله تعالى حبيبه تعالى صلعم ومع هذه
حكمة اخرى هي اظهار محبته من ربه تعالى في مراده مهما تمكن اكمل كما ورد
في الحديث القدسي لولاك لما اظهرت الربوبية وفي رواية الحاكم
ربوبيتي ش قال من يهدي هذا حديث النبي صلعم فلما تقرر عدم حصر
حديث النبي صلعم فعدم حصول رواية لبعض لا يخرجه حتما من حديث
النبي صلعم وقالوا ما حصلنا رواية لكنه موافق معنى لما حصلنا رواية
كما روى الديلمي عن ابن عباس رض مرفوعا اتاني جبريل فقال يا محمد
لولاك ما خلقت الجنة ولولاك ما خلقت النار وفي رواية ابن عساكر
لولاك ما خلقت الدنيا فيؤيده معنا انتهى وما هو مؤيده لعدم استقامة معناه
على توافق معنى لما حصلوه بل هو مستقل في معناه كما هو نظير من
المتن مع ايراده على غيره فاعلم ان الربوبية يقصد جعلا من فاعل
بجعل غيره كالصبور والشكور فهي صفة لذاته سبحانه كصفاته فليست
بمعنى مربوبية المربوب وان كانت معنا بفعليها ما ورد في المتن فتنوينه نظير

واضافتها الی یا ربه المتکلم علی روایة الحاکم متنعها بمعنی المربوبیة م بینهما فی عالم الشهود ومنها اقعد تقعد کما قال صلعم یدنینی الله فیقعد معه علی العرش فی الآخرة ہذا مقام محمود فلذلک رسول الله تعالی صلعم یحب قبلة الکعبة الشریفة وہو رضاہا کما قال سبحانه قبلة ترضاہا واعلم ان ہذا الاظہار عینه اظہار الذی بوجود محمد حبیبه تعالی صلعم لان اظہار الربوبیة فعل الرب فهو علة متقدمة لوجود مربوب فهو معلول متاخر ولا بد من اول فیه وحینئذ اظہار الربوبیة لیس اظہار مربوب فکیف یتحقق شرط متقدم بوجوده الواقع من فخلی الجزا م بوجود مربوب من الذی معلول متاخر م وجزا متاخر بوجوده الواقع من علی الشرط م باظہار ربوبیته من الذی علة متقدمة م ولان لا اول لظہور الربوبیة فی نفسه تحت الامر کن من حیث انه لمربوب الذی کان اصلا لکل ما انتزع منه وحینئذ المربوب لیس عین ظہور ربوبیته من الذی غیر مربوب م فلا یمکن ان یکون الوجود مشروطا لوجوده الذی ہو جزائه من ای جزاء الشرط ہو الوجود م ومتقدما بوجوده الذی متاخر به من

ای متاخر بوجوده ام اذ ہما تغایران فی واقعیۃ وجودہما
من حیث بقید واقعیۃ وجودہما ارتفع الزعم عن تجرد التغایر فی مفہوم
الشرط والجزاء قطعا عن الوجود الواقع ام والشرط متقدم علی
جزائہ بوجودہما الواقع فلا یستقیم المعنی الا بظہور الربوبیۃ الحجابیۃ
عینہا فی عالم الشہود ومن تفکر فلہ اللباب ومن تعصب فعلیہ الجواب
وان اوّل بمولاک مرادی فاین الدلیل من لفظ وقرینۃ علی تقدیرہ
بل بعموم الخبر بجواز غیرہ یجب ذکرہ لمنع غیرہ بخلاف تقدیر موجود
اذ ہو مدلول خاص باسمہ العینیۃ المنطبقۃ بہ مانع غیرہ فاتمام النعمۃ
تشریفا الروح والجسد بما تشرف محمد رسول اللہ تعالی حبیبہ تعالی
صلعم فلذلک قصد صلعم لنفسہ صلعم ورافۃ ورحمۃ لامتہ صلعم بقبلۃ
الکعبۃ الشریفۃ ولمناسبتہ صلعم لہا فالانبیاء وتابعیہم والملائکۃ
کلہم طفیلیون فی ہذہ النعمۃ بحبیبہ تعالی علی نبینا وعلیہم الصلوۃ
والسلام قال سبحانہ قول وجہک شطر المسجد الحرام الجملۃ جزاء
جملۃ مقدرۃ اذا کان الامر کذا ای قد نری تقلب وجہک فی
السماء فلنولینک قبلۃ ترضہا والخطاب اختصاص استرضاء حبیبہ

تعالى صلعم وتشريفا بالكلام له صلعم واظهار للعلامة الخاصة
بذي القبلتين وابتلاء لغيره صلعم كما قال سبحانه وما جعلنا القبلة
التي كنت عليها قبلة هي مفعوله ثانية محذوفة لتقتضيها جعلنا
وان كانت التي في مقام محذوفة قبلها مفعوله ثانية فلكيف
اللام على القبلة الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه
وقد نرى تقلب وجهك في السماء اي انتظارك الى الله تعالى
لوجهه تعالى لتوليته الى قبلة الكعبة الشريفة ولا تسئلها رضاء على
حكمة تعالى التي في الخروج من مكة وامر التوجه الى صخرة
بيت المقدس فلنولينك قبلة ترضها بعد التوجه الى صخرة
بيت المقدس كما روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
يصلي بمكة الى الكعبة ثم امر بالصلوة الى صخرة بيت المقدس
بعد الهجرة تالفا لليهود ثم حول الى الكعبة كم يقول الحزين تالفا
لليهود ظاهرا واستجابه وتبركه صلعم بالنورين في البيتين
المقدسين باطنا والله تعالى اعلم بحقيقته والمسجد الحرام هو الحريم
المحترم فيه قبلة الكعبة الشريفة والامر للمطلوب لغيره صلعم

تشريفا بالقبلة واتباعا به صلعم لحصول شرف بما تشرف سوله
حبيبه تعالى صلعم كما قال سبحانه وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم
شطره فحيث توبت تنظرفيها با وكنتم محقق للمستقبل او الماضى
بمقابلة الجزاء منظور فيه التوجه الى المسجد الحرام على مجاز تسهيلا للعوام
توسيع الجهة كمراد المظروف من الظرف وعلى حقيقة الى النور الذى
هو الحجاب المذكور الذى حاولته الكعبة الشريفة التى فى المسجد
الحرام وخطاب لمن تبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم
انك اذا لمن لطف المبين مخصوص لغيره صلعم على مراد المعاملة
مبنيها على اقتضاء المحل بالامر السابق والتبعيض وانه صلعم
لمعصوم من اتباع الاهواء وعالم باسرار كلها التى فى التولية
ويرجوا فالية صلعم على مراد المكالمة تشريفا لمطلعه تعالى ومحبوبيته
صلعم واستيناف الخطاب ومن حيث خرجت فول وجهك
شطر المسجد الحرام ٥ الى حبيبه تعالى صلعم مقصد آخر اعلم ان حيث
استقرت للسببية من بالماضى على قرينة محل الدعسة
ليلزم مضمون الشرط للسببية الجملة الاولى لما بعد والماضى فى معناه

لا بمعنى يخرج تحقيقا لامكان من التعليل منفي م جواز خروج

الشرط الذي بعض يمنع الجزاء الثابت ش اي قول حيث ايح م

في الخروج من يتعلق بامكان م على معنا مع تخصيصه مستند

والمقصد الآخر هو استمالة حبيبه تعالى صلعم في انه الخروج من

محبوبه بسام كما قال صلعم والله انك لخير الارض واحب من

ولولا اني اخرجت ما خرجت منك وقال سبحانه تسلية ترضية

وتشريف بالخطاب بمحبوبه صلعم في سببيه حيث مع شنه

الظرفية ملائمة المرام بالمقصد الآخر المذكور وان مد مك

فينبغي ان يقال حيث انك محقق للمستقبل ة تنن

خلاف الشرط الذي بعض يمنع الجزاء الثابت ش اي قو حيث

اخ م في الكونية من يتعلق بامتناع م على مع لا من

حيث الظرفية مع الماضي بمقابلة الجزاء منظور نصب ا ومع

يكفي للتولية الامر السابق ولا حاجة لتأكيد بنسخ

الشبهة عنه بتكرار الامر له صلعم ولغيره صلعم بتاييد صلعم

فالاستئناف مهمل واستئناف الامر وحيث كنتم فولوا

سترة لغيره صلعم لاظهار مقصد آخر كالعلل المبنية بقوله تعالى
لئلا يكون للناس عليكم حجة في على سياق كلامهم اي اعتراض
بان لا تحولوا مع تحويل النبي صلعم الى قبلة الكعبة الشريفة الا المعنى
غير اذ الاستثناء الصريح يقتضي اللام على الذين والجملة المثبتة
المعللة بها التعليل التولية وليس كذلك فالغير بالاضافة حال
للناس فكان مخصصا يستقيم المعنى ش اي فكان الناس مخصصا
بالحال يستقيم المعنى اذ النكرة لا يستقيم المعنى الا بالتخصيص م
ويمكن ان يكون الناس معهودا ذهنيا على خصوص الزمان
فهم علماء اليهود وبعد الذين ظلموا انفسهم وخبرهم المؤمنين
لتوسع المفعول بحذفه فالظلم بخصوص المحل تقدم معرفة نسخ
القبلة وبالنبي ذي القبلتين صلعم على انفسهم والاحتجاج على المؤمنين
فبالمغايرة ظهر ان الناس هم الذين لم يظلموا بما ظلموا بعضهم
كما قال سبحانه ان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم
ويعرفونه كما يعرفون ابناءهم وهم علماء العرب واليهود فلا تخشوهم
الذين ظلموا باعتراضهم واخشوني بعدم المخالفة امر باتباع امرهم

ولا تم انما الاتمام يقتضي نقصا في البداية وكمالا في النهاية

نعمتي النعمة رسالة محمد رسول الله تعالى الذي وجوده مستجمع الدلائل

باستجماعه فضائل الانبياء عليه وعليهم الصلوة والسلام لان حقيقته

هي الذات تعالت مستجمعة حقائق الانبياء على التعينات الذاتية

على الصفات في القدم تنظر الخيرات كلها من الله تعالى الى الخلق

فاي نعمة خرجت من ضمنها وفضلت منها كما ثبتت من قوله تعالى

لاحصاها اي كما ارسلنا فيكم رسولا منكم وعليكم اي تمام النعمة

عليكم لتشرف بمعرفة رسالته صلعم واتصافكم بكمالات رسالته

صلعم الى ما شاء الله تعالى ولعلكم تهتدون الى النعمة فالترجي

شفقة ورافة على حوالة اختيار العباد الذي يسلم لقوله تعالى

ما تعلمون كما ارسلنا بيان النعمة التي سبق ذكرها الا التشبيه

باتمام النعمة اذ المشبه يقتضي الوجود باتمام النعمة في الاتمام لعدم

الاتمام باطل الا بغيرها وهو لا يدرك دلالة من لفظه وقرينة على

تشبيه الاتمام وتاويل المتعلم الشريف في التشبيه اي كما تممتها

بارسال الرسول منظور فيه اذ لا حاجة الى التاويل لوجود الصراحة

الصحيحة وان فرضناه فبان منفي النظم الشريف كما بارسال الرسول

فيكم ثم وان فرضنا التاويل فمنظور فيه بان ينبغي النظم الشريف

كما بارسال الرسول صلعم فالسبب قائم مقام المسبب الذي هو مدلول باء التشبيه

ومقتضي تعلق المجرور الا كما ارسلنا فيكم رسولا فالمجرور تعلق بنعمتي

فقط لا باتم ولا باذكروني اذ تبطل الفاء وينقطع النظم من نظم

سابق فلا يقع الشكر على امر التولية التي هي علة اتمام النعمة نعمتي عليكم

الشكر فالحاصل لاتم نعمتي عليكم معرفة كمالات الرسول وتشرف

باثار من وجه وجده صلعم فتطابق نفوسكم بعد تقدير بعثها

ما شاء الله تعالى توجهكم الى قبلة الكعبة الشريفة العالية حقيقتها

المذكورة فيكم الخطاب عام فكونه صلعم فيكم موجوديا حقيقية

بذاته صلعم وحكمية مقتدار رسالته صلعم وباتباعكم باوامره

صلعم فانه صلعم الحي حقيقة بحيات التي جعلت للانبياء والاولياء

والشهداء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام وحكما بقاء رسالته

صلعم فمنه معنى حيات النبي بالمبالغة بالمصدر والاضافة مع

ولام الاستغراق على الجنس فيه ... بالغة رسولا هو الذي

ارسله الله تعالی اصطلاحا شرعیا و ہو محمد الذی سبق ذکرہا
وکماله صلعم منکم ای من جنسکم اشارة الی نعمة اشتملت فی النعمة
فلو لم یکن صلعم من جنسکم ما تحققت مرتبة اتحاد الذی بالجامعیة الجنسیة
التی ہی واسطة معرفته وجذب مراحم یتلو علیکم آیاتنا یبین علیکم دلائل
من الصنائع من نفسه وغیرہ صلعم علی معرفة الصانع وان لم یرد
الآیات الصنائع فاجمال التکرار بالکتاب فالتلاوت نعمة منها
من انتزاعیة م ویزکیکم ای باطنکم لانه اصل الرجس الطغیان
والعصیان بالایمان الاحسان بالہمة علیاہ صلعم فالتزکیة نعمة
منہا من انتزاعیة م ویعلمکم الکتاب والحکمة ای علم عمل ظاہر
من عبادت ومعاملة اذ العمل لا یدرک الا بعلمه واصابة حقیقة فالتعلیم
نعمة منہا من انتزاعیة م والحکمة عطف تفسیر لیفید التخصیص والتاکید
للتعلیم اذ العمل دون الحکمة لیس مقصودا او نسق لیفید تعمیمها ویعلمکم
مالم تکونوا تعلمون ای اسرار النظم الشریف من کما فا ما یاتینکم
منی ہدی الخ او اسرار حقائق امکانیة والہیة فی الطان القرآن
المجید التی لم تکونوا تعلمونہا اذ علمہا لا یحصل الا بتعلیم النبی صلعم فسلام ثم

من غیرہ تحاش بیان اسرار حقائق امکانیہ والہیہ طویل
لا یسعہ المحل لکنہ یفہم من بعض بیان فی الکتاب م فالتعلیم نعمۃ
منہا ش انتزاعیۃ م وان لم کذا فاہمال بالتکرار والحادا تعطف
فصیغ المضارع للاستمرار العموم فیکم باشتمالہ فی خطاب سابق
ش ای نولوا ای جوہکم م والا تعزل صلعم من الرسالۃ وخرجتم
من الخطاب لکنہ یحقق الایمان برسالتہ صلعم بالکم من ستہ
صلعم الخ نعوذ باللہ تعالی من سوء الفہم والخذلان فالتلاوۃ والتزکیۃ
والتعلیم اعجاز علانی من صراحۃ النص لبعض وسری فی حجاب الکرامۃ
تعامی اشارتہ لبعض کیف یشاء اللہ تعالت قدرتہ ومحروم
النعمت لا یدرک حقیقتہا فتمت النعمۃ استدامتہ برسالتہ صلعم
بشعر لکنہ یدرک فی الدنیا حقیقتہ ہذ قوم نیام تسلوا عنہ بالحلم
فاعلم ان الافاضۃ من القدیم الی الحادث بوسطۃ فعل قدیم
فالحادث دال الی فعل قدیم والفعل الی مرتبۃ ذاتیۃ معبرہ
بفعالیتہ التی ہی مستکررۃ ربوبیۃ ذاتیہ وحقیقتہ نور الکعبۃ فوجود
محمد ہو ال اللہ تعالی المظہر حقیقتہ صلعم ہی مرتبۃ الذات تعالت

متجمعة اعتبارات ذاتيه بالصفات ثم تسلبه تحت حقيقة نور الكعبة

بالذي فوقها معها فالتوجه الى حقيقة نور الكعبة علة لاتمام اثار نور

حقيقة محمد صلعم في نفس المتوجه بدلالة وجوده صلعم اليها لقد

مع احتياج وجوده اليه صلعم فلما تحقق اصل حصول المعرفة

واثار المعروف بالدلالة التي ذكرت قال سبحانه فاذكروني

بالصفات الثبوتية والسلبية ذكرا تعقيب الدلالة بنفس الرسول

صلعم التي توقفت عليها معرفة المذكور ومفعولية ياء المتكلم

تشير الى اخلاص المفعول مقصودا واعلم ان الذكر لايحصل

الا بتوفيقه تعالى فالتوفيق نعمة سرية يلزم شكرا لاخبار افقدم

فعلكم لالتزام جزاءه احسانا كما قال سبحانه اذكركم فهو نعمة اخرى

وفيه ضمير الخطاب تشير الى اخلاص المفعول رحمة لمن كان

الله سبحانه له فالجزاء خير الجزاء فطوبى لمن ذكر افضل الذكر

لفظا ومعنا هو لا اله الا الله عبادتا مع محمد رسول الله

دلالة ذكرا منه له معه سبحانه واعلم ان هذا شئ اى اذكركم

جزاء شرط محذوف اى ان تذكروني فبطلت فرضية الذكر

بلا امر الذي لا يجوز جوابا اضيا رشرطا الذي يجوزه واشكروا لي المفعول
المذكور بالام تخصيص ومفعول له متوسع بحذفه فلزم شكر على كل نعمة
تقدم ذكرها صراحة واشارة باستلزام التوفيق بالذكر فلا تكفرون
اي اذا انعمت عليكم بهذه النعمة فلا تكفروني بها اي تعدم معرفة
منزلة الكعبة الشريفة بنورها الذي فيها وسببيته حقيقة لاتمام النعمة
عليه ورسوله الاعظم النعمة وعظمته وسببيته لاتمام النعمة ودلالته الى
المقصود وتقدمكم فعالكم ونسيان نعمته تعالى فيا ايها المؤمن
قال سبحانه احسن كما احسن الله اليك فالفعل الاول متوسع
للمعاني على توسع مفعوله بحذفها اي احسن الى الله واحسن الى
الخلق وعموم ما به الاحسان والثاني متوسع للمعاني على توسع
احد مفعوليه بحذفه وعموم ما به الاحسان فان عجبت بالتوسع
لقد عجبت فصاحة الكلام الشريف وبلاغة المرام اللطيف اللهم صل و
سلم على محمد نبي الرحمة وعلى جماله كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا
ذكر حقيقة تخليق نور محمد صلعم من نور الله سبحانه والمخلوق كله من نوره
صلعم والكمالات الثبوتية لله سبحانه فيه صلعم والنقائص المسلوبة من الله سبحانه فيهم

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وأصحابه وأتباعه
أجمعين قال صلى الله تعالى عليه وسلم أنا من نور الله والمخلوق كلهم من نوري
الحديث اعلم وقع تنازع من من ش من حيث أنها التبيين ومن حيث
أنها الانتزاع م فبطل تبيين المنافات بين قديم وحادث بتوحد الذي في
تبيين وحقق انتزاع الذي هي غير تحليلي باتحاد مجازي بأن الله سبحانه خلق
محمدا صلعم في معرض سلوباته تعالى بانتزاع تضمني بحصول شبه
خلقه صلعم عن موجوداته القديمة بقيامه المجازي بها ش أي بموجوداته
القديمة م فإن لم يكن حصول الشبه لزم جهل عن مبدء صنعه وكيف [illegible]
يمكن تحصيل [illegible] والصنع إذ لا يجوز الجهل ولا يقدر المجهول م وإن كان لقيامه
الحقيقي بها فبطل التنزه بلزوم سلوبات مخلوقه أو تخلق من سلوبات
وهما باطلان وخلق غيره صلعم في معرض سلوباته صلعم بانتزاع تضمني
بحصول شبه خلقه عن موجوداته صلعم والتزامي بحصول شبه خلقه
عن سلوباته اللازمة صلعم بقيامه المجازي بموجوداته صلعم في الوجيز
ش أي التضمن والالتزام إذ وجه الالتزام متعلق بوجوده م

فی حد احاطة مرکزیة صلعم فانکان بقیاسه التحقیق بہا فرع اجتماع
متناقضین بوجود الموجودات ووجودہا لمسلوبات خارجا فی حد واحد
من تعینہ صلعم وغیرہ صلعم وبقاءہا غیر محتاج الی موجدہا الا ترے
فی ماہیتہ حادثة حالة قارة الی فنائہا الانتہائہا لاستقرارہا وانتقالہا
فان اجتماع المتناقضین فی آن واحد ممتنع وفی آن مختلف لمبطل عصمة
فی المعصومین لکنہ ش ای اجتماع المتناقضین فی آن مختلف م
جائز فی غیرہم وبقاءہا غیر محتاج الی موجد مخالف العقل ویستلزم
الشرک من افعالہا فالی ذاتہا بالبدیہ سبحانہ فاحتیاج وجود غیرہ
صلعم الیہ صلعم من حیث احتیاج حصول شبہ منقلعة عن وجوداتہ صلعم و
عن مسلوباتہ صلعم فکان وجودہ صلعم اولا من غیرہ صلعم کما قال صلعم
اول ما خلق اللہ نوری الحدیث وعالما کبیرا ماخذ انتزاع غیرہ صلعم
ثم نزول من تعین الی تعین ماخذ لغیرہ تدریجا یندرج فی ماخذہ مرتبة
مابعد ہذا خبر علی اقتصار المبتدا الثبوت وہو نزول مع متعلقاتہ
م فالتعینات کلہا المحیطة بالوجود ماہیة لماہیتہ وماخذا نشأة خلقیة
فاما الاخذ فمدلل صراحة من قولہ صلعم والمخلوق کلہ من نوری ومن غیرہ

مستنبط من قوله المذکور صلعم واما الاحاطة فمدلله من قوله سبحانه
فطنا من انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الآتیة والتسترا من
من تیول الله ورسوله والذین امنوا الاتیة ش تفسیر الاتیین الکریمتین
مذکور فی ذکر کیفیة الرسالة والنبوة الخ م ما مذکور ش ممن ذکرهم من
تخصیص التعینات علما ش لا وجودا خارجا م وتقسیم التعینات
وجودا خارجا ش لا تخصیصا علما م لیس بحق ش اذ تخصیص
التعینات علما لا یقتضی وجودا خارجا غیره وتقسیم التعینات
وجودا خارجا یقتضی بقاء غیر محتاج الی موجد وهما باطلان وان
قیل تخصیص التعینات علما مع وجودها الخارج وتقسیم التعینات
وجودا خارجا مع تخصیصها علما فهذا مطلب آخر منهما ذلزم بقاء
غیر محتاج الی موجد م لکنه ش ای وجود غیره صلعم م ماخوذ
علی اصل نشاة خلقه عن نوره صلعم تضمنا والتسترا او الالزام ما ذکر
فی المناقضات وان قیل کیفیة الخلق مجهولة نعم لا کنها مجهولة
من حیث الخلق من عدم بغیر مادة لا من نوره سبحانه ومن نوره
صلعم ومن قائل بالتخصیص والتقسیم لا یستطیع ان یقول مجهولیتها

ش اذ هما معلومان بقوله التخصيص والتقسيم فمن لم يصل فهمه

الى ما قيل فيكفى له اعتقاد المجهولية بلا حكم ش التخصيص التقسيم م والله تعالى

اعلم بحقيقته وقال سبحانه لقد جاءكم من الله نور وكتاب مبين ش

هذا تائيد على قوله صلعم انا من نور الله م والاحسن ان المجرد حال

مقدم التخصيص وذي حال فى تضمن معه جودات وتحرزه من تضمن

مسلوبات وتخصيصه به ويمكن ان تحقيق بما ص فاعلم انه لما كان

شبه خلق الاول صلعم من خالقه المقدس بكمالاته الثبوتية

فمسلوبات لازمة فيه صلعم مثبتة بهما من وجوده صلعم على عدم

سابق له ذهنية ضرورتا والا يكن وجود بالخارج فيه صلعم

فلم توجد ثبوتية لعدم تحصل شبه خلقه م من خالقه اذ يلزم

لامتناع حصول مسلوبات تعالى مقابلة وجود ذاته القدسية فمن

هنا كانت لصفاته صلعم سعة لا تنتهى على حد الاعلى من حدوث

كسعة ستوية رؤيته صلعم فى ضوء وظلمة س حكى البيهقى فى جملته

عن عائشة رض كان النبى صلى الله عليه وسلم يرى فى الظلمة

كما يرى فى النور م ومن خلف وامام ش قال صلعم

ای اری من خلفی من امامی کذا فی المشکوۃ و فیہا روایات للسیرۃ
م و من قریب و بعید من مکان من شہود من کرؤیۃ النجاشی حین مات
حتی صلی علیہ و رؤیۃ بیت المقدس حین صفہ لقریش و رؤیۃ الکعبۃ حین بنی
مسجدہ و یری فی الثریا احد عشر نجما) فی النہار تخصیص الثریا علی وضعہا
یفید اولویۃ الرؤیۃ غیرہا و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
قد رفع الدنیا فانا انظر الیہا و الی ما ہو کائن فیہا الی یوم القیامۃ کانما
انظر الی کفی ہذہ رواہ الطبرانی و ہذہ کلہا دال علی رؤیۃ العین
لعدم تضمنہا المفعول ثانی و ورد فی بعض الروایات انی لا انظر
و لا بصر من الکلام اشارات الی استدلال رؤیۃ العین و ہکذا قول احمد
بن حنبل و غیرہ و لا احالۃ فی ذلک ای رؤیۃ العین م و مثال من شا
عطف علی شہود م کرؤیۃ الملائکۃ و المغیبات المثالیۃ و کذا سمعہ
و تکلمہ و قدرتہ صلعم کاستماع صوت فتح باب السماء و تصلیۃ اہل المصلی
عدیدۃ صلعم و علم المغیبات و التصرف علی الاشیاء شئ کلہا مذکورۃ
فی اذکار اصحابہ صلعم م فکلہا علی السعۃ دائمۃ خلقا ش ای ہذہ
السعۃ دائمۃ خلقا لا فی حین من الاحیان خرقا عادتا و فی الاتیان

استدلالات نقلا من الروايات التي ذكرت في الشرح على دلالتها
على الاستمرار بغير مانع خصوص محل قرينة وصريحة فان اكثرها
فيما قيل في رؤيته في الحضور ومن امامه او نحوه بالاستمرار والتعيين
في مقصود واحد وعقلا من كيفية خلقه صلعم كما لا يخفى على عارف
كمالات خلقه صلعم م وان معارض الثابت لما ول الثابت
ش كما قيل من قوله صلعم اني لا اعلم ما وراء جداري هذا اول
بنفي العلم المستقل وقال في المواهب اني لا اعلم الحديث
ذكره ابن الجوزي في كتبه بغير اسناد م فانظر ماذا ترى
في خلقه من قدره صلعم ومن هنا ان لا يمكن وجود ظلمة مسلوبة
من خالقه المقدس خارجا فيه صلعم الا ان ما ذهبنا على
اصل مذكور ووجود عنصره صلعم تابع لروحه صلعم تضمنا لما
فيه في معرض مسلوبة لكان اولا من مقابله للتبع فعدم ظلمته
فيه ايضا على تبعه الروح فهذا وجه عدم ظل ظلمته في عنصره
اللطيف صلعم ش كما في عدم الظل روايات الواردات
فيما رواه عبد الله ابن المبارك وابن الجوزي عن عبد الله

ابن عباس قال لم يكن لرسول الله صلى الله عليه وسلم
ظل ولم يقم مع شمس الا غلب ضوئه ضوئها ولا مع سراج الا غلب
ضوئه ضوئه الحديث قالوا عدم الظل لغلبة ضوء على ضوء غيره
انتهى وہذا الاثبت عدم الظل حقيقيا وقالوا عدم الظل لوجوده
نورا روحا وجسدا انتهى وانه جرم نوری يقتضى ظلا احسبه فلا
نفى عن الظل مطلقا والتحقيق انه لا ظل ظلمة لعنصره اللطيف
حقيقتا صلعم كما قال لم يكن لرسول الله صلى الله عليه وسلم
ظل ولم يقم مع شمس الخ ولا مع سراج الخ مقصد آخر م وذلك
عدم الظل حجة على نور اول فانى ثانوية من حيث منشاء شبهه
من ثابت الروح وسلوبه وفى اولية من حيث مقابله بجنسه
وان قيل حصول شبهه وجوده السلوبات خارجا فى الاول صلعم
من ثبوت متقدم مبنى عليه من وجوده صلعم فلزمت منافات
فى السعة وعدمها واجتمعت ثانوية باولية من حيث حصول
شبهه من ثبوت متقدم آخر من اول خالق فى حده صلعم
قلت وبما لا يجوز ان م او من غيره صلعم على علم الخالق

الاولی غیرہ فلزمت المنافاۃ والاجتماع المذکوران وقد وقع ذکر نہما
من ای الاول غیرہم فی اولیتہ بحصول شبہ خلق بعضہما من بعضہما وبطلان
اولیتہ فما یوجد فیہ صلعم من مسلوبات التی الہا وجود خارج ہی کمتشابہات
لما قیل فاما الذین فی قلوبہم زیغ فیتبعون ما تشابہ منہ ابتغاء الفتنۃ و
ابتغاء تاویلہ ج وما یعلم تاویلہ الا اللہ م والراسخون فی العلم یقولون امنا بہ
کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب ۝ وفی غیرہ صلعم جاز وجود خارج
المسلوبات بحصول شبہہ من ثبوت متقدم مبنی علیہ من وجودہ صلعم ولولا
من یوجد او وجد انہ م فیہ فالاصل علی ما شاء اللہ تعالی من عصمتہ
فی الانبیاء وحفظہ فی الاولیاء ومعونتہ فی المومنین غیرہما فقط فانظر
ماذا تری فی امتناع نظیرہ صلعم فی موجوداتہ ومسلوباتہ صلعم اللہم صل و
سلم علی محمد النبی نورک وعلی انوارہ کما تحبہ ترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا بہ
ذکر کیفیتہ تفسیر کریمہ یوم یقوم الروح والملائکۃ صفا
لا یتکلمون الا من اذن لہ الرحمن وقال صوابا با اثبات
شفاعۃ اختیاری حضرت رحمۃ للعالمین صلعم وتفسیر وتحریر نوید
لا تنفع الشفاعۃ الا من اذن لہ الرحمن ورضی لہ قولا ۝

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحابه

اتباعه اجمعین قوله سبحانه یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون

الا من اذن له الرحمن وقال صوابا ترجمه روزیکه استاده خواهند شد

روح انسانی و ملائکه صف زده و کلام شفاعت نکنند مگر آنکه اذن کلام شفاعت

فرموده باشد از رحمن و آنکه گفت سخن صواب شفاعت را باید دانست

یوم یقوم الروح والملائکة صفا ظرف مقدم لا یتکلمون بعد تقریر است

نه متعلق ... اهال ظاهر تربیت پس این جمله مستغنی از جمله اول

... و لا یتکلمون استثنا مفرغ نتواند شد بنابر ضمیر بسیار ...

از روح و ملائکه همه ملک مراد است جای نظر است که سخن در شفاعت

انبیاء علیهم واقع نشده و حال آنکه عمده محل بحث با یکه این نفی

اثبات شفاعت در مقابله دعوی شفاعت ملائکه نیست بل عموما است

هم و خیریت مراد بس یا نکه تعلق کار و بار دارین با فیها خبر از خلق

عم مراد شد و ... هم ... آنست حق ای سخن شفاعة ...

عم هم و ماذون شفاعة خبر شاهد بحق نتواند شد مگر یا فان

سبحانه لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق
وهم یعلمون م بدانکه جمله وقال صوابا عطف بر جمله شرطیه است
ش یعنی یتکلم من اذن له الرحمن م به تقدیر جزاش یعنی یتکلم
م ولفظ متضمن شرط ش یعنی من م بقرینه کلام سابق ش
یعنی یتکلم من اذن له الرحمن م وتغایر جزا به سبب تغایر شرط
بلفظ متضمن شرط مفید نکته ش یعنی من م ومشروطیه ش
یعنی قال صوابا چنانکه فرمود سبحانه والذی جاء بالصدق وصدق
به الآیه بتقدیر الذی ای الذی صدق بعدم صحت عطف جاء
بر صدر فاعل ولازم اجمال و فرمود سبحانه ان تقول نفس یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت من الساخرین او تقول
لو ان الله هدانی لکنت من المتقین الآیه بتقدیر نفس اے تقول
نفس غیر التی قالت یا حسرتی بعدم صحت تردید بفاعل واحد از بهر آنکه
کلام بعلم واقع است نه بجهل و تردید بفاعل واحد لازم جهل است
و نیز تردید به قول است که مقتضی فاعل خاص مشار از جنسیة نفس است
نه بر مقوله و اگر تردید بر مقوله شود تکرار قول فضول خلاف فصاحت

والله تعالی اعلم بالصواب و فرمود سبحانه فمنهم شقی وسعید الایة
به تقدیر منهم ای منهم سعید بعدم صحة عطف بر شقی بنا بر اجتماع ضد
وچنانکه گوئی اکرم من اکرمنی و اهانی بتقدیر من اهانی از این نظایر
استدلال است بر صحت تقدیر بعدم صحت عطف و دیدم بعدم صحت عطف
بر جمله مشروطه سابق ش یعنی من اذن له الرحمن هم پس تقدیر
نظم چنین باشد الا یتکلم من اذن له الرحمن و یتکلم من قال صوابا بدانکه
توجیه بعدم صحت عطف بر جمله مشروطه ش یعنی من اذن له الرحمن هم
این است اگر من اذن له الرحمن شاهد بحق است و قائل صواب نیز
ش شاهد بحق است هم باتحاد معنوی احتمال عطف اظهر است
واگر قول صواب مغایر شهادت بحق است زیادت قول صواب
بر شهادت بحق موقوف علیه شفاعه و اذن شفاعه شرط بی فایده است
چه قائل صواب بغیر شهادت بحق شفیع و مشفوع له نتواند شد و
اذن شفاعه بشاهد بحق خود کافی است ورنه مهمل باشد باحتیاج
بقول صواب پس ناچار رجوع افتد بعطف بر جمله ش ایتکلم
من اذن الرحمن هم و تقدیر ش جزا یعنی یتکلم هم و تمرة

بلفظ من م و تغایر من جزا به تشبیش تتغایر شرط بلفظ من مضمر
شرط مفید تکثر و شرط به یعنی قال صوابا م مذکور ش در صدر
متن چنانکه اکنون در شرح گفته شد م واگر واو حالیه گرفته شود
مفید معنی خصوص اذن بقابل قول صواب تواند شد و درین صورت نه
عطف است نه اهمال و لکن صحة نفی ش لا یتکلمون م بعدم ثبوت
متقدم نتواند شد و نیز اگر یتکلمون تقدیر کرده شود ش در جمله مستثنی
م و من مفعول له نمودن لام بر مفعول له ش درینجا هم خلاف اصلیت
و حذف مضاف مع لام ای لشفاعة من ش اذن له م تطویل
بی دلالت و بی ضرورت است و زیادت بی فایده قول صواب
و اهمال اذن ش با حتیاجش بقول صواب م همچنان ش
که مذکور شد م و اگر یتکلم تقدیر کرده شود با قسمها فعل ش
یعنی یتکلم م مر فاعل له بمراد شفیع نافع ش او لیته من بمراد مشفوع له
است ش چه نتواند شد که همان شفیع باشد و همان مشفوع له م
و نیز قول صواب بهر وجه توافق و تخالف شرط مفعولیته له من اذن م
ش چه مشفوعیته موقوف بر شهادت حق است نه بر قول صواب

م و فاعلی دیگر معلوم نه وتسخن درلام ش بر مفعول له م وحذف
ش مضاف ای الشفاعة من اذن له م وزیادت ش بفایده
قول صواب م واهمال ش اذن م همچنان ش که بالا مذکور شد
م ونیز مدانکه صواب در مرتبه امتیاز ش مجوز جواز م است که خالص الفش
خاطی است وشهادت بحق در مرتبه وجوب ش مانع جواز م
که خالفش عاصی پس صواب بمعنی شهادت بحق نتواند شد ونیز
بتقدیر تکلم اخراج بعض ملائکه از قول صواب بمراد شهادت بحق
که باشارت خلاف شرط است باطل مگر اخراج روح انسان
ازینجاست که از روح روح انسان مراد است واز صواب کلام شفاعت
ومصیب بقول یارب امتی امتی حضرت رحمة للعالمین صلعم د
شفاعتش صلعم نیز معطف بر جمله بالا اختیار ش نه باذن م د
ثبوت متقدم مر نفی لا یتکلمون را واز فصاحت وبلاغت این کریمه است
که جواب مدعیان ش ای آنکه اعتقاد کند شفاعت را از غیر شاهد بحق
و آنکه اعتقاد کند شفاعت را از شاهد بحق بی شفاعت حضرت نبی الرحمة
صلعم م ازان هدیه است که نفی کلام شفاعت از غیر شاهد بحق است

بنا بر تخصیص اذن بشاهد بحق و ثبوت کلام شفاعت بشاهد بحق بعد
شفاعت اختیاری حضرت نبی الرحمة صلعم است بنا بر اقتضای نفی
نفی مرثبوت متقدم را و از ذکر رحمن اشارتست برحمت بیشتر و بواسطه شفاعت
یا بواسطه تضمنی بر مستحقان آمرزش تم المرام بالسلام و گفته شد
که روح ملکی عظیم الجثه است و نیز جبرئیل ع م و نیز خلقی غیر ایشان پس
این اختلاف در مسند هم در جنس اختلاف سلف با کم فارق دلیل است
والله سبحانه یعلم الحق بالصواب و هو الغفور الرحیم باید دانست کریمه
یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا با کریمه
یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الخ متوافق المعنی و
متوافق الوارد است تنبیه مخصوص کریمه یومئذ لا تنفع الشفاعة
الخ باید دانست که صله رضی بعن مستعمل است و درینجا بلام است
پس مقتضی تخصیص قائل قول از رضاست و قائل بمقوله رضا ای
شاهد بانچه اعتقاد اهل سنت و جماعت است عام است و قائل
بمقوله رضا اعنی شفاعت باقتضای محل خاص است و نیز
متقدم برای صحت نفی و عموم مقوله بعموم قول هم نافی تخصیص

قائل نیست و آنکه رضی له قولا ظاهر است که استغفار برای مومن از مرضیات غفار است و نیز باید دانست که درین همه اگر واو حالیه گرفته شود مفید خصوص اذن بقائل قول رضا تواند شد در تصویر نه عطف است نه اهمال ولکن صحة نفی مثل لاتنفع الشفاعة من بعدم ثبوت متقدم نتواند شد و نیز باید دانست در صورت تقدیر نظم به لاتنفع الشفاعة لاحد الا تنفع لمن اذن له الرحمن و هو رضی له قولا خصوص مفعول است من اذن له الرحمن است لاکن عموم فاعل است از قائل مقوله رضا و غیر آن که در استثنا در طرف غیر قائل مقوله رضا معارض ثابت شده است اعنی که غیر قائل مقوله رضا را نه شاید که شفیع نتواند شد هم است فکیف العموم و دلیلی بر خصوص قائل مقوله رضا یافته نمیشود فکیف الخصوص بر مقوله رضا هم عام است از نیجا است که فاسق بفعل خلاف رضا مشفوع له تواند شد نه فاسق بقول خلاف رضا است درین اشارتست به تردید قول معتزله که باستدلال این همه گفتند که فاسق بفعل مشفوع له نخواهد شد هم در صورت تقدیر نظم به لاتنفع الشفاعة

من احد الا تنفع من اذن له الرحمن و هو رضی له قولا مخصوص
فاعل ای من اذن له الرحمن است لاکن عموم معنی مفعول است اتفاقا
مقوله رضا و غیر آن که در استثنا در طرف غیر قائل مقوله رضا
معارض ثابت شرعی ش اعنی که غیر قائل مقوله رضا ای غیر نبا
بحق مشفوع له نتواند شد هم است فکیف العموم و دلیلی بر خصوص
یافته نمی شود فکیف الخصوص و عموم مقوله رضا هم بعموم قول از ینجاست
که مومن فاسق بفعل خلاف رضا شفیع تواند شد مگر بعد مغفرت
خودش نه فاسق بقول خلاف رضا و در صورت تقدیر نظم
به لا تنفع الشفاعة من احد لا احد الا تنفع من احد لا احد اذن له الرحمن
و هو رضی له قولا خصوص فاعل و مفعولست لاکن صحة نفی ش
لا تنفع الشفاعة هم بعدم ثبوت متقدم نتواند شد پس ناچار رجوع
شود بتوافق معنی کریمه یوم یقوم الروح الخ چنانکه مذکور شد
و باید دانست یومئذ عام است و لکن مراد روز قیامت مخصوص
المحل است و مفعول ثانی ای مشفوع بحذف ش متوسع است و دیگر
بر انجذ درکات و ترقی درجات مخصوص المحل است ش اگر بعموم

بومئنه و توسع مفعول ثانی نظر کرده شود شفاعته عامة الزمان و
عامة المشفوع است هم والله تعالی اعلم بالصواب اللهم صل وسلم علی محمد
نبی الرحمة وعلی جمیع آله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة تفسیر کریمه اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه الی آخر الآیة فاولئک هم الفاسقون باثبات عظمة و فضل حضرت نبی الانبیاء بر غیرش علیه و علیهم الصلوة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه
اجمعین بشعر ما بین عظمت سرور انبیا حبیب خدا مظهر کبریا
بدانکه یاد دهنید الله تعالی حبیب خود را تشریفا بالخطاب غیرش را
تنبیها بالمراد از عظمتش بر غیرش باوصاف کاملش بنا بر مظهریته
تامش بسببیته تکمیل معرفة الله تعالی بمعرفة ذاتش صلعم و ظاهر گردیدن
تش ای آن عظمتش را هم در عالم شهود چنانکه ظاهر گردش در وقت

میثاق قال الله تعالی اذ اخذ الله میثاق النبین لما اتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال
ااقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم
من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون باید دانست
اخذ موکد باصل لغت ممنوع الجواز است ش پس خلاف اخذ جائز
نباشد م میثاق مصدر میمی بمعنی استوار داشتن است پس مخصوص باشد
بذکر مضاف الیه ش فاعل یا مفعول که مقتضای مصدر است م
پس بر لا انتظم ش ای اخذ م بمعنی استوار داشتن عهد است و این
اخذ میثاق خاص از انبیاء غیر رسول جائی است ش چنان که از
استثنا یکه در معنی جاءکم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واضح است
م نه از غیر شان چه دلالتی بر غیر شان نیست نه از صراحة نظم چنانچه
ظاهر است نه از وجه فصاحة و بلاغة کما فی قوله تعالی الا انها قربة
لهم بحذف مضاف ... وسیلة قربة فضلا للمضاف و نه از وجه
خصوصیة خطاب بالعنف کما فی قوله تعالی یا ایها النبی اذا طلقتم
النساء الایة بخصوص الخطاب باللطف حضرت حبیب الرحمن است صلعم

ومخصوص الخطاب بالمعاملة غیر حضرتش صلعم است بدلالة ضمیر
جمع مخاطب ش فی طلقتم م ولئن اشرکت لیحبطن عملک مخصوص
الخطاب باللطف حضرت حبیب الرحمن است صلعم بدلالة عصمتش
صلعم ومخصوص المعاملة غیرش صلعم بدلالة امکان شرک نه بخطاب
فرضا وتقدیرا مخالف عظمتش صلعم ونیز تحقق شرط وجزایش
بدلالة از ماضی ای اشرکت ومضارع بالام تاکید ونون ثقیله
م مانع فرض وتقدیرش چه فرض وتقدیر در غیر محقق تواند شد
نه در محقق م بخلاف ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک
نجزیه جهنم ش که مانع فرض وتقدیر نیست م چه این کلام است
بمقابلة آنکه ملائکه را اله گفتند نه آنکه خطاب بملائکه پس فرض و
تقدیر را گنجایش است در معارضه وبصیغه غیر محقق واتیان کتاب
اصالتا بالذات باشد یا اصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج
واتیان حکمة که اصالتا بالذات است وبس ش بدانکه اتیان
کتاب باعتبار اصالتا بالذات چنانست که تورات بحضرت موسی
عم واصالتا بالعرض به تبع دون الاحتیاج چنانست که

توراة بحضرت عزیر وغیره علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وآتیناه حکمه اصالتا بالذات است وبینه اصالتا بالعرض وبغیر انبیا تبع مع الاحتیاج هم از خصوصیات انبیا است پس بغیر ایشان که عرضا تبع مع الاحتیاج بی دلالتی منسوب نتواند شد بس ایتای کتاب وحکمه هم چنانکه در کریمه وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم الآیه دلالة بقرینه محلی بر غیر انبیا است ودر کریمه الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون الآیه دلالة از نظم بر غیر انبیا است وآین میثاق غیر است از میثاق ربوبیة وعبودیة که ظهورش معین وموقوف عالم شهود ومحل تکلیف است نه عالم برزخ من پس ایمان بربوبیة وعبودیت بحالت یاس که مبتدای عالم برزخ است معتبر نباشد هم وآین خاص است بانبیاء غیر رسول جائی ومیثاق ربوبیة وعبودیة عام است بانبیاء وغیرهم علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام پس خصوص را نخواهد ونیست معنی قسم چه لفظ میثاق دلالة از لغة وهم از قرینه نظم بر معنی قسم نمیکند ونه لتؤمنن به ولتنصرنه سا. بسد جواب قسم چه در جواب قسم لام لتؤمنن

کافی بود پس بر لنتصر زاید خلاف فصاحت بی بلاغت
است و مفعول بضمیر حسبع میباید بحجود ذلکم لاحق و چون نباد مسند
مشیر معنی با مسند مسنده است استفهام لاحق از جهت اینین جمیع
اسم صفة عام است و الف و لام عهد ذبران باقتضار اشتقاق
معنوی فاعل مضاف الیه مصدر است و تواند شد که ازین عهد
مراد انبیار اولو العزم باشند بدلالة ایتار کتاب و حکمه اصالتا
بالذات پس دیگران در تبع ایشان باشند باصالت و لام تاکید
متجاو زست از فعل اتیت فصاحة و بلاغة برای تحکیم از جزم
تخصیص مفعول مقدم از فعل و ما موصوله مع متعلقات لاحق
مفعول مصدرش ای میثاق م متنازع زمین با موصوله
احد المفعولین مقدم از فعل اتیت است و ضمیر واحد متکلم فاعل
مشیر بر مرتبه اعتبار تجرد ذات بحت است که منشا تعین وجود
باجود حضرت محمد است صلعم و کم خطاب بسوی نبیین که منشا
تعین وجود شان صفات اشاش حقیقة این معامله
عارفان حقشان میدانند هم مفعول دیگر اتیت مش است

صیغه ماضی بجای مضارع م برمراد تحقیق وقوع فعل بزبان
مستقبل است ورنه مستقیم المعنی نتواند شد و این فعل از فاعل واحد
در مقابله مفاعیل متخالف الاوقات دیگر دیگر است و از من تبعیض
مرما موصوله احد المفعولین برای الکتاب و حکمة و این جمله لما اتیتکم متضمن شرط
معنا ناچار متقاضی جزا است مستقیم المعنی است بر قرینه جمله ثم جاءکم
بالتؤمنن به. ولتنصرنه پس محذوف است ش ان جزا م برای
اختصار کلام و بلاغة بتوسع مرام بهیچو لتعملن به ولتبلغنه ولتعلمنه
وغیرهم س بوجود دلالة بر حذف بتقاضای شرط و قرینه مذکور
که از آداب فصاحت است م پس من ما موصوله بمفعول لتنش تحت
مصدر ش ای میثاق م معطوف علیه است نه در تحت فعل لاحق
ش ای اتیت هم و ثم برای تعقیب بالمهلت مفید عطف است
تحکیما و جاء ش است ماضی بجای مضارع م بر مراد تحقیق وقوع
فعل بزبان مستقبل است ورنه عدم استقامة معنی خود ظاهر است
وضمیر متصل جمع مخاطب بمفعول و رسول به تنوین معرفه فاعلش
معروف فی المیثاق ش فی وجه الحجیة م موصوف بصفة مصدق

لما معلم مستثنی از استعمال بمفاعیل جاء رست حیه فاعل جابر ستعمل
مفعولش نتواند شد اصلا م پس بنا بر اقتضایش مستثنی است از
استعمال فاعل بصدر اوجار رش اعنی نبین م و بمفاعیل فعل آنیت
س ش اعنی نبین م و اگر مستثنی نباشد مخصوص المجتبیة متحقق نشود
نه به تنوین نکره حیه منکر غیر مخصص مهمل المعنی است و مخصص بالمجتبیة
مجهول فی المیثاق س ش فی وجه المجتبیة م وحال آنکه انبیا ر در وقت
میثاق عارف محمد گرا اند بشهادت بهمد گر کما قال سبحانه فاشهدوا
الایة فکیف که حضرت نبی امی عارف و معروف نباشد در وقت میثاق
و هم بسبب استثنا ر وحال آنکه فرمود سبحانه و شاهد و مشهود الایة اگر
مستثنی نباشد لازم است انتظار اخبار جایی پس نباشد ختم انبیا
صلعم وجه حال آنکه ثابت فرموده حق تعالی را و لکن رسول الله و خاتم النبیین
بنونا مد لالة لفظ نبین ر فرموده حضرت صلعم را انا عاقب و العاقب
الذی لیس بعده نبی متفق علیه فی المشکوة و تسلسل نا متناهی لازم گردد
و خبر محقق و قوع مجتبیة بعد من بعد غیر محقق س ش این استثنا مقتضی
میثاق خاص از انبیار غیر رسول جامی است که در متن سابق مذکور شدم

و این مرتبست که در ضمیر مستتر و متصل انیکم مذکور شدش یعنی
فاعل جبار مظهر مرتبه اعتبار تعین ذات بحت است که فاعل آیت
است و مفاعیلش که همان مفاعیل آیت است مظهر مراتب تعینات
صفات م وتحقق وقوع فعل واحد از فاعل واحد بر مفاعیل جبانست
که همین فعل و فاعل در تقابل هر مفعول است تنبیه بدانکه از جبار
اگر مراد شود جبار احدکم دلالتی از نظم بر آن نیست و بر ین مراد است
که محبتیه آن سول در وقت حیات احدی از انبیا بود و پس آن کد اماند
والبته نظر در تعقیب بالمهلت و ضمیر جمیع لتومنن ولتنصرن است
پس مجاری بالیست نه ثم جاء و لتومنن ولتنصرن بضمیر واحد
نه جمع یا آنست که محبتیه واقع شد بر احدی از اهل برزخ بمهلت
پس آن کد اماند و تعذر بر جمیع اهل برزخ و در ایمان و نصرت
از ایشان چرا است ش چه وقوع محبتیه بر واحدی از اهل برزخ
و ایمان و نصرت از و و جمعی از آن برابر است م و این اخبار نباید
از کتب الله تعالی و رسل الله تعالی نسبة در پس آینده و چرا است
تا آنکه از کریمه کان مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد الآیه

ظاهر است و از ختم نبوتش صلعم پیدا است که مراد از ختم جارکم نسبت
صلعم پس اگر درین حال هیچ اثری در وقت حیات، یا برزخ چنانکه
مذکور شد هم محبتیه واقع نشد باطل شد خبر محقق الوقوع محبتیه واگر
مراد شود فعل دیگر دیگر از فاعل واحد بر بعضی مفعول از مفاعیل متخالف
الا دان پس اگر بعد فنا فاعل بوجود دیگرش است لزوم تناسخ است
خلاف تحقیق و اعتقاد اهل سنت و جماعت واگر ببقای فاعل است
فعل دیگر دیگر باطل و آنکه باعتبار وجود در زمان متوسط خاتم الانبیاء
نباشد و باعتبار وجود در زمان آخر خاتم الانبیاء باشد پس واقع شد
هر دو اعتبار در تشخص واحد پس بآن ایمان آورده شود که خاتم الانبیاء
نیست و هم ایمان آورده شود که خاتم الانبیاء است بحیف الایمان بهم
و دیگر احتمالات مشوش خاطر در دین محبتیه از فاعل واحد بر مفاعیل آمد
راجع شود همان احتمال سابق واگر مراد شود ازین محبتیه بعض
بین بعض مناسب نظم چنان بود جارکم بعضکم بعد بعض مصدق لما
معکم لتؤمنن به ولتنصرنه بصیغه واحد نه جمع و بعد بعض مفعول فیه است
و مفعول به بضرورت محذوف خواهد شد و این معنی جارکم نسبت

واین در وقت حیات پیغمبر سابق باشد یا بعد حیات و در شان
اولوالعزمان نسخ معطل اولوالعزم مخالف عظمتش وعظمه ملتش واقع
شود یا تبع بالاصالت وازینجاست که بعث اولوالعزم بعد تبدیل
زمان فترت است باید دانست که این محبتیه فارغ از انبیاء سابق
نتواند شد چه فراغ در فاعل ومفعول نتواند شد چنانکه بعث پیغمبری
فارغ از پیغمبر سابق است پس ما رجوع بصراحت نظم یعنی وقوع
فعل واحد از فاعل واحد بر مفاعیل کند واین لازم عالم برزخ است
واگر این میثاق از هر واحد در وقت نبوت عالم شهود است شامل
احتمالات سابق است لتومنن به ولتنصرنه مضارع موکد ومحقق
بلام تاکید ونون ثقیله استمرار واخبار است بمعنی امر است واقتضای
استفهام نیز بر ش مشیر است هم والا استفهام معارض شود در
خبر محقق را ونفرمود بامر بنا بر نبودن عالم تکلیف ازلا و برزخا
پس ایمان انبیا علیهم بکمالات آنحضرت صلعم در حالات شهود شان
علما بوجود ه صلعم بنا بر میثاق است که مفید تحصیل معرفة الله
تعالی بمعرفة ذات وصفات آنحضرت صلعم است عز وجاله

الحقیقة المحمدیة و نزد لابد و زائل نمیشود در عالم برزخ پس ایمان
ایمان و نصرت از عالم برزخ علما بشهود صلعم بنابر محل است
که مفید ترقی بعض درجات فاضله ایشانست این فایده ملانعه
باستمرار از مضارع است و این ایمان و نصرت باصالت است
نه باحتیاج و جمع میشود اصالت باحتیاج و غیر است از ایمان
بربوبیة و عمل بعبودیة که معین و موقوف عالم شهود است چنانکه
خود از لتؤمنن به و لتنصرنه و اسینماید و ضمیر متصل مفعول ش
ای در لتؤمنن به و لتنصرنه م راجع برسول است نه بما موصوله
در تحت مصدر ش ای میثاق م یا فعل ص ای آیت
م حیه نبی ابوصول مرتبه نبوت انکشاف کتاب و حکمة بمجرد
ایتا ردفعة است نه تدریجا و رنه لازم منقصت در مرتبه نبوت
است پس لتؤمنن به و لتنصرنه جزا محقق الوقوع از شرط
محقق الوقوع ثم جاء است و اگر راجع شود بما موصوله تحصیل حاصل
بانکشاف مذکور است و جمله ثم جاء کم مهمل التعلق و اگر شامل
باشد بما موصوله بنا بر تعقیب پس ضمیر جمع می بایست کما فی ابحاث

ذلکم اقررتم واخذتم شیر امرست بنا بر استفهام واز ذلک اشارت
است بفعل کتاب وحکمة وایمان ونصرت مذکور واقررنا بحذف مفعول
فصاحة بنا بر دلالة نظم بران باید دانست که از صراحة نظم این کریمه
نظر بوحدت فعل محبته بتحقیق وتوحش از فاعل واحد بمفاعیل
وسببیة این محبته برای لتؤمنن به ولتنصرنه واستشهار فاحش از
مفعولش واضح است که محبته رسول بانبیاء اهل برزخ واقع
وآن رسول برتبه علیا خاتم الانبیاء ونبی الانبیاء است وهمانا آن
سید عالم محمد رسول الله تعالی است صلی الله تعالی علیه وسلم
لما قال سبحانه ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم
النبیین الآیة نبوة ورتبة وقال صلی الله تعالی علیه وسلم فضلت علی
الانبیاء بست الی ان قال ختم بی النبیون رواه مسلم فی کتاب
المساجد وتعلق اهل عالم برزخ باهل عالم شهود دست وبقا بر
اوصاف ذاتیه وفعلیه در عالم برزخ وانتفاع وانفاع اهل
عالم برزخ واهل عالم شهود از یکدیگر واین محبته رسول الله
تعالی صلعم بانبیاء اهل برزخ وایمان وعمل ایشان بدین تخصیص

که از التوضیح و التنقیح و امثال آن ثابت می‌شود بنا بر تحمیل بعض درجات
فاضله ایشان است که تعلق بوجود و شهود حضرت نبی امی سید اشرف
و تشریف شان شرف آن پس مخصوص الوجه است بانچه مذکور شد
نه بخصوصیه تکلیف مانه و تبع بالاحتیاج و از اینجا است که حضرت سید الانبیاء
صلعم نبی الانبیاء و ممنوع النظیر است بختم نبوت و علو مرتبت الصلوة
والسلام علی محمد افضل الرسل الصلوة والسلام علی محمد خاتم الرسل
الصلوة والسلام علی محمد لم یخلق مثله الصلوة والسلام علی محمد
لن یخلق مثله اللهم صل وسلم علی محمد النبی و زک علی انواره العظمة
کما تحبه و ترضاه و شفعه فینا و ترحمنا به باید دانست انبیاء علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام بوجود نبوت در عالم برزخ زنده و متصرف اند کما قال
الله تعالی اعجاز اچنانکه این عقیده مجمع علیه اهل سنت و جماعت است قال
سبحانه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما اتٰهم الله من فضله الایه تفسیر این دو کریمه در دائره کیفیه
الرسالة والنبوت است م و قال علیهم الانبیاء احیاء فی قبورهم م

تصیلون الحدیث ہمچنانکہ این صلوٰۃ در عالم برزخ است این
ایمان و نصرت نیز فمن تولی بعد ذلک الخ این جملہ شرطیہ جزای
شرط محذوف است ای اذا کان الامر کذا ای المیثاق الذی تعلق بجنبہ
رسول مصدق لما معہم وایمانہم ونصرتہم بہ و از من بانیان حضرت
خاتم الانبیاء مراد اند بنابر تحقق تولی و عموم من بی تخصیص ش
ای نفس موسی بجانہ فمن تولی منہم م نہ انبیاء بنابر عصمت شان و تحقق
ایمان و نصرت از ایشان عم بدلالۃ نظم ش چنانکہ بر سالکان طریق
تصوف اعجاز نصرت حضرت خاتم الانبیاء و دیگر انبیاء علی نبینا
وعلیہم الصلوٰۃ والسلام از عالم برزخ عیانست شعر افتاب آمد دلیل آفتاب
گر دلیلت باید ازوی رو متاب م و ماضی بمراد تحقق وقوع نیست
ومشار الیہ ذلک اخذ میثاق است بنابر تعلق جزاء بشرط اذا کان
الامر کذا چنانکہ مذکور شد ورنہ از باختلاف ضمائر معنی است
ای ہمانا نفعی نماند و ہسمت ای جمع شد از ای ذلک م کہ در جزاء
مشیر است بر مراد نیست ارجنسیہ من و ضمیر جمع ش ای ہم م
موکد است بر فسق معرضین باید دانست کہ جملہ اذ اخذ الی قول

من الشاهدین متضمن مقدمه اثبات تعظیم وفضل حضرت معظم
وافضل مخلوقات ست ومبنی ترتب امر باشارت مقدمه عنان که
قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی الایه مقدمه اثبات تعظیم
وتصلیه است ومبنی ترتب امر ش ای یا ایها الذین امنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیما هم وجمله فمن تولی الی قول هم الفاسقون متضمن امر
بالاشارت موافق مقدمه منتجه المراد وحکم معرض ست ودرین
کریمه اصحاب پیشین گو سے حال وبال معرضان ست باینکه از معرضان
بسیار باشند باشارت تحقق تولی از ماضی واشارت جمعیه اولئک
هم الفاسقون بطرف کثرت از جنسیه من متنازع بسبب دلاله
بر معنی قلت وکثرت میان تولی واولئک ورنه مشارالیه پیش
اولئک هم معدوم وتعارض میان شرط وجزا بوحدت و
کثرت موجود وبعض شان موجب العقاب است یعنی بعض نافرمان که
وبعض شان جائز العفو ست یعنی بعض نافرمان که بدلالة فاسقون
چه فسق شامل است کفر وکبیره وصغیره ومکروه را بخلاف کفر ش
که شامل نیست کبیره وصغیره ومکروه را ام وتواند شد که بعض

کفر باشد پس واجب العقاب است و بعض گوئی کبیره یا صغیره یا مکروه پس جائز العفو است هر کرا خواهد انه سبحانه عفو کریم آنچه ایجاب که تعظیم محمد رسول الله تعالی صلعم با یمان بجمیع وجوه کمالات حضرت صلعم و نصرت بجمیع وجوه مرادات حضرتش صلعم است تکاسل به بجا آوریش فسق است بر تفاوت درجات تؤمنن به امر در حقوق حضرت صلعم کوشیده بناسر انجامی چنانکه باید مستغفر باشد ترکیب نحوی لما آتیکم الخ متضمن شرط معنا با جزا معنا محذوف ای لتعملن به وغیره معطوف علیه ثم جاءکم الخ متضمن شرط معنا با جزا معنا مذکور ای لتؤمنن به الخ معطوف پس معطوف علیه با معطوف مفعول مصدر - مصدر با فاعل و مفعول مفعول اخذ - اخذ با فاعل و مفعول شرط - قال اقررتم الخ استفهام - قالوا اقررنا جواب استفهام - استفهام با جواب متضمن شرط معنا ای اذا کان الامر کذا - قال فاشهدوا الخ متضمن جزا معنا جمله شرطیه جزا است شرط ای اذا اخذ - شرط با جزا مفعول اذکر محذوف جمله فعلیه نظر متعلقات خود متضمن شرط معنا ای اذا کان الامر کذا فمن تولی بعد ذلک الخ جمله شرطیه

چهار شرط ای جمله فعلیه اذکر با ین تقریر ور دهند که با بات و ایراد
د جواب ایراد است در اختلاف مفسرین اگر نظر نوانی کرد توانی رسید مرا بد در دامنه دان
ان شاء الله تعالی باید دانست اختلاف مفسرین از ادله قطعیه از هر جانب ساخته
توسع اختلاف تا آنکه خلاف عقائد محققه اهل سنت و جماعت نباشد روا است
ولیکن اختلافی که بدلائل راجحه باشد او تعالی داخری باجابت است و جمیع اختلافات
تفسیر کبیر است و از انست قوله تعالی موافق مراد در دهند ومن العلماء من التزم
فی هذه الآیة اضمارا آخر واراح نفسه عن تلک التکلفات التی حکیناها عن
النحویین فقال تقدیر الآیة واذ اخذ الله میثاق النبیین لتبلغن الناس ما اتیکم
من کتاب وحکمة قال الا انه حذف لتبلغن لدلالة الکلام علیه لان لام القسم
انما تقع علی الفعل فلما دلت هذه اللام علی هذا الفعل لاجرم حذفه اختصارا
ثم قال تعالی بعده ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم وهو محمد صلی الله علیه
وسلم لتؤمنن به ولتنصرنه وعلی هذا التقدیر یستقیم النظم ولا یحتاج الی تکلف
تلک التعسفات واذا کان لابد من التزام الاضمار فهذا الاضمار الذی به ینتظم الکلام
نظما بینا جلیا اولی من تلک التکلفات انتهی اللهم صل وسلم علی محمد
النبی نورک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا .

ذكر كيفية تفسير الكريمة ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ج ولو شاء لجعله ساكناً ج ثم جعلنا الشمس عليه دليلاً ثم قبضناه إلينا قبضاً يسيراً

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله وصحابه وأتباعه أجمعين

قال سبحانه ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ج ولو شاء لجعله ساكناً ج وجعلنا الشمس عليه دليلاً ثم قبضناه إلينا قبضاً يسيراً اعلم أن الاستفهام للتحقيق لثبوت نفي والرؤية من قلب بالدلالة إلى رب مفعولها رب بصلة إلى وكيف مد الظل فالى تشير إلى معرفة نظرية الرب بالدلالة وكيف لبيان الدليل الذي به الدلالة والألف واللام على الظل للعهد الذهني وإن كانت للاستغراق على الجنس فيكون له مضاف إليه وهو ذو ظل متوسعاً بحذفه وحينئذ الشمس مع ظلها مشتملة في كلام الصمد فتكرارها ودلالتها على البداهة مهمل والظل يقتضي ذا ظل هو ربه بمدلول بذاته وصفاته بظله فالظل حادث بقدرته تعالى زيادة على صفاته الزائدة على الذات قياماً حقيقياً به الدلالة ولو شاء لجعله ساكناً إذ السكون من المعهود الذهني الذي يشير إلى

غیر ساکن ویکون متغیرا و هو حجاب بین القدیم و الحادث المخلوق ش
کما فی ذکر کیفیة اثبات مرتبة الحجاب بین القدیم والحادث المخلوق م و تشبیه
علی ان المد ای جعل اختیاریا ش لا اضطراریا بان م و الظل نظیر
هذا قال وجعلنا الشمس علیه دلیلا اعلم ان تعلق الدلیل بالمدلول و وجه الدلالة
التی تدور بینهما و الا لا تحصل فالجملة فی مقصود تشبیه و وجه تشبیه قیام الظل
بذی ظل حقیقیا ش لا مجازیا م وامداده به و دلالته الیه فی
حالت نظر ش لا فی حالت بدایته م ولا یوافق التشبیه فی وجه
غیر المذکور فوجه تشبیه متعلقه بین مشبه و مشبه به و وجه الدلالة وصلة
علی تدل علی ان وجه التشبیه اقرب تشبیهات و یمکن ان یکون المراد
بالشمس وجود محمد صلی الله تعالی علیه وسلم اذ هو تحت مرتبة الحجاب
ظلها فدلیل علیها والی اصلها فی الغایة والاستعارة بالشمس
متوسعة لمقاصد التشبیه التی یعلمها الله تعالی بصوابها ثم تعقب
بالمهلت علی کیف مد الظل فقبضه بعد مده لما ان یحقق الوقوع
ش بالماضی للتحقیق والا لا یستقیم معنی النظم م فی مستقبل
بیان للمد وقبضه الی نفسه سبحانه تشیر الی ان الظل متضمنة بقیام

حقیقیے کما مذکور من حادث بقدرته تعالی زیادة علی صفاته
الزائدة علی الذات فبا ما حقیقیا وہو الحجاب ہم وضمیر المتکلم مع
الغیر یشیر الی ان القبض الی صفاته الزائدة اذ ہی منشا المد فللقبض
وقت الی ما قال سبحانه کل شی ہالک الا وجہه الآیة فالقبض بمعنی
مقابل المد وفی الحال یصدق قبضا یسیرا بدلالة ظل الظل
فشرع فی استدلال الذی تحت مرتبة الحجاب قال ہو الذی
جعل لکم اللیل لباسا الآیة الی ما شار واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب
وان قیل ان الظل تحت مرتبة الحجاب فیکون ظل الظل بقیامہم
المجازی به واستدادہ به دلیل الی رب الذی ہو ذو ظل فی الغایة
مدہ فالخطاب یشیر الی ان المخاطب ظله فمعرفة ذی ظل العامیه
الظل ظل الذی متضمن الموجودات والذی ملتزم بالموجودات
متضمن المسلوبات والذی ہو ماخذ لغیرہ وان کان المخاطب عاما
فالاستفہام مثبوت ثبت لا یصدق باختلاف حال البعض منہ
من ای العام وکلن الاستدلال لغیر المخاطب عموما فجعلنا الشمس
علیه دلیلا فی وجه تشبیه من للتبعیض ہم مقاصد نظریة الیتے

تحولت فیہ ش ای الظل م لعلمها الله تعالی بصوابها فالقبض
وقت البعث بمعنی الجمع فی مواقف القیامة ولکن قبضا یسیرا منظورا
ذا الجمع دفعة فالترجیح لمعنی الظل لقیام حقیقی وتضمن نری ظل فغیر
الحال لا حاجة الی تاویل النظم متعلق الی بالظل والظل بالاسفار الذی
ہو شئی متوسط بین ضوء خالص وظلمة خالصة والکدورة بروية العین
کما قیل ش ای التاویل النظر فی تفاسیر الایة الکریمة م فان الاسفار
لیس الظل اذ لا ذو ظل له ولیس لول الوجود بالشمس لفقدان تعلق
بینهما بل ہو مفقود بوجودها ولمعرفة شئی بدیهی لا حاجة الی غیره اذ ہو
یعرف بنفسه ولکن یمتاز بغیره الا المعرفة نظری بالجامعة ش ای
حاجة الی غیر لمعرفة شئی نظری بواسطة الجامعیة ہی جہة المعرفة م
ووجود الاسفار بدیهی قائم بنفسه ش فلیس نظریا ومنتزعا م لمفهوم
بنفسه وہو من الصبح الکذب قبل طلوع الشمس ش فلا یحتاج الی دلیل
فی معرفته کما ہو ظاہر واذ لا یکون بدیهی مدلولا من جهة فلا یصح
الحمل ان معرفة شئی بضده اذ البدیهی لا یحتاج فی معرفته الی
غیره والنظری یحتاج فی معرفته الی غیره بالجامعیة والضد ما منهما

فالحاصل ان لا تكون معرفة الاسفار بدلالة الشمس هو وجود لها الا
نظري في حال دون دلالة اليه فلزم ان الاسفار وجود نظري
وليس كذا كما ذكره والله تعالى اعلم بالصواب اللهم صل وسلم على محمد
النبي نورك وعلى انواره كما تحبه وترضاه وشفعه فينا وترحمنا به

ذكر كيفية تفسير الكريمة وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم الاية

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه
واتباعه اجمعين قال سبحانه وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون
تسبيحهم الاية اي يسبح بحمودية تعالى بافعاله تعالى بدلالة معقول من
خير وشر والافعال من مبادي المفتقر الى ما فوقه اعلم ان من التسبيح
متضمن الموجودات وهو مقصود الايمان الذي بعث الانبياء عليه
على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فهو مشترك وصفي وتضمن المسلوبات
متنزها بالموجودات وهو ليس مقصود الايمان الذي بعث الانبياء
عليه على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فهو مشترك اسمي فخصص التسبيح باتيح

متضمن الموجودات ما خصص ويترتب عليه الحكم المخصص به كما للانس
والجن والملائكة وخصص التسبيح بما يتضمن المسلوبات ملتزما بالموجودات
ما خصص ويترتب عليه الحكم المخصص به كما لغير الانس والجن والملائكة
وان لم يفرق فيهما لم يثبت الحكم المخصص فيجاز خلود مومن في النار
وخلود كافر في الجنة لعدم الاستحقاق للحكم المخصص ولو لم كذا ويشير
الى ما قررته قوله تعالى الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن
في الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب الاية
فالتفصيل بعد الاجمال لرفع احتمال ان يسجد من كان اله كالملائكة
والجن والانس وان لا يسجد من ليس اله كالشمس والجبال وغيرهما
ولو سجدوا وتفصيل تسبيح الذي من تضمن موجودات وبه الذي هم
من تضمن مسلوبات ملتزم بموجودات بما به حامد ذي عقل و
غير ذي عقل هم خصص به من متضمن موجودات ومتضمن مسلوبات
ملتزم موجودات هم والحكم المخصص به اي تفصيل الحكم المخصص بما
خصص من الملائكة والجن والانس والشمس والجبال وغيرها هم ومن
تسبيح الذي متضمن مسلوبات ملتزم موجودات تفصيله خلا ... الصمد

والشمائل سجد الله وہم داخرون الایۃ فمن التسبیح حالی و فیہ حالات
ومقالی و فیہ مقالات و بالمعنی یکون حمدہ خاصا بافراد شئی نظرا
الی شہود الافراد من متشابہم و تصل الی غیر متشابہم متشابہم و الخطاب
خاص او نفقہہ لبعض فعلی تغلیب فمقالاتہم بالتسبیح شئی آخر و تغیر التسبیح
شئی آخر کما کانت بالنسبۃ و اصحابہ و اتباعہ صلی اللہ تعالی علیہ و علیہم
و سلم و اللہ تعالی اعلم بصوابہ اللہم صل و سلم علی محمد النبی نورک و
علی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیۃ تفسیر آیہ کریمۂ انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنہا و اشفقن منہا و حملہا الانسان ط
انہ کان ظلوما جہولا لا لیعذب اللہ المنافقین و المنافقات
والمشرکین و المشرکات و یتوب اللہ علی المؤمنین و المؤمنات و
کان اللہ غفورا رحیما ٥

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی آلہ و صحبہ
و اتباعہ اجمعین قال اللہ تعالی انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض

والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان ط انه کان
ظلوما جهولا ۵ لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات
ویتوب الله علی المومنین والمومنات ط وکان الله غفورا رحیما ۵ باید دانست
امانته بدلالة الف ولام استغراق بر انواع ست تعریف نوع در ذکر
کیفیة الاصول در حاصل ذکر نوع توان دانست هم متخالف وصف یا
عهد ذهنی بر تعیین معرفة توحید الله تعالی ومعبودیة اوست تعالی ومحبة
وعبودیة برای اوست تعالی ووجود عالم از مکلف وغیر مکلف متضمن
موجودات واجبه است یا متضمن مسلوبات واجبه یا شامل موجودات
ومسلوبات غیر متعارض شش معرفة موجودات ومسلوبات در
ذکر کیفیة العلم والمعرفة توان یافت هم وانسان مکلف است با
الف ولام استغراق بانواع متخالف وصف است ظلوم وجهول که
وصف اوست بمناسبة حالش متخالف بمعنی خاص شش متضمن
موجودات یا مسلوبات یا شامل موجودات ومسلوبات غیر متعارض
جنانه انسان ست هم است وترتب احکام خاص متخالف که حاصل
متخالف وصف انواع وتخالف بمعنی خاص اوست خواهد شد

چنانکه نظم شریف سی ش لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین
والمشرکات ویتوب الله علی المؤمنین والمؤمنات هم مشیر آنهمه سی ش
است که در بیان امانت و انسان ظلوم و جهول گفته شده است
پس تفسیر کریمه چنین باشد تحقیق ظاهر کردیم این امانت ها را بر آسمانها
و آسمانیان و زمین و زمینیان و کوهها و کوهیان بنا بر استبلاء باجابت
این امانتها پس انکار کردند از اجابت آنها و ترسیدند از آنها بعدم
معرفة جنسیة با آنها بعدم جامعیة ظلمیه جهلیه موجودات واجبه
که منشاء استعداد اجابت امانتها است بنا بر استکبار و اجابت کرد
آن امانت ها را انسان بتحقیق او ظلوم و جهول است و از حمل بنا بر مجاز وغیره
اشارت است بآنکه آن امانت عظمی است و اجابت آن مستحق باید
دانست تا بعضی از انسان ظلوم و جهول بنا بر خطا اند که کافر و مشرک
معذب شوند و مشرکان اند که کافر و مشرک ظاهر شدند و آنهمه مؤمن مجازی بودند
سی ش وقت عروض امانت هم بجامعیة ظلمیة نزاعیة سی ش بموجودات
واجبه مستحق شده مستاجر شده واجبه هم بنا بر لانه حملها الانسان و بنا بر قفیز
که تبدیل کرده اند اجابت امانتها را باختیار کفر و شرک حقیقی بغلبه اصل شان از

که مسلوبات واجبه است پس بمعنی ظلوم و جهول بمعنی خاص آنکه ظالم
باختیار کفر و شرک است در قرآن مجید است ان الشرک لظلم عظیم الایه
فمنهم ظالم لنفسه م و جاهل از کیفیة شرافت امانتها و قیمت
خدابها و تواند شد که ظلوم از ظلمة باشد پس معنی آنکه بظلمة کفر و شرک
رسیده است در قرآن مجید است یخرجهم من الظلمات الی النور م
و سبب عرض امانت اتمام حجه بود بر آنکه عذاب کند الله تعالی منافقان
و مشرکان را و لشناسند سبب عذاب است که تبدیل اجابة بامانة است
باختیار کفر و شرک م برفع تحذر است بعرض امانة م و رجوع
کند الله تعالی بر مومنان بمغفرت و رحمة و او سبحانه غفور و رحیم است
باید دانست که بعضی از انسان ظلوم و جهول مومنانند بعض شان چنانچه صیانند
غفر الله لهم و انهمه مومن حقیقی اند باجابت امانتها صدقا که قصور در
بجا آوردن حق اجابت امانة بر مناسبة استعداد شان بوجه و دل از
موجودات و مسلوبات غیر متعارض و بمنود پس بمعنی ظلوم و جهول
بمعنی خاص آنکه ظالم باختیار عصیان است در قرآن مجید است
فمنهم ظالم لنفسه م و غافل از شرف بجا آوردن حق اجابت

امانة وعذاب نافرمانی و تواند شد که ظلوم از ظلمة باشد پس معنیش آنکه
بظلمهٔ عصیان رسیده و تعفرت ربطی بالشان ورا رو بنابر سعادت آمال خفیه
بغلبهٔ اصل شان که موجودات شامل سلوبات غیر متعارفست و بعض شان
متقیان شدند آنان انبیا و اولیا تابعان سنهٔ انبیا هستند علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام و آنهمه مومن حقیقی هستند با جابت امانة مقاصد فاکه بجا آمد حق اجابة
امانة برمناسبة استعداد شان بوجود تعینی از موجودات پس درینجا ظلوم
وجهول معنی خاص آنکه ظلم بر نفس خود کرده باختیار مشقة مجاهدات
حق که مشار از لفظ حملها است هم درینجا آوری حق اجابة امانة و
تواند شد که ظلوم از ظلمة باشد پس معنیش آنکه عارف حق مرتبهٔ ظلمة
رسیده از جهل کیفیة و کنه ذات و صفات الله تعالی حق در فراز مجددا است
لاتدرکه الابصار هم و حکمة در امانتها آیة ربطی بالشان و را بصحبة
معامله بغلبهٔ اصل شان که موجودات هست باید دانست که بر المنافقین
والمشرکین المومنین الف و لام استغراق بانواع مختلف وصف است
و تقدیم ذکر منافقان و مشرکان و مومنان عاصیان اشارت برآن دارد
که نزول این آیهٔ کریمه تنبیه کیفیة ایشان است والله تعالی اعلم بالصواب

وسخن در اثبات ثابت قطعی که عذاب کفار و مغفرت فجار در رحمة ابدآ
است کرده شد مگر در اختلافی که تحقیق نرسیده ای مستفهم بدانکه اگر
الف ولام استغراقی یا عهد ذهنی برامانة وانسان تخالف معنی خاص ظلوم و
جهول بنا بانکه مذکور شد گرفته شود اجتماع نقیضین بجمع موجودات و مسلوبات
متعارض در وجود واحد خواهد شد و ترتب احکام خاص متخالف که حاصل
تخالف صنف انواع و تخالف معنی خاص است باشتراک عام فیمابینهم
باطل گردد و امانه و جهی خاص مجهول گردد که ذکرش عبث است یا وجهی
معلوم که دلالتی بران نیست و سخن در الف ولام هم شده است پس
من بعد معنی دیگر متضمن تفصیل اجمال سابق برای مستفهم است مراد
از امانة انسان ظلوم وجهول منافقان و مشرکان و مومنان
عاصیان هستند باشارت تعلق لیعذب الله و یتوب الله نه انبیاء و اولیاء
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام تکلیف که انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام خیر المومنین و خیر الحامدین هستند و دلالتی برین استثناء
نیست و ظلوم وجهول بمعنی غیر متخالف بمعنی خاص منسوب بکفار و
فجار هم خواهد شد و حکم خاص باطل پس اعنی ظلوم وجهول

بمعنی متخالف معنی خاص که صفة انبیاء و اولیاء است علی نبینا و علیهم
الصلوة والسلام در معنی غیر متخالف معنی خاص بکفار و فجار هم واقع شود
و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و کفار و فجار
باطل گردد هم و اگر انبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
مراد هستند نه غیر ش ای منافقان و مشرکان و مومنین عاصیان
هم دلالتی برین استثنا کجا و ظلوم و جهول بمعنی غیر متخالف معنی
خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام هم
خواهد شد و حکم خاص باطل ش یعنی ظلوم و جهول بمعنی
متخالف معنی خاص که صفت کفار و فجار است در معنی غیر متخالف
معنی خاص بانبیاء و اولیاء هم واقع شود علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و حکم خاص منسوب بانبیاء و اولیاء علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و کفار و فجار باطل گردد هم و نفاق فی حمل امانة صحة
نپذیرد و نه عرض امانة اتمام حجة باشد و نه نفاق سبب عذاب
و نه ایمان سبب مغفرت و رحمة و ربط لیعذب و یتوب به عرضنا
و عموم استغراق منافقین و مشرکین و مومنین مهمل و بر غیر استغراق

والتی کجا والله تعالی اعلم بالصواب و بر فضولی تعصب جواب
ازین مختصر توان گفت البته دانایی باید و تدبر در فصاحت و بلاغت این
کریمه که از اعجاز است و در کلام دردمند تعصب و بالفضل الا الفاسقین
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه می ازین کریمه تا مید بر دیگر
کریمه انا عرضنا الامانة الخ میتوان یا ... اللهم صل وسلم علی محمد
نورک وعلی انوار و کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترضاه

ذکر لغته تفسیر الحدیث الشریف یا سیری یا نوری
یا خزائن عرفتی افدیت ملکی ... یا محمد من لدن
العرش الی تحت ارضین کلهم یطلبون رضاها و انا
اطلب رضاک یا محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد و نستشفعه وعلی آله وصحبه
واتباعه اجمعین قال صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عن الله تعالی
یا سیری یا نوری یا خزائن معرفتی افدیت ملکی نملیک یا محمد
من لدن العرش الی تحت ارضین کلهم یطلبون رضای و انا اطلب

رضاك يا محمد الحديث اعلم ان ذات الله تعالى موجود مع
صفاتها فصفاتها الى مرتبة حجابية سرها وتعلق الصفات تعلق
تضمنا وتعلقا التزاميا من كيفية التضمن والالتزام مذكورة في
ذكر كيفية الاصول في صالح كر كيفية الانتزاع هم الذي علمها الحادث
المخلوق على شبه الصنع من ذات الله تعالى وصفاتها سرها فاقول
مقصود في الحديث الشريف فاضافة السر الى السر منى بانتزاع
تضمنى لقيام مجازى واضافة السر الى المتكلم لامى بانتزاع تضمنى
بقيام حقيقى فخصص بخطاب خبريا نور نورى باضافتين مذكورتين
تبرزهما هو تعلقا التزاميا فالسر الذي من نور الله تعالى لقيام
مجازى محمد صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم على لا لة الخطاب الصريح
فخصص بخطاب آخر يا خزائن معرفتي نظهوره من نوره تعالى فاعلم ان
محمدا صلعم موجود مع صفاته سره فالذي دل قوله القديم سره
مقصود لمعرفته فهذا معنى خزائن معرفتي فالله تعالى احب معرفة
الكمالات الثبوتية في نفسه الكريمة التي مقصودة في ظهورها على
حكمته التي لا يعلمها الا هو فعرفها في سر سرها محمد صلعم اذا عرف

نفسه القديمة فعرف سر الف الرقيبية صلعم فيها سر سر والله

مدلول قديم و هذا ان من سر ان اعرف بعموم فاعلم انما طلب بحجاب آخر

انه حيث حكى حسبك الملك غيره صلعم في توسعه صلعم من ان صلعم فيه

مقصود مقصد الا له صلعم كما في الحديث الشريف يا محمد انا و انت و

سواك لاجلك فخاطب بخطاب آخر يا محمد من ان العرش الى تحت

الارضين كلهم يطلبون رضائي و انا اطلب رضاك يا محمد اعلم ان رضاء

الله تعالى لانه مورضا رمحمد صلعم باتحاد مجاز بينهما ظهور لطفنا

ورضا رمحمد صلعم لانه مورضا الله تعالى في مرتبة التي تجمع كبر سر

ومرموز بمرموز تجربة معرفتي فاعلم ان الصفات السلبية من الصفات

تعلقا التزاميا غير مقصودة في ذكر اتحاد نور اول الذي من نور الله تعالى

اتحاد مجازيا ش هذا دفع عن زاعم الذي مر في اثبات في نور

اول بعيرها في ذكر كيفية تخليق نور محمد صلعم الخ هم فمن لم يصل الى ار

الحديث الشريف فليسكت ولا يكن من المعرضين ولبايت تبين منها

اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك على نوارك كما تحبه وترضاه و شفعه

فينا وترحمنا به

ذكر لطيفة في تفسير الآية الكريمة فاما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق ٥ خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد ٥ واما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك ط عطاء غير مجذوذ ٥ في اختلاف الذي يتصل الى صحته ما اتصل اليها في الاستثناء ـ

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين قوله سبحانه فاما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق ٥ خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ ٥ الكلام في اختلاف الذي اتصل الى صحته وما اتصل اليها في الاستثناء اعلم في النار وفي الجنة متعلقا بخلود مقيد ضرورة بمنع تعلقه بما قبله ش اي شقوا وسعدوا م اذ هو شامل المبتدء فان تعلق به يبطل الكلام المفيد وبعده ش اي خالدين م اذ هو حال العائد

فی الخبر الی المبتدء و متعلقہ فیہما تامل فیہما ما دامت السموت والارض
وما دامتان فی النار والجنۃ بوجود الذی بعد فنا تہما فتاکید
للخلود علی محاورۃ وان یرد السموت والارض فی الدنیا بطل الخلود بالتحدید
والا الاستدراک من یدخلون الا لاستثناء منہ علی اصلہا ش کما ذکر
فی کیفیۃ الاصول فی اصل کیفیۃ الاستثناء والاستدراک م وما
ظرفیۃ وقاش کما اولم نعمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر م فبالحال مضاف
الی شاء بمعنی مصدر فحاصلہ لکن لا یدخلون فی النار وفی الجنۃ
الی وقت مشیۃ الرب ای محتاجون بمشیۃ الرب فی الدخول
ومن روایۃ ثبت ان دخول النار والجنۃ متفاوت زمانا علی تفاوت
عمل فیاول الاستثناء لبعض لضرورۃ صحتہ فحاصلہ الا لا یدخل
بعضہم قدر وقت مشیۃ الرب ویاول الاستدراک لبعض لضرورۃ
صحتہ فحاصلہ لکن یدخل بعضہم وقت مشیۃ الرب فاعلم ان کان
الا لاستثناء من خالدین کما قالوا فتشویش فی عدم خلود مومن
فی الجنۃ وفی عدم خلود کافر فی النار خلاف الثابت المجمع علیہ
ولزم ان یکون من خاصا الذی عقل الذی یستحق للجنۃ والنار

بی مقام ما عاما من ذی عقل و غیر ذی عقل الذی لا یستحق للجنة
و النار فلا یصح العموم فی دخول الجنة و النار فی محل الکلام ش
الذی فی کیفیة الذین شقوا و سعدوا م الا الذی مخصوص ش
بذی عقل م بالکلام م فما افاد العموم و ان کان الاستثناء من خالدین
متعلقة بهم فیها غیر و سهیق کما قیل لا یصح اذا صفتان للداخلین الخالدین
فیها و لا یکون خالدین حالا لها خاصا اصل فی النظم الشریف
علی النحو و ان کان الاستثناء من خالدین م متعلقة بالذین شقوا
بالعصیان کما قیل لهم خروج العاصی من النار فدخوله فی الجنة مسلما
لکن لا یصح استثناء الذی فی و اما الذین سعدوا الخ اذ لا یصح خروج
السعید من الجنة فلا دخوله فی النار و بمنعه ش ای لا استثناء من
خالدین فاعلا کان او مفعولا م عطاء غیر مجذوذ ش فاعلا کان
او مفعولا م فبطل الاستثناء و ان کان ش الاستثناء من خالدین
متعلقة بتوقف الموقف کما قیل بتقدم المستثنی علی المستثنی منه
و لا یصح تقدمه فما الاستقیم المعنی به استثناء من خالدین الله تعالی اعلم
اللهم ... محمد النبی نور کرد علی انواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا

ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة رواه مسلم در مشکوة باب الاستغفار والتوبة

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستغفره علی آله واصحابه واتباعه اجمعین

قوله صلی الله تعالی علیه وعلی اله وسلم لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة ترجمه حجاب کرده میشود بر دلم و هر آئینه استغفار میکنم در یک روز صد مرتبه و در مقصد این حدیث شریف اختلاف است گفته اند هرگاه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عین ذات الله تعالی است غیر را چه جا است فقط درین نظری است ظاهر مخالفت عقیده و نظم سیرند گفته اند بترقی مرتبه اول در حکم حجاب شود فقط این از سالکان طریق گفته اند شهود ذات است لاکن درین نظری است بهنگه ترقی در رتبه در معرفة الله تعالی در حال انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام که لازم النقصان حکم ایشان نادرست است انبیاء اعلم انبیاء علیهم در معرفة الله تعالی بتدریج است بنابر صدور کمال شان نبوت وللآخرة خیر لک من الاولی نه تمام در مراد حضرت صلعم است نه مخصوص بعدم دلالت مثل این کریمه باین تفسیر که گفته شد جواب

مدعی است که باین کریمه مستدلان بر ترقی وارد هم و گفته شد که استغراق
در ذات بحت بسبب عدم امتیازش در حکم حجاب است فقط دران نظر نیست
با ینکه استغراق در ذات بحت بی دلالة از حادث وازاوصاف قدیمه صحیحه نیز نیست
پس تا وجود دلالت حجاب بتواند و بعد قطع دلالة حالة باطله است فکیف
الحجاب بالاستغراق و گفته شد حجاب بغناء حادث بانقطاع دلالة
از حادث وازاوصاف قدیمه است فقط درین نظر نیست باینکه حالت
صحیحه در معرفة الله تعالی به بقاء دلالة از حادث وازاوصاف قدیمه
است و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بهره ور بکمال معرفة صحیحه
بلی تدریج است بنا بر شان نبوت فکیف الحجاب و گفته شد که رجوع بخلق
بنا بر رحمة و انچه لازم نبوت است حجاب نیست از مرتبه تفرد برب اگرچه از
مرضیات الله تعالی است پس استغفار است ازین حجاب فقط رد وارد
اما انکه چنین است مثل یعنی رجوع بخلق حجاب از تفرد برب است
هم همین دانند و پس رد درین هم نظر نیست باینکه قلب اشرف مظهر جمال
رب العالمین از رجوع بخلق از مرتبه تفرد برب حجاب ندارد و این از
آن داند که عارف حقیقه محمد صلعم بانطباق کلی بمظهریتش بجمال بالکلیه

رب العالمین باشد یعنی تا ما سوا از اللہ تعالی در بحر معانی کمال رب العالمین
ما نا که قطره است بل کمتر از انکه دانی در حقیقة جامعه محمد صلعم هم چنان است
و آن حقیقة جامعه محمد صلعم با متعلقات بقیام حقیقی و مجازی بحقیقة خودش
رہنما است فکیف الحجاب و از حال ما مضا لست که برجوع بخلق حجاب
از نفس و رب و نماید پس ناقص باین سخن رسد و نیز باید دانست
که این عین در وصف آن نزد اللہ تعالی صلعم از متشابهات است پس مناسب
است که این چنین را حواله بعلم حضرت نبی اکرم صلعم نمائیم نه قیاس بر حالة
نفوس خود که تدریج لازم اوست بنا بر نقصان استعداد و هم احتمال
ضلال بقطع دلالت و نیز ظاهر است که فاعل لیغان و هم مفعول
تا نیش که سبب حجاب است نامذکور است پس حکم صریح بحقق و مخصص با آنها
حق ای فاعل و مفعول ثانی هم نتواند شد و اللہ تعالی اعلم بالصواب
و همچنین سهو انحضرت صلی اللہ تعالی علیه و علی آله و سلم در حالت نماز از
متشابهات است حق بدلائلی که در تفسیر این حدیث شریف گفته شدم
اللهم صل و سلم علی محمد النبی نورک و علی انواره کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و یرضاه عنا.

ذکر کیفیة تفسیر کریمه الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعينه ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى آله واصحابه

اجمعين [illegible] الذي يريك حين تقوم وتقلبك في الساجدين

ترجمه آنكه نگاه ميدارد ترا وقت قيام آ بودن تو در عالم شهود ونگاه ميدارد ترا

در [illegible] ساجدان [illegible] بعالم روح [illegible] كما قال سبحانه [illegible]

الا [illegible] استثناء [illegible] بر ربط كلام [illegible]

[illegible] الامر بين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين فان عصوك فقل اني

بري مما تعملون وتوكل على العزيز الرحيم الذي الخ حاصل آنكه مينديش [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] فرماني ايشان [illegible] از اعمال ايشان [illegible]

كه [illegible] وتوكل كن بر [illegible] رحيم آنكه نگاه ميدارد ترا در

عالم شهود [illegible] نگاه [illegible] نقل [illegible] در عالم روح در [illegible] ساجدان

سخن [illegible] مقصود بحث است پس سخن [illegible]

[illegible] معني مجازي است يعني رويت بمعني نگاه

داشتن [illegible] كما في قوله تعالى انني معكما اسمع واري بمعني مجازي

بخصوص اجابت وعصمت [illegible] نظم سابق [illegible] خصوص

معنی حقیقی گرفته شود فایده اش میگردد معنی مجازی و نیز معنی حقیقی بحذف مفعول
با اغنی است بتوسیع مفاعیل و فوائد مناسبات ان انهما نسبته بحضرت موسی و هارون
علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام بفایده معنی مجازیست ورنه عام مفاد بین است و بی ربط است
از اقتضای نظم سابق والله تعالی اعلم بالصواب م وحاصل بری با عتبار ادائی
پس مستلزم افادت دوام هست در ماضی و مستقبل باعتبار مرتش تعریف حال زمانی و علم
در ذکر کیفیة الاصول العاصمة الحرفی ذکر کیفیة التجدد و در ذکر کیفیة عیب و علمه فی تفسیر
کریمه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم الایه گذشت م وقیام معنی عرب بان ای موجود شدن مش
کما فی قوله تعالی اقم الصلوة ای بوجود آر نماز را وفی تکبیر الاقامت قد قامت الصلوة
ای موجود شد نماز و فی قولک قامت الدلالة ای موجود شد دلالة م وحین تقوم
مبلاغتش بعموم قیام عموم زمان و مکان مش باز اضافة حین سوی تقوم وار مصدر المعنی متیقن
هم با فایده زمان حال و مستقبل مش باز بهلش که دائر عالم شهود است م مسعد معنی
وجود عالم شهودش مش ای مخاطب م متعلق بر یرتش مفعول فیه زمانا و مکانا م
وتقلب معنی حقیقی لازم مش خلاف متعدم ای گردیدن مبلاغت دوام در زمان
حال و مستقبال مش با قتضای مصدریتش م با فایده خصوص عصمة عامة تامة مش
برای خطاب صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم م معطوف بر ضمیر متصل مفعول است برای یرتش

ش ای کاف خطاب متصل بتو ی م بدلالت نصب ش پس مفعول است به آیه بتقلبک
بر تقوم مجرور محلا مفعول فیه و مفعول به معطوف شده بر مفعول فیه م و فی الساجدین یعنی
مصلین متعلق تقلب واگرچه مجرور باشد بنابر قرار ش چنانکه در تفسیر کبیر است م مستلزم
افادت معنی مفعول فیه یکا با برای فاعل تقلب ترس مرا و تقلب روح محمد صلعم در جدین که
هنوز فارغ از عالم شهود و دوران حال و مستقبل شهودیست فارغ از حال و مستقبل
که لازم وجودش است ش چه روح مفیضها فارغ از عالم شهود است که محل دوران
حال و مستقبل شهودیست تنبیه وجود روح اگرچه فارغ از مکان و زمان شهودیست
لاکن بی شبهه وجودیست با حال که ماضی و مستقبلش خلاف زمان عالم شهود است م نه بر
فی الساجدین م متعلق تقوم بنابر عدم صحت عطف حال غیر شامل ش یعنی
تقلب مفعول به غیر شامل بمفعول فیه تمام ولزوم تباعدش فقط م و فی الساجدین
بسبب حال غیر شامل م و افادت معنی مفعول معه ش چنانکه ماکان الله لیعذبهم و انت فیهم
ای معهم م و خلاف اقتضای تقلب مفعول به ش فی الساجدین م متعلق بر
بنا بر تباعد لفظی و تنازع معنوی متعلق بالتعلق ش ای تعلق فی الساجدین بر
تباعد لفظی بحال غیر شامل ای مفعول به منفصل دارد و در ضمن بریه تقوم و تقلب تنازع
معنوی بمعنی قیام مع الساجدین و تقلب فی الساجدین آرد م بر استحقاق قرب اما جنبیه

در حال صحت تعلق لفظی و معنوی فی الساجدین بتقلب غیر متبادر است لفظاً و عام
با فایدهٔ خصوص عصمت عامّه تا حاجت احتیاج این جر تقلب تبادر لفظی و معنوی با ترک
فایدهٔ مذکوره حیث فاعتبروا یا اولی الالباب بل اقرب لفظاً و معناً حین تقوم مفعول فیه زماناً
برای مفعول به متصل بری است و فی الساجدین مفعول فیه مکاناً برای فاعل متصل تقلب
با فایده مذکور فتم المراد ضمیمه اگر گرفته شود بری او تقوم بمعنی حقیقی است ای برین و
استادن هم و تقلب بمعنی لازم ای گشتن و دیدن از حالی بحالی و تعلق فی الساجدین ای
مصلین بری در ضمن به تقوم و تقلب نیز مفعول معه است با این حال بسر کر
می بندی تراوقت استادن تو و گردیدن از حالی بحالی با ساجدان ای مصلیان
مدبر می از نظر ما است با که حین تقوم متعلق بری مفعول فیه زمانی برای مفعول متصل به
است و تقلب مفعول منفصل به بری و فی الساجدین متعلق بری مفعول معه برای
هر دو مفعول به پس حین تقوم عام باشد و معارض خصوص فی الساجدین و مهمل احتمی
تن متعارض هم و اگر فی الساجدین در ضمن علاقه به تقوم هم بنا بر قرینه محلی دارد
رفع عموم و تعارض توان شد لیکن قرینه بمقابله صراحت مذکوره سابق است اقوای
لفظاً و معناً حین تقوم مفعول فیه زماناً برای مفعول به متصل بری است و فی الساجدین
مفعول فیه مکاناً برای فاعل متصل تقلب هم اعتباری ندارد و نیز حالیه غیر شامله

مفعول فیه زمانی تعقیب غیر شامل مفعول به منفصل هم تباعد لفظی آرد و نه تباعد
معنوی هم و مفعول معه تنازع گردد میان هر دو مفعول به پس استحقاق مفعول به
منفصل بنا بر قرب است ای والا در این هم و اگر نیکو نگری تعلق فی الساجدین به تقویم بناکرده
است نه به یری ناگه مفید خصوص تمام ست فی الساجدین هم صراحتا باشد و آن نیز واضح شد
از آنکه حین تقلب مفعول فیه زمانی است مر مفعول منفصل به یری رد فی الساجدین
مفعول معه برای فاعل تقوم پس شامل باشد مفعول فیه زمانی را و تعلق عام باشد
ست چنانکه تقوم بعدم تعلق فی الساجدین عام باشد یا معانش هم و تعلق به
مفعول به نیز متقاضی تعلق فی الساجدین است پس فی الساجدین متنازع فیه
باشد میان مفعول فیه زمانی و مفعول به پس استحقاق تعلقش مفعول به باشد
بنا بر اصلیتش در کلام و قرب نه مفعول فیه زمانی بنا بر فضلیتش در کلام و بعد و نیز حایل
غیر شامله مفعول به ست یعنی تقلب غیر شامل بمفعول فیه زمانی هم مانع تعلق
فی الساجدین ست که مفعول معه است هم به تقوم ست که مفعول فیه زمانی است
مدخول حین هم زیرا که حایل غیر شامل تباعد لفظی و معنوی آرد پس تنازع یا
تعارض نیز شق آرد و حکم تنازع و تعارض مذکور شد هم بخلاف حایل شامل
ست که تباعد و تنازع نیارد بسبب شمول هم و عطف تقلب بر تقوم نیکوتر است

بنابر رفع تعارض مذکور میش ای عموم صین تقوم وخصوص فی الساجدین م
وان صحت نیز برید بنابر اختلاف مفعول فیه ومفعول تہ میش معنا م واختلاف
نصب وجر میش انتظام بس تنازع رفع نشود وحکم مذکور میش ای استحقاق تعلیق
فی الساجدین بہ تقلب م لازم گردد واگر تقلب مجرد گفته شود بنابر قرینہ
البتہ عطف صحتہ نیز برید لاکن صیغہ مضارع فصیح وبلیغ بود بر موافقہ بلاغۃ تقوم
میش نہ مصدر کہ خلاف فصاحۃ وبلاغۃ باشد م ونیز تغییر معنی باختلاف قرائت
خلاف اصل قرانی است ونیز مقصد خصوص عصمۃ عامۃ تامہ ربط کلام سابق کہ
مستفید عصمۃ عامۃ تامہ است ضائع شود پس اصرار بر بین مرادمیش ای مراد ثانی
م واعراض ازان مرادمیش ای مراد اول م یکدام رو بستہ میشود
واگر گرفته شود تقلب بمعنی متعدی ای گردانیدن پس ساجدین مفعول تہ بصلہ لام
خواہد یا صلہ میش نہ بصلہ فی م وعموم قیام بمجان پس درحالیکہ میش تقلب
م داخل صلوۃ است مفعلوۃ است ودرحالیکہ میش تقلب م خارج
صلوۃ است فی الساجدین متعلق بری یا تقوم مستلزم افادت معنی
مفعول معنا باطل است والله تعالی اعلم بالصواب میش تنبیہ باید دانست صراحۃ صحۃ

بر قرینه قوت دارد و مراد اول بهر حالت نصب جر صحه نزیر دیخلاف مراد ثانی که
بحالت جر صحه نزیرد نه بحالت نصب اختلاف قرات معنی تغییر نظم نباشد پس مراد اول قوت
دارد بر مراد ثانی در فایده عصمه تامه تاکیه مقصود لمحسن نابر بعد نظم سابق است در مراد
اول است نه در مراد ثانی و فصاحت کلام و بلاغه مرام که اعجاز قرانی است در مراد
اول است نه در مراد ثانی و مقصود امر توکل و اظهار غلبه رحمه در مراد اول است
در مراد ثانی و در مراد ثانی معنی حقیقی بری و تقوم ناچار رجوع کند بمعنی مجازش و رنه
امری عام بی فایده است بخلاف مراد اول که معنی مجازی بری و تقوم رجوع
نکند بمعنی حقیقیش و چون نظم قران مجید احتمالی بر مراد ثانی ندارد تائیدش از
غیرش اگرچه از حدیث شریف بود سود ندهد والله تعالی اعلم بالصواب
اللهم صل وسلم علی محمد النبی نورک علی نواره کما تحبه ترضاه وتشفعه فینا وترحمنا.

ذکر کیفیت مسائل متفرقه که از علم و عمل صلحا ثابت است

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله وصحابه واتباعهم اجمعین
باید دانست در ثبوت تقبیل معانقه و ایات از فعل رسول الله تعالی و صحابه و اتباع
اوست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحابه واتباعه وسلم در رد شد کفایت بر بدیهی اگر

حدیث عن عائشة رض قالت قدم زید بن حارثة المدینة و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی بیتی فاتاه فقرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه
والله ما رایته عریانا قبله ولا بعده فاعتنقه وقبله رواه الترمذی کذا فی المشکوة باید دانست
بروایت حضرت انس رض نهی در معانقه و تقبیل وارد شده حدیث عن انس رض قال قال
رجل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه و یقبله
قال لا قال افیاخذه بیده ویصافحه قال نعم رواه الترمذی کذا فی المشکوة بدانکه
تعارض واقع شد در جواز تقبیل والتزام بنابر حدیث حضرت عائشه و حضرت
انس رضی الله تعالی عنهما واین فعل مخصوص بحضرت صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم تواند شد چه در افعال صحابه رضی الله تعالی عنهم نیز یافته شد چنانکه
مرویست قبل النبی صلی الله علیه وسلم فاه ابی بکر رض بعد عانقه حین قبل و علی
واقف مع رسول الله صلی الله وسلم فقال علی اقبل فاه ابی بکر فقال صلی الله
علیه وسلم یا ابا الحسن منزلة ابی بکر عندی کمنزلتی عند ابی الحدیث ا منزلة الاب
عند ابنه فی الرافة والشفقة ازینجا است که بوسه من پسر جائز است لیکن نهی
در مقابله ثابت شد که از فعل انحضرت صلعم و صحابه رضی الله تعالی عنهم است ام
ماول شود بانچه رفع تعارض شود دنه ثابت در مقابله نهی و نزد و بهی نیز ثابت ام انر

و جایز شود و نهی غیر معقول است پس اول شد نهی با آنچه از قول فقهاء و شراح حدیث
واضح است یعنی تقبیل و التزام محرم منهی عنه است نه غیر محرم چنانکه بوسه دهن
طفل اگرچه از غیر باشد رخصت و گفته شد بوسه بر دهن طفل سنت است و گفته شده
که بوسه بر پنج نوع است بوسه مودت یعنی بوسه والدین بر رخساره اولاد و بوسه رحمت
یعنی بوسه اولاد بر سر والدین و بوسه شهوت یعنی بوسه شوهر بر دهن جفت و عکس آن
و بوسه تحیه یعنی مسلمان بر دست مسلمان و بوسه خواهر بر پیشانی برادر و عکس آن
و بوسه شهوت بر غیر زن و شو حرام است هم پس مناسبت حال تعارض
در نفی و ثبوت التزام و تقبیل رفع شود باید دانست که فعل تقبیل دائر است
میان فاعل و مفعول پس از نسبت بفاعل چیزی نیست لاکن از نسبت
بمفعول حلال بوجه خاص باشد یا حرام بوجه خاص پس غیر از آنچه حرام است
حلال است پس آنگاه بوسه غیر محرم بعموم مفعول و عموم وجه خاص که از اخبار
و آثار ثابت است ش دربیان عموم مفعول و عموم وجه خاص روایات از فعل
حضرت صلعم و اصحاب کرام و غیرهم رض بسیار است هر که خواهد توجه بکتب حدیث
شریف نماید هم معنی در خصوص مفعول و وجه خاص نقل نماید شد یعنی هر گونه
بوسه دست و پا و سر و لباس و نعلین و دیگر آثار و شعائر و دیگر اشیاء بوجهی

جائز باشد منع نتواند شد بنا بر اصل آنکه بتقدیم مسلم منع بالخصوص نتواند شد
هم و در وهبه مارایته عریانا قبله ولا بعده سخن دراز است تا آنکه همین صحبت نیز رد
مگر آنکه تاویل کرده شود در حالت التزام آسان اینجا است که معانقه عریان با لباس
هم جائز است اگر منجر بحرام نباشد و معانقه عریان بعریان مکروه پس ترک تشر خیر
است باید دانست نزد و حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم خالطوا الناس باخلاقهم
وخالفوهم فی اعمالهم رواه ابن عساکر کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق
هم از سنت خمیدن باکرام کسانیکه رسم اکرام ایشان است جائز است پس نهی
در خمیدن عام نتواند شد مگر باول رسم اهل عرب باشد که در ایشان رسم اکرام
خمیدن نیست هم و نیز باید دانست که اگر انحنا مطلقا حرام گفته شود مستثنی
که ازین حرام نصیبی نداشته باشد و اگر بعضاً حرام گفته شود وجهی خاص دارد
که جز آن حرام نتواند شد وظن حرام در فعل مومن صحته نیز رد پس ازین
انحنا که وقت سلام واقع شود جز برسم اکرام نتوان فهمید وآن جائز است و نیز
باید دانست که بنا بر رسم عرب ترک انحنا سنت و اندازه سلم ترک انحنا بنا بر
رسم اکراه حرام ترک سنته بنا بر تحرز از حرام اولی است علیه الفتوی واز قواعد مقرر
است کل ما یجر الی الحرام حرام ازینجا است که تلاوت قرآن مجید بجهر اگرچه سنت است

لیکن در وقت ایذای مسلم حرام است ش تخفیف مسائل یعنی ترک سنت بنابر تحرز
از ایذای مسلم در فقه میتوان یافت هم و علما ربح انحنا را مکروه فرموده اند نه حرام
ش در فتاوی منیه است الانحناء للسلطان و غیره مکروه و یکره الانحناء عند التحیة
هم و انحنا مکروه است و مقابله اختیار حرام و الله تعالی اعلم بالصواب و انحنا
در دیار هند رسم ادب و اکرام است ترک آن محمول بر خلاف ادب و اکرام است باید دانست
چنانکه علما از تقبیل حجر اسود تقبیل هر معظم استنباط فرموده اند ش قال ابن حجر
استنبط بعضهم من مشروعیة تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل من یستحق التعظیم
من آدمی و غیره هم از طواف و التزام کعبه و رجعت قهقرا از جانب او
طواف و التزام هر معظم و رجعت قهقرا از جانب او مستنبط میشود و الله تعالی
اعلم بالصواب و نیز رجعت قهقری در افعال از عملی سلف و خلف یافته شد
ش رجعت قهقری رجال الغیب از جانب حضرت غوث اعظم محمد عبد القادر
محبوب سبحانی در بهجة الاسرار مذکور است و حضرت سید مرشدی رجعت
قهقری خود از جانب حضرت مرشد خود شاه میان میفرمود رضی الله تعالی
عنهم و باید دانست که رجعت قهقری وقت وداع از بیت الله تعالی و حرم محترم
حضرت نبی الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از سنت ثابت نشد

ازین سبب بعض علمار بدعت مکروه فرموده‌اند و بعض علمار جائز و توارث

صلحا بران فرموده‌اند انست امام زیلعی در تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق در

آداب زیارت بیت الرب بجا آوردن التزام و رجوع قهقری فرموده و تمیز جواز

قهقری از جانب اکابر و منکر را مکابره فی المستخلص الحقائق ثم قالوا ینبغی ان

ینصرف و هو یمشی وراءه و وجهه الی البیت و ملا علی در مسلک از طرابلسی جائز

و توارث صلحا بران نقل نموده‌ام باید دانست تقبیل و معانقه و طواف

با مومن و رجعت قهقری از جانب او که بربط ظلیت با نور الله تعالی و رسول

الله تعالی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم در حقیقی شعار است ش چنانکه در

ذکر کیفیه اشتراک و صفی بالله سبحانه و در ذکر کیفیه العلم و المعرفه مذکور است ام

متفاوت مراتب است ش ای تقبیل و غیره که مذکور شده‌ام بنا بر معرفه و نیت

عارف مقبل و معانق و طائف و راجع در معرفه مقبل و معانق و مطوف

و مرجوع عنه از انست تقبیل و معانقه و طواف با مومن و رجعت قهقری

از جانبش تقبیل و معانقه و طواف الله تعالی است و رجعت قهقری از جانب

او تعالی همه تعبد الله تعالی و آن انست که تقبیل و معانقه و طواف با مومن

و رجعت قهقری از جانبش تقبیل و معانقه و طواف رسول الله تعالی است

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و رجعت قهقری از جانب دست صلعم
همه تعظیم آله صلعم والمومن و نیز این تعظیم شامل نعمة الله تعالی است از بهر طلبیه
نور الله تعالی هستی ش بنا بر معرفة و نیت عارف و از تعظیم شعائر الله فانها من تقوی
القلوب هم پس اگر باین معرفة و نیت اجمال کند جائز است و آنچه که گفته شد
از ثمرهٔ بار در ولیطوفوا بالبیت العتیق والتزام باب کعبه و مصافحه و تقبیل با حجر اسود است
چنانکه در ذکر کیفیة صحة اشتراک وصفی و اسمی با الله سبحانه در تفسیر کریمه
ولیطوفوا بالبیت العتیق مذکور است و در حدیث شریف است که مصافحه
و تقبیل با حجر اسود مصافحه و تقبیل ید الله تعالی است پس التزام ازین جنس باشد والله تعالی
اعلم بالصواب هم باید دانست بوسه قبر والدین سنت است از آنکه در حدیث
شریف است ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی حلفت
ان اقبل عتبة الجنة وحور العین فامره النبی صلی الله علیه وسلم ان تقبل رجل الام
و جبهة الاب فقال یا رسول الله لو لم یکن لی ابوان فقال قبل قبرهما قال فان
لم اعرف قبرهما قال خط خطین احدهما قبر الام والآخر قبر الاب فقبلهما فلا تحنث
فی یمینک الحدیث و در قنیه و عالمگیری است لا باس بتقبیل قبر ابویه کذا فی الغرائب
چونکه ازین حدیث شریف بوسه قبر والدین ظاهر است بوسه قبر استاد دین و

حضرت پیر طریقت و حضرت پیغمبر خدای تعالی صلعم بالاولویة مستنبط میشود
بنابر شرف ایشان نظر نموده که باسم بوس برای تحرز از حکم کریمه ما کان لبشر
ان یوتیه الله الحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی و تخصیص بانحضرت صلعم
باید دانست نهادن سبابتین بر لب و چشم وقت استماع اسم مبارک محمد صلی الله
علیه و علی اله وسلم درست است باسناده عن علی المرتضی کرم الله تعالی وجهه کان
اذا سمع المؤذن یقول اشهد ان محمد رسول الله قال الخ ذلک قال رضیت بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و یقبل باطن انامل سبابتیه
و یضعهما علی عینیه و در روایتی از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
وضع ابهامین و سبابتین بر لب و چشم مذکور شد و در روایتی وعده شفاعة
از حضرت صلعم بر این فعل مذکور شد و در روایتی تقبیل ابهامین و وضع بر عینین فعل
انحضرت صلعم بنابر سنة حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مذکور و بعض
علما تقبیل و وضع مذکور را بخصوص باذان نظر نموده اند بل وقت استماع اسم
مبارک محمد صلعم عموما فرموده اند باید دانست این بوسه تعظیم و محبت است
خصوصا میگویند که این فعل یهود بان میماند خوش نماست اینهمه که در تعظیم
و محبة باشد صورة هم ما شود از هم مشابهت عمل یهود با چنانکه [illegible] باید دانست [illegible]

سلام مسلم نہی باشارہ جائز است در بخاری است انما سلم عبد اللہ علی
الداقفین اشارتا و سلام مسلم بسم باشارہ جائز است قال ابن اثنا انسا مر
علینا فیومی بیدہ الینا فسلم و قالت اسماء الوالنبی صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ
الی النساء بالسلام البتہ اشارہ بی لفظ ہیچ نیست لیکن در کسانیکہ عادت اشارہ
بالفظ است از اشارہ مجرد ہم انچہ در عادت ہست توان فہمید علما اشارہ
مجرد را با مسلم نکردہ فرمودہ اند کہ درین تبرک لفظ مسنون ہست اللہم صل وسلم
علی محمد النبی نورک وصلی انوارہ کما تحبہ و ترضاہ و شفعہ فینا و ترحمنا بہ

ذکر کیفیتہ صدر و شرح صدر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نستعینہ و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ و اتباعہ
اجمعین باید دانست تشخص نفس از مرتبہ ذات و صفات تا افعال تعدد
ہست اسم فاعل ہم صادر است ہرچہ صادر شد بوجود تعینی است یا الزامی
ہمہ صدر است کہ بمعنی مصدر با تضمن فاعل و مفعول عام است ہست چنانکہ در ذکر
کیفیۃ لطیفہ سورۃ النصر اشارت بشرح صدر است ہم ازینجا است صدر ہست برای
سبحانہ و آن مرتبہ حجاب متعلقات حجاب است ہست چنانکہ در ذکر کیفیتہ اثبات

مرتبة الحجاب بين الخالق والمخلوق مذکورست هم وصدریست برای انبیاء
علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وصدریست برای اولیا رضی الله تعالی عنهم
ان منشرحات شان هست ای انبیاء واولیاء است بقیام حقیقی باشد یا قیام مجازی
است چنانکه در ذکر کیفیة العلم والمعرفة در تعریف رساله ونبوة وولایة مذکور است
هم بل برای جمیع مشخصات حسب حال ایشان پس فضل توسع عام صدر محمد صلی الله تعالی
علیه واله وسلم بر توسع خاص صدر غیرش است صلعم وشرح صدر کشف حقائق
تفصیلی واتم صدر است ازینجاست الم نشرح لک صدرک ومن یهدی الله یشرح صدره
للاسلام وانچه در ظاهر شرح صدر جسد صلعم واقع شد تواند شد که از اسباب کشف
حقائق صدر باشد پس مخالفت در مقصود نباشد از من شرح صدره للاسلام یا دیگر مراد
باشد والله تعالی اعلم بالصواب باید دانست که لغت صدر را معانی است تا بمقتضای
حقائق آن هست ای ان معنی هم است که گفته شد وشرح صدر معنی کشف
حقائق از اوصاف ذاتیه است وشرح صدر جسد از اوصاف عارضیه واز فضل
به اوصاف ذاتیه است نه عارضیه هست یعنی اگر فضل با وصاف ذاتیه نباشد
وفضل باوصاف عارضیه باشد و بنگر که ذات فضل در حد ذاتها باوصافها
ندارد ومحتاج در فضل خود باوصاف عارضیه است پس فضل ذاتی متحقق نشود هم

واتستان دروجہ اوصاف ذاتیہ اولی باشد نہ عارضیہ وفضل اوصاف
ذاتیہ راست دروجہ موجودیہ مقصودہ نہ عارضیہ اشتر تنبیہ از فضل اوصاف
ذاتیہ است بر اوصاف عارضیہ نہ انکار از فضل اوصاف عارضیہ ہم
واللہ تعالی اعلم بالصواب اللہم صل وسلم علی محمد النبی نورک علی افرادہ کما تحبہ
وترضاہ وشفعہ فینا وترحمنا بہ ذکر کیفیتہ تفسیر الآیہ الکریمہ حافظوا
علی الصلوات والصلوۃ الوسطی وقوموا للہ قانتین ۝

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ ونستعینہ ونصلی علی رسولہ محمد ونستشفعہ وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ
اجمعین اعلم ان العبادۃ ما ہی للہ تعالی لا باللہ تعالی ش وما ہو باللہ تعالی
لا للہ تعالی لیس عبادۃ للہ تعالی بل ہو عبادۃ لما ارادہ ہم فالعبادۃ علی
وجہین موجبہ للہ تعالی باللہ تعالی کالصلوۃ قال سبحانہ حافظوا علی
الصلوات والصلوۃ الوسطی الآیہ مع شرائطہا الواو علی الصلوۃ الوسطی للعطف
تاکید علی الصلوات اصل ان فی المفاعلۃ مشارکۃ الفاعلین فی الفعل
مجازا ولزمہ المفعول فان ذکر فلا غیرہ ش مفعول ہم فمشترک للفاعلین
حقیقتا فی الذاتیات کقولہ سبحانہ قاتلوا المشرکین الآیہ ومجازا فی الصفات

قوله سبحانه حافظوا على الصلوة د مشاركت الفاعلين في الفعل بحالها وان لم تذكر
نفس الفاعلين فيعمل لها اى احد لاحد منهما فاذا غير مشترك للفاعلين لان ترك
المفعول والفاعلين في الفعل اذ المفعول فضلته ولضدية لتاركهما اشتراك
دفاعل اذ الفعل وقع الفاعل ش والوصف والفاعل الموصوف لا اشتباه
حتما م انتهى فعلى الاصل في الفعل والمعنى فظهر مشاركت فاعليه مجازا لا اتحادهما
بوصف مفعوله الصلوة مشترك مجازا ش اذ مجرد الوصفيات م لفاعلية
ولا مشاركت مفعول ش اى الصلوات م الفاعلين اذ هو فضلته و ضديته
ولا تقع الفاعل مفعول له ش اى للمفعول م على المشاركت لكنه ش اى الصلوات
م متعلق حافظوا مفعوليته ش اى لحافظوا م لصلته عن ذلك
مشير اقتضاء للعمل الى معنى تعاونوا واجتهدوا ش جدا م على الصلوة الى
استمرارها لحفظ والامر حتى لم تخصص بزمان ش فهنا لم تخصص بزمان م
والى حفظها من مبطلاتها ظاهرا وباطنا ولا اشتراك فعل ز فاعل اذ الفعل
وصفه ش ترد مشاركت فاعل ومفعول وفعل ان تركهم م ثمرة المشا
تاكيد جماعته لا وجوبها في الصلوة ولا فرضية الصلوة بمعنى المشاركت ش
اذ الاشتراك مبطل الوجوب ش لفرضية لاحتمال بطلانه احيانا م لكن فرضيته،

على مفعوليتها للمحفوظ لا للمشارکت اذ المشارکت فی معنی موضوع ومجاز لا
فی غیرہ ش فاذا المشارکت بالصلوات باطلہ بانہا لیست بمعنی موضوع
ومجاز للمحافظت وہو مشارک فیہ م ووجہ اللہ تعالی معنیر اللہ تعالی
الشعائر ووقوف العرفات ووقوف المزدلفۃ وطواف البیت العتیق
والسعی بین الصفا والمروۃ قال سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فانہا من تقوی القلوب
الایہ ومن یعظم حرمات اللہ فہو خیر لہ الایہ ولیطوفوا بالبیت العتیق الایہ ان الصفا
والمروۃ من شعائر اللہ فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیہ ان یطوف بہما الایہ
وتعظیم الرسول والاولیاء منہا فقال م قوموا للہ قانتین ہ القیام بمعنی موضوع
ومجاز عام بالم یخصص بشیء کما قم فانذر الایہ بخلاف اذا قمتم الی الصلوۃ
الایہ ش فانہ مخصص الی الصلوۃ م فالعام خصص للہ تعالی فہو عبادۃ
للہ تعالی والقنوت بمعناہ عام للہ ولغیر اللہ تعالی قال سبحانہ من یقنت
منکن للہ ورسولہ الایہ الواو علی قوموا الخ تعطف علی الجملۃ الاولی ش ای
حافظوا الخ م بمراد ابتداء الکلام المتغائر سابقا والا فان کان عطف
تفسیر للجملۃ الاولی لا یصح لعدم ذکر ارکان الصلوۃ رکوعا وسجودا وقعودا
موجبہ م والتعارض بالمشارکت ش فی قوموا وحافظوا م ولعموم صلۃ قائم

لله تعالى ولغيره تعالى والصلوة لاتكون تامة ش لله تعالى ولغيره تعالى

.... او عطف نسق لا يصح لعدم جواز ترديد الجملة

الاولى ولزوم التغاير ش الذي في العطف م خلاف مراد من يريد اتحادا

بالجملة الاولى او عطف تاكيد لا يصح لاقتضائه من جهة العطف وشمولا من جهة

التاكيد فاما العطف فكان مغايرا للجملة الاولى فخلافهما ش اي الجملة الاولى

موجود م او كان متحدا بها معنا فهل بالتكرار المعنوي بخلاف صحت عطف الصلوة

الوسطى على الصلوات ش لا على حافظوا فان قيد فكان مغايرا او لزم

ان الصلوة الوسطى غير الصلوات او متحدا ولزم الاهمال م واما التاكيد

فكان شاملا لها ش اي الجملة الاولى م ولا خصوصية للقيام من كان الصلوة

ش لخصوصية الصلوة الوسطى من الصلوات م فيقتضي قانتين عموما

على مغايرت قوموا لحافظوا ومتعلقاته والصلوة لا تكون تامة ش لله تعالى

ولغيره تعالى م فلا يراد به ش اي بالتاكيد م صلوا لله قانتين ولا يصح

الاعطاف غيرهم من اي عطف جمع وترتيب م ايضا وعلى المعنى المعترضة

قوموا انه خلاف فصاحة النظم الشريف ويبقى حافظوا على الصلوات

والصلوة الوسطى لله قانتين انتهى فاعلم ان القيام لله تعالى تمام زمانا وخطابا و

قنوتا لله تعالى والغير الله تعالى لعموم صلة القنوت بحذف هنا والقنوت عام لجائز
فالقيام قنوتا منها ص ش ای بعض من انحاء القنوت ولو بمعنى موضوع او مجاز
م ت كقيام الصلوة ق تخصيص القيام لله تعالى لاينافي عموم الغيره تعالى وفي النظم الشريف
ربط تركيبه اخر وهو ان لفظ لله متعلق القنوت مقدم تخصيصا له فالقيام عام وتعيينا فيه
بلا نعد لمعنى للجهتين س ش جهة تعلق لما قبله وجهة تعلق بما بعده كما لاريب فيه في
ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين الآية فكلا التركيبين بمعنى واحد ففيه وجوه
كما وضح والله تعالى اعلم بالصواب وعليك بالنظر في تفسير الآية الكريمة في التفسير
الكبير الحمد لله الذي شرفنا بالعبادات التي هي على الوجهين المذكورين تكثير الاعمال
لعباده تكثير الثواب بها واعلم ان اختلافهم في مشاركت فاعل ومفعول م تكرير
ش هو الصلوة م وعطف قوموا الخ على حافظوا الا في الصلوة الوسطى
والقنوت فبای ما اختلفوا فيها ص ش ای في الصلوة الوسطى والقنوت م
اقتديتم اهتديتم اللهم صل وسلم على محمد النبي نورك على انواره كما تحبه وترضاه وتشفعه فينا وترحمنا

ذكر كيفية تفسير كريمه ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها
الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین
فرمود سبحانه ان الله وملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه
وسلموا تسلیما ه بدانکه ان الله وملئکته یصلون علی النبی مقدمه است بنا بر تعظیم نبی
صلی الله تعالی علیه وسلم وصلوة رحمت است پس صلوة الله تعالی علیه انتزاع
وجود محمود اوست صلعم از نور الله تعالی ودرین انتزاع اسرار صفات نامتناهی است
هر کس بقدر نصیب خود دانست وآن هنوز لا تحصی است واین صلوة صفة نافعه
است وصلوة ملئکه دعا است بمراد صلوة الله تعالی ش ای اللهم صل علی
محمد هم ومراد از ایشان مصلین هستند بنا بر خلقت شان بجا آوردن
تصلیه که عبادت شانست ومصداق مقدم بر امر صلوا بنا بر صفة جامعیت
ش نه صلوة الله تعالی که صفة نافعه است م باید دانست که مصداق مقدم
امر صلوا درین آیه کریمه مذکور شد پس مصداق متقدمش عام است با عموم معنی
وعموم صله وعموم مفعول ثانی پس مفید مطالب عمیمه ما باشد باید دانست سلام
بفتح تحیه وبی گزندگی وگردن نهادن است واین لغت مفید است معنی سلم
بفتحتین بی گردن نهادن وسلم بکسر ای آشتی وصلح وسلامتی وپاکی از عیب
پس تسلیم بجا آوردن تحیه وبی گزند داشتن از ناشایسته وسپردن امور

.... گردن نهادن بعجز و طاعت و جستن یاری و پاک داشتن از
عیب است پس مفید مطالب عموما باشد و صله و مفعول بر مراد باشد معنی
ای سلموا علیه تحیة و سلموا امورکم و سلموه من کن ازینجاست که صلوة بر نبی صلعم
خاص است و سلام تحیة عام است چنانکه در قرآن مجید سلام علیه ... علی
مذکور شد باید دانست امر مفید استمرار و منع جواز است و مفعول مطلق مفید
تاکید و نوع است نه تعدید بنا بر استمرار امر هم حاصل آنکه تسلیم باهتمام تمام نوع بجا
سزاوار بجا آرید و چون بعضی افعال عباد در آید بر عباد که از عباد است از
اقسام صلوة الله تعالی است ازینجاست مرتبه شادمانی بوجود محمود نبی حبیب الله
تعالی بصلوة بر آسمانیان صفت شان است و بر زمینیان مامور به فرمود سبحانه
قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون ش تفسیر این
کریمه در ذکر کیفیة اخلاق الخ مرقوم است و فرمود صلعم من فرح بنا فرح
تا آنکه حضرت نبی صلعم صلوة بر خود خوانده و دیگران را درین صلوة خاص از قضای
رحمة عام بطفیلی خود کرده خواست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و برکت دعای حضرت نبی الرحمة از آنست
بمراد حدیث شریف من سلک علی طریقی فهو آلی بظهور وجود صلحای امت صلعم

ظاہر است اللهم صل وسلم علی محمد النبی نورک وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وتمنا

ذکر کیفیة تحقیق معنی اقوال ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله وما رایت شیئا الا ورایت بعده وما رایت شیئا الا ورایت الله معه

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین

قیل قال سیدنا ابو بکر الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه ما رایت شیئا الا ورایت الله قبله

وقال سیدنا عمر الفاروق الاعظم رضی الله تعالی عنه ما رایت شیئا الا ورایت الله معه

وقال سیدنا علی المرتضی رضی الله تعالی عنه ما رایت شیئا الا ورایت الله بعده

اعلم ان لا الاستدراک وللتحقیق ش انظر فی اصل کیفیة الاستدراک فی ذکر کیفیة الاصول م لا الاستثناء لعدم مغایرة واجبة فی ارکان ثلثة فیه ش انظر فی کیفیة الاستثناء فی ذکر کیفیة الاصول م ورایت بمعنی عرفت ورای بمعنی عرفت المعرفة والواو حالیة لبیان حال مستدرک منه محذوف ش ای رایته لاقتضاء النظم والحال لا ینفک من ذی حال م فحاصل الکلام ما عرفت شیئا لکن عرفته فی حال معرفتی ان الله قبله ومعه وبعده بدلالة الشیء المخلوق الی خالقه الذی قبل خلقه ومعه بوجوده وبعده لفنائه ش فالاقوال شاملة فی معنی من عرف

نفسه من حیث حدوثها فقد عرف ربه بدلالتها فقبلیة منها ومعیة بها
وبعدیة منها ام فالاقوال اخبار من الحالات الثلثة للمخلوق وخالقه لا من
حالهم اذ هم کاملون فی معرفة الله تعالی بکلها اذ معرفة قبلیة متقدمة من معرفة
المعیة ومعرفة المعیة متقدمة من معرفة
البعدیة کما ذکر ش ای بدلالة التی المخلوق الی خالقه الذی قبل خلقه
ومعه بوجودها وبعده بفنائه ام اللهم صل وسلم علی محمد النبی نور ک
وعلی انواره کما تحبه وترضاه وشفعه فینا وترحمنا به

ذکر کیفیة سلاسل عالیه که دران شرف شمول یافتم ربنا تقبل منا انک ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعینه ونصلی علی رسوله محمد ونستشفعه وعلی اله وصحابه واتباعه اجمعین
باید دانست که از اوصاف باطنی اولیاء الله تعالی رضی الله تعالی عنهم الله تعالی
دانا تر است واز بیان اوصاف ظاهر قوت بشری عاجز ناچار بعجز ونارسی مقصود
باسمای طیبات این بزرگان که در سند بوسطه شان با رسول الله تعالی صلی الله تعالی
علیه وسلم وعلی آله وصحابه واتباعه اجمعین شرف دارد و تبرک گرفته . . . . . .

اسمای طیبات مشائخ سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ مجددیہ رضی اللہ
تعالی عن اہالیہا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وعلی آلہ
واصحابہ وازواجہ وذریاتہ اجمعین حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سلمان فارسی
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ ابا یزید بسطامی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
خواجہ ابو الحسن خرقانی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ ابو القاسم گرگانی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت خواجہ ابو علی فارمدی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ ابو یوسف ہمدانی
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ
محمد عارف ریوگری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت بابا سماسی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت سید امیر کلال رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ علاء الدین عطار رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ محمد زاہد رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ محمد درویش امکنگی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت محمد امکنگی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ باقی باللہ رضی اللہ تعالی عنہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد

فاروقی سرهندی رضی الله تعالی عنه حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه

محمد معصوم رضی الله تعالی عنه حضرت شیخ سیف الدین رضی الله تعالی عنه حضرت

سید نور محمد بدایونی رضی الله تعالی عنه حضرت شمس الدین مرزا مظهر جان جانان شهید

رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی محمد نعیم الله بهرائچی رضی الله تعالی عنه حضرت مولوی

محمد مراد رضی الله تعالی عنه تهانیسری حضرت شاه غلام سیدم رسول رسول نما رضی الله تعالی

عنه سالار فتحپوری نقطه این سلسلهٔ عالیه بدردمند محمد عبد الوحید مخاطب به اعظم غفر الله تعالی

ذنوبه رسیده باید دانست که دردمند در ابتدای تعلیم تربیت درین سلسلهٔ عالیه یافته

اسماء طیبات مشائخ سلسلهٔ عالیه چشتیه نعیمیه رضی الله تعالی عن اهالیها

حضرت سید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی وسلم علیه وعلی آله واصحابه واتباعه

اجمعین حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه حضرت امام حسن بصری رضی الله تعالی

عنه حضرت عبد الواحد بن زید رضی الله تعالی عنه حضرت فضیل بن عیاض رضی الله

تعالی عنه حضرت ابراهیم بن ادهم رضی الله تعالی عنه حضرت سدید الدین حذیفه مرعشی

رضی الله تعالی عنه حضرت امین الدین ابی هبیره بصری رضی الله تعالی عنه حضرت ممشاد علو

دینوری رضی الله تعالی عنه حضرت ابی اسحاق شامی چشتی رضی الله تعالی

عنه حضرت ابی احمد رضی الله تعالی عنه حضرت ابی محمد بن ابی احمد رضی الله تعالی عنهما

حضرت ابو یوسف رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت خواجہ
عثمان ہارونی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت خواجہ محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ
تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ الطریق تربیت او بدرد رسید محمد عبد الوحید
بدانکہ درین سلسلہ عالیہ آنش احمد ہم ہست باید دانست کہ در درین سلسلہ عالیہ الطریق اویسی
در آخر تعلم تربیت یافتہ اسمار طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ نظامیہ رضی اللہ
تعالی عن اہالیہا حضرت محمد معین الدین حسن سنجری رضی اللہ تعالے عنہ حضرت
قطب الدین بختیار کاکی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت نظام الدین محبوب الٰہی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت نصیر الدین محمود
چراغ دہلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت
مولوی احمد عبد الحق رضی اللہ تعالے عنہ حضرت مولوی احمد انوار الحق رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت مولوی حافظ عبد الوالی رضی اللہ تعالے عنہ حضرت مولوی حافظ محمد عبد الرزاق
رضی اللہ تعالے عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بدرد رسید محمد عبد الوحید مخاطب امیر رسیدہ
باید دانست این سلسلہ عالیہ الطریق اویسی بحضرت سید عبد الرزاق بانسوی رضی اللہ تعالی
عنہ رسید اسمار طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ صابریہ رضی اللہ تعالی عن اہالیہا

حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت علاء الدین علی احمد
صابر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شمس الدین ترک پانی پتی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت جلال الدین پانی پتی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت عارف احمد بن احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت محمد بن عارف
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ اولیاء رضی اللہ تعالی عنہ حضرت پیر اولیاء رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت حاجی قطب الدین رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ حمید رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
شیخ سلیم رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ محمد عرف پیر شیخا رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت شیخ محمد عرف پیر اجھے رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ محمد لسادن رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت شاہ احمد ماں رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ حسین احمد رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت شاہ ہدایت احمد رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ امام احمد رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت مولوی احمد انوار الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی ابو الاکرم
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی محمد عبد الکریم رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولوی
محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ فقط این سلسلہ عالیہ بدین بندہ محمد عبد الوحید مخاطب باسید

اسماء طیبات مشائخ سلسلہ عالیہ قادریہ رضی اللہ تعالی عنہم

حضرت سید الانبیاء محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ و تابعیہ وسلم

اجمعین حضرت سید الاولیا امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت
امام حسن بصری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ حبیب عجمی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت داود طائی رضی اللہ تعالی عنہ شیخ الاسلام حضرت معروف کرخی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت شیخ عبد اللہ سری سقطی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت خواجہ جنید بغدادی
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ عبد اللہ ابوبکر شبلی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
شیخ عبد العزیز یمنی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ عبد الواحد یمنی رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت خواجہ ابو الفرح یوسف طرطوسی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ الاسلام
شیخ ابو الحسن علی ہکاری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شیخ ابو سعید مخزومی رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت میر سید محی الدین محمد عبد القادر رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید
عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید محمد بن ابو صالح رضی اللہ تعالی عنہ
حضرت میر سید احمد رضی اللہ تعالی عنہ برادر میر سید محمد بغدادی رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید علی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ موسی قادری رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت میر سید حسن رضی اللہ تعالی حضرت شیخ ابو العباس رضی اللہ
تعالی عنہ حضرت شاہ بہاء الدین رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میر سید محمد قادری
رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ جلال قادری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت میران

سید بخش بھکری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید شاہ ابراہیم ملتانی رضی
اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ ابراہیم بھکری رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ
امان اللہ رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ حسین خدا نما رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
شاہ ہدایت اللہ رضی اللہ تعالی عنہ حضرت سید شاہ عبد الصمد خدا نما رضی اللہ تعالی
عنہ حضرت سید شاہ عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولانا
مولوی احمد عبد الحق رضی اللہ تعالی عنہ حضرت مولانا مولوی احمد انوار الحق رضی
اللہ تعالی عنہ حضرت مولانا حافظ محمد عبد الوالی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت
مولانا مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالی عنہ فقط بدانکہ حضرت معروف
کرخی را از حضرت امام علی موسی رضا ابن امام موسی کاظم علیہما السلام بطریق
آبائی رسیدہ بدین جہ حضرت شیخ معروف کرخی رضی اللہ تعالی عنہ حضرت علی
موسی رضا ابن امام موسی کاظم علیہما السلام حضرت امام موسی کاظم ابن امام جعفر
صادق علیہما السلام حضرت امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیہما السلام حضرت
امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیہما السلام حضرت امام زین العابدین ابن امام حسین علیہما
السلام حضرت امام حسین ابن امیر المومنین علی علیہما السلام حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ والہ

واصحابه واتباعه وسلم بدانکه این سلسله عالیه مدرد مسند محمد
عبدالوحید مخاطب امیر سعید و درین سلسله اسم عبدالغنی است
اسمار طیبات مشائخ سلسله عالیه مصاحبه رضی الله تعالی
عن ما الیهما حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین حضرت امام عبدالله علم بردار
رضی الله تعالی عنه حضرت شیخ عبدالله حبی رضی الله تعالی عنه حضرت
شیخ حاجی سنت حبیب آبادی رضی الله تعالی حضرت مولوی امین العزیز
سید ان کوی رضی الله تعالی عنه حضرت بحر العلوم عبدالعلی
محمد رضی الله تعالی عنه محمد رضی الله تعالی عنه
حضرت سید میر محمد نهر رضی الله تعالی حضرت
مولانا مولوی محمد عبدالرزاق رضی الله تعالی عنه فقط
این سلسله عالیه بدر مسند محمد عبدالوحید مخاطب با امیر سعید

اللهم صل وسلم علی محمد النبی نور ک
وعلی انواره کما تحبه وترضاه
وشفعه فینا وترحمنا آ

ذکر کیفیت ختم بقصد ترک تحریر نامهٔ درد

با دیگر مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله و نستعینه و نصلی علی رسوله محمد و نستشفعه و علی آله و
اصحابه و اتباعه اجمعین درین سال که آغاز چهاردهم صد است
قصد ترک تحریر این نامهٔ درد تا پایان پذیر گشتن ذکراست
نمودم مگر آنچه او سبحانه خواهد فافوض امری الی الله
لاحول ولاقوة الا بالله شعر

یارب تو بکار درد ساز رسان — آوازهٔ دردم بهم آواز رسان

و این نامهٔ درد را از ضرر موافقان و مخالفان محفوظ دار
و مشرف نظر محبوب بارک الله تعالی فی حیاته رسان و بدعا
ما را مشرف بمغفرت گردان ربنا لا تواخذنا ان نسینا او
اخطانا اللهم صل و سلم علی محمد النبی ابو نورک علی انوارہ
کما تحبه و ترضاه و تشفعه فینا و ترحمنا.

تمت

صحت نامه تذکرة الحق

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	بتغییر	بتغییرِ	۳۹	۹	کسرا	کس را
دیباچه متن				۴۰	۱۵	دجود	وجود
۱	۳	الولایة دلیلها	الولایة دلیلها	۴۱	۷	فبالمعنی	فبالمعنی
"	۴	متبعون	مُتّبعُونِ	۴۲	۱۳	منه	منه
۶	۹	شفعه	شُفعه	"	۱۴	فیتحقق	فیتحقق
۱۲	۱۳	خوانندیها	خوانندیهای	"	۱۵	حقیقی	حقیقیٌ
۱۴	"	ذهن ها	ذهنها	۴۳	۱۵	الا	آلاّ
۱۶	۳	نصد	بقصد	۴۴	۱۴	الدائر	الدائر
[illegible]	[illegible]	نصور	حضور	۴۵	۳	مجازیا	مجازیا
"	۱۳	اعسان	باحسان	۴۶	۱	بحاج	بحتاج
۱۹	۳	صلع	صانع	"	۴	والذی الذی بذاله	والذی الذی بذاته
۳۱	۱۱	لعت	لغت	"	۱۳	باخره	باخَره
۳۲	۱۲	حدا	خدا	۴۷	۳	البعیر	التعبیر
"	۱۴	نرف	خوف	"	۸	توفیقیه	توقیفیة
۳۴	۱۰	شفاعه	شفاعة	"	۱۱	اخر	اخَر
۳۵	۴	نمیگوئیم	میگوئیم	"	۱۲	اخر	اخَر
"	۱۳	وجمیع	جمیع	۴۸	۴	لمبنی	لمبنی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۴	ہو	ہوا
"	۱۴	حکمہ	حکمہ
۵۰	۱	الواضع	الوضع
"	۲	بالتخصیص	بالتخصیص ما
"	"	لتحقق	لتحقق
"	۳	لیقتضی	لیقتضی
"	۴	وجہ	وصف
"	"	بالوضع	بالوضع
"	۵	ان اعتبر	ان اختبر
"	"	الوضع	الوضع
	۱۳	موجودۃ	موجودۃ
"	۴	ہو	ہو
۵۱	۱	تخصص	تخصص
"	"	والحرف	وہم الحرف
"	۶	اقامہ	اقامتہ
"	"	شئی لشئی	شئی لشئی
"	۱۳	لاہما لہما	لاہما لہما
"	۱۴	من	من
"	۱۵	فشیئہ ماہ	فشیئہ ہما
۵۲	۱۰	اسناد	بالاسناد
"	۸	الجنسیہ	الجنسیۃ
۵۲	۱۱	تعیین	تعیین
۵۳	۱۴	بالایعارضہ	بالایعارضہ
۵۴	۱	بعدم ترتب ثبوت	فعدم ترتب ثبوت
۵۵	۱	ترتب بہ	ترتب بہ
"	۴	لایجوز	لایجوز
"	۵	ظاہرا	ظاہرا
"	"	لایقصدہ	لایقصدہ
"	۱۱	بضدہ	بضدہ
۵۶	۳	المصداق	المصداق
۵۸	۱۰	ابنار	اینار
۵۹	۳	ابنار	اینار
۶۱	۱۱	فانی عن المجاز	فانی عن المحل
"	۱۳	حقا اوکان	حقا وکان
"	۱۵	ہذا باطل	ہذا باطل
۶۲	۳	فیہما	فیہما
"	۴	تفرض	تفرض

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۴	موجوده	موجودة
۶۵	۶	قبلَ	قبلُ
۶۶	۹	فیما	فبما
۶۷	۸	فتساقطا بما وحصه یقومان	فتساقطا بما وحقیقة یقومان
〃	۱۲	فناته	فنائه
〃	۱۳	استحالته	استحالته
۶۸	۱	الثالث	الثالثة
〃	۳	غیرهما	غیرهما
〃	۶	عینیتها	عینیتها
〃	۱۰	بینهما غیریة	بینهما غیریة
۶۹	۴	نهی	نهی
〃	۸	تفرقه ومعرفته	تفرقة ومعرفته
〃	〃	هو	هاهو
〃	۹	فیرد	فیردُ
۷۰	۶	بخصوصیه	بخصوصیة
〃	۱۳	اشتراک لا یعاضه ولا یعتبر	اشتراک لا یعارضه ولا یعتبر
۷۱	۱۱	حقیقتا	حقیقتا
۷۲	۲	الاولی لعصر حیتها	الاولی لعصرا حیتها
		دلالة	دلالة علیه
۷۳	۵	موجودتین ولم	موجودا ولم یذکر
〃	۶	بضدیته ثم مثلا	بضدیته ثم مثلا
〃	۷	تعالی بخلاف	تعالی ثم بخلاف
〃	۱۱	فمهل	فمهل
〃	۱۳	بضربتکم	لضربتکم
〃	۱۰	امیر وعادل	امیراً وعادلا
۷۴	۲	والله اکبر	الله اکبر
〃	۹	فی ادراک	فی الادراک
〃	۱۲	بضرورت	بالضرورت
۷۵	۱۴	هو	هو
۷۶	۳	مابه	مابه
〃	〃	حقیقیه	حقیقته
〃	۱۲	مختاضین	مختلفین
۷۷	۵	کثیر فی ولو مختلفین	کثیر فی ولو مختلفین
۷۸	۳	عامه	عائشه
〃	۱۵	کان	کانت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	٨	بمقابلة	بمقابلة
٨	١	فتفمنه	فتضمنه
٨١	٥	يهدين	يهدين
"	١٥	متوفقة	متوقفة
٨١	٦	فيها .	فيها
٨٣	٣	المغالة	المقالة
"	٦	عيره	غيرها
"	٧	بغيريتها	بغيريتها
٨٦	٤	لم يقدر	لم يقدر
"	١٣	الثيلث	التثلث
"	١٥	جاليته	حاليته
٨٨	١٣	يتبعه	يتبعه
٨٩	١٥	التوفف	التوقف
٩١	١٠	بحدوث الحروف	بحدوث الحروف
[illegible]	٤	بنيتين سعلوم	بشيتين شي
			لفظ و ماهيته
			انتضا المحارم
			معارضتين
٩٢	١	لله سبحانه	لله تعالى

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٩٣	١	كلها	كلها
"	١٣	شميت	سميت
"	١٤	والشانية	والثانية
٩٣	١٣	سميت	سميت
٩٤	٦	لا يتوصف	لا تتوصف
"	٨	لا يتوصف	لا تتوصف
٩٥	١١	التكوين	التكوين
٩٦	١٤	حتيقية	حقيقة
٩٧	١٠	تعبر	تعتبر
٩٩	٣	ماهيته	ماهيته
"	١٥	حادثه	حادثة
١٠١	١	فاعل	فاعلا
"	٨	اثر	اثرا
١٠٢	٩	ولاالقاع	والايقاع
١٠٣	١١	يسمع	يسمع
١٠٥	٩	حق الحق	احق الحق
"	١٤	يتحديتها	يتحديتها
١٠٦	٣	المعنى	والمعنى
"	١٤	عرضية	عرضيته

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۷	۱۵	ذاتیه	ذاتیة	۱۲۵	۷		کلها
۱۰۸	۱۳	والاحاطه	والاحاطة	"	۱۳	والاعجاز	والاعجاز
۱۰۹	۵	مضبوطه	مضبوطة	۱۲۶	۸	بمعانیها ونفو بعضها	بمعانیها ونفی بعضها
۱۱۰	۱۳	ماهیة	ماهیته	"	۱۲	عدد	عدد
۱۱۰	۱۴	بصفته	بصفته	۱۲۷	۵	فان الله	فان الله
۱۱۱	۳	محل	محل	۱۲۸	۱	الله تعالی الرسول	الله تعالی والرسول
۱۲	۱۳	انکار	انکارهم	"	۴	لم یتفصل	لم تنفصل
"	۱۴	لزوم	لزومهم	"	۱۱	وبالاتصار	وبالاختصار
"	"	واجتماع	واجتماع	۱۲۹	۸	لم تحر	لم تحر
۱۱۵	۴	فعلیه	فعلیته	"	۹	لم تجر	لم تجر
۱۱۶	۱	منع	تبع	"	۱۵	نشیر	یشیر
"	۴	مصطلحه	مصطلحة	۱۳۱	۳	ظلموا	اذ ظلموا
"	"	المبدئیة	المبدئیه	"	۵	الواحد	الواحد
"	۹	المبدئیة	المبدئیه	"	۱۰	حافظ	الحافظ
۱۱۷	۳	مرسل	مرسل‌ها	۱۳۵	۷	متضمنا بها	لتضمنها بها
۱۲۰	۴	بالمعارضه	بالمعارضة	۱۳۶	۹	رساله	رسالة
۱۲۱	۱۰	الوصف ذات	الوصف فیه ذات	۱۳۷	۱۰	الا تصل	لا تفصل
۱۲۳	۱۵	لیستجیب	لیستجیب	"	۱۴	اهل اهل	اهل اهل
۱۲۴	۱	المقتضی	المقتضی	۱۳۸	۱	اهل	اهل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٤٠	٩	آتینا	باتینا	١٥٢	٦	لایحتاج	لایحتاج
١٤٢	٤	ابتدائہم	ابتدائہم	〃	١٣	تجربتہا	تجربتہا
١٤٣	١٠	اہل	اہل	〃	١٤	والموات	والموت
١٤٦	١	اہل	اہل	١٥٣	٦	لا ای لایتعلق	لا اس ای سے لایتعلق
١٤٥	٥	احتثت	اجتثت			بما بعدہ	م بما بعدہ
١٤٥	٤	المطہم	المطعم	〃	〃	فیرزقون	فیرزقون
〃	٥	موابد	موائد	١٥٤	١١	ای	ای
〃	١٥	احتثت	اجتثت	١٥٥	١٤	تقنید بتقنید	تقیید بتقیید
١٥٠	٩	فنبہ	فنبّہ	١٥٦	٤	بالادنیا	بالانبیاء
〃	١٤	معینہ لنرفع	مبینہ لنرفع	〃	٩	ماقتل	ماقتل نائہ
〃	١٥	جانز	جائز	١٥٧	٤	مامنی	مابنی
١٥١	١	مبنیۃ	مبینۃ	〃	١١	ابنابہا	ابنائہا
١٥١	٢	التبین	التبیین	١٦١	١٤	سار	شائر
〃	١١	ریسمی	ویسمی	١٦٣	٢	یجوزہ	یجوزہ
	١٥	ویُرَی عمرماد	ویُری عموما	〃	٦	احاطہ	احاطۃ
		قدلبعض	وقدلبعض	١٦٨	١٢	بتاخر	بتاخر
١٥٢	١	حضور حوا و سیدہ مریم و ما نعلم رتت	حضور حوا و سیدہ مریم وقت	〃	١٣	متاخر حاسر	متاخرین
		حضرت رحمۃ للعالمین	حضرت رحمۃ للعالمین	١٦٩	٨	شی	شیئ
		صلعم	صلعم و ما نعلم	〃	١٥	یحتا	بحتا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
″	١٥	ستی	سیئ	١٨٣	٦	القار	لقار
″	٦	سثی	شیئ	١٨٣	٥	ظلیه	ظلمانیه
″	١١	الصدق	المصدق	١٨٥	١٤	حقیقه	حقیقة
١٧١	٦	بتعایر	مغائر	″	″	یحتاج	یحتاج
″	٩	المصدق	المصدّق	١٨٦	٣	خلاف	خلاف
″	١٣	وسس	وقس	″	٦	منبتر	منبتر
″	١٤	بتحدد	متجدد	″	″	لیس العرض	لیس العرض
١٧٢	٣	زامد	زائد	″	″	ضدها	ضدها
″	١٣	الموفق	الموفّق	″		مرکبة	مرکبة
١٧٣	٢	مرتي	مرئي	″	١٣	علی وجوه	علی وجوه
″	١٥	سنر ظلا	شبه ظلا	١٨٨	٢	ظهوره	وظهوره
١٧٤	١٥	کان	کائن	١٨٩	١٣	النسبین المتبر	النسبتین المتباینتین
١٧٨	١	شی	شیئ	١٨٩	٢	النسبین	النسبتین
″	٢	شی	شیئ	″	٥	التزاما	التزاما
″	٥	التقیید	التقیید	١٩٠		فلا اخذ	مجهولة
١٧٩	٨	التقیید	التقیید		٣	بجهولة	فلا نجد
″	١٠	تقصید للذات	تقیید الذات	١٩١	١	کمال	کمال
١٨٠	٢	ابتغائه	ابتغاء	″	٦	المتمثل	للتمثیل
″	١٥	بشيء	بشیئ	″	″	فالمتمثل	فالمتمثل

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۱	۹	بالتمثل	بالتمثیل	۲۱۱	۱۲	لف	الف
"	۱۲	مرکزمنهاوی	مرکزمنهادی	۲۱۲	۱۳	لیغیبط	لیغبط
۱۹۲	۱	وجه	وجه	۲۱۴	۵	گروید	گرویدند
"	۱۲	لایصدق	لایصدق	۲۱۵	۱۲	ابتدای	ابتدای
"	۱۳	خلقه	خلعة	۲۱۶	۳	ازوررود	ورود
۱۹۲	۱۴	من ادعا	مَن ادّعا	۲۲۰	۱	مرکامرمرسل	مرکب مرسل
۱۹۳	۱	ثبت	اُثبت	"	۲	بخلاف	بخلاف
۱۹۴	۸	ابن نبی	نبی	"	۸	متعروص	مفروض
"	۱۲	عروه	عروه	۲۲۱	۳	علی البخارتیر	علی الجبارتین
"	۱۴	وعن ثابت عن انس	عن ثابت عن انس	۲۲۲	۱۴	مادونه	مادونه
۱۹۵	۶	نبی	نبی	"	۱۵	وارتفاع	وارتفاع
"	۹	فضلا	فضلا	۲۲۸	۵	واجب البقاع	واجب البقاء
۱۹۶	۲	موفی	مُوَفّی	"	۹	اجب ارض الله	احب ارض الله
۱۹۷	۱	توقرده	توقروه	۲۴۰	۷	هرجا	هرجا
۱۹۸	۱۲	وتاییدی	وتاییدی	۲۴۲	۱۲	افادت	افادت
۱۹۹	۷	محقق	محقق	۲۴۶	۸	ودران	ودران
۲۰۰	۳	اشباع	اتباع	۲۴۸	۹	وسجده	وسجده
"	۱۳	ادست فلاح	ادست صلعم فلاح	"	۱۵	من عالمین	من العالمین
۲۰۰	۱۱	بیان	ایمان	۲۵۲	۷	این سجده	این سجده

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۵۴	۲	مبادی	مساوي	۲۹۶	۱۵	الکشں	الکشں
۲۵۶	۱۵	بتقابلش	بتقابلش	۲۹۹	۸	اوصانی	اوصانی
۲۶۱	۱۵	معرفه	معرفة	۳۰۰	۲	ادار	ادارہ
۲۶۲	۱۴	جوارشں	جوارشں	۳۰۱	۳	منشب	منشِب
۲۶۳	۶	انفعلُ	افتعلُ	۳۰۲	۱۴	حسنه	حسنة
۲۶۴	۱	وحال آنکه	وحال آنکه	۳۰۳	۷	وفی الدرا لمنظم	وفی الدرا لمنظم
۲۶۵	۱۴	دنا	دَنا	۳۰۸	۴	حسنه	حسنة
۲۶۸	۱۰	وآن	وآن	۳۰۹	۱	واعلموا	واعلموا
۲۶۹	۱۲	والمخفضون	والمخففون	〃	۲	مجالس	مجالس مع
۲۷۰	۸	جیوان با	حیوان با	۳۱۰	۴	بحدث	یحدث
۲۷۲	۷	برا	بَرّاً	۳۱۲	۵	لتعارص	لتعارض
۲۷۷	۱۴	النسقبه	النسفبة	۳۱۳	۱۴	حاله	حالہ
۲۹۲	۹	حامل	عامل	〃	۱۵	تشخص	تشخص
۲۹۱	۱۱	ذکواه	ذکواة	۳۱۴	۵	فذکر	فذکر
۲۹۲	۱۴	باسم الله سبحا	باسم الله سبحانه	〃	۱	بشتملها	بشتملها
۲۹۴	۴	سه ازجمله	نسبة ازجمله	〃	۸	صیلعم	صلعم
〃	۵	ضر	مضر	〃	۹	توقروه	توقروه
〃	۱۴	نسب	نسب	〃	۱۲	وتقبیه	وتقبید
۲۹۵	۱۴	تخصیص	تخصیص	۳۱۵	۱	لعدم الاانخفاف	لعدم الاستخفاف

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۱۶	۱۰و۱۱	اشبہ سمتا	اشبہ سَمْتاً
۳۱۶	۱۱	ہدیا و دلاً	ہدیا و دُلّاً ہدیا بالفتح والکسر سیرت صراح آلدل قریب المعنی من الہدی وہما من السکینة والوقار فی الہیئة والمنظر والشمائل وغیر ذلک صراح
۳۲۰	۱۰	فی معہ	فی منعہ
۳۲۱	۱۰و۱۱	ان یخضع و یخشع و یتوقر و یسکن	ان یخضعَ و یتخشعَ و یتوقرَ و یسکنَ
〃	۱۵	الامہ	الامتہ
۳۲۳	۱	یذکر اللہ	بذکر اللہ
۳۲۵	۱۳	احول	اُحَوِّلُ
〃	۱۵	والاستمداد	والاستمدادَ
۳۲۶	۱۱	بعث	بُعِثَ
〃	۱۳	محتسبا	محتسبا

[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۹	وقوموا	وقوموا
۳۲۹	۶	فانطلق	فانطلقْ
۳۳۱	۶	ورشفا	ورشفان
〃	۱۴	المدینة	المدینة لہ
۳۳۲	۱۵	الحافظ البزار	الحافظ البزار
۳۳۵	۱۰	الکعبة	الکعبةَ
〃	۱۱	استدبار القوم	استدبار القوم
۳۳۶	۱۴	وقد صرح	وقد صَرّح
۳۳۸	۱۲	فمثل	فَمثّل
۳۴۰	۱	مکفوف	مکفوف
۳۴۱	۱	الک	آلک
۳۴۵	۱	الی آخرہ ما	الی آخرہا
〃	۶	من الایمہ	من الائمة
〃	۱۰	السکینہ	السکینتہ
〃	۱۳	وخز	وخُزة
۳۴۶	۲	وبرکاہ	وبرکاتہ
۳۴۷	۶	فی زبرہم	فی زبرہم
۳۴۸	۸	العلیہ	العلیة
۳۴۹	۳	مما ذکر قال	مما ذُکر قال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۵۱	۱۰	سسل	مُسْتَل
۳۵۲	۳	خثیمہ	خثیمۃ
"	۱۱ و ۱۲	روض جنم بعرقۃ المتاج	روض نیم بعرقۃ المتارج
"	۱۴	یعدل زبا	یعدل تربا
۳۵۵	۵	لبعینوہ	لیعینوہ
۳۵۹	۱۳	الی	اِلیَّ
۳۶۰	۲	فقبل	فقیل
۳۶۲	۳	آسیہ	آسیۃ
"	"	مریم	مریم
"	۴	حوارالجنان	حورالجنان
"	۹	القصوی	القصوی
"	۱۱	السنیہ	السنیۃ
"	۱۳	جرع	جرع
"	۱۴	اکتفی	[illegible]
۳۶۳	۵	الا [illegible]	الا [illegible]
"	۶	فی المتقی	فی المتقی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
"	۱۲	بشکرہ	یشکرہ
۳۶۴	۶	عائشۃ	عائشۃ رض
"	۹	انزل	اُنزل
"	۱۱	ومثری عنہ	وسُرِی عنہ
۳۶۵	۱	ہوالافضل والاکمل	ہوالاکمل والافضل
"	۲	ولکن طبہا	ولکن تطلبہا
"	۳	المترل	[illegible]
"	۱۴	مقتدی الائمہ	[illegible]
"	۱۵	تابعہ	تابعہ
۳۶۶	۱۱	ابتدع	اُبتدع
۳۶۷	۹	بشری	بُشری
۳۶۹	۱۱	القضار	القضاۃ
۳۷۳	۱	تتبت	متثبت
"	۱	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	[illegible]
"	۱۱	[illegible]	[illegible]
۳۷۴	۱	بالا[illegible]	بالاجا[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۴	۱۱	دلالة	دلالة	۳۹۱	۵	ثبوت سلب	ثبوت وسلب
۳۷۵	۳	کمان	کمان	〃	〃	ولایستاذنک	ولایستاذنک
〃	۱۴	ان تحقق	ان تحقق	۳۹۰	۶	ازاحه	ازانچه
۳۷۶	۲	برده	برده شود	〃	۱۴	انفعوا	انفقوا
〃	۴	کردد	گردد	۳۹۸	۶	مرعومات	مزعومات
〃	〃	نتابع	تتابع	〃	۱۲	الاالمنقین	الاالمتقین
۳۷۷	۱	فصل	فضل	۳۹۹	۸	نه آرند	ندارند
〃	۵	مانع	مانع	〃	۱۱	ینسب	نیست
〃	۱۴	دیث	در حدیث	۴۰۰	۱۴	عزا	عزآ
۳۸۰	۱	کرمه	کریمه	۴۰۲	۱۴	نحشر المنقین	نحشر المتقین
〃	۲	بکشف	یکشف	۴۰۵	۸	بنابر	بنابر
۳۸۸	۷	وسی	ونهی	۴۰۷	۳	خلاف این	خلاف این
〃	۸	وبحس	وتحسین	۴۰۹	۲	خارج است	خارج است
۳۹۳	۱۴	محتاح	محتاج	〃	۴	موسان	مومنان
۳۹۴	۷	تحقق	تحقق	〃	〃	مرتب	ترتب
۳۹۵	۱	فبها	فیها	۴۱۴	۱۲	شروط	مشروط
〃	۲	برامة	براهة	۴۱۶	۲	فیسعدلی	فیقعدنی
〃	۱۴	اعسل	اعتسل	۴۱۸	۴	دهغانان	دهقانان
۳۹۶	۴	ثبوت تحاد	ثبوت اتحاد	۴۲۱	۵	اندر	اندر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۲۱	۵	مزدد	متردد	۴۳۱	۱۲	درنه	ورنه
۴۲۲	۱	نسق	نسق	۴۳۲	۷	ربما ما بود الذین	ربما یود الذین
"	۶	ممیز	ممیز	"	۱۱	فیعیر الذین	فیعیر الذین
"	۷	قدام الصادقین	قدّام الصادقین	"	۱۳	فیشفون	فیشفعون
"	۱۴	زعین المعانی	از عین المعانی	۴۳۳	۹	مروق	موافق
۴۲۴	۴	عام است	عام است	۴۳۵	۷	فی السماء	فی السماء
"	۱۵	ذهبی	ذهنیً	۴۴۲	۱	من خیر	من الخیر
۴۲۵	۴	بشفوع	بمشفوع	"	۸	بعد	بُعد
"	۱۵	ستم	هستم	۴۴۳	۱۵	یفتح للناس	یفتح الله للناس
۴۲۶	۱۲	لایضله	لاتعقّله	۴۴۴	۴	پس آن	پس آن
"	۱۴	رهرکه	وهرکه	"	۹	احدی الحسنیین	احدی الحسنیین
۴۲۷	۲	ینفی	یُنفی	"	۱۲	برادات	مرادات
"	۹	بحابت	بحکایت	۴۴۵	۱	اضافی	اضافی
۴۲۸	۳	ذیگران	دیگران	"	۵	خرید	خرید
۴۲۹	۱	کذب	کذب	"	۱۲	لاستکی	لاتشکی
"	۹	کذب	کذّب	"	۱۳	فاطمه	[illegible]
۴۳۰	۳	کذب	کذّب	۴۴۶	۱۲	اتی	[illegible]
"	۱۰	مخبر به	مُغیر به	۴۴۹	۱۱	[illegible]	[illegible]
"	۱۲	مزده	مزده	۴۵۰	۷	تقدیره	[illegible]
"	۱۳	ابهام	ایهام	"	۱۵	الا تیمدا	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۵۱	۴	نخدد	تجدد	۴۶۸	۵	وحودی	وجودی
"	۱۳	ہمہ	ہمہ	۴۷۰	۴	ومالہ	ومالہا
۴۵۳	۱۰	ہرچہ جزبافوق	ہرچہ جزبافوق	۴۷۱	۱۰	اعتبار	اعتبار
۴۵۴	۵	باحاطہ	باحاطۃ	۴۷۲	۴	کلمہ	کلمہ طیبہ
۴۵۵	۱	نغینش	تعینش	۴۷۴	۹	علی الصلوۃ وصلی	علی الصلوۃ و[illegible]
"	۱۵	نعلق	تعلق	۴۷۷	۱۱	من یہدیہ	ان یہدیہ
۴۵۷	۶	دلالۃ	دلالۃ	"	"	بشرح	یشرح
۴۵۸	۲	نوسع	توسع	"	۱۲	صد	صدر
۴۵۹	۷	بہرکہ	بہرکہ	۴۸۰	۷	اضطرابیت	اصطرابیت
	۱	موسی	ابراہیم	۴۸۵	۲	مردد	مرتد
۴۶۱	۸	شانیہ از	شانیہ را	"	۱۵	سردر	سیردر
"	۹	تحققیہ	بحققیہ	۴۸۶	۸	وجو	وجود
۴۶۳	۱	باعتبار وصول	باعتبار خصوصیۃ وصول	۴۸۹	۵	نظرا	نظر
"	۹	بجمیع	جمیع	۴۹۰	۴	مبنی	مبنیٌ
"	۱۲	نطرا	نظرا	"	۱۰	متضمنہم	متضمنہ وہم
۴۶۴	۷	رچہ	ہرچہ	۴۹۱	۱۲	نیاید	نیابد
۴۶۵	۱	تشخص	تشخص	۴۹۲	۹	برچہ	ہرچہ
۴۶۶	۹	تعیین	تعیین	۴۹۴	۱۳	تعیین	تعیین
"	۱۳	باعتبار	وباشد	۴۹۵	۴	سیر	سیر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹۰	۵	صفه	صفة	۵۱۴	۱	الی	الیَّ
〃	۶	ادراکش	ادراکش	۵۱۷	۴	عدم	عدم
۴۹۶	۶	سپه	سیه	〃	۲	تحسنات	بحسنات
۴۹۷	۵	مولانا	مولٰنا	〃	۱۵	بستی	بیشتی
〃	۱۱	[illegible]	اللہ	۵۱۸	۵	بهامشبه	بهامشه
۴۹۹	۷	فراعت	فراغت	〃	۱۱	خر	خبر
〃	۱۵	خسر	جُز	۵۲۰	۱۱	ـه	به
۵۰۰	۱۴	بجتنبوا	تجتنبوا	۵۲۲	۲	امعةً	اِمّعةً
۵۰۲	۲	اسے	اسیے	۵۲۳	۴	نارک	نازک
۵۰۷	۱	انفضال	انفصال	۵۲۴	۳	دای	خدای
۵۰۸	۱	موجبه	موجبه	〃	۴	قریبهم	قربهم
〃	۲	تبین	تبیین	۵۲۸	۱۳	نیابد	نیاید
۵۱۰	۳	ای	ای	۵۳۱	۱	بابسب	بالسبب
〃	۱۵	انه هو السمیع العلیم	انه سمیع علیم	〃	۸	فزیاده	فزیادت
۵۱۱	۲	هو	هی ۲ رکوع	〃	۱۴	للاسینان	للاستیناف
〃	۱۱	مرکوه	موردة	۵۳۲	۵	غفلت	غفلت
۵۱۳	۳	هرچه کبرد	هرچه گیرد	۵۳۴	۱	اذکروا	واذکروا
〃	۴	تعصبل	تفصیل	〃	۱۴	بمظهربت	بمظهریت
〃	۱۵	کا ام	کلام	۵۳۷	۱۲	علیاه	علیا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۴۰	۱۵	ـ بنیات	به بنیات	۵۶۷	۳	متقابله	متقابله
۵۴۱	۱۳	بنهان	پنهان	۵۷۱	۶	فالقرار	فالفرار
۵۴۸	۳	حجاب	حجاب نر	۵۷۳	۲	تعالی	سبحانه
〃	۱۴	مسجودیة	مسجودیة	۵۷۵	۹	ناتعبدون	ماتعبدون
۵۴۹	۳	مبدرة	مُبَدِّرَةٌ	〃	۱۵	ایمان تراحب	ایمان بردوجب
〃	۴	منظره	مُنَظَّرَةٌ	۵۷۹	۴	واضافه	وآضافه
〃	۹	و	و [illegible]	〃	۱۳	نصدیق	تصدیق
۵۵۲	۱۳	لاله	دلالة	۵۸۱	۱۴	ولاپت	ولایت
〃	〃	ناقتناهی	نامتناهی	۵۸۳	۷	غرف	عرف
〃	۵	له	که	۵۸۴	۸	ربوبیة	ربوبیت
۵۵۵	۸	لنحبطن	لیحبطن	〃	۹	استغبار	استغفار
۵۵۹	۷	بنجیل	بعنل	〃	۱۱	موبدا	هویدا
۵۵۹	۹	ردداد	روداد	۵۸۵	۵	بالموجودت	بالموجودات
۵۶۰	۵	فنجری	فنخری	۵۸۶	۱۰	قالسه	فالسه
۵۶۱	۴	تامم	تمام	〃	۱۱	محمد صلعم	محمد صلعم
〃	۸	ضلعم	صلعم	〃	۱۲	نخصل	مخصلت
۵۶۴	۷	الهیه	الهیة	۵۸۸	۱۱	معیشی	معینی
〃	۱۵	حمود	جمود	۵۹۰	۱۳	نبیتا	نبینا
۵۶۵	۳	آکهٔ	اِکهٔ	۵۹۲	۱	کون	اکون
〃	۹	الهه	الهیة	〃	۶	الحدیث	الا الایمان لمن

لامحبة له الحدیث

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥..	١٥	نزولش	نزولش	٦٠٤	٧	هم	هم حق هم
٥٩..	١٤	شبهش	شبهتش	٦٠٥	٢	ایمان وعمل وتقلید	ایمان وعمل وتقلید
″	″	صایع	صانع	٦٠٦	٢	لصالحات	الصالحات
٥٩٤	٣	مصنوع	مصنوع اول است	٦٠٨	٢	عوارضه	عوارضیه
″	١٣	مدادالکلمات	مدادالکلمات	″	١٥	همان	همان
″	″	ان تعضد	ان تنفد	٦٠٩	٣	صاحبش	صاحبش
٥٩٦	١٤	ما فی حده	ما فی حده	″	٤	لاسبب	للسبب
٥٩٨	١٤	مصنوع	مصنوع	٦١١	٥	ونزل	ومنزل
٥٩٩	٣	بزرگ	بزرگ +	٦١٤	٦	واابالهم	واابالهم
″	″	فضل	فضل	٦١٧	٦	تقلید	تقلید
″	٦	دردمندی	دردمندی	٦٢٠	١٤	وملتزم بحبه	وملتزم بحبه
٦٠٠	″	اولیسراست	اولیتر است	٦٢١	١٥	حقیقه	حقیقیه
″	٦	الی یوم	الی یوم	٦٢٤	١٢	درمتنازع	ومتنازع
		علی اصل غیر	علی اصل غیر منجبر	٦٢٦	٣	فضل	وفضل
٦٠١	١٤	یعلم فی الغد	یعلم ما فی الغد	٦٢٧	٣	برهمه	مرهمه
٦٠٢	٣	مد	معد	″	٤	مشه	اشد
″	١٣	فرد	فرد	″	٦	فی الموجود	فی الوجود
٦٠٣	١٥	مرسل	مرسل	٦٢٨	١٤	بچه	انچه
٦٠٣	٣	دین	دین	٦٣٠	٣	بعض	بعضی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۳۲	۱۰	مبارک	مبارک حضرت	۶۵۷	۱۵	بشفعہ	بشفعۃ
"	۱۳	پس روح	پس ارواح	۶۵۸	۳	علیہ وسلم	علیہ وعلی آلہ وسلم
۶۳۸	۱۵	ارساد صلعم	ارشاد صلعم	"	۴	مستغرقا	مستغرقۃ
۶۴۰	۳	برسول اللہ تعالی	رسول اللہ تعالی	"	۸	معہودہ ذہنیہ	معہودۃ ذہنیۃ
"	۴	لا الہ الا اللہ	لا الہ	"	۹	شفعہ	شفعۃ
"	۵	ہر تفصیل	بتیر تفصیل	۶۵۹	۱	فسال	فسُئِلَ
۶۴۴	۱	الف بال	ا بال	"	۵	فیجیر	فیجبر
"	۱۳	نی استقرار	بی استقرار	"	۱۵	ق صلے	ق صلے
۶۴۵	۳	باشد	باشدس	۶۶۴	۱۴	اگر	اگر
"	۴	بالمعانی	بالمعانیم	"	۱۵	محبوبتیش	محبوبتش
۶۴۸	۱۵	توجہہ	توحد	۶۶۷	۲	اللہ تعالی انیر	اللہ انیر
۶۵۰	۴	موجد	موحد	۶۶۷	۱۲	ہدی	ہُدی
"	۷	قول	قبول	۶۶۸	۳	کم	گم
۶۵۵	۱	وبخاصیت	بخاصیت	"	۱۴	والسوحیہ	والسبوح
"	"	قلوبنا	قلوبنا الخ	۶۶۹	۷	بصرت	بصرتَ
"	۴	بخشندہ	بخشندہَ	"	۹	وما ذکر	وما ذُکر
۶۵۶	۱۱	فیہ امتناع	فیہ الامتناع	۶۷۱	۹	اللہ	لِلّٰہ
۶۵۶	۶	توسوس	توسوس	۶۷۳	۲	تقدمتہ	تقدمتہ
"	۱۳	محمد	محمد	"	۳	وصف الرحمن	تعالی وصف الرحمن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٦٧٣	٦	والفضل	والفضل معہ	٦٩٦	١٠	الاہوار	الابوار
٦٧٦	٧	منکر	مُنکَّر	〃	١٢	قول	فول
٦٨٠	٢	ابن عباسؓ	ابن عباس رضہ	٦٩٧	٢	قول	فول
〃	٣	قال	قالِ	〃	٧	مجبوبتیہ	بمحبوبتیہ
٦٨٣	٥	ذات	ذات معہ	〃	٥	اجب	احب
〃	١٥	ار	از	〃	٨	بالمغصد	بالمقصد
٦٨٤	٢	میپازد	میسازد	٦٩٩	٧	وعلیکم	علیکم
٦٨٦	٣	مبین	مبین ؕ	〃	١٣	لا یدری	لا یُدریٰ
〃	٤	یلحقوابہم	یلحقوابہم ط	〃	١٥	بان	بان
〃	٥	یشار	یشارط	〃	〃	التاوبل	التاویل
〃	١١	الحکیم	الحکیم ؕ	٧٠٠	١٠	فیکم	فیکم
٦٨٧	١٠	تعالی	تعالیٰ صلعم	٧٠١	١١	تفسیر	تفسیر م
٦٨٨	١	راست آ	راست آمد	〃	١٥	التی	التیٰ
〃	٣	مجرور	مجرور	٧٠٣	١	جوار	جواز
〃	٦	ازین	این	〃	〃	بجوزہ	یجوزہ
٦٩٥	٦	وقدتری	وقدتری	٧٠٤	٣	فلاتکفرون	فلاتکفرون
٦٩٦	٣	قویت	قُوِّیَتْ	〃	٦	علیۃ	علۃ
〃	〃	نظرفیتها	لنظرفیتها	٧٠٦	٨	فالی	فالی
〃	٩	المحل	المحل معہ	〃	١٤	بماخودہا	بماخوذہا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٠٦	١٤	لماهیته	لماهیته	٧٢٨	٧	مجبیة	مجبئیة
٧٠٧	١	فمدلله	فمدللة	٧٢٩	١٢	محنئه	محنئیه
〃	٩	تقسیم التعینات	تقسیم التعینات	٧٣٢	٣	مخنبیة	مجبئیة
٧٠٨	٩	ذهنیة	ذهنیّة	٧٣٤	١٣	منکر	متفکر
〃	١٣	سوثیة	سوّیة	〃	١٤	ثرت	کثرت
〃	〃	حکی بقی	حکی ابقی	٧٣٥	٤	مبنی	مبنی ا
٧٠٩	٣	حسین	حین	〃	١٢	نافه مان بر	نافرمان بری
〃	٤	ببنے	بنی ا	٧٣٧	٢	دردمندان	دردمند
٧١١	٣	ضور	ضوئة	٧٣٩	٣	المدد ابجل	المدد والجعل
〃	١٢	مبنی علیه	منبی علیه	〃	٤	وجه	وجه
٧١٢	٢	من بعضها	من بعضها	٧٤٢	١	الافعال	الافعال
〃	٤	نشابه	تشابه	〃	١٣	ومتضمن	ومتصمن
٧١٦	١٥	سها . ه	شهادت بحق	٧٤٣	١٠	موجودات و	موجودات و
٧١٩	١٠	شاید	شاهد	〃	١٥	تیغیو	تیغیتو
٧٢٢	٩	جای است	جائی است	٧٤٥	٢	ظلوما وجهولا	ظلوما جهولا
٧٢٤	١٣	نعمة	نعت	٧٤٧	٣	فما للطالمین من نصیر	فما للظالمین من نصیر در سوره فاطر
٧٢٦	٧	لتعلمنه	لتُعلمنّه	٧٤٨	١٥	[illegible]	برتنبیه
٧٣٠	٣	المجنبیه	المجبئیة	٧٥١	٢	بلاغت این	بلاغت این
٧٣٦	١	انیتکم	انیتکم	٧٥٢	٣	تضمنا	تضمنیا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۱	نوره	نوره	۶۹	۹	مسلمان	نوشته اند
۵۴	۳	فعال	ان تک فعال	〃	۱۴	معنی	سنی
〃	۱۲	فی النار ربی بخشید	فی النار ربی بخشید	۷۰	۹	برمعظم	برمعظم
۵۵	۵	فی ذکر کیفیه	فی ذکر کیفیه	۷۱	۱۴	نعبدا	تعبدا
۵۶	۹	فی دار الذین	فی دار الذین	۷۲	۱۴	نعبد	تعبد
۶۰	۸	انداز	انذار	〃	۱۰	خلقت	خلقتُ
۶۱	۴	اقتضای	اقتضای	۷۴	۱۴	صدرلیست	صدر لیست
〃	۸	بوجودار	بوجود آر	۷۵	۷	بشرح صدر	بشرح صدر
۶۲	۹	حال	حائل	〃	۹	بشرح صدر	بشرح صدر
〃	۱۱	حال غیر	حائل غیر	۷۶	۱۲	نعطفه	نعطف
〃	۱۲	نه	ونه	۷۷	۵	نعل	تعالی
〃	۱۵	نقلب به	تقلب فی	〃	۱۵	بطالنه	ابطاله
۶۳	۹	بانکه جین	بانکه جین	۷۸	۷	فلاجناح	فلاجناح
〃	۱۱	نقوم	تقوم	〃	۱۱	بعد	بعد ایام
〃	۱۵	عاملیه	عاملیه	〃	۱۵	والمتعارف	وللتعارف
۶۴	۴	تکوتر	نکوتر	۷۹	۱	من بعد تعالی	من بعد تعالی
〃	۱۰	عاملیه	عاملیه			والغیره الی	لغیره تعالی
〃	۱۵	خابرد	نیابرد	〃	۴	لتغایر	تغایرا
۶۶	۶	افیلتر	انیلنرمه	〃	۵	فرزدن	نکان

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۷۹	۶	نہل	منہل				
۷۸۰	۱۲	تسلیماً	تسلیماً ہ				
۷۸۱	۱۴	وَسلم	وَسلّم				
۷۸۴	۳	بکلہن	بکلہن				
۷۸۷	۳	ہارونی	ہارَونی				
۷۹۰	۱	سید بخش بہکری	سید بخش زیر بہکری				
۷۹۲	۶	مشتمل	مشتمل منقاد				